

شیخ ابوحمزه المهاجر هورامی: درس های مقدماتی/ درس پنجم: دشمن شناسی شرعی (4)/
شناسائی مرتد در ادبیات شرعی و چگونگی برخورد با مرتدین و جبهه ی مرتدین

پیاده شده از نوار صوتی شیخ ابوحمزه المهاجر هورامی حفظه الله

(متن کامل مطلب)

بسم الله و الحمد لله

به راستی حمد و سپاس تنها لایق خدا است. او را شکر می‌گوییم و از او درخواست کمک و آمرزش «
می‌کنیم، و پناه می‌بریم به خدا از شرور نفس هایمان و از بدی های اعمالمان. هر کس که خدا او را
هدایت کند هیچ کس نمی‌تواند او را گمراه کند و هر کس که خداوند او را گمراه نماید هیچ کس
نمی‌تواند او را هدایت دهد، و شهادت می‌دهم که هیچ اله بر حقّی به جز الله نیست که تنها و بی‌شریک
«است، و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده ی او است

ای کسانی که ایمان آورده‌اید آنچنان که شایسته است، از خدا بترسید و نمیرید مگر آن که مسلمان «
«باشید.

ای انسان ها! از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و «
(سپس) همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت. و از (خشم)
خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید، و بپرهیزید از این که پیوند خویشاوندی را قطع
«کنید. بی‌گمان خداوند مراقب شما است

ای مؤمنان! از خدا بترسید و سخن حق و درست بگویید. در نتیجه، خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) «
اعمالتان را شایسته می‌گرداند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هر کس از خدا و پیامبرش
«فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد
اما بعد: راست ترین سخن کتاب خدا، و بهترین روش، روش محمد صلی الله علیه و سلم است، و «
بدترین امور نوآوری در دین است، و هر تازه پیدا شده‌ای در دین، بدعت؛ و هر بدعتی گمراهی، و هر
«گمراهی در آتش است

السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

امروز و در ادامه ی درسهای مقدماتی، از درس پنجم در مورد دشمن شناسی شرعی به بخش چهارم
این درس می‌رسیم که در آن به شناسائی مرتدین در ادبیات شرعی و چگونگی برخورد با جبهه ی
مرتدین بر اساس شریعت الله می‌پردازیم، ان شاء الله

الله تعالی در سوره ی مدثر ضمن بیان احوال اهل توحید و کفار در دنیا و قیامت می‌فرماید

إِنَّهَا لِإِخْدَى الْكُبَرِ * نَذِيرًا لِلْبَشَرِ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ * كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ * إِلَّا
أَصْحَابَ الْيَمِينِ * فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ * عَنِ الْمُجْرِمِينَ * مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ
(مدثر/35-43)، دوزخ، بلای از بلاهای بزرگ است. وسیله ی بیم دادن انسانها است. برای کسانی که
شما که می‌خواهند پیش بروند، و یا کسانی که می‌خواهند عقب بکشند، هرکسی در برابر کارهایی که
کرده است گروگان می‌شود، مگر یاران سمت راستی. آنان در باغهای بهشت به سر می‌برند و از

مجرمین می پرسند چه چیزهایی شما را به دوزخ کشانده و بدان انداخته است؟ می گویند: در زمره ی نمازگزاران نبوده ایم.

بقیه ی این گفتگو را می توانید خودتان در این سوره و بقیه ی سوره ها بخوانید و بقیه ی صفات این مجرمین را متوجه شوید.

در اینجا مهم این است که، الله تعالی مسأله ی پیش رفت و عقب کشی را در مورد دو گروه کاملاً متمایز مطرح می کند: «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّقَ أَوْ يَتَّخِرَ»، آنان که پیش رفتند کسانی هستند که اهل هدایت و اهل بهشت اند و با اسامی چون: الَّذِينَ آمَنُوا، أَصْحَابُ الْيَمِينِ نام برده میشوند.

و در برابر، آن هایی که عقب ماندند کسانی هستند که اهل گمراهی اند و اهل سقر و جهنم هستند و با اسامی چون: الْكَافِرُونَ، عَنِيد، اسْتَكْبَرُوا، الْمُجْرِمِينَ، لَمْ تَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ (جزو نماز گذارها نبودند)، مُعْرِضِينَ (رویگردانان از قانون شریعت) و غیره از آن هانام میبرد. دو گروه کاملاً متمایز، آن هایی که پیشرفته هستند یا آن هایی که عقب مانده هستند. آن هایی که پیشرفته اند و آن هایی که عقب مانده اند «أَنْ يَتَّقَ أَوْ يَتَّخِرَ».

حالا کسی که به ظاهر از صف طاغوتها و مجرمین و کافرین جدا شده و مسیری را با مسلمین و گروه پیشرو طی کرده و به جلو رفته، «آگاهانه» و «به میل خودش» تصمیم میگیرد به عقب برگردد و جزو کهنه پرستان شود به این برگشت او می گویند «مرتد» شده است. در هر صورت، ارتداد به معنی برگشت به عقب می آید، الله تعالی می فرماید: «فَارْتَدَّ عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا» (کهف/64)، پس، جستجوکنان رد پای خود را گرفتند و برگشتند. نگاه کنید، برگشتند : ارْتَدَّ یعنی برگشتند.

یا در جای دیگری می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذِلُوكُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ فَنَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (آل عمران/149)، ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از کافران فرمانبرداری کنید (به حرف هایشان گوش دهید)، شما را به عقب بازمی گردانند و زیان دیده برمی گردید.

یا زمانی که الله تعالی از زبان سیدنا موسی نقل میکند که به قومش میگوید: «يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ» (مائده/21)، موسی فرمود: ای قوم من! به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر کرده وارد شوید و به پشت سر خود برنگردید و عقب نشینی نکنید که زیانکار می شوید.

این کلام قرآن هم آشکارا می رساند که منظور، برگشتن به عقب و از چیز خوب به چیز بد برگشتن است. در این صورت، از نظر لغوی «رِدَة» یعنی برگشتن، «إِرْتَدَّ» یعنی: برگشت، «يَرْتَدِد» یعنی: برمی گردد، «ارتداد» یعنی: بازگشت، «مرتد» یعنی: کسی که برگشته است و «مرتدین» یعنی: کسانی که برگشته اند، برگشته ها.

خوب، آیات دیگری هم هستند که همین معنی را می رسانند: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/217)، مشرکین یا به زبان امروزی سکولاریستها پیوسته با شما خواهند جنگید «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ» تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند «حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ»، ولی کسی که از شما از دین خود برگردد «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ»، و در حالت کفر

بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود، و ایشان یاران آتش (دوزخ) می باشند و در آن جاویدان می مانند.

یا در جای دیگری می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ» (آل عمران/100)، ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر از گروهی و از کسانی که کتاب بدیشان داده شده است پیروی کنید، شما را پس از ایمان آوردنتان به کفر باز می گردانند» «يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ». نگاه کنید، از ایمان به کفر باز می گردانند.

یا می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ» (محمد/25)، کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، عقب عقب (به کفر) برمی گردند» «ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ»، بدان خاطر است که شیطانکارهایشان را در نظرشان می آراند «سَوَّلَ لَهُمْ» و ایشان را با آرزوهای طولانی فریفته می دارد» «وَأَمْلَى لَهُمْ». در هر صورت، در اینجا «می گوید: «ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ» یعنی عقب عقب به کفر برمی گردند.

یا می فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/144)، محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می زنید و به عقب برمی گردید؟! نگاه کن! «انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» به عقب برمی گردید؟ و هرکس به عقب بازگردد «وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ» هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی رساند، (بلکه به خود ضرر می زند) و خدا به شکرگزاران پاداش خواهد داد.

خوب، الله تعالی در این آیات و آیات مشابه، ارتداد را نوعی برگشت از جلو به عقب می داند، درست است؟ یعنی شخص مسیری را رو به جلو طی کرده بعد دوباره به همان جایی که بوده بر می گردد. یعنی شما زمانی که از خانه میروید سرکارتان مسیری را طی کردید حالا، اگر از سر کار به خانه آمدید به این میگویند برگشتن. اما، اگر از سرکار به جای دیگری رفتید به این برگشتن نمیگویند. درست است؟

پس، برگشتن یعنی از جایی که بودی دوباره به همان جا برگردی نه جاهای دیگر. انسان از کفر و کافری حرکت می کند تا به اسلام و ایمان می رسد، تا مسلمان و مؤمن می شود اما، تصمیم می گیرد که دوباره به سر جای اولی اش برگردد، یعنی به کفر برگردد، به این میگویند مرتد شده است.

نکته ی ریزی که در اینجا وجود دارد این است که، هر نوع برگشتنی «آگاهانه، عمدی و اختیاری» صورت می گیرد، درست است؟ یعنی شخص می داند به کجا می رود، مقصدش کجاست، و عمداً برمی گردد. یعنی، اگر چشم و گوش یکی را بسته باشند و او را به جای اول برگردانند کسی نمی گوید این شخص برگشته بلکه، میگویند او را برگردانند.

پس، برگشتن علاوه بر آنکه آگاهانه و عمدی صورت می گیرد باید به میل و اختیار شخص باشد. نه چشم و گوش او را بسته باشند یا او را تهدید و مجبور کرده باشند که برگردد. در حالت اجبار هم باز نمی گویند فلانی برگشته بلکه، می گویند فلانی او را برگردانند.

پس، شخص باید خودش آگاهانه و به میل خود برگشته باشد، نه اینکه او را برگردانده باشند؛ یا شخص میخواست جای دیگری برود، راه را اشتباهی رفته و دوباره سر جایش برگشته است. در هر دو حالت، این شخص نمی خواسته سر جایش برگردد بلکه، یا دیگران او را برگردانده اند یا او خواسته

جای دیگری برود اما، ندانسته و حدس های غلط زده و اشتباهاتی کرده که باعث شده راه اصلی اش را گم کند و سر جایش برگشته است.

پس، به چنین شخصی نمی گوئیم خودش برگشته بلکه، میگوئیم اگر زور بالای سرش نبود یا دیگران او را بر نمی گرداندند یا آگاهی داشت بر نمی گشت. حالا، اگر شما به یکی بگوئید حق نداری برگردی، اگر برگشتی من تو را یک میلیون جریمه می کنم اگر یکی زورکی او را آورد باز جریمه اش می کنی؟ مشخص است نه. اگر راهش را اشتباهی رفت و باز برگشت چه؟ مشخص است. اگر برایت روشن شود که اشتباهی برگشته باز او را جریمه نمی کنی. بلکه، زمانی او را جریمه می کنی که آگاهانه و با میل خودش برگشته باشد.

با این توضیح، باید بدانیم که در میان اهل قبله کدام قشر هستند که «آگاهانه و به میل خودشان» چنین تصمیماتی برای برگشت به عقب می گیرند و به کفر و جامعه ی کافرین بر می گردند؟

در بحث منافقین و سکولارزده ها عرض شد که، دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها یکدست نیستند بلکه، متشکل از تعداد بسیار اندک و ناچیزی از کفار پنهان داخلی و عده ای انبوه و بسیار از مسلمینی هستند که دور این عده ی اندک و قلیل را گرفته اند. این دسته از مسلمین همکه دور این ها را گرفته اند، خودشان کسانی هستند که یا تازه مسلمان شده اند و شناخت کافی از شریعت الله ندارند و به اصطلاح ضعیف الایمان هستند و هر آن ممکن است تسلیم شبهات یک کافر آشکاری شوند و فریب بخورند، یا کسانی هستند که در قلبهایشان بیماری هست و به نفس خودشان ظلم کرده اند.

همه ی این ها را الله تعالی جزو منافقین و سکولارزده ها حساب کرده و تا زمانی که خودشان را از مسلمین جدا نکرده باشند و در میان مسلمین گم باشند جزو مسلمین آن ها را حساب کرده است. بله، این دارودسته ی ناهمگون تا زمانی که در میان مسلمین هستند و از نظر گفتاری و عملی کج دار مریض شبیه مسلمین رفتار می کنند، با تمام هنجارشکنی ها و جنگ روانی که راه می اندازند باز جزو مسلمین محسوب میشوند. اما، زمانی که به هر دلیلی صفشان از مسلمین جدا میشود به همان اندازه مشمول قهر و خشونت اسلامی می گردند، که در درس شناسائی منافقین و سکولارزده ها درمورد آن صحبت کردیم.

به همین دلیل، زمانی که این ها صف خودشان را با سخنی یا عملی از صف مسلمین جدا می کنند و به سخن یا عمل کفار برمی گردند گفته می شود یک مسلمان تغییر صف داده و برگشته نه یک منافق. و این تغییر صف یک مسلمان از اسلام به صف کفار آشکار را که نوعی عقب گرد محسوب میشود و بازگشت به عقب به حساب می آید، و بازگشت به کفر محسوب می شود را مرتد شدن می گویند.

البته، دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها را یا خود مسلمین، در مراحل با پشتوانه ی قدرت مردمی و حکومتی که دارند آن ها را بیرون می اندازند و صفشان از مسلمین جدا میشود و آشکار می گردند: *لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا* (احزاب/۶۰)، اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه باعث اضطراب و آشوب می شوند از کار خود دست نکشند، تو را بر ضد ایشان می شورانیم و بر آنان مسلط می گردانیم، آن گاه جز مدت اندکی در جوار تو در شهر مدینه نمی مانند، یعنی می روند.

پس، یا مسلمین آن ها را اینگونه بیرون می اندازند، یا اینکه به میل خودشان، خودشان را از حالت پنهانی درمی آورند و آشکار و معلوم میشوند و خودشان صف خودشان را جدا می کنند و از جامعه ی مسلمین بیرون می روند.

در هر دو صورت، این ها معادله را در روش برخورد باخودشان عوض می کنند و دیگر نمی توان به آن ها گفت منافقین و سکولارزده ها چون آشکار و معلوم شده اند. بلکه، سکولاریست و کافر آشکاری شده اند. پس، این مرحله ای که دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها از آن میگذرند تا از اسلام و مسلمانیه یک سکولاریست و کافر آشکار تبدیل شوند به آن میگویند مرتد شدن. اسم منافقین از آن ها برداشته میشود و کلمه ی مرتد و مرتدین بر آن ها گذاشته میشود.

بعضی از اهل فن در روایت های مختلفی هست که کلمه ی منافق را هم به کار می برند، یعنی این دارودسته را دیگر دارودسته ی منافقین نمی گویند بلکه به آن منافق می گویند. خوب، منافق هم یعنی همان کافر پنهانی که آشکار شده است. الان، آشکار شده و می توانیم به او بگوییم منافق. ما تا زمانی که آشکار نشده اند فقط می توانیم از کلمه ی منافقین استفاده کنیم نه منافق، اما زمانی که آشکار شدند به هر کدام از آن ها می توانیم بگوییم منافق یا مرتد و به جمعشان هم میگوییم جمع مرتدین. چون، علی التبعین می توانیم آن ها را از مسلمین تشخیص دهیم.

ابوبکر رضی الله عنه در هنگام شورش مرتدین و در ضمن صحبت با مسلمین در مسجد، پس از ذکر آیه ی: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبِهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران/144)، به صراحت می گوید: آنان که اینک به دین گذشته ی خود برگشته اند، در گذشته هم با آنکه مسلمان شده اند، به دین آبا و اجدادشان تمایل بیشتری داشتند.

یعنی کسانی که الان برگشته اند قبلاً همان منافقین و دارودسته ی منافقین بوده اند. خیلی زیبا بیان می کند: آن هایی که الان از دین گذشته ی خود برگشته اند، در گذشته هم با آنکه مسلمان شده اند، به دین آبا و اجدادشان تمایل بیشتری داشتند. یعنی چه؟ یعنی این ها هنوز مؤمن نبودند، همان سکولارزده ها و منافقین بوده اند. یعنی این هایی که الان برگشتند قبلاً همان منافقین بوده و در صف آن ها بوده اند. یا به زبان امروزی ما، این ها قبل از ارتداد و برگشتن، سکولارزده بوده اند، الان هم همین است. تمام کسانی که مرتد می شوند قبل از آن جزو همین سکولارزده ها بوده اند. همه ی ما می توانیم از گفتار و رفتارشان این را تشخیص دهیم.

خوب، ابوبکر این را در مورد این گروه می گوید و اگر در آن زمان در صدر اسلام، زنی به نام سجاح بنت حارثه از قبیله ی غلبه ادعای پیامبری می کند و قبلاً نصرانی بوده، اما بعد از اسلام آوردن دوباره مرتد میشود و خودش دین جدیدی را تولید می نماید و ادعای پیامبری می کند، قبل از ارتداد باز جزو همان منافقین و سکولارزده ها حساب میشده و بعد از برگشتن از اسلام مثل سکولاریستها با او معامله میشود. این بنده خدا حتی دین جدیدی را تولید کرد که تولید هر دینی انسان را جزو سکولاریستها قرار می دهد. علاوه بر این که مرتدین با اختلاف جزئی، کلاً جزو سکولاریستها حساب می شوند.

علاوه بر این، این را میدانیم که هر دین تولید شده ای توسط بشر، دین مشرکین و یا به زبان امروزی دین سکولاریسم است، و مشمول قاعده ی کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب نمی شوند حتی اگر

مثل سیکها یا مسلیمه ی کذاب و غیره دین تولیدیشان ترکیبی باشد از باورهای سکولاریستی، اسلام، یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره، یا چیزی باشد خالی از این ها و صرفاً متکی به عقل، تجربه و علم خودشان باشد (همان اومانیمی که الان از آن صحبت می شود)

در این صورت، مرتدین شکل تکامل یافته ی منافقین و سکولارزده ها هستند که به شکل کفار آشکاری درآمده اند. این نکته ی خیلی جالبی است. مرتدین شکل تکامل یافته ی منافقین و سکولارزده ها هستند که منافقین و سکولارزده ها خودشان را به شکل کفار آشکار درآورده اند و به این شکل درآمده اند. از یک شکلی به شکل دیگری درآمده اند، این ها مرتدین هستند. و مرتدین کلاً از آن دسته از مسلمینی به وجود می آیند که قبلاً در دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها بوده اند و یا صفات آن ها را با خودشان حمل کرده اند اما، ممکن است با آن دارودسته در بعضی از کارهایشان هماهنگ نبوده باشند اما دارای همان صفات بودند. این نکته ی خیلی مهمی است که خیلی از برادران و خواهران مسلمانم به آن دقت نمی کنند.

جایگاه و موقعیت این سکولارزده ها یا منافقینی که به مرتدین تبدیل شده اند اصلاً مهم نیست

- مهم نیست این شخص یک منافق و کافر پنهان باشد که دنبال فرصتی می گشته و روزشماری می کرده که موقعیتی پیش بیاید که آزادانه عقایدش را بیان کند و بر اساس عقایدش عمل نماید
- یا یک مسلمان ضعیف الایمانی باشد که آزمایش هم پس داده باشد. مثل عبدالله بن جحش که به همراه همسرش به حبشه هجرت کرد و در آنجا مرتد شد
- یا کسی باشد که به هسته ی رهبری هم خیلی نزدیک باشد. مثل عبد الله بن ابی سرح از مهاجرین و مسلمانان اولیه و از کاتبان وحی که همراه مهاجران مکه به مدینه هجرت کرده بود و بعد مرتد شد، و به مکه نزد سکولاریستها برگشت
- یا هر کسی باشد که غیر از الله کسی نمی تواند نفاق قلبی و بیماری قلبی او را تشخیص دهد و ما او را جزو مسلمین حساب کرده باشیم و بعداً به عقب برگشته باشد. چون در بحث منافقین و سکولارزده ها عرض کردیم که درست است الله تعالی اسم تعدادی از آن ها را به رسول الله صلی الله علیه و سلم داده بود اما، الله تعالی به صراحت می گوید عده ای هم هستند که تو هیچ وقت نمی توانی آن ها را بشناسی و تنها و تنها الله است که می تواند آن ها را تشخیص دهد. خوب، این گروه از منافقین و سکولارزده ها که برگشتند و جزو مرتدین شدند هم ممکن است جزو همین گروه باشند

این گروههای مختلف و این ترکیب و دسته های مختلف از سکولارزده ها و منافقین تا زمانی که در میان مسلمین گم بودند هر کاری انجام می دادند با یک معذرت خواهی دروغینی که می کردند از آن ها گذشت می شد و حتی به اندازه ای از آنان گذشت میشد، رسول الله صلی الله علیه و سلم را آدم ساده و زودباوری می دانستند که این ها هرچه بگویند رسول الله صلی الله علیه و سلم باور میکند: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ». خیال می کردند هر چه بگویند رسول الله صلی الله علیه و سلم باور می کند اینگونه می خواستند رسول الله صلی الله علیه و سلم را آزار دهند و او را به ساده لوحی و زودباوری متهم می کردند. در هر صورت، این ها اگر تمام جرمهایی که مختص منافقین و سکولارزده

ها بود را در جامعه ی مسلمین انجام دهند و کار را به تفرقه نکشانند یعنی خودشان را جدا نکنند و آشکارا به عقب برنگردند، تحمل میشوند و جزو مسلمین هم محسوب می گردند

جرمی بالاتر از این وجود ندارد که شخصی مسلمان شود اما، عمداً، با میل خود و آگاهانه مرتکب سخن یا کاری شود یا مرتکب عمل یا فعلی شود که بعد از مسلمان شدن وی جزو کفار قرار بگیرد و دوباره به عقب برگردد، اما این منافقین و سکولارزده ها مرتکب چنین جرم عظیم و بزرگی شدند: **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولَاؤُا»** (توبه/74)، منافقین» به خدا سوگند می خورند که (سخنان زننده ای) نگفته اند، در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته اند و پس از مسلمان شدن، به کفر برگشته اند **«وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ»** و قصد انجام کاری کرده اند که بدان نرسیده اند (و آن ترور و کشتن پیامبر صلی الله علیه و سلم به هنگام مراجعه از جنگ تبوک بود)

یعنی تا این حد هم این منافقین چنین کارهایی را انجام می دادند باز در جامعه ی اسلامی تحمل می شدند. چون در آن زمان این کار را هم کردند دلیلی روشن، قرائن آشکار وجود نداشت که این ها به این کار محکوم شوند فقط الله تعالی چنین خبری را به مسلمین داده بود. خوب، این ها جرمی بزرگ **«مرتکب شده بودند بعد از مسلمان شدن به کفر برگشتند» وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ**

تازه بدتر از این هم مرتکب شدند، عده ای از این ها یک درجه بالاتر از مسلمان هم قرار گرفتند و جزو مؤمنین شدند اما، باز مرتکب چنان جرمی شدند که دوباره در ردیف کفار قرار گرفتند: **«وَأَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ* لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»** **إِنْ نَعْفُ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبُ طَائِفَةَ بَأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ»** (توبه/65-66)، اگر از آنان بازخواست کنی، می گویند: بازی و شوخی می کردیم. بگو: آیا با خدا و آیات او و پیغمبرش می توان بازی و شوخی کرد؟! بگو: عذرخواهی نکنید. شما پس از ایمان آوردن، کافر شده اید. اگر هم برخی از شما را ببخشیم، برخی دیگر را نمی بخشیم. چرا؟ زیرا آنان به جرم خود ادامه می دهند، **«لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»**. این ها بعد از این که ایمان هم آوردند از آنجا دوباره به کفر برگشتند

این آیه آشکارا میگوید که شوخی کردن به الله، هر یک از آیات و قوانینش و رسول او صلی الله علیه و سلم کفری است که شخص را از مرحله ی ایمان هم به عقب برمی گرداند و او را کافر می کند، این در مورد شوخی است؛ حالا چه رسد به اینکه این بی ادبی و بی احترامی به صورت عمدی باشد و شوخی و جدی در این موارد حکمش یکی است. فرقی ندارد شخص برای شوخی و سرگرمی الله، قوانین، آیات و رسولش را به تمسخر بگیرد یا به جدی باشد. الله در این آیه نمی فرماید: دروغ گفتید این حرفها برای بازی و سرگرمی نبود، بلکه می فرماید: این کار نمی تواند برای شما بهانه باشد و با این ها نمی توان شوخی کرد، شما با این کار پس از آنکه ایمان آورده بودید کافر شدید **«لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»** یعنی این ها با کلامی که هدفشان شوخی هم بوده، نه اینکه منظور بدی داشته باشند، دو مرحله به عقب برگردانده شده و کافر میشوند

جرم این دسته **"كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ"** نیست، بلکه آنها را صاحب ایمان می داند که مرحله ای بالاتر از مسلمان شدن است و به ایمان آنها گواهی می دهد و جرمشان **"كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ"** است. در این صورت، یک مؤمن هم می تواند صفات منافقین را در خودش داشته باشد و در مراحل این صفات

حتی باعث ارتداد او هم شود. پس، دارودسته‌ی منافقین و سکولارزده‌ها را معجونی از این دسته از به‌ظاهر مسلمین تشکیل می‌دهند.

كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ» یا «كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ»، این بزرگترین جرمی است که یکمسلمان و بخصوص «یک مؤمن ممکن است مرتکب شود، و به نحوی باشد که الله تعالی شخص مسلمان و مؤمن را به خاطر آن جرم بزرگ تکفیر کند، و حکم خروج آن‌ها از اسلام را صادر کند، و حکم برگشت آن‌ها از اسلام به کافری را صادر نماید. با وجود چنین جرم بزرگی که الله تعالی حکم تکفیر آن‌ها را صادر میکند، و این‌ها در چنگال حکومت اسلامی هم بودند، اما مثل مرتدین با آن‌ها برخورد نمیشود، و از صف مسلمین اخراج نمیشوند، بلکه با یک توبه‌ی ساده از جرم آن‌ها صرف نظر میشود، هر چند که همه میدانیم این دارودسته‌ی منافقین و سکولارزده‌ها چقدر در صحبت‌هایشان دروغگو، قسم‌خور، ریاکار، حقه‌باز و دغل‌هستند. اما، توبه‌شان پذیرفته میشود و مثل مرتدین با آن‌ها برخورد نمیشود، بلکه با آوردن عذر به جهل و عذرهای دیگر برای این‌ها، آنان را مشمول مزایای مسلمین می‌کنند و مثل یک مسلمان از آن‌ها محافظت میشود.

این سرنوشت مسلمان و مؤمنی است که در دارودسته‌ی منافقین و سکولارزده‌هاست و چنین جرم بزرگی مرتکب شده و توبه کرده است. توبه خیلی خیلی مهم است. در اینجا شخص با چنان سخنی یا عملی مرتد شده، اما همین توبه‌ی ظاهری او را نجات داده است. هر چند که نمی‌دانیم و شک داریم که توبه‌اش دروغین بوده یا راست. اما مطمئنیم و یقین داریم که توبه کرده و دوباره مسلمان شده و همین توبه در دنیا از او پذیرفته می‌شود. چون، یقین بر شک و گمان چیره‌تر است و باید شک را رها کنیم و یقین را بگیریم.

در اینجا، شک وجود دارد که شخصی که در دارودسته‌ی منافقین و سکولارزده‌هاست و دچار عملی شده که الله تعالی او را تکفیر کرده، توبه‌اش راستین است یا دروغین؟ اما، اطمینان داری و یقین داری که توبه کرده است. این یقین جایگاهش بالاتر از شک و گمان می‌باشد و کسی که با یقین وارد اسلام شده با شک، گمان و احتمال نمی‌توان او را از اسلام خارج کرد. این یک قاعده‌ی کلی است که اهل قبله آن را پذیرفته‌اند.

تمام این جرم‌ها و گناهان برای یک مسلمان در دنیا در حد گناهان کبیره یا صغیره باقی می‌مانند و اگر شخص مسلمان یا مؤمن مرتکب هر یک از این جرم‌ها شود که روشن و آشکار، باعث کافر شدن وی میشود اما، به دنبال ارتکاب جرم توبه کند و خودش را جزئی از جامعه‌ی مسلمین بداند و از صف آن‌ها جدا نشود، چنین توبه‌ای از وی پذیرفته می‌گردد، و باز مثل مسلمین با او برخورد میشود. حتی اگر تمام جرم‌های منافقین و سکولارزده‌ها را هم مرتکب شود باز، مثل یک مسلمان سکولارزده با آن‌ها برخورد میشود. اما، اگر بار دیگر همین جرم سنگین و مشخص را تکرار کردند و به عواقب دنیوی آن آگاه شده بودند و همان بار اول هنگام ارتکاب جرم، تمام حجت رسولی شده بودند و عذری شرعی نداشتند، آنوقت عذر به جهل هم برایشان نمی‌ماند و مشمول حکم کسانی میشوند که آگاهانه، عمدی و با میل و اختیار خودشان مرتکب جرمی شده‌اند.

نکته‌ای که لازم است در این زمینه به آن اشاره شود زمان اقامه‌ی حجت نبوی بر شخص است. چون ممکن است شخص مرتکب جرم به این بزرگی شود، اما روزها و بلکه سالها طول بکشد تا کسی بیاید و حجت رسولی را به این شخص مسلمان برساند. در این صورت، فاصله‌ی زمانی رساندن این حجت

نبوی به شخص مسلمان باعث تغییر حکم نمیشود، و این شخص مسلمان تا زمان رسیدن حجت رسولی به او باز در حکم مسلمان جاهل دارای عذر باقی می ماند، و اگر حجت نبوی به وی رسید توبه ی او پذیرفته میشود هر چند که توبه ی دروغینی هم باشد، و قبل از توبه باز با داشتن چنان جرم سنگینی باز از دایره ی اسلام خارج نمیشود، هر چند که ساعتها و بلکه روزها، ماهها و سالها با چنین جرم سنگینی زندگی کرده باشد. مهم این است که چنین شخصی که دچار چنین جرمی شده حجت رسولی به او برسد، به جرم خود آگاه شود، آگاه شود به این که اگر دوباره آن را تکرار کند حد آن چیست؟ چه عواقبی در انتظار اوست؟ و تا زمانی که به این مرحله نرسیده این شخص باز هم جزو مسلمین حساب می شود و نمی توان او را از دایره ی مسلمین خارج کرد.

این یکی از همان نکات اصلی است که مسلمین در دیپلماسی و روش برخورد با مسلمین مجرم یادشان رفته و باید به آن ها یادآوری شود که این روش برخورد، این سنت اهل قبله دوباره در میان آن ها زنده شود و روش برخورد بهتری با مسلمین مجرم خطاکار داشته باشند که چنین گفتار و اعمال مجرمانه ای را مرتکب شده اند.

حالا چه چیزی باعث می شود یک کافر پنهان، منافق و سکولارزده به یک کافر آشکار و مرتد تبدیل شود؟ یا به عبارتی دیگر چگونه سکولارزده، منافق، منافقین و دارودسته ی آن ها به کافر آشکار و مرتد و مرتدین تبدیل می شوند؟

به صورت مختصر می توان گفت که، هر قول و عمل کفری که ابتدا آن را «آشکارا» در برابر قانون شریعت الله قرار دهد و به همراه این، این قول یا عملش او را «آشکارا» از جامعه ی مسلمین جدا کند و او را به عقب برگرداند، و این قول و عملش جز کفر «آشکارا»، قابل تأویل به چیز دیگری نباشد، و این قول و عمل هم بر اثر آگاهی، علم و اختیار از طرف شخص مکلفی باشد و عذری شرعی نداشته باشد. همین.

البته، شافعی ها صرف نیت کفر را هم مشمول ارتداد دانسته اند. نیت یعنی، مثلاً اینکه شخصی تصمیم قطعی داشته باشد که اگر در آینده فشار مسلمین از روی وی برداشته شد و قانون سکولاریسم حاکم شد، که می دانیم تحت عنوان آزادی شخصی، آزادی دین و غیره از او حمایت می کند و کسی نمی تواند به او صدمه بزند، در این صورت، چنین شخصی می گوید آن زمان تصمیم می گیرد اگر زمینه فراهم شد مثلاً جزو یکی از احزاب سکولاریست می گردد، یا یهودی، نصرانی، مجوس و غیره می شود، یا اگر توانست و پایش به اروپا یا آمریکا باز شد در آینده دست از دین اسلام بکشد.

در نظر شافعی ها این تصمیم و نیت قطعی به کافر شدن در آینده، باعث کافر شدن وی در حال می شود. حتی تردید در این که در آینده کافر می شود یا نه، باز این هم باعث کافر شدن وی در حال می گردد، یا بگوید اگر در آینده این کار انجام شود من کافر می شوم. مثلاً اگر این شخص یا این گروه یا این حکومت دروغ گفت یا خیانت و دزدی کرد یا فلان کار را انجام داد من قانون شریعت الله را رها می کنم و عضو فلان حزب سکولار می شوم، یا یهودی، نصرانی و غیره می شوم؛ یا اگر کسی به من پناهندگی بدهد من نصرانی یا یهودی می شوم، یا اگر فلان حزب سکولار بتواند مرا به اروپا برساند من عضو همین حزب سکولار و کافر می شوم. یا بگوید اگر در آینده این کار انجام نشود من کافر می شوم. مثلاً اگر آب، برق و سایر امکاناتم را حکومت اسلامی تأمین ننماید و شکم را سیر نکند من

کافر می شوم و عضو فلان حزب سکولاریست، یهودی، نصرانی و غیره می شوم که این امکانات را
برایم تأمین می کند و به من می دهد

این شخص، اسلام خود را به کاری در آینده موکول می کند که اگر طبق میل وی پیش رفت یا نرفت
این فرد کافر می شود. در هر صورت، رضایت به کفر باعث کافر شدن می گردد، چه این رضایت را
به آینده موکول کند یا در زمان حال باشد، و این شخص در حال حاضر کافر می شود. دین و ایمان
چیزی نیست که به خاطر فساد یا خوبی فلان گروه، فلان دسته، فلان اشخاص، فلان حکومت یا به
خاطر خوبی و بدی تمام دنیا از آن دست کشید. شافعی ها به این شیوه، صرف نیت کفر را باعث کافر
شدن می دانند و چنین چیزی را مشمول حکم ارتداد می دانند

البته، نیت چیزی نیست که دیگران بتوانند درمورد آن قضاوت کنند و تنها این مسأله را به مسلمین
گوشزد می کند که مسلمین حواسشان باشد حتی نیتی نکنند که آن ها را مرتد نماید. اما، آنچه همه بر آن
اتفاق نظر دارند ارتداد از طریق زبان و عمل (از طریق سخن و کردار) است. هر چند که، اگر
موردی چون حاطب رضی الله عنه وجود داشته باشد و مرتکب گفتار یا عملی ارتدادی شده باشد، باز
هم باید با توجه به قرائن و دلایلی که می آورد، و با توجه به سابقه ی فردی وی، به قصد و نیت او از
این رفتار نگریسته شود و به قصد و نیت این شخص از انجام چنین عمل یا گفتار کفری توجه شود

خوب، دقت کنید دوستان، گفتار یا عمل مثل این که شخص بگوید خدا این را گفته و یقین دارم که الله
این را گفته اما، من این را قبول ندارم و چیز دیگری را قبول دارم. دقت کنید، گفتاری که باعث ارتداد
می شود این است که شخص بگوید خدا این را گفته و یقین دارم که الله این را گفته، برایم آشکار و
روشن است و یقین دارم که الله این را گفته اما، من این را قبول ندارم و چیز دیگری را قبول دارم

مثلاً خدا گفته حکم باید بر اساس قانون شریعت الله باشد اما این فرد بگوید نه، حکم باید بر اساس دین
سکولاریسم باشد یا یکی از مذاهب دین سکولاریسم که می خواهد باشد. یا حتی پایین تر و جزئی تر از
آن، مثلاً بگوید من همه چیز اسلام را قبول دارم اما، این حرف خدا را مثلاً در مورد روابط خانوادگی،
فرهنگی، اقتصادی، جزائی، حقوقی، آموزشی و غیره قبول ندارم، می داند که الله این ها را گفته اما
می گوید قبول ندارم، یا این حرف خدا را در مورد حرام بودن شراب قبول ندارم، یا این حرف خدا را
در مورد زنا قبول ندارم، یا خدا این را در مورد جزئی ترین مسائل مثل خوراک، راه رفتن، سلام
کردن و سایر امور بسیار ریز و جزئی دیگر گفته و می گوید من می دانم و یقین دارم که خدا این را
گفته اما، من این مورد بسیار ریز و جزئی را قبول ندارم. چنین شخصی بدون تردید با این سخن، از
اسلام خارج می شود و این سخن او را به عقب برمی گرداند. این سخن باعث می شود که او را به
عقب برگرداند، چون این سخن مال الان نیست، این سخن مال گذشته است، مال آن دنیای کفر است که
قبلاً از آن به اسلام آمده است. این سخن او را به عقب برمی گرداند از این جلویی که آمده و تقدم و
پیشرفتی که داشته او را به عقب برمی گرداند و عقب گرد می کند، همین یک سخن

ببینید، الله تعالی در مورد کسانی که به بعضی از قانون شریعت الله ایمان دارند و به بعضی دیگر نه،
چه می فرماید: «أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ ۚ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ ۗ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ * وَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الْحَيَاةَ
الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۗ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ» (بقره/85-86)، آیا به بخشی از (دستورات)
کتاب (آسمانی) ایمان می آورید و به بخش دیگر از (دستورات آن) کفر می ورزید و قبول نمی کنید؟

برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوائی در دنیا نیست، و در روز قیامت (چنین کسانی) به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست. اینان همان کسانی‌اند که آخرت را به زندگی دنیا فروخته‌اند لذا، در شکنجه و عذاب آنان تخفیف داده نمی‌شود و ایشان یاری نخواهند شد

این، سرنوشت کسانی است که معتقد باشند الله حکمی را نازل کرده اما، تنها به بخشی یا جزئی از آن ایمان نداشته باشند. شخص معتقد باشد که الله قرآن را نازل کرده و محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم از طرف همین الله آمده اما، این شخص به بخشی از قوانینی که الله فرستاده ایمان بیاورد اما به بخشی دیگر ایمان نیاورد و منکر شود و آن‌ها را رد کند. این‌ها مشمول «فَمَا جَزَاء مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرْثُونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ»، خواری، پستی و رسوائی در دنیا و شدیدترین عذاب‌ها در قیامت می‌شوند. اما، اگر همین شخص بگوید همه را قبول دارم اما آن‌ها را انجام ندهد، دچار گناه شده است. نه این که همه را انجام ندهد بگوید بعضی از چیزها را انجام نمی‌دهم مثلاً فرد می‌گوید مشروب حرام است خدا گفته ولی مشروب می‌خورد اگر شخصی بگوید همه را قبول دارم اما این مواردی را انجام ندهد دچار گناه شده است و از اسلام خارج نمی‌شود؛ مثلاً بگوید می‌دانم الله گفته این حرام است و قبول هم دارم که حرام است اما آن را انجام می‌دهم.

خوب، در اینجا، دیگر صحیح نیست که بگوییم اگر با این 10 مورد یا 20 مورد یا 100 مورد یا فلان تعداد مخالفت شود شخص از دایره ی اسلام خارج می‌گردد، یا شخص با این چند مورد دچار نواقض اسلام می‌شود. دیگر اینجا معنی پیدا نمی‌کند، 10، 20، 30 یا چند مورد معنی پیدا نمی‌کند، چنین چیزی هیچ اساسی هم در میان ائمه و بزرگان این امت در قرون اولیه ندارد

این صحیح است که امکان دارد در یک جامعه، مسلمین اولویتشان مبارزه با انحرافی باشد و در جامعه ای دیگر چیز دیگری باشد، یا مفاسد و مواردی وجود داشته باشند که در میان همه شایع باشند و مسلمین فعلاً بر روی این موارد انگشت بگذارند. در هر صورت، مسلمین هر منطقه ای متناسب با وضع موجود خودشان اولویت‌هایشان را تعیین می‌کنند و به نیازهای روزشان پاسخ مناسب می‌دهند. حالا، اگر شما تنها به چند موردی چسبیدی که چند روز پیش یا چند ماه پیش یا چند سال پیش نیاز تو بوده و الان نیاز تو چیز دیگری است و از نیازهای دیگر خود غافل شدی، در اینجا شما با تقلید نابجا مسیر را گم کردی، و نتوانستی خودت را متناسب با نیازهای روز خود آپدیت و به روز کنی، و می‌توان گفت تو به امروز و این جامعه تعلق نداری، تو مومیایی سخنگوئی هستی که مانع هم شدی

به عنوان مثال، ممکن است در دوره ای در عربستان سعودی پس از تشکیل قدرت حکومتی، دقت کنید پس از تشکیل قدرت حکومتی، مشکل آن‌ها اصلاح اشتباهات مسلمین در مورد زیارت قبور، توسل غلط، ندانستن آداب صحیح طهارت و مواردی اینچنین بوده باشد، و این مشکل را با پشتوانه ی قدرت حکومتی که به دست آورده بودند و به سبک خودشان رفع کرده باشند و تمام شده باشد و گذشته باشد و می‌دانیم سال‌هاست از چنین پدیده‌هایی در عربستان خبری نیست. اما، عده ای هنوز به همین موارد چسبیده‌اند و از نیازهای روز جامعه و مفاسد روز جامعه ی خودشان غافل شده‌اند

ساعت‌ها و بلکه روزها و سال‌های متمادی را به تکرار همین موارد برای ملت خودشان اختصاص می‌دهند و ده‌ها کتاب، شرح، صوتی و تصویری از طریق رسانه‌های مختلف و غیره در این زمینه‌ها ارائه داده‌اند در حالی که، سال‌های سال است حکومتی طاغوتی، خائن و غیر اسلامی دوباره بر

سرزمین وحی حاکم شده که منبع تمام مفاسد اعتقادی، اجتماعی، اخلاقی، اقتصادی و غیره هم برای خود ملت عربستان شده و هم مصیبتی غیر قابل انکار برای تمام سرزمین های مسلمان نشین و مانعی اساسی در برابر مسلمین آزادی خواه و خادمی صادق برای کفار سکولار جهانی چون انگلیس، آمریکا و دیگران شده، و هر جا مسلمان آزادی خواهی کشته می شود یا گلوله های آل سعود در کشتار آن ها سهیم است یا دلارهای آن ها

حالا، به نظر شما در چنین سرزمینی چسبیدن به چند مورد از منکرات حل شده تحت عنوان نواقض اسلام و رها کردن سایر موارد اساسی دیگر، خدمت به اسلام و مسلمین است یا خیانت و توطئه ای عظیم علیه مسلمین و مشغول کردن مسلمین به امور انحرافی؟ این همان توطئه ای است که سال های سال است از کانال سیستم فاسد آل سعود بر ملت ستمدیده و در حال فاسد شدن سرزمین وحی تحمیل می شود. روز به روز ملت را فاسدتر می کند

هم اکنون هم در اکثر سرزمین های مسلمان نشین که نعمت اساسی حکومت اسلامی از آن ها برداشته شده و اکثر مسلمین از چنین نعمتی محروم هستند، پس از پذیرش اسلام مجمل و اسلام کلی از طرف مسلمین آن سرزمین، اولویت اساسی و زیربنائی آن ها تشکیل دادن حکومت اسلامی و از بین بردن حکومت های طاغوتی است که تنها و تنها از طریق وحدت، شورا و پرهیز از تفرق انجام می شود. قدرت حکومت اسلامی در منطقه ای مساوی است با از بین بردن تدریجی تمام مفاسدی که در طول قرون متمادی مسلمین به آن دچار شده و به آن آلوده شده اند. این، عروه و دستگیره ای است که مسلمین با از دست دادن آن دچار انواع مصیبت ها شده اند. اگر می خواهی جلو این همه مصیبت را بگیری و آلودگی ها را از بین ببری، اولویت نخست تو باید تشکیل چنین حکومتی باشد. اگر می خواهی جلو رسیدن آب مسموم را بگیری، راه آن بستن فلکه ی اصلی و راه آن از بین بردن حکومت های طاغوتی در جوامع مسلمین است

اما، این نکته، وظیفه و اولویت مهم هم، پیش شرط آن این است که نباید ما قواعد بنیادین و زیربنائی شریعت الله را کنار بگذاریم و بچسبیم به سناریوهائی که از طرف دشمنان دانا و دوستان جاهل برای مسلمین چیده شده و مسلمین را به اولویت های درجه چندم و حتی امور انحرافی مشغول کرده اند

باید دقت شود و به مسلمان رسانده شود که باید تسلیم هر چیزی شوند که به آن یقین پیدا کرده اند و یا در آینده یقین پیدا می کنند که از طرف الله آمده است، و این یعنی بزرگ ترین خدمت به دعوت، وحدت، تشکیل حکومت اسلامی در سرزمین هایی که از آن محروم اند و از میان رفتن تدریجی آلودگی های عقیدتی و رفتاری مسلمین

علاوه بر این، شخص مسلمان باید متوجه این نکته ی اساسی و بسیار خطرناک شود که فرق نمی کند و مهم نیست شخص مسلمان «آگاهانه»، عمداً و با میل خود کدام حکم و دستور الله و قانون شریعت الله را کنار می گذارد و آن را قبول نمی کند، و کوچک و بزرگ هم ندارد، مهم این است که نعوذ بالله، الله را در یکی از احکام آن جاهل می داند و خودش یا سایر مخلوقات را در این مورد عالم تر، عاقل تر، حکیم تر، دلسوزتر، با تدبیرتر و مفید تر از الله دانسته است و این یعنی، شریک قائل شدن برای الله و حتی توهین به الله. همین به تنهایی او را از دایره ی اسلام خارج می کند؛ هرچند که در مورد ریزترین و کوچک ترین دستورات الله در شریعت باشد، و هر چند که تمام عبادات دیگر را هم انجام دهد

الله تعالی چنین توهینی را هرگز نسبت به خودش نمی بخشد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ □□□□□□□□ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا». همین یک مورد مخالفت باعث می شود تمام عبادات و اعمال خود را - هر کسی که خودش را مسلمان می داند- تمام اعمال خوب وی هم باطل شوند و بی ثمر، حتی فرقی نمی کند این کار نادرست را یک پیامبر انجام دهد یا هر شخص دیگری که باشد: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ □□□□□□□□ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخُسْرَيْنِ» و الله تعالی او را به خاطر همین توهین آشکارش در جهنم قرار می دهد. رسول الله صلی الله علیه و سلم فرموده است: "إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكَلِّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سُخْطِ اللَّهِ لَا يَرَى بِهَا بَأْسًا فِيْهِوَى بِهَا". "فِي نَارِ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفًا".

این کار خیلی خطرناکی است و نمی توان در آن سهل انگاری کرد. در این زمینه، کسی نمی تواند آن را دست کم بگیرد، کسی نمی تواند سهل انگاری کند، این چیزی نیست که قابل شوخی کردن باشد این ریسک و قمار نیست که در آن شرکت کنی و احتمال بدهی، کل آن را باخته، کل آن نابودی است.

در این زمینه، چگونگی برخورد صحابه با منکرین زکات می تواند نمونه ی عینی باشد. منکرین با وجود انجام سایر عبادات، به دلیل انکار همین یک حکم الله، مثل سایر مرتدین با آنان برخورد شد، یعنی با آن هایی که تنها و تنها یک حکم الله را منکر شده بودند و آن را قبول نداشتند، به همان شیوه ای با آن ها برخورد شد که با کسانی برخورد می شد که کل قانون شریعت الله را کنار گذاشته بودند و خودشان حتی ادعای پیامبری هم داشتند. با همه ی کسان برخورد شد.

پس، انکار یک حکم شریعت الله مساوی است با انکار کل قانون شریعت الله. حکم الله در یک مورد با سایر موارد فرقی نمی کند. حکم الله را در یک مورد نپذیرفتی و حکم دیگری را جای آن گذاشتی یعنی، الله در این مورد حکیم، دلسوز، عالم و آگاه به وضع الان ما نیست بلکه، خودم، دیگران یا فلان حزب کافر سکولار اینگونه هستند و حتی، اگر این تنها حکم را هم برای صدر اسلام قبول کنی اما، برای الان مناسب نبینی و آن را قبول نکنی، در واقع می گویی که الله تعالی نعوذ بالله برای 1400 سال پیش عالم و حکیم بوده و حکم آن به درد آن زمان خورده اما، الان الله تعالی عالم، دانا، حکیم و دلسوز نیست و قوانین آن به درد الان نمی خورد؛ این حلال و حرام دین اسلام برای تا روز قیامت نیست بلکه برای برهه ای خاص از زمان است که گذشته و تمام شده است، این کفر آشکاری است که شکی در آن نیست.

در رده، چیزی به نام رده ی اصغر و رده ی اکبر وجود ندارد. رده، رده است. حالا، ممکن است مال یکی (مُعْلَظَه) تند و شدید باشد و مال یکی دیگر (مَجْرَدَه) و ساده. یکی برود یهودی یا نصرانی یا سکولاریست شود و کاری به کار کسی نداشته باشد، به کسی آزار نرساند؛ یا یکی از حلال های الله را حرام کند یا یکی از حرام های الله را حلال نماید (حرامی را حلال و حلالی را حرام کند). مثل کسی که واجب بودن نماز را انکار کند و کاری به کار کسی نداشته باشد و به کسی آزار و اذیت نرساند به او می گوییم مجرده یا ساده، و ارتداد او ساده است؛ یا شخص جزو یکی از این کفار آشکار شود و شروع کند به دعوت منفی و ایجاد جنگ روانی علیه اسلام و مسلمین، یا شروع کند به جنگیدن با مسلمین و جلوگیری کردن از تطبیق قانون شریعت الله و خودش را تبدیل کند به یک مانع که باید برداشته شود یا حتی تبدیل شود به «أَيُّمَةُ الْكُفْرِ» یعنی پیشوا و امام و سر کفر، و یا تبدیل شود به یکی از اهرم ها و نگهدارنده های «أَيُّمَةُ الْكُفْرِ» و یا دشمن صائلی شده باشد که چاره ای جز دفع آن نباشد.

در هر دو صورت ساده و شدید آن، حکم رده یکی است، هرچند ممکن است در چگونگی برخورد با این ها، و چگونگی دفع این ها، متناسب با میزان خطری که ایجاد می کنند اولویت بندی هایی شود.

نکته ی اساسی که در اینجا لازم است به آن توجه شود این است که، این برگشتن آگاهانه و اختیاری اشخاص تفاوت بنیادینی با تأویل یا اجتهاد فلان عالم یا فلان مذهب از منابع شرعی دارد. هر کدام از این مذاهب و مجتهدین می گویند ما به قانون شریعت الله ایمان و یقین داریم. ظاهراً آن ها چنین چیزی می گوید؛ آن ها می گویند ما به قانون شریعت الله ایمان و یقین داریم اما، به نظر ما منظور الله تعالی از این آیه این است، یا منظور رسول الله صلی الله علیه و سلم از این سخن چنین می باشد و دیدگاه، تأویل و تفسیر جداگانه ای از آیه، روایت، حدیث پیامبر صلی الله علیه و سلم یا رویدادهای تاریخی دارند.

بدون شک، یکی از این آراء صحیح بوده و سایر آراء صحیح نیستند، اما چون شورای واحدی وجود ندارد در نتیجه، امت واحدی هم وجود ندارد و اجماع واحدی هم به وجود نمی آید تا رأی واحدی را این اجماع به مسلمین ارائه دهد، برای همین تا آن زمان این اختلاف ادامه پیدا می کند و این اختلاف در اجتهادات مذاهب و فرق موجود در دایره ی اسلام و اختلاف در تأویلات آن ها، هرگز مخالفت با فلان آیه یا فلان فرموده ی رسول الله صلی الله علیه و سلم نیست، بلکه مخالفت با برداشت، تفسیر و تأویل دیگران از همان آیه یا روایت می باشد. پس، مخالفت با اجتهادات و تأویلات انسان از قرآن و سنت به معنی مخالفت با خود قرآن و سنت رسول الله صلی الله علیه و سلم نبوده و نیست. این نکته ای است که باید خیلی به آن دقت شود.

مثال این ها، همچون گروهی است که یک نقشه ی گنج دارند و همه می خواهند به آن برسند و تمام تلاششان هم بر این است که به آن دست پیدا کنند اما، هر کدام به شیوه ی خودش نقشه را می خواند و آن را تفسیر می کند و بر اساس همین برداشت خودش نهایت تلاش خود را می کند که به گنج برسد و مسیری جدا از دیگران را برای رسیدن به این هدف انتخاب می کند. می خواهد از مسیری که خودش درست می داند و همان چیزی که از نقشه فهمیده از همان مسیر برود. مشخص است که مسیرهای مختلفی به وجود می آید اما، هدف همه ی آن ها یکی است.

مشخص است که همه به گنج نمی رسند، چون گنج یک جاست و این ها هر کدام به مسیری رفته اند. مهم در اینجا این است که ما این ها را کسانی می دانیم که به گنج یقین دارند و تمام تلاششان هم بر این است که به آن برسند، اما خیلی از آن ها مسیر را اشتباه می روند و کسی هم نیست که آن ها را راهنمایی کند. شورای اولی الامر نیست که با اجماع واحدی همه را به سمت درست راهنمایی کند، برای همین، هر کدام با اعتقادی راسخ همان مسیری را جهت کشف حقیقت و دست یابی به گنج می رود که به آن اعتقاد و یقین دارد.

خوب، حالا این کجا و این که کفار یهودی، نصرانی، مجوس، صابئی و سکولار می گویند کجا؟ این کفار یا می گویند اصلاً قرآن و سنت و وجود گنج را قبول نداریم یا می گویند هیچ یک از قوانین شریعت و یا بخشی از قوانین شریعت الله را در امور زندگی دنیوی انسان ها قبول نداریم.

یا یک مذهب و مجتهد در مورد چگونگی اجرا کردن فلان حکم با مذهب و تفسیر دیگر اختلاف دارد اما، شخص کافر چه اهل کتاب یا شبه اهل کتاب باشد یا شخص کافر سکولار مثل کومله ها، دمکرات

ها، دارودسته ی مسیلمه ی کذاب فعلی کردها اوجالان، پارتی ها، یکیتی ها و غیره اصلاً خود حکم الله را قبول ندارند چه برسد به چگونگی اجرا کردن آن. یک مذهب و یک مجتهد در مورد چگونگی اجرا کردن این حکم با مذهب و تفسیر دیگر اختلاف دارد اما، این ها خود حکم الله را قبول ندارند نه چگونگی اجرا کردن آن را

زمانی که شخص می داند و یقین دارد که اهل کتاب، شبه اهل کتاب و سکولارها کافر هستند اما می گوید من یهودی، نصرانی، مجوس یا سکولارم، یا دقیق تر زمانی که شخص می گوید من کومله، دمکرات، پ.ک.ک، پارتی، یکیتی و سایر احزاب سکولار هستم یا یکی از این ها هستم، چنین شخصی بر کافر بودن خود تأکید کرده و بر کافر بودن خودش گواهی داده: «وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرُونَ»، شاهی دادند بر نفس خودشان که کافرند. آشکار است که کافرند، این هم می گوید من هم یکی از آن ها هستم. ظاهر، این را می گوید و نیت و قلب او می ماند برای قیامت و کاری به قضاوت انسان ها در دنیا ندارد. ظاهر او این است که شاهی می دهد «وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَافِرُونَ» که کافرند، جزو همین گرو ها هستند. وقتی می گوید کومله، دمکرات، پ.ک.ک و یکی از این ها و یکی از این احزاب سکولار هستم. خودش شاهی می دهد که من کافر. وقتی می گوید یهودی، نصرانی، مجوس و صابئی هستم یعنی کافر، خودش شاهی می دهد

خوب، در مورد عمل هم می توان به کسی اشاره کرد که به میل خودش وارد صف کفار آشکار شده و در صف کفار آشکار علیه مسلمین می جنگد، یا جزو آن ها و تابع قوانین آن ها شده و به میل خودش دین آن ها را پذیرفته، یا علاوه بر آن علیه مسلمین هم می جنگد، یا در یکی از احزاب سکولاریست عضو شده و طبعاً متعهد به قوانین آن حزب گردیده، یا مثل کسی که وارد یهودیت یا نصرانیت می شود. یا کسی که به میل خود قرآن را در کثافت می اندازد، یا کسی که به میل خودش به قرآن شلیک می کند. این اشخاص هر چند که چیزی هم نگویند یا دروغ ها و بهانه هائی هم سر هم کنند با همین اعمالشان از دایره ی اسلام خارج می شوند

دیده ایم که عده ای به احزاب کافر آشکار سکولاری چون کومله ها، دمکرات ها، پ.ک.ک ها، پارتی ها و غیره به بهانه های مختلف جذب شده اند و افراد به این احزاب کافر ملحق می شوند که مثلاً مردم بتوانند به زبان خودشان بخوانند و بنویسند، یا به جای یک کافر خارجی یک کافر مرتد سکولار محلی بر مردم حاکم شود، دقت کنید دوستان، یا مثلاً مردم را در توهم نگه می دارند که فقر را از بین می برند، همان کاری که در عرض بیست و خرده ای سال در کردستان عراق مشاهده کردیم و غیر از فساد، نکبت، بی بندوباری، ظلم، بی عدالتی، دزدی و چپاولکاری کار دیگری برای این ملت نکردند. این ها آزادی و بی بندوباری دین سکولاریسم را حاکم می کنند و ده ها توطئه و دروغ دیگر که در زیر شعارهای دموکراسی، آزادی، جامعه ی مدنی و غیره قایم کرده اند

در هر صورت، کسانی را به همین بهانه ها که بیابید به زبان خودتان بخوانید، بیابید کافر مرتد محلی هم زبان خودمان را به جای دیگران بر خودمان حاکم کنیم و آن همه خون بدھیم، با همین توهّمات و ظلم ها آن ها را نگه می دارند

می دانیم که تمام این دروغ ها، تمام این توطئه ها و راهکارها، راهکارها و دروغ های منافقین و سکولارزده هاست و سکولارزده ها را هم با این توهّمات به سوی خودشان جلب می کنند. در هر صورت، این ها را به طرف خودشان می کشانند و مثل خودشان، کافر آشکارشان می کنند

روشن است، در هر صورت، جرم کافر شدن بسیار بالاتر از محرومیت از خواندن به زبان مادری یا حاکمیت یافتن یک کافر و مرتد هم زبان است که بدتر از دیگران بوده و این اصلاً هیچ توجیهی ندارد. چه توجیهی می تواند داشته باشد یک مسلمان بگوید یک کافر مرتد سکولار را که هم زبان من است بیاورم، خون و جان بدهم که این کافر مرتد سکولار که ثابت کرده در کل تاریخ بدتر از طاغوت های غیر بومی و غیر محلی بوده را با خون خود بر خودمان حاکم کنیم. چرا؟ چون هم زبان من است. این ها چنین کاری را انجام می دهند.

این ها ممکن است با زبان چیزی بگویند و در عمل چیز دیگری باشند. معیار، در اینجا عملی است که انجام می دهند. این ها عملاً خودشان را با پیوستن به احزاب کافر سکولار، کافر می کنند و مهم نیست مثل طرفداران مسیلمه ی کذاب یا سجاج و سایر پیامبران دروغین به بعضی از اسلام هم عمل کنند یا خیر. آن ها که عمل می کردند، تمام پیامبران دروغین دوره ی رسول الله صلی الله علیه و سلم به بخش زیادی از شریعت اسلام هم عمل می کردند در حالی که، این مسیلمه های کذاب کنونی مثل اوجالان به این هم عمل نمی کنند.

خوب، این یک نکته، نکته ای دیگر در این جریان ارتداد و مرتد شدن بازی دیگری است که عده ای درمی آورند. عده ای از مرتد شدن به عنوان یک ابزار در جنگ روانی علیه مسلمین استفاده می کنند. یعنی ابتدا می گویند ما مسلمان شدیم اما، به همه اعلام می کنند که ما دست از اسلام یا این گروه کشیدیم و می گویند مثلاً ما داخل این ها بودیم و از نزدیک این ها را بررسی کردیم و دیدیم این ها چه هستند؛ اما، به این دلایل دست از اسلام کشیدیم و آن را مناسب ندیدیم بلکه، مثلاً دین سکولاریسم، یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و غیره را بهتر تشخیص دادیم، یا تمام چیزهایی که هم اکنون عده ای عملاً در حال انجام آن هستند.

این می تواند جنگ روانی و تهدیدی نرم برای عقیده و باورهای دینی مسلمین و در برابر، تبلیغی برای دین سکولاریسم و سایر کفار آشکاری باشد که این ها به آنان پیوستند. این جنگ نرم و روانی زیرکانه، بخصوص می تواند تهدیدی برای تازه مسلمانان یا مسلمین نا آگاه، ضعیف الایمان و بدبین کردن آن ها و سایر مردم که از دور اسلام را نگاه می کنند و بدبین کردن آن ها نسبت به اسلام محسوب شود.

این ها می توانند به عنوان مانعی باشند و تبلیغات آن ها برای دیگرانی که در حال تماشای اسلام هستند باعث شود که نگرش مثبتی نسبت به اسلام نداشته باشند. این ها معمولاً از درون مسلمین به چنین بازی هایی دست نمی زنند بلکه، کفار آشکاری هستند که از خارج از دایره ی مسلمین، این بازی ها را درمی آورند. پس، این بازی مال یک مسلمان یا حتی یک منافق سکولارزده هم نیست، این مال آن هاست، کفار آشکاری که خارج از دایره ی اسلام هستند.

الله تعالی در این مورد، آشکارا هشدار می دهد و این جنگ روانی را به عنوان یک خطر گوشزد می کند: «وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَی الَّذِينَ آمَنُوا وَجَہَ النَّهَارِ وَاکْفُرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (آل عمران/72)، جمعی از اهل کتاب گفتند: بدانچه بر مسلمانان نازل شده است، در آغاز روز ایمان بیاورید و در پایان روز بدان کافر شوید، تا شاید (از قرآن پیروی نکنند و از آن) برگردند. این ها خودشان خارج از دایره ی اسلام هستند. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» تاکتیکی است برای این که مسلمانان برگردند، این ها را به عنوان یک بازی و ابزار در نظر گرفته اند. «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» تا شاید مسلمانان برگردند. مسلمانانی را که این همه جلو آمده اند این ها را برگردانند و مثل خودشان کافر بکنند.

این سناریویی جهت ایجاد جنگ روانی و نرمی است که هم اکنون هم برای از بین بردن وحدت دینی مسلمین، ایجاد تفرق و پراکندگی بیشتر در میان مسلمین، تفرق و چند دستگی عقیدتی و فکری، ایجاد هرج و مرج دینی و بدبینی نسبت به دین اسلام و قانون شریعت الله در حال اجراست، و به شیوه های مختلف و از کانال های مختلف اداره می شود و ادامه دارد. چیزی نیست که بگوییم منقطع شده باشد. این روشی است که دشمنان سعی دارند به ایمان مسلمین حمله کنند و ایمان مسلمین را تضعیف نمایند، این روشی است که دشمنان سعی می کنند در میان مسلمین تفرق و چند دستگی به وجود بیاورند. این ها می خواهند از طریق این سناریوها و نقش بازی کردن ها به وحدت مسلمین ضربه بزنند و باعث فشل و ریختن ابهت مسلمین نزد دشمنانشان شوند.

نکته ی جالب این اسلام آوردن و مرتد شدن پیاپی کفار اهل کتاب، مشرکین و سکولاریست هائی که حرف این ها را گوش می دادند و اسلام می آوردند و بعد کافر می شدند این است که حکومت اسلامی رسول الله صلی الله علیه و سلم با تمام قدرت و تمکینی که داشت باز حکم مرتدین را بر این شهروندان جامعه ی اسلامی تطبیق نمی دهد و بازی های آنان را با روشنگری، جنگ روانی و نرم و محل نگذاشتن و به آن ها و اهمیت ندادن جواب می دهد. اصلاً از چنین چیزی که آن ها انجام می دهند مسخره اش می آید. چرا؟ چون، این ها اصلاً حرکتی نکردند و به جلو نیامدند بلکه، سرجایشان بودند و تکان نخوردند پس برگشتی هم در کار نبوده است. این ها خودشان را مسخره کرده اند. اما نکته ی ظریف این سناریو این است که ثابت شود که این ها اصلاً حرکتی نکرده اند و اصلاً تکانی نخورده اند و به جلو نرفتند و سرجایشان ثابت هستند و این هایی که می گویند ما از یک جای دیگری برمی گردیم دروغ می گویند. به همه ثابت شود که این ها دروغ می گویند این ها اصلاً تکان نخورده اند و سفری نکرده اند تا ادعا داشته باشند که ما برگشتیم، تو اصلاً نرفتی تا برگردی

خوب، نکته ی دیگری که در این رابطه می توان اشاره کرد انگیزه های کسانی است که واقعاً مرتد شده اند نه این که مثل این ها بازی در بیاورند مثل این مسخره ها. انگیزه های کسانی که واقعاً مرتد شده اند. باید بفهمیم دقیقاً انگیزه های آن ها چیست؟

انگیزه های آن ها دقیقاً همان انگیزه های متنوع و دلایلی است که در درس قبلی در مورد شناسائی منافقین و سکولارزده ها به آن اشاره کردیم. مثل انگیزه های فردی- روانی، انگیزه های اجتماعی- سیاسی و انگیزه های اقتصادی، فرهنگی و غیره که لازم نمی بینم در اینجا دوباره به آن ها اشاره کنم و از دوستان جدید دعوت می کنم به درس قبلی مراجعه نمایند تا دقیقاً بفهمند انگیزه های مرتدین از ارتدادشان چه چیزی می تواند باشد.

البته، عادی است که انگیزه های دارودسته ی منافقین با مرتدین یکی باشد؛ چون، مرتدین شکل تکامل یافته ی همان منافقین و سکولارزده ها هستند. مرتدین، منافقین و سکولارزده هایی هستند که از جایی به جای دیگری تغییر مکان داده اند، از یک قطار، سوار یک قطار دیگری شده اند و این تغییر مسیر ماهیت آن ها را تغییر نداده است. برای همین است که شناخت ماهیت درونی و رفتاری آن ها در قرآن و سنت صحیح یعنی آگاهی بر وضع موجود آن ها و چگونگی برخورد با آن ها در زمان حال

برای همین باید دقت شود که بحث های ما از جمله موضوعات عقیدتی- تاریخی است که کارکردهایی سیاسی- اجتماعی برای تنظیم روابط فردی- اجتماعی و جوامع اسلامی در بردارد و از جمله مواردی است که تاریخ را به امروز می آورد، این نکته ی خیلی مهمی است. با شناخت آنچه که از صفات این

ها در منابع شرعی آمده، ما تاریخ آن ها را در قرآن و در قرون گذشته به امروز می آوریم و همچون یک ابزار از آن استفاده می کنیم. این یکی از دلایل اهمیت و ضرورت بحث هایی است که ما در پیش گرفته ایم.

خوب، الان خواهران و برادران مسلمانم باید بتوانند جواب دهند که معیار برای ارتداد و مرتد شدن مسلمین چیست؟ چون وقتی می گوئیم مرتد شدن مسلمین و نمی گوئیم مرتد شدن منافق یا سکولارزده ها؛ ما قبلاً این ها را جزو مسلمین حساب کردیم. معیار برای ارتداد و مرتد شدن مسلمین چیست؟

بله، به صورت خلاصه و مختصر می توان گفت انکار کردن آگاهانه، عمدی و اختیاری یکی از احکام آشکار دین اسلام. دقت کردید دوستان، فرد آگاهانه، عمداً و به میل خودش یکی از احکام آشکار دین اسلام را که برای او آشکار بوده است. چون ممکن است برای دیگران آشکار بوده باشد برای این فرد آشکار نبوده، اما حالا برایش آشکار شده، یقین پیدا کرده که این، یکی از احکام دین اسلام است، اما، او آگاهانه، عمداً، به میل خود و اختیاری آن را انکار می کند. این معیار ارتداد چنین مسلمانی است. چون اسلام ناقص از کسی قبول نمی شود، به قول سید رحمه الله یا اسلام کامل یا هیچ چیز

حالا، این مسأله را قبلاً هم گفتیم خیلی ضروری است، کسی یکی از احکام شریعت الله یا کل شریعت الله را که برایش مسلم، روشن، آشکار، ثابت و مشخص شده که قانون شریعت الله است و از طرف الله آمده، اما با این وجود، آن را کنار می زند و چیز دیگری را جای آن می گذارد. الله تعالی می فرماید:

• اَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (بقره/285)، فرستاده و رسول، معتقد است به تمام آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان (نیز) بدان باور دارند. همگی به خدا، فرشتگان او، کتاب های وی و پیغمبرانش ایمان داشته (و می گویند): میان هیچ يك از پیغمبران او فرق نمی گذاریم و می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا. پروردگارا! آمرزش تو را خواهیم، و بازگشت به سوی توست «رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ».

این صفت مسلمین است. هر چه از طرف الله تعالی آمده، این ها چه می گویند فقط یک واکنش دارند: شنیدیم و اطاعت کردیم «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»؛ به محض این که فهمیدند از طرف الله تعالی آمده شنیدیم و اطاعت کردیم «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا»، حتی، اگر حکمت این اطاعت کردن و حکم الله را ندانند

آن ها به الله اعتماد پیدا کردند در نتیجه حرف هایش را هم قبول دارند. حکمت های خیلی از آیات هست، خیلی چیزها در مورد خیلی از آیات و روایات رسول الله صلی الله علیه و سلم هست که الان ما آن ها را متوجه شده ایم علم آن ها را به اصطلاح از طریق تجربه، علم و دانش آن ها را تجربه کرده و ثابت نموده است در حالی که هیچ کدام از صحابه این را نمی دانستند. ولی واکنش ما به هر چه از طرف الله آمده بدون این که با آن کلنجار برویم این است که «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» شنیدیم و اطاعت کردیم بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ. هر چیزی که از طرف پروردگار نازل شده است. «وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَوَعَدِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ» کل مؤمنان هم به همه ی آن اعتقاد دارند، همگی به آن اعتقاد دارند

• و در آیه دیگری می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ

ضَلَّالًا بَعِيدًا» (نساء/136)، ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به خدا و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده و به کتاب هائی که پیش‌تر نازل نموده است (که تحریف و نسیان در آن‌ها صورت نگرفته بود) ایمان بیاورید. و هر کس که به خدا، فرشتگان، کتاب‌های خداوندی، پیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود (و یکی از این‌ها را نپذیرد) واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است. «وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ»، بلکه او کتابش را فرو فرستاده به هیچ چیز آن نباید کفر بورزید و بگویید آن را قبول ندارم، قبول ندارم یعنی پوشاندن آن

• و در جای دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا* أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا» (نساء/۱۵۰-۱۵۱)، کسانی که به خدا و پیغمبرانش ایمان ندارند و می‌خواهند میان خدا و پیغمبران جدائی بیندازند و می‌گویند که به برخی از پیغمبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم، هدف آن‌ها از این‌ها که به برخی از پیغمبران ایمان دارند و به برخی دیگر ایمان ندارند چیست؟ می‌خواهند میان کفر و ایمان، بعضی از دستورات الله با بعضی دیگر، بخشی را قبول می‌کنند و بخشی را نمی‌پذیرند. می‌خواهند میان آن (کفر و ایمان) راهی برگزینند (و معجون و چیز جدیدی درست کنند). «وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا» آنان که می‌گویند «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» به بعضی از آن‌ها ایمان داریم اما به بعضی دیگر ایمان نداریم. می‌خواهند در این وسط یک راه جدید و (معجون جدیدی) درست کنند. الله تعالی می‌گوید: آنان همگی بی‌گمان کافرنند، «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا»، و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم «وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا».

بله، کسانی که می‌خواهند از اسلام و سکولاریسم، سوسیالیسم، لیبرالیسم، از فلان عقاید، هم چیزی از اسلام بگیرند و هم چیزی از دموکراسی، لیبرالیسم، و سوسیالیسم و این‌ها بگیرند، چکار می‌کنند؟ معجون جدیدی درست می‌کنند. شما همین الان زندگی آن‌ها را نگاه کنید، یک معجون است. معجون مختلفی است که هم اسلام در آن وجود دارد هم سکولاریسم و هم کفر در آن هست، همه چیز در آن وجود دارد. چون آن‌ها می‌خواهند چنین راهی را انتخاب کنند. الله می‌گوید هدفشان همین است. می‌گویند ما سکولاریسم را هم قبول داریم اسلام را هم قبول داریم، هدفشان همین است «يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا». می‌خواهند بین این دو راه جدیدی را انتخاب کنند. راه دیگری را انتخاب کنند

این‌ها نمونه آیه هائی هستند که از مسلمین می‌خواهند به طور کامل تسلیم تمام آنچه شوند که الله نازل کرده است. مسلمین باید «سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا» داشته باشند. یعنی شنیدیم و اطاعت کردیم، همین. و نمی‌توانند بعضی را قبول کنند و بعضی را نه. اگر این کار را کردند: «أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا» یعنی، بدون شک و گمان هر کسی که این کار را بکند همه‌ی آن‌ها کافرنند

این در مورد انکار کردن یکی از احکام «آشکار» دین اسلام است. متوجه شدید؟، یکی از احکام آشکار» دین اسلام که برای این شخص «آشکار» و روشن شده که حکم «آشکار» دین اسلام است اما «این مسلمان آن را انکار می‌کند که می‌داند احکام «آشکار» دین اسلام است

مذاهب و فرق معروف به اهل سنت، انکار کردن مسائل فقهی مذهب را باعث ارتداد نمی‌دانند. یعنی سر مذهب‌ها و شاگردان اولیه‌ی آنان گفته‌اند اگر کسی اجتهاد خودشان یا اجتهاد فلان مذهب را انکار کند باعث ارتداد وی نمی‌شود، هر کسی که این کار را انجام دهد مرتد نمی‌شود. از نظر این‌ها سخن

هر کسی قابل رد و پذیرش است، الا آنچه که رسول الله صلی الله علیه و سلم آورده است. در این صورت، مخالفت با اجتهادات فلان مذهب، مخالفت یک انسان است با یک انسان دیگر، نه مخالفت انسان با الله تعالی. این نکته ی خیلی مهمی است که باید به آن دقت شود

این قاعده ی کلی این سر مذهب ها بوده هر چند که سال ها و قرون بعدی به آن عمل نشده و هزاران مسلمان در ری، قزوین، خراسان، بغداد و سایر سرزمین های مسلمان نشین صرفاً به دلیل مخالفت با رأی حنفی، شافعی، حنبلی و غیره به قتل رسیده اند و فجایعی که تاریخ آن ها را همه می دانیم و تاریخ این جنگهای برادر کشی و داخلی را به عنوان لکه ی ننگی برای مسلمین ثبت کرده است

البته، شیعیان 12 امامی هم انکار مسأله ی ضروری مذهب تشیع را باعث ارتداد نمی دانند. این را محمدباقر خوانساری یا (میرکبیر)، در کتاب **مناهج المعارف یا فرهنگ عقائد شیعه** می آورد. شیعیان امامی بر این باورند چنانچه انکار ضروریات مذهب از اصول و ارکان مذهب شیعه باشد، فقط 12 موجب خروج از مذهب شیعه است نه خروج از دین اسلام. شهید ثانی هم مخالفت با اجماع را مصداق انکار ضروریات نمی داند. یعنی مصداق انکار ضروریات دین نمی داند، مگر این که مسأله ای که بر آن اجماع اقامه شده، از ضروریات دین به شمار بیاید. علاوه بر آن، چیزی هم که بر آن اجماع شده به عنوان ضرورت دین بر آن اجماع شده، باید توسط اهل حلّ و عقد از مسلمانان تحقق پیدا کرده باشد و این اجماع توسط اهل حل و عقد کل مسلمین روی آن اجماع شده باشد. وقتی کسی چنین چیزی را انکار کند. آن ها این را باعث انکار ضروریات دین و قانون شریعت الله و دین اسلام می دانند نه چیزی که مربوط به ضرورت مذهبشان باشد

در این صورت، در مذهب شیعه، انکار یکی از ضروریات مذهب و انکار اجماعی که ناشی از مذهب باشد را باعث ارتداد شخص نمی داند بلکه، تنها انکار کردن ضروریات دین را باعث ارتداد می داند

این همان چیزی است که تمام سر مذهب ها و فرق میان مسلمین بر آن اتفاق نظر دارند. هر چند که متأسفانه در میان تمام فرق عده ای از پیروان آن ها از چنین قواعدی دوری کرده اند و باعث انحرافات و ذلت هائی برای خود و سایر فرق هم شده اند

خوب، الان می رسیم به مراحل اثبات جرم شخص متهم و شروط تکفیر

قبلاً عرض کردیم، اصل بر این است که شخص نماز خوانی که قبله ی ما را قبول دارد و ذبیحه ی ما را می خورد مسلمان است، و از تمام مزایای مسلمین بهره مند می شود مگر اینکه خلاف آن ثابت شود: مَنْ صَلَّى صَلَاتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا وَ أَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَهُوَ الْمُسْلِمُ، لَهُ مَا لَنَا وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْنَا. علاوه بر آن، عرض کردیم که ارتداد و مرتد شدن جرم است، آنهم سنگین ترین جرمی که یک مسلمان مرتکب آن می شود، و مربوط می شود به حدود و حدود هم ارتباط تنگاتنگی با قضاوت دارند

اسلام برای به وجود آوردن بهداشت قضائی در جامعه، اسلوب، چهارچوب، مراحل و کانالهای خاصی را برای اثبات جرم، صدور احکام قطعی، و در نهایت اجرای حکم ارائه داده است و چون مرتد شدن سنگین ترین جرمی است که شخص مسلمان مرتکب آن می شود، برای همین در مواردی که الله علم

آن را به همه نداده، و علمش حالت عمومیت ندارد، و پرونده ی شخص هم سنگین تر است و سیر قضائی و صدور حکم آن هم پیچیده و سنگین است، و همین طوری نمی توان مثل حکم دزدی یا آدم ربائی، مشروب خواری، قصاص و موارد مشابه حکم صادر کرد، فیلترها و مراحل را جهت اثبات جرم، صدور حکم و اجرای حکم قرار داده که نیاز به تخصص ویژه در این زمینه ی قضائی دارد.

حالا، در این سیستم قضائی که هم حالت عمومیت دارد، و هم حالتی خاص و تخصصی و مربوط به قضات ویژه می شود، چگونه مرتد بودن یک شخص را باید ثابت کنیم؟ و شخصی که متهم شده چه مراحل را باید طی کند و از چه فیلترهائی باید بگذرد که مستحق صدور حکم قطعی ارتداد شود و آنوقت به جای اینکه به او بگوییم مسلمان، به او بگوییم مرتد؟ در این زمینه چهار مرحله ی خاص وجود دارد که اهل قبله بر این چهارمرحله اتفاق کرده اند

اولین مرحله، اثبات جرم است: باید دقت شود شخص مسلمانی که متهم به چنین جرم خطرناکی شده و- در صورت اثبات اتهام، مشمول مجازات مرتد و مرتدین می شود، ابتدا باید اتهامی که به او وارد شده ثابت شود، و معمولاً اهل قبله سه راه را برای اثبات این اتهام ارائه دادند که باید از این راهها این اتهام ثابت شود:

- اولین مورد جهت ثابت کردن جرم شخص، اقرار و اعتراف خود شخص متهم است. یعنی خود شخص اعتراف کند مبنی بر اینکه چنین عمل یا گفتاری را انجام داده که در معرض ارتداد قرار گرفته است. مثلاً بگوید: من سکولاریست هستم، یا کومله و دمکرات هستم، یا پ.ک.ک هستم یا یهودی، نصرانی، مجوس و غیره هستم. چنین حرفی را زدم که مرا به اینجا کشانده است.

حالا، عده ای بر این رأی هستند که اگر شخص چنین جرم ارتدادی را انکار کرد حکم بر او اجرا نمی شود و دیگر سراغ مراحل بعدی نمی رویم. امام شافعی رحمه الله در کتاب الأم می گوید: "من قیل أنه لا یُصلی فأنکر صدق" یعنی: به کسی گفته شد که نماز نمی خواند اما این شخص انکار کرد (و گفت من نماز می خوانم)، این انکار شخص مانند حرف راست از وی پذیرفته می شود

یعنی اگر کسی را به اتهامی بگیرند و به او بگویند که تو سکولار، کومله، دمکرات، پ.ک.ک، یهودی، نصرانی و غیره هستی و این شخص انکار کرد، ما حرف او را قبول می کنیم و می گوییم راست می گوید و عذرش را می پذیریم؛ هرچند که او را جزو دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها بدانیم، و در دروغگوئی، ریاکاری، قسم خوری و سایر مفاصد او هم شک نداشته باشیم. اما، باز عذر او را قبول می کنیم و حرف او را راست می دانیم. چرا؟

چون در این زمینه ی مشخص و معلوم تنها یک بار عذر کسی پذیرفته می شود، و اگر همان جرم مشخص و معلومی که باعث ارتداد می شود را عمداً و با میل خودش دوباره تکرار کرد دیگر عذر او پذیرفته نمی شود. علاوه بر این، چنین شخصی برای ما مجهول است و هنوز صف خودش را از مسلمین جدا نکرده و خودش را مسلمانی تابع کل قوانین شریعت الله می داند

- دومین مورد برای ثابت کردن جرم شخص، گواهی و شهادت یا همان بینه های شرعی هستند که بر اساس دلایل و مدارک شرعی که حداقل توسط دو انسان عادل مورد پذیرش شرع ارائه

می شوند، به عنوان موردی جهت اثبات جرم از آن استفاده می شود؛ که این دو انسان عادل هم باید مورد پذیرش شرع باشند.

یعنی اگر دو انسان عادل با شرایط خاص که شریعت تعیین کرده و با دلایل و بینة های شرعی شهادت دادند و گفتند که فلانی یهودی، نصرانی، سکولاریست، مجوس و غیره شده، یا فلان گفتار یا عمل را مرتکب شده، این هم می شود یکی از ابزارهای اثبات جرم شخص. حالا، اگر اقرار شخص و یا شواهد و مدارک نشان دهند که این شخص سکولار شده، همین کافی است که ارتکاب چنین جرمی را ثابت کنیم. همچنانکه گفتیم مسأله ی ارتداد در حدود مطرح می شود. مثل قتل، دزدی، زنا و سایر حدود، اثبات چنین جرمی به همان شیوه یا باید بر اساس اقرار خود شخص مجرم ثابت شود یا دلایل و شواهد. شهود این را ثابت کنند. غیر از این، راه سومی برای اثبات جرم این شخص از آن استفاده می شود.

- سومین مورد برای ثابت کردن جرم شخص، استفاضه یا شایع شدن و مشهور شدن در میان مردم است، طوری که به اندازه ای مشهور باشد که جایی برای انکار باقی نمانده باشد. مثل اینکه قاضی محمد بنیانگذار اولین حزب سکولار و مرتد کردستان است که تحت عنوان حزب دمکرات آن را درست کرد. ممکن است کسی هرگز او را ندیده باشد یا حتی در جایی هم نخوانده باشد اما، به واسطه ی شهرت توانسته قبول کند که قاضی محمد وجود داشته و این شخص، بنیانگذار اولین حزب مرتد کردستان است.

خوب، تا اینجا تهمتی که به شخص زده شده را ثابت کردیم، یعنی یا خودش اقرار کرده یا شاهدان با دلیلهای آن را ثابت کرده اند یا بین مردم مشهور شده و ثابت شده، و شخص به آن اقرار کرده است. چیزها و شایعاتی که هست و شاهدین گفته اند. اگر شخص گواهی دهنده یا کسانی که گواهی دادند را به همراه همین شایعاتی که در داخل مردم هستند اگر این شخص بیاید و اینها را انکار کند ما هم حرف او را می پذیریم. قبلاً هم عرض کردیم حرف او را می پذیریم. دلیل این حکم، تکذیب شاهدان عادل نیست؛ بلکه دلیلش این است که انکار ارتداد توسط این شخص، توبه و رجوع به دین اسلام محسوب می شود. یعنی وقتی که این شخص همه چیز را انکار می کند به این معنی است که او توبه کرده و مثل توبه از وی پذیرفته می شود.

انکار، به این معنی است که شخص واقعیت را می داند و در آن شک و تردیدی ندارد اما، با این وجود آن را رد میکنند به اصطلاح زیر آن میزند، یعنی اصلاً در آن تردید ندارد و می داند واقعیت چیست اما آن را انکار میکند. قاعده ی ما در مورد مسلمان، حسن ظن و گرایش به تفسیر مسائل به سمت و سوی خوب برای مسلمان و آوردن عذر برای اوست تا آنجایی که امکان داشته باشد. برای همین، این انکار مسلمان را این طوری به نفع مسلمان تفسیر می کنیم که این انکار نوعی توبه است و شخص توبه کرده است.

اما، اگر همین کار را یک کافر در برابر واقعتهای اسلام انجام دهد، می گوییم این شخص کافر در عناد و لجبازی افتاده و با وجود یقین به حقانیت قانون شریعت الله و دین اسلام اما، آن را انکار می کنند. «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ» (نمل/14)، اگر یک کافر دچار انکار، لجبازی و جحود شود ما نمی توانیم کاری برای این شخص لجباز بکنیم و تنها او را رها می کنیم.

این انکار توسط یک مسلمان یا توسط یک کافر در اموری است که درونی بوده و پنهان هستند، و ما در دنیا برای بار اول در جرمی مشخص و معلوم مربوط به ارتداد می توانیم مسلمان را به دلیل جهل شخص به توبه تفسیر کنیم، اما بار دوم که همین جرم معلوم و مشخص را مرتکب شود دیگر عذری ندارد، بلکه آگاهانه و عمدی و به میل خود مرتکب چنین جرمی شده و انکار آن نمی تواند در این جرم مشخصی که قبلاً مرتکب آن شده بود سودی برایش داشته باشد.

البته، در این زمینه هم مدافعین طاغوتها و عده ای از ساحران و علمای سوئی که در اختیار طواغیت و به نفع طواغیت در حال انجام وظیفه هستند شبهاتی را برای جادو کردن مسلمین در این زمینه درست کرده اند. ما می دانیم که این انکار برای مسلمانی است که بخشی از ماست و مثل ما به تمام قانون شریعت الله اعتقاد دارد و مثل ما خودش را از جامعه ی مسلمین جدا نکرده، اما اگر جدا کرده باشد، چه؟ اگر به جمع کفار آشکار رفته باشد، چه؟

اگر این شخص هم اکنون هم در حال انجام دادن جرم باشد و بداند که جرم است و همه او را ببینیم چه؟ یا تا زمانی که مرده باشد همین جرم را انجام داده باشد چه؟ آیا جایی برای تردید ما می ماند تا مثلاً یک بار دیگر بیاییم و از او بپرسیم؟ یا جایی برای انکار همین شخص هم می ماند؟

مشخص است، شخص مسلمان حرفی زده و یا عملی از او سر زده که مال مثلاً یهودیان، نصرانیها، مجوس یا سکولاریستها بوده، و ما خیال کردیم که این شخص به جمع همان گروهها رفته، و شاهدان هم گواهی دادند که این شخص چنین عمل یا گفتاری از او سر زده، اما خود این شخص می گوید این حرف را اصلاً نزدم و انکار می کند و ما هم از وی می پذیریم که این شخص از میان مسلمین با این سخن و کلام خودش به جای دیگری نرفته، حالا اگر بداند که کارش جرم است و واقعاً او را همانجا ببینیم، چه؟ می توان حرف کسی را که داخل دریا رفته و می گوید دریا نیستم را قبول کنیم؟ کسی که مست است و داخل مشروب فروشی می گوید من شراب نخوردم، می توان حرف او را باور کرد؟ اگر کسی آشکارا به یکی از احزاب سکولار کمونیست، دمکرات لیبرال یا به یهودیت، نصرانیت و مجوسیت و غیره ملحق باشد و بگوید من سکولار یا یهودی، نصرانی و مجوس نیستم و مسلمانم، این دروغ آشکاری گفته است.

حضور او در فلان حزب سکولار و در دست داشتن سمتهای مختلف در آن و غیره عملی را نشان می دهد که با گفتارش در تضاد بوده و فقط برای فریب مسلمین است. کاملاً آشکار است همچنانکه سکولاریستهای مرتد کردستان برای فریب مسلمین می گویند قاضی محمد مرتد بنیانگذار اولین حزب ارتدادی سکولار در کردستان بوده، سکولاریست نبوده، یا عبداللطیف سلفی آل سعود می گوید: در کردستان عراق ولی امر ما مسعود بارزانی می گوید من سکولار نیستم. این ساحر می گوید: رهبر حزب دمکرات کردستان عراق گفته من سکولار نیستم پس نمی توان او را سکولار دانست چون اقرار کرده که نیست.

صرف نظر از اینکه خود همین ساحر (عبداللطیف) یکی از سلفی های دروغگوی آل سعود و از کاسه لیسه‌های طاغوت‌هاست و نمی‌توان حرف او را قبول کرد، و صرف نظر از این که صحبت‌های بارزانی در دفاع از دین سکولاریسم و اینکه همیشه خودش را مدافع سکولاریسم دانسته و تنها یک بار هم یک کلمه علیه سکولاریسم نگفته، با آنکه تمام رسانه‌ها هم در اختیار او هستند، و هزاران جوان گُرد را در راه دین سکولاریسم و سکولاریست‌های جهانی به رهبری آمریکا و نوکرانش به کشتن داده، فقط کافی است به مرامنامه‌ی حزبی او مراجعه شود یا حداقل به همین عنوان حزب دمکرات کردستان او توجه شود و فقط کلمات را در نظر بگیریم (به عنوان دمکرات توجه شود) که دموکراسی و دمکرات کلاً بر اساس سکولاریسم تعریف شده است.

این سلفی‌درباری می‌گوید سکولاریسم کفر است، در خیلی از مطالب او هست چون، نمی‌تواند بگوید نیست و می‌گوید احزاب سکولار هم کافر هستند. خوب، حالا اگر کسی رهبر یک حزب سکولاریست شود چه؟ این سؤالی است که باید این ساحر‌های درباری دین فروش جواب دهند. کسی که به رهبریت یک حزب سکولار می‌رسد، این یک کافر معمولی نیست بلکه «أئمة الكفر» است. این «أئمة الكفر» است.

آخر مگر می‌توانیم به استالین بگوییم این شخص کمونیست نیست در حالی که رهبر کمونیستها بوده؟ مگر می‌توان به قاضی محمد بگوییم دمکرات و سکولار نبوده در حالی که با حمایت استالین، بنیانگذار اولین حزب سکولار و ارتدادی در کردستان بوده؟ آیا می‌توان اینقدر مسلمان را احمق فرض کرده باشند که با عمامه‌ای که روی لباس فرم کمونیستها بر سر قاضی محمد گذاشتند خیال می‌کنند می‌توانند ما را فریب دهند؟

پس، انکار شخص تا زمانی اعتبار دارد که اولاً خودش را از مسلمین جدا نکرده باشد، و وارد کفار آشکار نشده باشد، و علاوه بر آن ضمن آگاهی بر جرم، گفتار وی با کردارش مخالف نباشد و یا در حال انجام دادن آن نباشد. مردی که در رمضان ناهار می‌خورد، و میبینی که دارد می‌خورد، اگر صاف صاف به چشم‌هایت نگاه کند و بگوید من غذا نمی‌خورم چه حالتی به شما دست می‌دهد؟ کسی که دستش در جیب توست و پولت را می‌دزد یا به خانه‌ات آمده و در حال جمع کردن وسایل می‌باشد، اگر می‌چ او را بگیری و بگویی چرا دزدی میکنی؟ صاف صاف به چشم‌هایت نگاه کند و بگوید من دزدی نمی‌کنم و دزد نیستم، چه حالتی به شما دست می‌دهد؟

این حالت حکام طاغوت و مزدوران کفار سکولار جهانی است که انواع کفریات، جنایات، اعدام‌ها، دزدی‌ها، چپاول‌ها، مسلمان‌کشی‌ها و کشتار‌ها را انجام می‌دهند و صاف صاف به چشم‌های مردم نگاه می‌کنند و می‌گویند ما نبودیم، و ساحران و علمای درباری هم می‌گویند این انکار آن‌ها به معنی این است که راست می‌گویند.

به نظر من این أئمة الكفر و مفسدین را بهتر است به وقت خودش بسپاریم، و در این فرصت بر می‌گردیم سراغ مسلمانی که متهم شده بود به ارتکاب جرمی که در صورت عبور از مراحل خاصی که برایش تعیین شده باعث صدور حکم قطعی ارتداد شخص می‌شود و به سمت و سوی خطرناکی پیش می‌رود، مسیری که خیلی خطرناک است.

حالا، اگر شخص مسلمان اقرار کند و چیزی را انکار و رد نکند، جرم او ثابت می شود. اما، این کافی نیست و نمی توان حکم را صادر کرد، و ما تنها مرحله ی اول را طی کردیم. مرحله ی دوم این است، که باید ثابت هم بکنیم که این تهمت، جرم و کفری بوده که باعث ارتداد شخص می شود. این چیزی است که فقط و فقط از طریق نصوص قطعی قرآن و سنت صحیح ثابت می شود.

قبلاً ثابت کردیم و این فرد هم اقرار کرد که چنین حرفی را زده که به اتهام جرم او را گرفته اند ولی باید ثابت شود که حرفی را که زده جرم کفری بوده که باعث ارتداد شخص می شود، و این هم چیزی است که فقط در قرآن و سنت ثابت می شود، این هم چیزی است شبیه حلال و حرام در قرآن و در قانون شریعت الله، و فقط الله حق حلال کردن یا حرام کردن دارد، و مسلمین تنها کاری که می کنند این است که این احکام را بدون هیچ گونه دخل و تصرفی از قرآن و سنت بگیرند و به آن عمل کنند. اینجا دیگر جای اجتهاد نیست، جای تأویل و رأی انسان نیست.

در این صورت، حکم به اینکه این سخن یا این عملی که شخص آن را انجام داده جرمی است در حد ارتداد، «بر عهده ی ما نیست» بلکه، فقط به الله و رسولش بر می گردد و منبع آن تنها قرآن و سنت صحیح است نه رأی فلان عالم، فلان امام و مجتهد و فلان بزرگواری که قبلاً بوده اند و چیزی را در مورد گروه های دوران خودشان گفته اند یا درمورد گروه، مذهب و فکر خاصی ... چیزی گفته باشند. این یکی از همان نکاتی است که خیلی از دوستان به آن دقت نمی کنند و فقط با رأی و فتوای یک عالم در دوره ای خاص، که مربوط به گروهی خاص هم عصر خود این عالم بوده و این حرف را زده، می خواهند این حکم را بر زمان الان خودشان هم تطبیق دهند. در واقع اینگونه می شود و مثل قرآن و سنت با چنین آرائی برخورد کنند. هر چند که خودشان آن را انکار کنند اما، عملاً همین کار را انجام می دهند در حالی که این یک اشتباه محض است.

هر گروه و مذهبی در هر دوره ای پیروان خاصی داشته و اگر قدرت هم در اختیار او نبوده باشد ده ها و بلکه صدها شاخه از آن هم جدا شده و هر کدام هم ادعای همان مذهب را داشته اند و ممکن است - قطعاً صدق می کند و الان هم همین است - که شاخه های انحرافی زیادی هم در درون همان گروه و مذهب وجود داشته باشند. خوب، عالمی آمده در مورد یکی از همین گروه ها صحبت کرده و ممکن است مستحق حکم همان عالم هم بوده باشند، کاری را انجام داده اند و مستحق همان حکم هم شده اند و عالم آن زمان، این گروه خاص را مستحق همان رأی کرده است، اما همین گروه و مذهب در دوره ای دیگر تغییراتی خوب یا بد در آن ها به وجود آمده باشد، طبیعی است خیلی از آن ها به سمت خوبی آمده اند یا خیلی از بد ها از بین رفته اند، مثل صدها فرقه ای که تاکنون از بین رفته اند و یا تولید شده اند؛ خوب، حالا وقتی که این گروه در دوره ای دیگر تغییر پیدا کرده و به سمت خوبی یا بدی حرکت کرده پس مستحق حکم دیگری می شوند و حکم عالم قبلی در دوره ی گذشته به درد جدیدی ها نمی خورد. ، در این صورت دیگر نمی توان همان حکم عالم قبلی را در مورد این ها تطبیق داد، بلکه «معیار ثابت ما وضع موجود آن ها و فقط و فقط قرآن و سنت صحیح است و هیچ رأی ثابتی در مورد چیزهای «متغیر وجود ندارد».

همین الان شافعی های ما، حنفی های ما، سایر مذاهب ما و گروه های مختلفی که از میان ما به جود آمده اند با 40-50 سال گذشته بسیار متفاوت و مختلف هستند و نیازمند حکم جدیدی می باشند، حالا چه رسد به این که پیروان فلان گروه یا مذهب در چند قرن گذشته چگونه بوده اند.

مظفر سلطانی، در کتاب تاریخ هورامان می گوید: در کل هورامان نه در میان جنس زنان و نه در میان جنس مردها حتی یکی هم وجود ندارد که نماز نخوان باشد بلکه، همه نمازخوان و اهل اسلام هستند. این مال چند سال پیش همین هورامان خودمان است، اما آیا مردم الان هورامان هم همین طوری هستند؟ مسلماً نه. پس، الان حکم دیگری در موردشان باید صادر شود و ممکن است چند سال دیگر باز مستحق حکم دیگری شوند.

در هر صورت، تنها معیار برای اثبات گفتار یا عملی که باعث ارتداد شخص مسلمان می شود فقط و فقط قرآن و سنت صحیح است، نه رأی فلان عالم یا دانشمند زمان حاضر یا گذشته. دانشمندی هم که هم اکنون حرف می زند باید مستند با قرآن و سنت صحیح باشد، چون شخصی را متهم به جرمی می کند.

حالا، اگر بدون شک و گمان و به صورت یقینی توانستیم از طریق قرآن و سنت صحیح ثابت کنیم که این عمل، کفر آشکاری بوده که باعث ارتداد شخص می شود، در این صورت، باز به مرحله ی سوم می رسیم و آنهم بررسی و در نظر گرفتن شروط تکفیر شخص مسلمان است.

• شرط اول از شروط تکفیر به همان کسی بر می گردد که سخن یا عمل را انجام داده، و این شخص باید:

• مکلف باشد: یعنی انجام دهنده ی کفر باید بالغ، عاقل و آزاد باشد، بچه، دیوانه و مست نباشد. چون رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده: "رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّبِيِّ حَتَّى يَحْتَلِمَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ". این شرط اول است، باید مکلف بوده و تکلیف بر او واجب شده باشد. مثلاً می گویند به دانش آموز تکلیف می دهند.

• دومین شرط و در واقع مهمترین شرط، به اقامه ی حجت نبوی بر شخص و آگاهی و شناخت شخص برمی گردد. یعنی شخص در این زمینه ای که متهم شده، آگاهی های مورد نیاز و ضروری با اقامه ی «حجت نبوی» به او رسیده باشد، و برایش ملموس و آشکار شده باشد. یعنی طوری برایش آشکار شده باشد که به قول قرآن به نحوی که چگونه می تواند فرزندانش را بشناسد اینگونه بتواند حق را تشخیص دهد: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ»، به همان شیوه که می تواند فرزندانش را بشناسد به همان شیوه هم حکم برایش روشن شده باشد و آن را بشناسد، و بتواند به همان شیوه ای که بین فرزند خودش با بچه های دیگر می تواند فرق بگذارد، به همان شیوه هم بتواند بین این حکم شریعت الله با احکام کفری دیگر فرق بگذارد، و این شخصی که متهم به چنین کفری شده بتواند حکم الله را از این کفری که روی او ثابت شده، به همین آسانی بتواند تشخیص دهد، همان طوری که می تواند پدر خودش را از سایر پدرها تشخیص دهد.

حالا، اگر این حق و حکم الله مثل نماز، روزه، حج و غیره که برای عموم آشکار و روشن شده و زبانزد خاص و عام شده یعنی برای همه روشن است، این شخص ادعا کند و بگوید من نمی دانستم، از وی پذیرفته نمی شود. در اینجا مهم این است که این حق برای افراد جامعه چنان روشن شده باشد که هیچ شکی وجود نداشته باشد مبنی بر اینکه کسی مانده باشد که از این حکم بی خبر باشد.

اما، امور دیگری هم هستند که ممکن است برای عده ای روشن شده باشد اما برای کسانی روشن نشده باشد و این شخص در یکی از این موارد دچار کاری شده باشد که در معرض جرم ارتداد قرار گرفته

باشد. در اینجا این شخص در این مورد، حق برایش آشکار و بدیهی نشده، حکم برایش آشکار و بدیهی نشده، برای همین، از جرم و صدور حکم ارتداد تبرئه می شود. حرفی را زده که این حرف قبلاً آشکار نبوده که کفر است برایش روشن و آشکار نشده که این چنین جرمی است، برای همین از جرم و صدور حکم ارتداد تبرئه می شود.

پس، معیار این است که حق قبلاً برای شخص آشکار و بدیهی شده باشد، نه اینکه در شریعت واضح و آشکار بیان شده باشد، یا برای دیگران آشکار و روشن باشد. فرقی نمی کند در کدام بخش از دین باشد، بلکه مهم این است که این شناخت باید در همان جرمی باشد که این شخص به آن مرتکب شده و فرقی هم نمی کند که آیا در مورد عقیده است یا در مورد سایر احکام می باشد.

نکته ای که لازم است در اینجا به آن اشاره کنم و در عصر ما به وفور دیده می شود این است که عده ای هستند که حکم به صورت اشتباه به آن ها رسیده و حکم را اشتباه فهمیده اند، و چیز اشتباهی را به عنوان دین و حقیقت اسلام به آن ها معرفی کرده اند و اگر به این اشخاص، خلاف آن را بگویند، خلافی که شما به آن ها می گویند را گمراهی و کفر می دانند؛ چون آموزش دهنده ها خلاف این چیز را به آن ها آموزش داده اند و گفته اند که خلاف این، گمراهی و کفر است. در اینگونه موارد هم که به کرات با آن مواجه می شویم باز شخص مثل کسی می ماند که حق به او نرسیده است. دقت کردید در اینگونه موارد هم شخص مثل کسی می ماند که حق به او نرسیده است و حجت نبوی را آشکارا و روشن نمی شناسد و نا آگاه است. کسی که اینچنین، آشکار حق به او نرسیده باشد و حکم برایش بدیهی و روشن نشده باشد از صدور حکم ارتداد تبرئه می شود.

• شرط سوم از شروط تکفیر به سخن یا کاری برمی گردد که شخص آن را انجام داده است. یعنی: باید سخن و کفری که مرتکب شده، آشکار، روشن، قاطع و صریح الدلاله باشد، و هیچ گمان، شک و شبهه ای در مورد آن وجود نداشته باشد و با اطمینان و یقین و بدون هیچ شک و شبهه ای ثابت شده باشد که این جرم، شخص را از اسلام خارج کرده است. این نکته ی مهمی است.

می دانیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: «إِقَامَةُ حَدِّ فِي الْأَرْضِ خَيْرٌ لِأَهْلِهَا مِنْ مَطَرٍ أُرْبَعِينَ لَيْلَةً» یعنی جاری کردن يك □ □ در زمین برای اهل زمین بهتر است از چهل شب بارش باران.

در این صورت و بدون شک، حکم بر بیمار بودن بیمارانی که به بیماری واگیری چون طاعون، سل، وباء، ایدز و مشابه این ها مبتلا شده اند و بیماری آن ها باعث می شود اگر حکم به آن ها که بیمار هستند ندهید بیماری آن ها باعث می شود به سلامت جامعه صدمه وارد شود و حتی سلامت خودشان و مردم را مورد تهدید قرار می دهند، چون اگر به خودش نگویند که چنین بیماری داری سلامت خودش هم مورد تهدید قرار می گیرد، سلامت جامعه را هم مورد تهدید قرار می دهد. با اجرای چنین حکمی و دادن حکم به این شخص در واقع به زندگی او کمک کرده ای و خدمتی است به زندگی جامعه است.

درست است، حتی صدور حکم آن و مجازات کردن مجرمین هم، اگر عادلانه و از روی اطمینان و یقین باشد، در احیای جامعه، مانند بارش ۴۰ شب باران رحمت، باعث طراوت، سرسبزی و بارور شدن جامعه می شود و بلکه، اجرای چنین حدودی بهتر از چنین بارانی برای اهل زمین است. اما، با وجود تمام خیریه که در اجرای حدود وجود دارد اگر در مسیر صحیح آن قرار نگیرد اجرای حد و حدی که اجرا می کنیم دلیل نمی شود که از روی شك و تردید و ظن و گمان به همراه ظلم و بیدادگری

انجام شود، و با دلایل غیر شرعی نفسانی توجیه شود. خیلی ها را دیدیم و خیلی ها را داریم می بینیم که به قول خودشان دارند حدود را انجام می دهند در حالی که این حدود مال الله نیستند، مال نفس خودشان است شبه حکم الله هستند چون بر اساس ظن و گمان و ظلم و بیدادگری و با دلایل غیر شرعی و کاملاً نفسانی آن را انجام می دهند و توجیه می کنند

پیاده شدن عدالت اسلامی و کارنامه ی عدالت اسلامی بیشتر از آنکه مدیون تطبیق حکم بر مجرمین باشد، مدیون و وابسته به دادرسی و رسیدگی عادلانه به حقوق افراد جامعه بوده است. دفاع از حقوق شخص و دفاع از حق کسی که متهم به جرمی شده، بیشتر از هر چیز دیگری مهم و مشکل و ضروری است.

در روایت: «ادْرءُوا الْحُدُودَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنْ كَانَ لَهُ مَخْرَجٌ فَخُذُوا سَبِيلَهُ فَإِنَّ الْإِمَامَ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعَفْوِ خَيْرٌ مِنْ أَنْ يُخْطِئَ فِي الْعُقُوبَةِ» رسول الله صلی الله علیه وسلم با این روایت اصرار دارد تا سرحد امکان از مسلمانان حدود را بردارید و مجازاتها را متوقف کنید و اگر راهی برای خلاصی آنان وجود دارد، رهایشان کنید؛ چون اگر امام مسلمین در عفو و بخشش، راه خطا و اشتباه را طی کند، بهتر است از اینکه در مجازات و عقوبت اشتباه کند. در این صورت، راحت می توانیم متوجه شویم که در قانون شریعت الله نفس مجازات چندان مطلوب نیست، بلکه تأکید بر رعایت حقوق متهم با آسان گیری در قضاوت و نگهداری از حقوق مسلمین تا زمان یقین و ثبوت جرم مهم است؛ و صدور حکم و مجازات تنها در صورت ناچاری و آخرین مرحله و به عنوان یک ضرورت در مورد آن صحبت می شود

باید در مورد جرمی که شخص مرتکب شده یقین و اطمینان داشت، شخص با یقین وارد اسلام شده و تنها با یقین از اسلام خارج میشود نه با شک، شبهه و ظن و گمان که دروغترین سخن هستند، این ها «دروغترین سخن هستند: «إِيَّاكُمْ وَالظَّنَّ فَإِنَّ الظَّنَّ أَكْذَبُ الْحَدِيثِ»

می دانیم که کلمه ی شبهه در معنای عام آن به کار رفته و شامل هر شبهه ای می شود. به همین دلیل عام بودن، هم شبهات عارض بر متهم را در برمی گیرد و هم شبهات عارض بر قاضی را، یعنی زمانی که شبهه باعث دفع مجازات می شود کاری به متهم یا قاضی ندارد؛ در هر صورت، اگر برای متهم یا قاضی شبهه عارض شود، شخص از مجازات ساقط می شود

در اینجا است که می رسیم به قاعده ی «الْحُدُودُ تَدْرَأُ بِالشُّبُهَاتِ» یعنی تمام حدود با شبهات از شخص دفع می شوند و دور می گردند. در این زمینه اخبار و روایات زیادی وجود دارد که به صراحت می رسانند که اگر کوچکترین شبهه ای پیدا کردیم که با آن می توان حکمی را از یک مسلمان دور کنیم باید همین یک شبهه ای که مانع شده در مورد شخص یقین حاصل شود باید به همین یک شبهه قناعت کرد، و حکم دهیم چون یقین حاصل نشده و فلان شبهه و شک و تردید وجود دارد پس حکم ارتداد از شخص برداشته می شود. حکم قتل شخص منتفی می شود و شخص از قتل و کشتار تبرئه می شود

• عبدالله بن مسعود رضی الله عنه می گوید: «ادْرءُوا الحدود بالشبهات ادفعوا القتل عن المسلمين ما استطعتم». حدود را به شبهه دفع کنید و تا می توانید حکم قتل را از مسلمانان دفع کنید.

• ابن عباس رضی الله عنه هم از رسول الله صلی الله علیه وسلم نقل می کند که فرموده: ادْرءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ». حدود را با شبهات بردارید».

• در نیل الاوطار شوکانی در بابی تحت عنوان «حد با تهمت واجب نمی شود و به شبهه دفع می شود» آمده است: الزهری عن عروة عن عائشة، قالت: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ادرءوا الحدود عن المسلمين ما استطعتم فإن كان له مخرج فخلوا سبيله فإن الإمام أن يخطئ في العفو خير من أن يخطئ في العوبة. حد را تا جایی که می‌توانید از مسلمین بردارید؛ پس اگر برای متهم، راهی برای دفع هست، آن راه را برای او بگشایید؛ زیرا امام اگر در عفو، خطا کند بهتر است از اینکه در مجازات و عقوبت اشتباه نماید.

معنی «یدراً بالشبهة» یعنی اینکه اگر شبهه ای هر چند ضعیف برای حاکم یا قاضی وجود داشته باشد که بر اساس این شبهه، حکم علیه شخص به حد یقین و اطمینان کامل نمی رسد؛ در این صورت، به دلیل وجود این شبهه، حکم می شود که در مورد این شخص به یقین نرسیده ایم، و به دلیل نرسیدن به یقین، حکم علیه شخص صادر نمی شود، و همین شبهه هر چند ضعیف هم باشد مانع از آن می شود که حکم علیه شخص مسلمان صادر شود. چرا؟ چون با یقین وارد اسلام شده و تنها با یقین از اسلام خارج می شود، و همین یک شبهه ی ناچیز، نگذاشته ما به یقین برسیم. حالا، اگر حاکم و قاضی در عفو، گذشت و بخشش متهم اشتباه کند بهتر از این است که در جریمه کردن و اجرای حد دچار اشتباه شود، «همچنانکه در حدیث ترمذی آمده بود: «فإن الإمام أن يخطئ في العفو خير من أن يخطئ في العوبة».

معمولاً تحقق «إجماع» بسیار سخت است، درست است؟ اما می بینیم که ابن منذر «إجماع» کل مسلمین و صحابه را در مورد قاعده ی «دفع الحدود بالشبهات» آورده و گفته کل مسلمین و صحابه در این زمینه اجماع دارند و اجماع داشته اند. بسیاری از محدثین چون ترمذی، بیهقی، هیثمی، ابن ماجه، ابن أبي شيبة و دیگران بابی در این زمینه ایجاد کرده اند و کسی از سلف و گذشتگان صالح این امت دیده نشده که خلاف این «إجماع» چیزی گفته باشد.

ابوحنیفه رحمه الله و اصحاب او از سرسخت ترین طرفداران این قاعده هستند و بیشتر از همه این قاعده را به کار برده اند. به دنبال ابوحنیفه و طرفدارانش، مالکی ها و به دنبال این ها شافعی ها طرفداران این قاعده اند، و دیگران هم هستند اما در میان فرق معروف به اهل سنت این ها بیشترین کسانی هستند که از این قاعده طرفداری کرده اند هر چند که ظاهری ها و دیگران هم مخالفتی با این قاعده نداشته اند.

رشید رضا رحمه الله می گوید: «در صورت وجود شبهه و تأویل راجع به فرد معین، حد کفر و احکام آن برداشته می‌شود». او با اشاره به مضمون احادیث درء می‌گوید: «ما امر شده‌ایم که حدود را با «شبهات رفع کنیم؛ و شایسته‌ترین حدود به رفع، حد ارتداد و خروج از دین اسلام است».

دیدید؟ دوباره رسیدیم به این قاعده ی اساسی که «من دخل الإسلام بيقين لم يُخرج منه إلا بيقين»، کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده باشد با شک، احتمال و شبهه از او گرفته نمی شود، بلکه به هر شبهه ای که وجود داشته باشد چنگ می زنیم که از ایمان برادر و خواهرمان محافظت کنیم و آن ها را از خودمان دور نکنیم و دستمان به خون برادرمان رنگین نشود.

این ها شروطی بودند که کل اهل قبله بر آن ها اتفاق نظر دارند اما، در مذهب شیعه علاوه بر این شروط، قصد و نیت به انجام کفر را هم از شرایط عمده به شمار آورده اند. اما گفته اند: راه پیدا کردن به اعتقادات افراد و بخصوص قصد آنان که به عنوان پشتوانه ی گفتار و رفتار آنها تلقی می شود، امری است که بایستی به اهل فن و متخصصین آن واگذار شود، و متخصصین هستند که می توانند این قصد و نیتی که پشت این سخن یا عمل اشخاص است و این اشخاص به واسطه ی این عمل یا رفتار

متهم به ارتداد شده اند را این ها فقط می توانند تشخیص دهند، اهل تخصص هستند که می توانند چنین نیتی را تشخیص دهند مثل نمونه ی حاطب بن ابی بلتعنه

حالا، اگر هر یک از این چند شروط وجود نداشته باشند اصطلاح مرتد بر شخص منتفی می شود، و حد هم بر او اجرا نمی گردد. اما، اگر شخص این شروط را در خود جای داده بود آنوقت است که سراغ آخرین مرحله و مرحله ی چهارم می رویم و آن هم **موانع تکفیر** است

موانع تکفیر به عنوان چهارمین مرحله در روش برخورد با شخص متهم به جرم ارتداد، جهت صدور حکم ارتداد محسوب می شود. مرحله ی چهارم و بررسی موانع تکفیر زمانی است که شخص سه مرحله ی گذشته را با «یقین» پشت سر گذاشته و با «یقین» مجرم بودن آن ثابت شده، و کل شروط تکفیر را هم در خود جا داده باشد

می دانیم که مانع، یعنی چیزی که بین دو چیز قرار می گیرد و اجازه نمی دهد این ها به هم برسند، یا از ورود و خروج چیزی جلوگیری می کند. لباس، مانع رسیدن سرما به بدن شما می شود، چتر مانع خوردن باران به سر شما می شود، سد مانع جاری شدن آب می شود، پوشش روی کابل برق مانع برق گرفتگی شما می شود، و به همین شیوه موانع مختلفی وجود دارند که آن ها را می شناسیم

حالا، اگر شخص مسلمان گفتار یا عملی را انجام دهد که کفری و آلوده هستند، و ثابت هم شده باشد که مرتکب چنین جرمی شده، و شروط تکفیر هم وجود داشته باشند. با این وجود، هنوز ممکن است موانعی بین این سخن یا عمل آلوده با ایمانش وجود داشته باشند که در صورت وجود این موانع، همین موانع اجازه نمی دهند این آلودگی به ایمان فرد وارد شوند و به ایمان او صدمه ای بزنند، و این موانع بین این سخن یا عمل کفری و آلوده و ایمان شخص قرار می گیرند و اجازه نمی دهند به ایمان شخص صدمه وارد شود و از ایمان شخص محافظت می کنند

مهمترین موانع شرعی که بین کفر و ایمان، بین این که شخص را از جامعه ی مسلمین به جامعه ی کفار برگردانند و شخص در این میان مانع درست کرده و اجازه نمی دهد اسلام شخص از بین برود، عبارتند از: جهل، تاویل، خطاء، فراموشی و نسیان، اکراه و اجبار، عدم اراده ی فعل (مثل اینکه شخص شعورش قفل شده و نمی داند به دلیل شدت خوشحالی یا شدت عصبانیت و نگرانی، ترس، غم و غصه چه می گوید یا چه می کند). عده ای هم تقلید را جزو موانع تکفیر بیان نموده و عدم تقلید را جزو شروط بیان کرده اند. کسانی چون ابن تیمیه رحمه الله می گویند: شخص مقلد اهل قبله اصلاً مذهب ندارد و به همین دلیل او را صاحب عذر می دانند

به صورت کلی، شروط تکفیر هم یعنی هر چه مخالف این موانع تکفیر باشد مثل: علم و آگاهی، قصد و عمدی بودن، اختیار و عدم تأویل که قبلاً به بخشی از این ها اشاره کردیم، و اگر توضیحاتی در مورد این موانع تکفیر بدهیم فکر کنم شروط هم خود به خود روشن می شوند

ابتدا سراغ یکی از موانع تکفیر تحت عنوان **عذر به جهل** می رویم که در مورد آن زیاد صحبت می شود:

این را می دانیم که انسان با علم و آگاهی از شکم مادر متولد نمی شود، بلکه انسان ورقه ی سفیدی است که به تدریج باید چیزهایی در آن نوشته شود تا بتواند به آن درجه از رشد و تخصص برسد که

قدرت اداره ی زندگی درونی و مادی خود را داشته باشد. پس، انسان با علم به دنیا نمی آید، این را همه می دانیم. همین الان خیلی از شما دانشجو و طلبه هستید، یا در مشاغل مختلف مدتها شاگردی کردید تا به این درجه ی استادی رسیدید، در یادگیری ادب سخن گفتن، ادب نشستن، ادب روابط خانوادگی، ادب سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، عقیدتی و غیره هم به تدریج این ها را از منابع مختلف دریافت کردید و دریافت می کنید.

در این صورت، قاعده بر این است که انسان در هر چیزی که ارثی نباشد، و مادرزادی به او نرسیده باشد، و باید در این دنیا خودش به دست بیاورد، جاهل و بی علم است: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (نحل/۷۸)، خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و او به شما گوش، چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید.

در اینجا «لَا تَعْلَمُونَ شَيْئاً» یعنی هیچ چیزی نمی دانید. هیچ چیزی نمی دانید مثل کسی که ادعا داشته باشد که می داند فرشته ها نر هستند یا ماده؛ خوب، در این زمینه کسی هیچ چیزی نمی داند و جامعه ی کفار هم نمی دانستند که چنین ادعایی داشتند و فقط از ظن و گمان پیروی می کردند: «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً» (نجم/۲۸)، ایشان در این باب چیزی نمی دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی کنند، و ظن و گمان هم اصلاً انسان را از حق بی نیاز نمی کند. یعنی ظن و گمان هرگز نمی تواند جای یقین را بگیرد.

یا زمانی که الله تعالی در مورد عقاید سکولاریستها و مشرکین صحبت می کند باز می فرماید که اکثریت این ها در عقایدشان از شک و گمان استفاده می کنند و این شک و گمان آن ها در عقاید هرگز نمی تواند جای یقین را بگیرد و هیچ سودی ندارد: «وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنّاً إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ» (یونس/۳۶)، بیشتر مشرکان (در معتقدات خود) جز از شک و گمان پیروی نمی کنند (و تنها به دنبال اوهام و خرافات می روند). شک و گمان هم اصلاً انسان را از حق و حقیقت بی نیاز نمی سازد (و ظن جای یقین را پر نمی کند و برایشان سودمند نمی شود). بیگمان خداوند آگاه از چیزهایی است که انجام می دهند «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ».

بله، شک و گمان اصلاً انسان را از حق و حقیقت بی نیاز نمی کند «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً». هم اکنون هم همین طور هستند. همین سکولاریست ها را نگاه کنید وقتی در مورد خلقت صحبت می کنند با شک و گمان است، در مورد آسمان و زمین با شک و گمان است، در مورد تکامل که صحبت کردند دروغ گفتند و شک و گمان است، تمام چیزهای آن ها بر اساس شک و گمان است حتی شکاکیون در میان آن ها اساس باورهایشان بر اساس شک و گمان است و با همین شک و گمان هم به جنگ مسلمین می آیند و دوست دارند همین شکاکیت را در میان مسلمین به عنوان یک ارزش ارائه دهند که مسلمان یقین خود را نسبت به باورهایش از دست بدهد.

خوب، حالا، زمانی که الله تعالی برای رفع این جهل و نادانی سه ابزار شناخت مشخص چون: گوش(شنیدن)، چشم(دیدن) و قلب(جهت تعقل، تفقه و فهم داده های گوش و چشم) زمانی که این ابزار را در اختیار انسان قرار داده «وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ»، شریعت اسلام در همان ابتدا، در مساله ی عقیده، ظن و گمان و تقلید را جایز نمی داند.

دیدیم که الله تعالی مشرکین و سکولاریستها را مسخره می کند که این ها از ظن و گمان تقلید می کنند، عقایدشان بر اساس ظن و گمان است؛ ولی الله تعالی با این ابزاری که برای انسان قرار داده به او

اجازه نمی دهد که هر چیزی را الکی قبول کند «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ عَنْهُ مُسَوَّلَاتٌ»، برای همین سه ابزاری که قرار داده مسئولیت تعیین نموده است و اسلام در مسأله ی عقیده، ظن و گمان و تقلید را قبول نمی کند. در مورد آن چیز علم نداری از تو قبول نمی کند که آن را بپذیری. تقلید در عقیده جایز نیست

تقلید یعنی اینکه چون فلانی گفته پس من آن را انجام می دهم. اطمینان به فلانی باعث می شود که این کار را انجام بدهی نه اطمینان به خود حق، چون ممکن است کاری که انجام می دهی حق باشد یا نباشد. واقعیت هم همین است. اینهمه مراجع تقلید و اینهمه تقلید از مذاهب مختلف در طول سال ها و قرن های مختلف، ما بیشتر از 150 امام داشتیم فقط در فرق منسوب به اهل سنت که مذاهب چند نفر از آن ها مانده است. پس، این همه مراجع تقلید و این همه تقلید از مذاهب به این معنی نیست که همه ی آن ها در فلان مسأله ی فقهی روی حق هستند و حقهای مختلفی وجود دارد، نه، حق های مختلفی وجود ندارد. در حالی که همه ی این ها از یک حق و یک منبع اینهمه تفاسیر مختلف را به وجود آورده اند و اینهمه مذهب و مراجع تقلید درست شده اند

پس، در امور تقلیدی، یقین وجود ندارد و بیشتر ظن و گمان حاکم است، تا زمانی که این امور تقلیدی با حق منطبق شوند و یقین حاصل شود که در این مورد واقعاً حق است و یقین حاصل شود با اصل و حق اصلی فرقی ندارد، و آنوقت شما از چنین حقی تبعیت می کنید

الله تعالی کفار را مذمت می کند که این ها در عقایدشان از ظن و گمان تبعیت می کنند و این ظن و گمان هم هرگز انسان را به حقیقت نمی رساند. به همین دلیل است که، کل اهل قبله بر روی این مسأله اتفاق نظر دارند که عقیده را نمی توان تقلیدی به دست آورد و عقیده نباید بر اساس ظن و گمان باشد بلکه، باید بر اساس یقین، تلاش شخص و جستجوی شخص باشد. این باید یقینی باشد نباید تقلیدی باشد

عقیده، اساسی ترین مسأله ی زندگی انسان است که انسان به صورت تدریجی، و پشت سر گذاشتن موانع، و ارتکاب خطاهای مختلف از حالت جهل به حالت علم ارتقا پیدا می کند. الله تعالی زمانی که امر می کند: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» (قتال/ ۱۹)، بدون شک این را به ما می رساند که جهلی وجود دارد که باید با علم برداشته شود، آن هم در چه چیزی؟ «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در توحید، در اساس دین، و طبیعی است که در این مسیر حرکت تدریجی از جهل به علم، که از بچگی شروع می شود و تقلیدی هم در آن جایز نیست، ممکن است شخص دچار انواع اشتباهات و حتی گناهان غیر عمدی هم شود

جهل، در هر صورتی «فقر» و مانعی در برابر رشد و تکامل انسان بوده و هست، و منشأ بسیاری از ناهنجاریها و رفتارهای مجرمانه بوده که باعث مسمومیت زندگی درونی و باعث آلودگی زندگی اجتماعی انسانها شده است. طبیعی است که انسان با چنین فقری هم از درون، زندگی وی مسموم می شود و هم زندگی اجتماعی و روابط اجتماعی او هم همین گونه می شود. انسان ها چگونه رفتار می کنند همان طور هم فکر می کنند، درونشان هم همین است. اعمالشان، بازتاب درونشان است

طبیعی است که اسلام در این زمینه بی تفاوت نیست، برای همین راهکارها و دستوراتی را برای چگونگی برخورد با این معضل ارائه داده است. به همین دلیل، تنها زمانی از اشخاص، عمل صالح را می خواهد که به آن ها علم و آگاهی داده و گفته باشد این خوب و این بد است. این را که به شما گفتم خوب است انجام دهید و این که گفتم بد است بد است دیگر آن را انجام نده

تا یک انسان غیر مکلفی را به این درجه می‌رساند که متوجه شود چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، دوباره یک نسل دیگری غیر مکلف و جاهل تولید شدند که این‌ها هم باید، به صورت تدریجی و مستقل خودشان عقاید خود را بگیرند و به صورت تدریجی از جهل به سوی علم حرکت کنند، و حداقلش این است که این‌ها اسلام حکمی و اسلام کلی و مجمل را یاد گرفته‌اند، باز در مسیر تحکیم این اسلام حکمی هم دچار انواع اشتباهات، آزمایش و خطا شوند تا به علم بیشتری دست پیدا کنند و به یقینی که الله تعالی از مسلمین خواسته‌برسند. این حلقه‌ی دورانی، همیشه در حال جریان است و تمام شدنی نیست. چون انسانها همه در یک سن نیستند، هر ثانیه و هر دقیقه یکی مکلف می‌شود و یکی متولد می‌گردد. شما تا به سن تکلیف می‌رسید این پروسه‌ی حرکت از جهل به سوی علم را طی می‌کنید، بعد فرزندان شما این مسیر را طی می‌کنند و بعد فرزندان فرزندان شما و تا قیامت این روند ادامه دارد، به همین دلیل تا قیامت هم دعوت ادامه دارد.

این نماد زنده بودن جامعه‌ی مسلمین است. این تکاپو و تلاش، مخلّ نظم اجتماعی مسلمین نیست، بلکه حیات بخش به آبی است که رکود و سکون در آن باعث گندیدگی و اغتشاش اجتماعی می‌شود. جامعه‌ی زنده، جامعه‌ای است که بدون ترس بتواند عقاید خودش را به سوی تکامل به پیش ببرد، و چنانچه شخص در این مسیر هم دچار اشتباهاتی شد جامعه از او حمایت کند و از او حمایت شده و راهنمایی شود و اشتباهاتش رفع گردد؛ و این یعنی تأمین امنیت در پروسه‌ی آموزش، یادگیری و کسب یقین در مسأله‌ی عقیده و سایر احکام دیگر.

اگر حکومتی اسلامی باشد که چنان امنیتی را تأمین کند که شخص بدون ترس به مسیرش ادامه دهد و مطمئن باشد اگر اشتباه کرد کسانی هستند که دلسوزانه به او کمک می‌کنند و به او توهین نمی‌کنند و در ادامه‌ی راه به او کمک می‌کنند و با نشان دادن اشتباهش او را تشویق می‌نمایند، جامعه روز به روز در حال پیشرفت است، و روز به روز انسانهای مؤمن ثابت قدم بیشتری در این جامعه تولید می‌شوند.

اما، اگر چنین فضائی فراهم نباشد و مسلمین به خاطر اشتباهاتشان تکفیر شوند (یعنی در واقع کشته شوند) آنوقت ترس بر شخص حاکم می‌شود و جرأت نمی‌کند به پیش برود، چون می‌ترسد دچار اشتباه شود و بعد او را بکشند. برای همین، اسلام و عقیده از حالت تحقیقی و علمی، تبدیل می‌شود به اسلامی ارثی و تقلیدی، و جهل هم هرگز از بین نمی‌رود، چرا؟ چون ظن و گمان حاکم است نه یقین: «إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا». چیزی که قرنهاست در سرزمینهای مسلمان نشین شاهد آن هستیم. حالا شما بفرمائید چه کسانی هستند که به این وضع راضی بوده و از چنین وضعی حمایت می‌کنند؟ و ادامه‌ی این وضع به نفع کیست؟

هم اکنون، دو طبقه در حفظ این وضع تلاش می‌کنند و سعی می‌کنند این وضع را به همین شیوه‌ای که هست نگه دارند، خواسته یا ناخواسته. یکی طاغوتها، حکومتهای طاغوتی، علمای فاسد، منافقین و سکولارزده‌هائی هستند که در چنین سیستمهایی همچون میکروبیهای خطرناک به حیات خودشان ادامه می‌دهند، و هرگونه تکاپو، علم توحیدی و بیداری را به ضرر خودشان می‌بینند، و با به جریان انداختن انواع جنگهای روانی و تبلیغی، تولید انواع شبهات، و به راه انداختن انواع تهدیدات، آن‌هم چه تهدیدهایی: تهدید به زندان، شکنجه، تبعید و حتی اعدام سعی دارند از این جهالت و وضع موجود محافظت کنند، و کسی جرأت نداشته باشد از این وضع موجود، خودش را بیرون بکشد. جرأت خروج و اعتراض به خودش ندهد، جرأت نه گفتن نداشته باشد.

دسته ی دیگر هم مسلمینی هستند که ناخواسته از این وضع موجود محافظت می کنند. این دسته از مسلمین برای تغییر وضع موجود و بیدار کردن مسلمین در حال تلاش اند، اما چون شیوه های شرعی بیدارگری را بلد نیستند، با خشونت بی جایی که نسبت به اهل قبله ی جاهل از خود نشان می دهند، باز چنان فضائی را فراهم کرده اند که دوباره ترس بر مسلمین حاکم شود، و کسی جرأت نداشته باشد از تیغ تیز زبان این ها قدمی به سمت جلو بردارد. چون این دوستان ما همان لحظه دست به تکفیر می شوند، و در واقع حکم قتل این ها و حتی اجداد مرده ی این ها را هم صادر می کنند.

در واقع، ثمره و نتیجه ی هر دو گروه، یعنی دارودسته ی طاغوتها و مخالفین جاهلی که علیه طاغوتها هستند، باز برای مسلمین در این زمینه یکی است. ایجاد ترس و وحشت، جلوگیری کردن از حرکت به جلو و بیدار شدن مسلمین دربند طاغوتها، و به همین سادگی و ناخواسته اما هماهنگ، هر یک به شیوه ی خودشان مانعی در برابر حرکت از جهل به علم مسلمین می شوند و اجازه نمی دهند مسلمین عقایدشان را یقینی به دست بیاورند و آن ها را به سمت و سوی ظن و گمان و تقلید در عقاید می کشانند.

شکی نیست، همچنانکه بعضی از مسلمین به بیماری منافقین آلوده می شوند و اسلام به خاطر همین مسلمین آلوده منافقین را جزو مسلمین حساب می کند، به همین شیوه عده ای از مسلمین ممکن است به دلایلی، مرتکب قول یا عملی شوند که مختص کفار است، در این صورت چه باید کرد؟

این را می دانیم که هر مسلمانی تا به سن تکلیف می رسد و تکالیفی بر او واجب می شود به تدریج و به صورت تحقیقی باید عقایدش را یاد بگیرد و به پیش برود و این پیشرفت از جهل به آگاهی، از جهالت به اسلام نمی تواند ارثی و تقلیدی باشد. چون، اگر ارثی بود دیگر حرکتی وجود ندارد و شخص مثل قد، رنگ پوست و سایر ویژگیهای نژادی آن را از شکم مادرش با خود به دنیای کنونی می آورد. اما، همه می دانیم که اینگونه نیست. پس، نزد بسیاری از علماء مسأله ی برگشت و ارتداد برای کسی مطرح است که به جلو حرکت کرده باشد و به صورت تحقیقی اسلام را پذیرفته باشد نه به صورت ارثی و تقلیدی. اینجا، دادن حکم از پیچیدگی خاصی برخوردار است که شاید هیچ امری تا این اندازه پیچیده و سرنوشت ساز نباشد.

چون، همه این را می دانیم که خیلی از مسلمین اسلامشان را به صورت ارثی و تقلیدی دریافت کرده اند و بسیاری از اوقات شخص چیزهایی را به نام اسلام به خوردش داده اند که اسلام نیست، یا مخلوطی از اسلام و صدها خرافه ی دیگر است، حالا، آیا باید این مریضها و فقرا را کشت و حکم مرگشان را صادر کرد و آن ها را تکفیر کرد؟ یا بیمارستانهایی برای درمان، و راههایی برای رفع فقر و بیچارگی آن ها وجود دارد؟

:اجازه دهید با هم جلو برویم و جواب را با هم به دست بیاوریم

می دانیم پس از آمدن آخرین فرستاده و نزول قرآن، ما همه ی غیر مسلمین را جزو جامعه ی کفار حساب می کنیم، حالا یک کافر اهل کتاب یا یک کافر شبه اهل کتاب یا یک کافر مشرک. و آمدن رسول الله صلی الله علیه و سلم و قرآن برای آن ها اقامه ی حجت محسوب می شود، و بدون رعایت شروط تکفیر، موانع تکفیر و دیگر مراحل، این ها را جزو همان دسته ای از کفار قرار می دهیم که در آن هستند و آن ها را کافر میدانیم و می گوئیم جامعه ی کفار. قرآن می گوید کفار، جاهل هستند و جهل دارند اما، جهلشان مانع از آن نمی شود که به آن ها نگوئیم کافر.

در اطلاق کلمه ی کافر بر این ها فرقی میان علماء و مقلدین آن ها وجود ندارد. همه جزو یک مجموعه از کفار هستند که خودشان را با آن می شناسانند، و به اصطلاح میگوییم جامعه ی کفر یا جامعه ی کفار. مثلاً یکی می گوید من نصرانی هستم، یا یکی می گوید من یهودی هستم، یا یکی می گوید من سکولاریست هستم؛ در این صورت، ما عالم و مقلدشان را جزو همان دسته ای از کفار حساب می کنیم که خودشان می گویند ما جزو همان ها هستیم «شَهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ كَانُوا كَافِرِينَ» و ما هم طبق شهادت خودشان، هیچ عذری برای هیچ کدام از آنان قائل نیستیم. چون اصلاً نمی دانیم کدام یک از این ها کافر اصلی است و کدام یک مقلد و دارودسته ی آن ها هستند، کدام یک هستند که اصلاً ایمان نمی آورند و کدام یک از آن ها هستند که ممکن است ایمان بیاورد. پس، طبق شهادت خودشان «شَهَدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ كَانُوا كَافِرِينَ» و ما هم، عذری برای هیچ کدام از آنان قائل نیستیم.

اینکه چرا کفار عذر ندارند و جایگاه اهل فتره در دنیا و قیامت چگونه است در کتاب «عذر به جهل» به آن پرداختیم و دوستانی که تمایل به مطالعه ی بیشتر دارند می توانند به این کتاب مراجعه کنند.

اما، کسی که به صورت «مجمل» و «کلی» اسلام را پذیرفته و وارد دایره ی مسلمین شده ولی به دلایلی دچار اشتباهاتی در هر امری مربوط به اسلام می شود، چنین مسلمانی از امتیازات خاصی برخوردار است و باید پس از اثبات جرم در مرحله ی سوم و چهارم، شروط تکفیر و موانع تکفیر را در مورد این شخص رعایت کرد، و باید به شیوه ی رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش اقامه ی حجت نبوی شود، یعنی دلیل صحیح به روشنی، آشکارا و بدون ابهام به او برسد. مهم، رساندن دلیل و حجت به ربانی است که آن شخص متوجه می شود و می تواند تشخیص دهد که تو چه می گویی. حالا، این دلیل و حجت کی می رسد هم مهم است، ممکن است کسی به محض اشتباه، زود اشتباهش از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم یا نهادهای مرتبط با حکومت اسلامی رفع شود، و ممکن است به دلیل نبود حکومت اسلامی و نهادهای تحت پوشش آن و نبود علمای ربانی این دلیل خیلی دیر به او برسد یا حتی ممکن است چنین مسلمانی با چنین اشتباهات و خطاهائی هم بمیرد. این شخص باز هم مسلمان است، با این که خطای او هر چه می خواسته باشد.

دقت کنید دوستان، مسلمین عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم با گرفتن کلیات دین، و تسلیم شدن در برابر کلیات دین، به صورت تدریجی با مسائل جزئی عقیده و احکام مربوط به آن آشنا می شدند، حتی در این زمینه دچار اشتباهات فاحشی هم می شدند که توسط رسول الله صلی الله علیه وسلم و پس از آن توسط حکومت اسلامی و شورای حاکم بر آن اصلاح می شدند. پس، وجود خطا و اشتباه در عقیده و سایر موارد تا زمانی که برای شخص آشکار، معلوم و کاملاً روشن نشده باشد امری اجتناب ناپذیر است. یعنی در هر مسأله ای مسلمان ممکن است دچار خطا و انحراف شود، بخصوص در مسأله ی عقیده که تقلیدی نیست و شخص خودش باید تحقیق کند و به صورت تحقیقی به آن برسد.

پس، اینکه تصور کنید رسول الله صلی الله علیه وسلم هر کسی مسلمان می شد را می نشانند و همه ی زیر و بمهای عقیده را به او آموزش می داد تصور اشتباهی است. بلکه، اصحاب به صورت تدریجی به این آگاهیها می رسیدند، حتی فرق نمی کند که در چه زمینه ای باشد.

در این صورت، عذر به جهل برای مسلمان در تمام امور عبادی او اعم از مسائل عقیده، توحید و شرک، و یا مسائل احکام فقهی ثابت و وارد است و اشتباه و جهل برای مسلمان باز، اشتباه و جهل بوده و کاری به بزرگ و کوچک ندارد.

نکته ی دیگری که باید صدها بار تکرار شود تا به صورت فرهنگ دربیاید و به آن دقت شود این است که، با شک و شبهه نمی توان کسی را کافر دانست و حد را بر شخص اجرا کرد و کسی که مسلمان بودنش با یقین ثابت شده، یعنی تو مطمئنی که این شخص مسلمان است؛ در این صورت، با شک و شبهه و احتمال نمی توانی نام مسلمانی را از او بگیری و او را جزو کفار قرار دهی. «مَنْ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ بَيِّقِينَ فَلَا يُخْرَجُ □□□□ إِلَّا بَيِّقِينَ» یا «مَنْ ثَبَّتَ لَهُ عَقْدُ الْإِسْلَامِ بَيِّقِينَ لَمْ يُخْرَجْ مِنْهُ إِلَّا بَيِّقِينَ». یعنی تنها با دلیل و یقین می توانی شخص را از اسلام خارج کنی، یقین خیلی مهم است. همچنانکه با دلیل و یقین اسلام و مسلمان شدن کافر هم ثابت می شود.

باید برای خارج کردن مسلمان از دایره ی اسلام ابتدا دلیل و یقین داشته باشی و سپس به دنبال چنین یقینی او را اخراج کنی، و برای اینکه یک کافر را هم وارد دایره ی اسلام کنی باز باید دلیل و یقین داشته باشی. این اشتباهی است که در رفتار خیلی از دوستان مشاهده می شود که ابتدا به شخص می گویند کافر است بعد دنبال دلیل برای کافر بودنش می گردند.

این اشتباه است که ابتدا به شخص کافر بگویی مسلمان است بعد دنبال دلیل برایش بگردی، یا به شخص مسلمان بگویی کافر است بعد دنبال دلیل برایش بگردی. تکفیر کردن مسلمان یعنی کشتن مسلمان. «إِذَا قَالَ الرَّجُلُ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ فَهُوَ كَقَتْلِهِ». آیا این معقول است که اول با شک و شبهه و احتمال مسلمانی را بکشی بعد دنبال دلیل بگردی که آیا این شخصی که من کشتم واقعاً مجرم بوده یا نه؟ مستحق کشتن و اعدام بوده یا نه؟ این کار یک انسان نرمال نیست.

کار انسان نرمال این است که ابتدا دلایل و بینات را بررسی کند، و بعد از اثبات یقینی جرم، حکم را ثابت نماید و بعد حکم را صادر کند، و در آخرین مرحله، سراغ اجرای حکم از کانالهای مربوط به اجرای حکم برود.

زمانی که شخص بر اساس کتاب و سنت و اجماع دچار کفری می شود، ایمان چنین شخصی با شک و گمان و بر اساس هوی و هوس افراد باطل نمی شود، و کسی نمی تواند به هر شخص مسلمانی لفظ کافر را تحمیل کند، در حالی که در حق چنین شخصی مراحل اثبات جرم، شروط و موانع تکفیر به اجرا درنیامده است.

- مانند کسی که در کفر، شرک و بدعت رشد کرده و تازه از این مصیبت رها شده و هنوز در سفر جهل به دانش است اما، هنوز مثل ابوذر رضی الله عنه یا مسلمان زاده های کنونی، پس مانده های جاهلیت در آنها باقی مانده و باید به صورت تدریجی پاک شود.
- یا مانند کسی که در صحرا، بادیه و کوههای پرت و صعب العبور و به دور از عقیده ی پاک رشد کرده باشد. عقیده ی پاک به او نرسیده باشد و چنین کسی در عقاید آلوده رشد کرده باشد.
- یا کسی که سخنی را که می شنود باور ندارد که مال رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد و به دلایلی چون عدم اعتماد به گوینده و غیره آنرا انکار می کند.
- یا موارد دیگری که وجود دارند و در درسهای قبلی به آن ها اشاره کردیم.

اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم که تازه از شرک و کفر رها شده بودند و نسل اول محسوب می شدند، در موارد زیادی شک می کردند و شکشان را با پرسش از رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان منبع اصلی برطرف کننده ی مشکلات و جهل ها به این شیوه شکشان را برطرف می کردند، یا در اشتباهات فاحش عقیدتی و عملی می افتادند و باز هم با مراجعه به رسول الله صلی الله علیه وسلم اقامه ی حجت و اصلاح می شدند.

مقصود از اقامه ی حجت، رساندن نص شرعی از قرآن، سنت و اجماع به اسلوب شرعی رسول الله صلی الله علیه وسلم به شخص واجد شرایط است. یعنی با استدلال و مدارک روشن، امور ناشناخته را به سبک رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شخص شناسائی، معرفی و شناخته کنیم، به گونه ای این ها را شناسایی، معرفی و شناخته کنیم که همچنانکه خانواده و خویشان نزدیک خود را می تواند از بیگانگان تشخیص دهد به همین شیوه حق برایش روشن و قابل تشخیص باشد: «يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاءَهُمْ»، به همان شیوه بتوانند حکم شرعی را از باطل تشخیص دهند.

در این مسیر آگاه سازی، ما هم اکنون سیستم آموزشی یکسانی برای تمام مسلمین نداریم، به همین دلیل ممکن است شخصی به این درجه از شناخت رسیده باشد و دیگری نرسیده باشد. و یا در مکانی این آگاهی بر اثر وجود علمای ربانی و شرایط خاص اطلاع رسانی رسیده باشد و در جای دیگری بر اثر وجود علمای سوء و کانالهای سوء یا نبود هیچ کدام از علما چنین حقی نرسیده باشد.

این هم دلیل نمی شود که چون برای گذشته های این ها رسیده پس برای این ها هم کفایت می کند. خیر، این طور نیست، اصلاً این طور نیست، اگر اینگونه بود دیگر امر تبلیغ باید تعطیل می شد و دین چیزی ارثی می شد و چیزی به نام فقیه، مجتهد و اهل فن معنی و کارکرد خودشان را از دست می دادند.

بله، واضح و امر است که در هر دوره ای باید کسانی باشند که برای کسب این آگاهی های شرعی اقدام نموده و هجرت کنند و به ملتشان ارائه دهند و آگاهی ها را برسانند: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه/122)، این طائفه ی دعوت گر باید فقه دین را یاد بگیرند و بعد، این آگاهی ها را به زبان قومشان و به زبانی که مردم آن می فهمند برسانند: «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» خیلی مهم است به زبان آن ملت باید به آن ها بفهمانید، به فرهنگ آن ملت، به زبانی که آن ملت متوجه می شوند «بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» برایشان بینه، روشن و آشکار کنند و به اصطلاح، دین را برای ملتشان «مجدداً» ارائه دهند تا جهل مردم را به این شیوه از بین ببرند. این واقعیت است.

خوب، الان می توان پرسید که این جهل چیست که باید برداشته شود و اگر برداشته نشود به عنوان یکی از موانع تکفیر عمل می کند؟ اهل فن، جهل برای مسلمین را به دو بخش تقسیم کرده اند

- جهل معتبر: یعنی شخص مسلمان قبل از انجام دادن کاری «آگاهی و علم» نداشته است. دقت کنید یعنی، شخص مسلمان قبل از انجام دادن این کار «علم و آگاهی» نداشته است و این برایش جهل معتبر می شود.

• جهل غیر معتبر: یعنی شخص مسلمان بعد از «آگاهی و علم» کاری را انجام داده است. کاری که مرتکب شده بعد از «آگاهی و علم» بوده، برای همین است که این جهل غیر معتبر است، نمی توانیم جهل او را قبول کنیم.

حالا، بعضی از احکام شرعی هستند که برای همه واضح و روشن هستند و در حالات استثنائی نباشد، فعلاً می توانیم بگوییم همه ی کسانی که مسلمان بودنشان به صورت مجمل ثابت شده ممکن نیست نسبت به این احکام آگاهی نداشته باشند. مثلاً همه می دانند که نماز واجب است، یا روزه واجب است، یا حج و زکات واجب است. چون، این موارد برای همه روشن و آشکار شده اند، و اگر کسی را ببینی که نماز نمی خواند و بگویی چرا نماز نمی خوانی؟ این شخص اگر در جواب بگوید من نمی دانستم که نماز واجب است، ما این بهانه و عذرش را نمی پذیریم و می گوییم جهل این شخص نامعتبر است.

اما، قبلاً عرض شد موارد دیگری هم هستند که ممکن است افراد یک جامعه درمورد آن ها علم و آگاهی داشته باشند و حکم این موارد برای همه آشکار و روشن شده باشد، اما برای جوامع دیگر روشن و آشکار نباشد، یا حتی ممکن است در یک مجتمع و منطقه ای خاص بعضی از احکام برای کسانی روشن و آشکار باشد اما افراد دیگری هم وجود داشته باشند که نسبت به همین احکام آگاهی و علم نداشته باشند و حکم چنین چیزی برایشان آشکار و روشن نباشد. در این صورت، معیار این است که حق و حکم برای خودِ شخص آشکار و روشن شده باشد نه اینکه برای دیگران آشکار و روشن شده باشد.

برای همه ی ما پیش آمده، برای خودتان هم ممکن است خیلی پیش آمده باشد که یکی بیاید خبری را به شما برساند و شما از آن بی اطلاع بوده باشید، بعد با تعجب پرسد همه خبر دارند تو چطوری خبر نداری؟ اینگونه برایتان اتفاق نیفتاده؟ شده، قطعاً شده. ممکن است این شخص از کانال های درست هم اطلاعات به او داده نشده باشد و کانال های غلط اطلاعات را به او رسانده باشند. نمونه ای که یکی از دوستانمان در صحبتی که داشتیم مطرح کردند در مورد جنگ بین مرتدین حزب کارگران اوجالان، مسئله ی کذاب فعلی کردها و سگمرگ های کردستان با مسلمین بود که چه کسی این جنگ را شروع کرد؟ دوستان هنوز بر این باور بود که مسلمین جنگ را علیه ما شروع کرده اند، در حالی که تمام اسناد و مدارک نشان داده اند که شروع کننده، همین سکولاریست های مرتد بودند علیه مسلمین و بر اساس همان قاعده ی «ولا یزالون یقاتلونکم حتی یردکم عن دینکم إن استطاعوا» جنگ را بر مسلمین تحمیل کردند در عراق، سوریه و در تمام مناطقی که این ها فعالیت داشتند و دارند. دوستان از این حقیقت بی خبر بود و نمی دانست. چون شبانه روز تمام رسانه های ماهواره ای مرتدین و منافقین سکولارزده، دروغ را در حلقوم این ها کرده بودند و این بنده خدا از حق خبری نداشت، حقی که مال امروز است. حقی که در آن خون مسلمان هدر می رود در مورد خون یک مسلمان که آیا به حق ریخته شده یا بر باطل صحبت می شود. در مورد خون یک مسلمان صحبت می شود. آبروی یک مسلمان و دین یک مسلمان صحبت می شود ولی دوستان خبر نداشت.

پس، معیار این است آن مسأله یا حکم برای خود شخص، مشخص و آشکار شده باشد نه اینکه برای اجداد او یا برای مردمان دیگر در سرزمینهای دیگر یا حتی برای دیگران که در آن جامعه زندگی می کنند آشکار و روشن شده باشد.

بیهقی و عبدالرزاق رحمهم الله آورده اند که: عمر بن خطاب رضی الله عنه عذر کسی را در شام پذیرفت که ادعا داشت به اینکه نسبت به تحریم زنا جهل داشته است. مرتکب زنا شده بود و ادعا داشت

که نسبت به آن جهل داشته است. عمر بن خطاب عذر به جهل او را قبول کرد. به همین ترتیب از او و از عثمان روایت شده است که عذر جاریه ای غیر عرب را در دارالاسلام پذیرفت که مرتکب زنا شده بود و ادعا می کرد که حکم تحریم زنا را نمی دانسته است.

سبحان الله، اگر در عصر صحابه با وجود چنان سابقون الاولون و با وجود قدرت حکومت اسلامی چنین کسانی وجود داشته اند که به چنین احکام آشکاری جهل داشته اند، و عذر به جهل آنها پذیرفته شده، در عصر ما که اینهمه جهل به واسطه ی نبود حکومت اسلامی رایج شده و قرنهایست منافقین، جامعه را جولانگاه خودشان کرده اند باید چه میزان جاهل وجود داشته باشد؟ آن هم نسبت به چه چیزی؟ نسبت به همه ی امور شریعت الله.

در هر صورت، اگر شخصی نسبت به کار مجرمانه ای که او را تا حد ارتداد پیش برده **جهل معتبر** داشته باشد، همین **جهل معتبر** برایش عذر، بهانه و دست آویزی می شود که او را از جرم ارتداد تبرئه می کند و همین جهل معتبر مانعی جهت عدم صدمه به ایمان شخص می شود و مانعی در برابر صدور حکم علیه شخص و تکفیر وی می شود، و فرقی هم نمی کند این مسأله ای که شخص نسبت به آن جهل معتبر دارد کدام بخش از شریعت الله را شامل می شود.

جهل معتبر در کل شریعت جاری است، بخصوص در عقیده که انسان نمی تواند آن را تقلیدی از دیگران بگیرد یا ارثی به او نمی رسد، و شخص باید حتماً عقیده اش را بر اساس تحقیق و جستجو، از راه آزمایش و خطا، و حرکت تدریجی از جهل به سوی علم به دست بیاورد. همین حرکت از جهل به علم، از کفر به ایمان، از جامعه ی کفار به اسلام است که به پیشرفت و عقب ماندگی مورد نظر الله معنی و مفهوم می دهد: «لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ». در صورت پیشرفت است که عقب ماندگی و بازگشت به عقب مشخص می شود.

نکته ای که در مورد عذر به جهل می توان به آن اشاره کرد، تقسیم دین به اصول و فروع می باشد، و عده ای قصد دارند که بگویند در اصول عذر نیست اما در فروع هست. اولاً، چنین تقسیم بندی هیچ مبنایی در قرآن و سنت صحیح ندارد. پس، خیالتان از این بابت راحت باشد. و علمائی چون ابن قیم و ابن تیمیه رحمهما الله در این زمینه گفته اند: این تقسیم (به اصول و فروع) بعد از عصر صحابه پدید بینیم کسانی که به این تقسیم قائل اند بزرگترین اصول دین از جمله نماز را که آمده است، از اینرو می رکنی از ارکان دین است جزء فروع به شمار می آورند و مسائل اعتقادی مورد اختلاف سلف را فروع به حساب می آورند. می گوئیم: اگر منظور شما از اصول، مسائل عقیده است، تمام دین اصول است؛ اند؛ و باید های مالی یا بدنی را انجام دهیم مگر آنکه معتقد باشیم که مشروعیت عبادت چون ما نمی ای نباشد عبادت خداوند به وسیله ی عمل قبل از عمل، اعتقاد وجود داشته باشد و اگر چنین عقیده درست نخواهد بود.. نگاه کردید، این هم دیدگاه این بزرگواران به این مسأله. پس، این تقسیم به اصول و فروع هیچ اساسی در قرآن و سنت ندارد.

در این صورت، عذر به جهل یعنی پذیرش جهل معتبر در تمام دین، نه بخشی از آن؛ و امور آشکار و بدیهی یعنی اموری که قبلاً «برای شخص» آشکار و بدیهی شده اند، نه اینکه در شریعت واضح و روشن بیان شده باشند؛ یا برای دیگران آشکار و بدیهی باشند. به همین دلیل، باید برای یک مسلمان امور را آشکار و بدیهی کرد و به دنبال این که این امور را آشکار و بدیهی کردیم آن وقت است که حکم را بر شخص مجرم با طی کردن این مراحل صادر می کنیم.

حالا، اگر مسلمانی حاضر نباشد از کانال های شرعی جهل او برطرف شود و اجازه ندهد کسی امور را برایش آشکار و روشن کند چه؟ در این صورت، چنین شخصی مثل شاگردی است که بدون این که هیچ دلیل موجهی داشته باشد سر کلاس درس حاضر نشده و از بقیه عقب مانده و طبیعی است در امتحانش هم رد و مردود شده است. این شخص، هیچ عذری ندارد چون همه چیز برایش فراهم بوده اما به میل خودش» در کلاس شرکت نکرده و «به میل خودش» خود را از دانش و رفتن به کلاس بالاتر» و پیشرفت محروم کرده است. به همین ترتیب، مسلمینی که مرتد می شوند و خودشان را جزئی از کفار سه گانه (کفار اهل کتاب، کفار شبه اهل کتاب و کفار مشرک و سکولار) قرار می دهند و خودشان را جزئی از آن ها می دانند، این ها هم عذری ندارند. چون عذر به جهل مال مسلمین است نه کفار، امتیازی است مختص مسلمین نه کفار. در هر صورت، اگر مسلمانی دارای چنین جهل معتبری باشد همین جهل معتبر مانع تکفیر او می شود و حکم از او برداشته می شود.

مورد دومی که می تواند به عنوان یک مانع از تکفیر مسلمان جلوگیری کند، کارهای غیر عمدی است که در قالب فراموشی، خطا و غیره از آن ها نام برده می شود

می دانیم که انسان کارهایش یا از روی عمد است یا غیر عمدی، چیزهایی مثل فراموشی، خطا، و به دلیل ترس یا خشم یا شادی بیش از اندازه انسان مرتکب عملی غیر ارادی شود، این ها هم جزو امور غیر عمدی هستند و شخص به صورت غیر عمدی از حق دور می شود و مرتکب جرمی می شود، و همین غیر عمدی بودن مانع صدمه دیدن ایمان شخص و مانع صدور حکم ارتداد بر شخص می شود. الله تعالی در مورد چنین مسلمینی می فرماید:

• لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا (بقره/۲۸۶)، خداوند به هیچ کس جز به اندازه ی توانائی اش تکلیف نمی کند هر کار (نیکی ... که) انجام دهد برای خود انجام داده و هر کاربدی که بکند به زیان خود کرده است. پروردگارا! اگر ما فراموش کردیم یا به خطا رفتیم، ما را (بدان) مگیر (و مورد مؤاخذه و ... پرس و جو قرار مده) «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا»

• أَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (احزاب/۵) هرگاه اشتباه کردید گناهی بر شما نیست «أَخْطَأْتُمْ بِهِ». ولی آنچه را که دلتان می خواهد (یعنی از روی عمد و اختیار انجام می دهید، گناه و کیفر دارد). دقت کنید دوستان، «تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ» عمدی بودن کار را به قلب ربط داده است. دقت کردید؟ عمدی بودن عمل را به قلب ربط داده «است چه سخن باشد چه عمل» «تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ»

خوب، رسول الله صلی الله علیه وسلم هم برای روشن نمودن و تبیین این آیات و آیات مشابه می فرماید که الله تعالی اگر اتم در کاری دچار خطا، فراموشی و اجبار شوند از این کارشان گذشت کرده «است»: «إِنَّ اللَّهَ تَجَاوَزَ لِي عَنْ أُمَّتِي الْخَطَا وَالنِّسْيَانِ وَمَا اسْتُكْرِهُوا عَلَيْهِ»

خطا یعنی شخص می خواهد کاری انجام دهد اما نتیجه ی کارش چیزی می شود غیر از آنچه مورد نظرش بود. مثل

• در غزوه ی خیبر صحابی گرانقدر، عامر بن اکوع رضی الله عنه قصد کشتن سرباز دشمن را داشت اما، ضربه اش به خودش برگشت و خودش به قتل رسید. یکی از اصحاب گفت: عامر خودکشی کرد و این باعث باطل شدن اعمالش گردید. سلمه رضی الله عنه برادر اکوع رضی

الله عنه با چشمانی گریان خدمت رسول الله صلى الله عليه وسلم رسید و گفت: مالک؟ و افزود: گفتند که عامر اعمالش باطل شدند؛ پیامبر فرمود: چه کسی این سخن را گفته؟، جواب داد: یکی از یارانست. رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: كَذَبَ مَنْ قَالَ ذَلِكَ، بَلْ لَهُ أَجْرُهُ مَرَّتَيْنِ. آنها دروغ گفتند، هر کی این را گفته دروغ گفته بلکه، برای او دوبرابر پاداش وجود دارد.

در این حدیث، صحابی گرانقدر رسول الله صلى الله عليه وسلم قصد کشتن خودش را نداشت و رسول الله صلى الله عليه وسلم روشن کرد که چون عملش از روی اشتباه و خطا بوده مورد عفو قرار می گیرد.

یا در جای دیگر رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرماید: خداوند نسبت به توبه ی بنده اش هنگامی که به سوی او برمی گردد شادتر از هر کدام از شماست. هنگامی که در یک بیابان دور از آبادی شخصی از شما وسیله ی سواری اش را که حامل طعام و خوراکش نیز بوده گم می کند و آنگاه که از یافتنش مأیوس می شود. شخص زیر سایه ی درخت دراز می کشد تا استراحت کند، در همین حال پریشانی، به ناگاه سواری خودش را بر بالین خود می یابد آنگاه افسارش را می گیرد و از شدت خوشحالی می گوید: قَالَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ اللَّهُمَّ أَنْتَ عَبْدِي وَأَنَا رَبُّكَ أَخْطَأَ مِنْ شِدَّةِ الْفَرَحِ، این شخص از شدت خوشحالی می گوید: پروردگارا! تو بنده و من پروردگار تو هستم. این شخص به خاطر نهایت خوشحالی دچار خطا و اشتباه شد.

هیچ شکی وجود ندارد که اگر کسی خداوند را به عنوان بنده مورد خطاب قرار دهد دچار کفر آشکاری شده است، قطعاً دچار کفر آشکاری شده و چنانچه کسی آگاهانه و عمدی چنین کاری را انجام دهد باعث خروج از دایره ی اسلام می شود، اما وقتی که به این شیوه شخص از روی خطا و اشتباه سخن گفت به خاطر خطایش معذور می شود، و حکم بر او صادر نمی شود.

البته، برداشتن گناه و سخت گیری بر شخص خطاکار یا فراموش کار به معنی عدم اجرای احکام در جرمهای مشخص و تعیین شده ی در شریعت بر او نیست. چون، در مسأله ی خطا و فراموشی بعضی از احکام هستند که در صورت خطا هم باید اجرا شوند، مخصوصاً اگر به حق بندگان الله ربط داشته باشد. مانند قتل غیر عمد که شخص کسی را به صورت غیر عمد بکشد، در برابر آن باید دیه و کفاره اشتباهش را بدهد. یا مانند کسی که وضو گرفتن را فراموش می کند و بدون وضو نمازش را می خواند اما بعد از نماز یادش می آید. در این صورت، باید نمازش را دوباره بخواند، یا کسی که وقت یک فرض تمام می شود و فراموش می کند نماز بخواند، بعد از آنکه یادش می آید دوباره باید آن را بخواند.

در اینجا، گناه به ایمانش صدمه ای نزده و همین فراموشی و خطا مانعی می شوند که به ایمانش صدمه ای وارد نشود، اما صدمه ای که زده باید جبران کند. در هر صورت، امور غیر عمدی مثل فراموشی و خطا مانع تکفیر شخص مسلمان می شوند.

مورد دیگری که می تواند به عنوان مانع تکفیر و یکی از موانع تکفیر عمل کند اکراه و اجبار است:

در حالت اکراه، شخص کاری را از روی اجبار انجام می دهد و اگر این اجبار نباشد، این شخص این کار را انجام نمی دهد. مثل زمانی که سکولاریستهای قریش عمار بن یاسر رضی الله عنهما را مجبور به گفتارهایی کردند که از دل به آن اعتقاد نداشت و الله متعال در مورد او و افرادی که شبیه او در دام چنین کفاری قرار می گیرند می فرماید: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»

وَلَكِنْ مَن شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (نحل/۱۰۶)، کسانی که پس از ایمان آوردنشان کافر می‌شوند - به جز آنان که (تحت فشار و اجبار) وادار به اظهار کفر می‌گردند و در همان حال دلهایشان ثابت بر ایمان است - آری! چنین کسانی که سینه‌ی خود را برای پذیرش مجدد کفر گشاد می‌کنند (و به دلخواه خود دوباره کفر را می‌پذیرند)، خشم تند و تیز خدا (در دنیا) گریبانگیرشان می‌شود، و (در آخرت، کیفر و) عذاب بزرگی دارند. در اینجا، شخص مجبور و مُکرَه از عذاب در دنیا و در قیامت استثناء شده است. «إِلَّا مَن أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»، به جز کسانی که وادار به کفر می‌شوند و در همان حال دل‌هایشان بر ایمان ثابت است.

اینکه یک مسلمان تا چه حد می‌تواند در برابر اکراه و اجبار کفار مقاومت کند، بستگی به ایمان شخص دارد و نمی‌توان حد و مرزی برای تعیین کرد. سیمه رضی الله عنها در برابر درخواست کفار وسعتی داشت و حاضر نشد حتی به قیمت جان‌های هم که شده زبان به کفرگویی باز کند و بر روی طاغوت زمان تف انداخت. اما، پسرش عمار، سخنان کفرآمیزی را از روی اجبار گفت. پس، نمی‌توان برای اشخاص تعیین تکلیف کرد، این به میزان ایمان و وسعت اشخاص بستگی دارد. اما، علمای اسلام مواردی چون قتل و زنا را از این قاعده مستثنی کرده‌اند و بر این باورند در هر صورتی، مسلمان نمی‌تواند این دو جرم را انجام دهد حتی اگر به قیمت جان‌های هم تمام شود.

مانع دیگر تکفیر تأویل است که به عنوان آخرین مرحله در روش برخورد با شخص متهم به جرم ارتداد قبل از صدور حکم ارتداد باید مورد بررسی دقیق قرار بگیرد و در این مرحله هم شخصی که می‌خواهد حکم را صادر کند باید به یقین کامل برسد.

تأویل شرعی و اجتهاد شرعی، هم یکی از همان مواردی است که امکان خطا و اشتباه در آن وجود دارد، و مانعی است که اجازه نمی‌دهد به ایمان شخص صدمه‌ای برسد و اجازه نمی‌دهد شخص مسلمان از دایره‌ی اسلام خارج شود. تأویل‌کننده، کسی است که هدفش اطاعت از قانون شریعت الله است اما در اجتهادش دچار اشتباه می‌شود. یعنی تأویل‌کننده، کسی است که هدفش اطاعت و فرمانبرداری از قانون شریعت الله است، می‌خواهد از الله تبعیت کند اما در اجتهادش دچار اشتباه می‌شود.

تأویل اشتباه نسبت به نصوص شرعی، در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه هم رخ داده است، حتی تأویلی در حد تحلیل و تحریم که در چند جای مختلف به آن اشاره کردیم و دوباره به آن اشاره می‌کنیم. اما، با وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم و به دنبال آن با وجود حکومت اسلامی و شورای صحابه، تازمانی که «حجت نبوی» بر شخص اقامه نشده بود و از کانال شرعی آن جهل رفع نشد، و از او طلب توبه نشده بود، شخص به دلیل خطایی که مرتکب شده بود حکم ارتداد بر او اجرا نشد، و اگر در موردی چون قضیه‌ی حاطب بن ابی بلتعہ رضی الله عنه که توسط عمر بن خطاب رضی الله عنه تکفیر می‌شود، اما تحقیقات بعدی نشان می‌دهند که چنین تکفیری در مورد حاطب رضی الله عنه اشتباه بوده برای همین کار به اجرای حکم ارتداد نکشید.

نمونه‌ی تأویلات اشتباه و اجتهادات اشتباه در عصر صحابه و پس از آن تاکنون بسیار زیاد هستند، البته می‌توان به چند مورد اشاره کرد که موضوع را برای ما روشن‌تر کند:

- جابر رضی الله عنه صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم می گوید: به سفر رفته بودیم، به یکی از ما سنگی اصابت کرد و سر او را زخمی ساخت، سپس محتلم شده بود از یاران خود پرسید: آیا رخصت تیمم دارم؟ گفتند: به رأی ما، تو رخصت تیمم نداری، زیرا به آب دسترسی داری، آن شخص غسل کرد و مرد. هنگامی که بر پیامبر صلی الله علیه وسلم وارد شدیم، از آن اطلاع پیدا کرد و فرمود: «قَتَلُوهُ قَتَلَهُمُ اللَّهُ، أَلَا سَأَلُوا إِذَا لَمْ يَعْلَمُوا؟ فَإِنَّمَا شِفَاءُ الْعِيِّ السُّؤَالُ، إِنَّمَا كَانَ يَكْفِيهِ أَنْ يَتَيَمَّمَ وَيَغْصِرَ - أَوْ يَغْصِبَ - عَلَى جُرْجِهِ خَرْقَةً ثُمَّ يَمْسُحَ عَلَيْهَا، وَيَغْسِلُ سَائِرَ جَسَدِهِ». او را کشتند، خدا آنان را بکشد، چرا سؤال نکردند وقتی که نمی دانستند؟ تنها چاره و علاج نادانی، پرسش است، فقط کافی بود که او تیمم کند و با کهنه ای یا پارچه ای، زخم خود را ببندد و روی آن مسح کند و بقیه ی اندامش را بشوید.

در اینجا، به صورت واضح می بینیم که اجتهاد غلط باعث مرگ یک مسلمان شد، اما، باز به دلیل خطا و جهل در اجتهاد، کسی مجازات نشد. این صحابه ی بزرگوار در مسائل مربوط به تیمم، نماز و وضو اجتهاد و تأویل کردند و تأویل آن ها اشتباه شد و همین تأویل آن ها باعث مرگ یک مسلمان شد اما باز این تأویل اشتباه از آن ها پذیرفته شد و کسی را به دلیل تأویل اشتباه از منابع شرعی مجازات نکردند.

- نمونه ی دیگر اجتهاد خود رسول الله صلی الله علیه وسلم در فاجعه ی «رجیع» و «بئر معونه» است که باعث کشته شدن آنهمه صحابی شد. یک بار اتفاق افتاد؛ دوباره رسول الله صلی الله علیه وسلم فرستاد، دوباره همان فاجعه رخ داد.

- مورد دیگری می توانیم به صحابه ی گرانقدر براء بن معرور رضی الله عنه اشاره کنیم. این صحابی گرانقدر قبل از تغییر قبله بر خلاف مسلمین به سمت کعبه نماز می خواند، در حالی که مسلمین در آن زمان به سمت بیت المقدس نماز می خواندند، زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم متوجه شد که این صحابی به طرف مکه نماز می خواند فقط به هماهنگی با مسلمین دستور داد، و به او گفت با مسلمین هماهنگ شو به همان سمتی که ما نماز می خوانیم نماز بخوان؛ و به او دستور نداد که نماز هاش را اعاده کند، چرا؟؟؟ چون تأویل کرده بود.

- حاطب بن ابی بلتعنه هم که در درس های گذشته به آن اشاره کردیم با تأویل اشتباه مرتکب کار جاسوسی شد و بعد که عمر، حکم ارتداد او را صادر کرد؛ حاطب رضی الله عنه که می دانست این کار باعث ارتداد می شود به همین دلیل از خودش در برابر حکمی که عمر رضی الله عنه صادر کرده بود گفت: من مرتد نشده ام و دلایل خودش را آورد.

مشخص است صحبت در مورد ارتداد او بوده که از خودش دفاع کرده که هدفش مرتد شدن نبوده ... یعنی یقین داشت که هر کسی این کار را به دلیل پشتیبانی از کفار علیه مسلمین انجام دهد و کفار را علیه مسلمین یاری کند باعث ارتدادش می شود. اما، او به چنین نیتی کاری را انجام نداده بود، بلکه دلایل و سوابق وی نشان دادند که هدف دیگری داشت، به همین دلیل می گفت من مرتد نشده ام و دلایلی آورد که مورد پذیرش رسول الله صلی الله علیه وسلم قرار گرفت و رسول الله صلی الله علیه وسلم به خاطر تأویل اشتباه او، عذرش را قبول کرد. آیاتی هم که در این زمینه نازل شدند ثابت کردند که حاطب تأویل اشتباه کرده بود.

- قدامه بن مظعون، هم به همراه جمعی دیگر در زمان حکومت عمر بن خطاب رضی الله عنه مرتکب تأویل اشتباه در حد تحلیل شدند، خمر را برای خودشان حلال کردند، و این فرموده ی

الله تعالی را تأویل کردند که می فرماید: «لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (مائده/93)، بر کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، گناهی به سبب آنچه نوشیده‌اند متوجه آنان نیست، اگر بپرهیزند و ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند. بعد از آن بپرهیزند و ایمان داشته باشند. سپس، بپرهیزند و همه کارهای خود را نیکو کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.

لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ را این شخص اینگونه فهمیده بود و از این آیه به «همراه دوستان خود چنین تأویل کرده بودند که هرکسی ایمان بیاورد و کارهای خوب انجام دهد و هوای خودش را داشته باشد دیگر اشکالی ندارد شراب بخورد؛ و اگر نوشیدنی‌های مست کننده مصرف کند برایش اشکالی ندارد. این ها تأویل کرده بودند، اینها هم تکفیر نشدند بلکه، اقامه ی حجت شدند و توبه کردند هر چند که حد شراب خوار (کسی که چیزهای مست کننده می خورد بر آن ها اجرا شد)

• نمونه ی دیگری که در طول درس ها به آن اشاره کردیم خوارج هستند که باز در عصر صحابه دچار تأویلات غلطی شدند، و با همین تأویلات غلط، هم مسلمین را تکفیر کردند و هم دستشان به خون مسلمین آلوده شد. اما، علی بن ابیطالب رضی الله عنه که خودش یکی از قربانیان دست این ها بود آنان را تکفیر نکرد. حتی نگفت این ها هم دارودسته ی منافقین هستند بلکه، این ها را مسلمانانی دانست که علیه آن ها بغی و شورش کرده اند

این اتفاقات و چند موردی که بیان کردیم، و موارد زیادی هستند که در درس های گذشته به آن اشاره کردیم، زمانی روی می دهند که حکومت اسلامی داریم و مرجعی هست که به تو بگوید چگونه می توان با این تأویلات و اجتهادات غلط برخورد کرد، حالا کسانی که از چنین نعمتی محروم هستند و اجماع واحدی هم وجود ندارد و وجود تأویلات و اجتهادات مختلف و متفاوت و متضاد علمای صادق هم غیر قابل اجتناب است. و علاوه بر آن وجود شبهات منافقین هم در اکثر جوامع رأی غالب شده، در این حالت اضطراری که پیش آمده، چه باید کرد؟

قاضی که شورای اولی الامر باشد وجود ندارد تا از این همه اجتهادات و تأویلات، یکی را به عنوان اجماع ارائه دهد، تو خودت هم که نمی توانی هم شاکی باشی هم قاضی، پس باید یک قاضی تولید کرد، در هر سطحی که باشد (سطح روستا، شهر، جماعت، چند جماعت با هم هستند، کشور، منطقه، در سطح جهانی است، در هر سطحی که باشد) باید قاضی تولید کرد و تا زمانی که این قاضی به وجود نیامده، تو فقط می توانی رأی خودت را بیان کرده و از خودت دفاع کنی. حتی، در بیان رأی خودت هم باید احتیاط کنی. به همین دلیل است که برای کسانی مثل امام مالک رحمه الله خیلی سنگین بود که یک مفتی در مسائل اختلافی بگوید: این حرام است، بلکه امام مالک رحمه الله می گفت باید بگوید: من آن را ناپسند می دانم.

در این صورت وضعیت افراد و حتی طوایف، گروهها، احزاب و مذاهبی که حق بر آن ها مُشْتَبِه شده، باید چگونه باشد؟ مُشْتَبِه، درمسائلی که افراد داناتر از آنها هم به اشتباه افتاده‌اند. مُشْتَبِه یعنی: مبهم، مشکوک، پوشیده، شبهه زاء، مشکل و نامعلوم. مُشْتَبِه در اینجا یعنی گفتیم بعضی از مسائل هستند بر

طوایف، گروه ها، احزاب و مذاهب هم مُشْتَبِه شده است؛ حتی مسائلی هستند که بر افراد داناتر هم مُشْتَبِه شده و آن افراد هم در اشتباه افتاده اند.

بله، عده ای از مسلمین با استناد به آیات و روایات و نوشته های تاریخی، چنان امور بر آن ها مُشْتَبِه شده که متخصصین مسلمان هم در آن مانده اند و دچار اشتباه شده اند.. این وضعیت تا زمان تشکیل شورای اولی الامر واحد مسلمین که امتی واحد و اجماعی واحد تشکیل می شود ادامه پیدا می کند، و تا آن زمان کسی حق ندارد خودش را مطلق بداند و دیگران را به دلیل تأویل و اجتهاد شرعیشان از منابع شرعی تکفیر کند. این حالت اضطراری است که اکثر مسلمین در آن افتاده اند. صبر کردن بر این حالت اضطرار مثل صبر کردن بر خوردن گوشت مردار و خیلی سنگین است، اما چاره ای نیست و تا زمان تشکیل مرجع رسیدگی کننده که همان و شورای موجود در حکومت اسلامی باشد، باید صبر کرد. در عین حرکت، باید صبر کرد، در عین مبارزه باید صبر کرد.

دوستان گرامی، زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: «امت من به هفتاد و سه فرقه پراکنده می شوند» دلالت بر این دارد که همه ی این فرقه ها از دین خارج نیستند؛ چون رسول الله صلی الله علیه وسلم همه ی این ها را امت خود دانسته، همه را امت خود دانسته و دلالت بر این است که تأویل کننده از دین خارج نمی شود اگرچه در تأویل خود دچار هم اشتباه شود.

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «و همینطور دیگر هفتاد و دو فرقه، کسانی از آنها که منافق اند در باطن کافرانند، و آنکه منافق نیست بلکه در دل به الله و پیامبرش مؤمن است در باطن کافر نیست؛ هر چند در تأویل دچار اشتباه شود، حال این اشتباه هر چه باشد ... و کسی که بگوید این هفتاد و دو فرقه همگی کافر و خارج از ملت اند؛ با کتاب و سنت و اجماع صحابه - رضوان الله علیهم - و بلکه اجماع ائمه ی اربعه و دیگر امامان مخالفت کرده است، زیرا هیچ یک از آنان همه ی هفتاد و دو فرقه را کافر ندانسته اند و بلکه خود آنها بر اساس برخی عقاید یکدیگر را تکفیر می کنند. این ها خودشان را تکفیر می کنند و گر نه هیچ کدام از ائمه آن ها را تکفیر نکردند. هیچ کدام از این گروه ها حتی همین گروه هایی که «خودشان را تکفیر می کنند»

پس حتی منافقی که طبق همین سخن ابن تیمیه در درون کافر است یا کسی که منافق نیست، در دلش به خدا ایمان دارد ولی تأویل اشتباه می کند ابن تیمیه می گوید: حال، این اشتباه او در تأویل هر چه باشد کسی بگوید این ها کافر هستند و خارج از ملت اند با کتاب، سنت و اجماع صحابه - رضوان الله علیهم - و بلکه اجماع ائمه ی اربعه و دیگر امامان مخالفت کرده است؛ این چیزی است که ابن تیمیه رحمه الله در مورد کسانی می گوید که تأویل کرده اند. هر چند گروه هایی که خودشان در بین خودشان تأویل کردند، همدیگر را تکفیر می کنند مشکل خودشان و اشتباه خودشان است. این منهج خودشان است و این تکفیر کردن مخالف قرآن است، این مخالف سنت و اجماع صحابه است، این مخالف اجماع ائمه ی اربعه و دیگر امامان این امت بوده است.

نمونه های زیادی در این زمینه در تاریخ اسلام یافت می شود که کسی گروه هایی چون خوارج که تأویل کرده اند، و معتزله ای که پیامبر صلی الله علیه وسلم را تکذیب کرده اند اما با بدعت خود راه را گم کرده اند و در گمان خود خیال می کنند برحق اند، و همه، گروه های اینچنینی را اهل تأویل دانسته اند و کسی آن ها را تکفیر نکرده است. به همین دلیل، صحابه رضی الله عنهم در این که خوارج جزو سرگردانان و مارق هستند متفق بودند، چنانکه در این باره احادیث صحیحی وارد شده است. و همچنین

بر این امر اتفاق کرده اند که آنان از اسلام خارج نشده‌اند، با اینکه خون مسلمانان را حلال کردند و بسیاری از امور شرعی را منکر شدند، اما تأویل آن‌ها مانع از تکفیرشان شد.

ما این موارد را تکرار می‌کنیم امیدواریم که تکرار این‌ها نفعی داشته باشد برای دوستانی که در این اشتباهات افتاده‌اند. در این زمینه، ما اجتهادات صدها امام بزرگوار را در میان فرق منسوب به اهل سنت و سایر فرق، در طول تاریخ و در همین چند قرن گذشته داریم که در مسیر خطا و اشتباه افتاده‌اند که همه‌ی این‌ها، نمونه‌های بارز تأویلات اشتباه از منابع شرعی هستند. همین الان هم در چگونگی جهاد با اشغالگران سکولار خارجی و نوکران محلی آن‌ها و طاغوت‌های محلی اجتهادات مختلفی وجود دارد باید به دور از تنگ نظری و با نگرش و سعه‌ی صدر اسلامی به این‌ها نگاه شود و با این‌ها برخورد شود.

قبلاً عرض کردیم اختلاف، سنت و مقتضی حکمت الهی است که الله متعال در مورد آن می‌فرماید: وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ «كَلِمَةُ رَبِّكَ لِأُمْلَانِ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (هود/۱۱۸)، اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را (همچون فرشتگان) امت واحدی می‌کرد، ولی آنها همیشه مختلف خواهند ماند. مگر کسانی که خدا بدیشان رحم کرده باشد و خداوند برای همین ایشان را آفریده است، و سخن پروردگار تو بر این رفته است که جهنم را از جملگی جنّیها و انسانها پُر می‌کنم. پناه می‌برم به خدا از آتش جهنم.

پس زمانی که الله تعالی می‌گوید «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» و همه‌ی انسان‌ها را امت واحدی نکرده می‌توانیم بگوییم اختلاف، چیزی است که نمی‌توان از آن فرار کرد و مسلمین، زمانی که از این اختلاف در حالت کلانش عبور می‌کنند سایر انسان‌ها نمی‌توانند در میان همه‌ی انسان‌ها باز اختلاف هست و نمی‌توان فرار کرد اما، زمانی که مسلمین از این اختلاف بزرگ (کفر و ایمان) عبور می‌کنند و از طریق شورای واحد، امتی واحد را تشکیل می‌دهند و: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ می‌شوند، در این جا امتی می‌شوند. در درون این شورا امتی را تشکیل می‌دهند اما، در میان همین امت هم آراء مختلفی وجود خواهند داشت.

در این صورت، در دولت اسلامی و شورای حاکم بر آن و امتی که از این شورا تولید شده، اختلاف نه تنها ضرورت، بلکه به دلیل زنده نگهداشتن فقه و توسعه‌ی آن، رحمت هم به حساب می‌آید، و امکان ندارد این امت هم دیدگاه‌های مختلف و نگرش‌های مختلف و نوینی نسبت به مسائل قابل اجتهاد روز نداشته باشند. با این وجود، تنها ابزاری که آنها را جمع می‌کند شورای اولی الامر تحت پوشش حکومت اسلامی است. ادعایی غیر از این برای اتحاد آرای مختلف، با سنت الهی و ابزارهایی که در اختیار ما قرار دارد مغایر است، اگر کسی ادعایی غیر این داشته باشد اشتباه می‌کند و قطعاً هر آنچه با سنت الله و قوانین آن در تضاد باشد محکوم به شکست می‌باشد. تنها راه شورا است، شورا در هر سطحی که تشکیل شده باشد.

در این صورت، زمانی که الله متعال پس از ذکر داستان پیامبران گذشته می‌فرماید: «إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (انبیاء/۹۲)، این امت شما امت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید. و یا زمانی که می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (مؤمنون/۵۲)، این امت شما امت یگانه‌ای بوده و من پروردگار همه‌ی شما هستم، پس تنها از من تقوا داشته باشید و از من بترسید.

در اینجا، الله تعالی واضح و روشن با ذکر این مثالها به ما می رساند که تنها راه تبدیل شدن به امت واحده، عبادت الله متعال از کانال شریعت آخرین فرستاده ی اوست که این فرستاده هم با پیروی از شریعت و با بیان دستور الله، شورای اولی الامر تحت پوشش دولت اسلامی را یگانه ابزار و ضامن حفظ این امت واحده معرفی می کند: «الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ» (شوری/38)

بله، قبل از انهدام شورای اولی الامر، اختلاف تنوع بود نه تضاد، و تنوع همیشه مصدر ثروت و برکت بوده و هست، و زمانی که اختلافات مسلمین مسیر اشتباهی را طی می کرد در همان دایره ی نسیان، خطا و فراموشی باقی می ماند، و با مراجعه به شورای مسلمین، اینهم رفع می شد؛ به گونه ای که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها درباره ی برخی از صحابه که با آنان در آرائی اختلاف داشت، فرمود: او دروغ نگفته است، ممکن است فراموش کرده یا اشتباه می کند، یا مطلب را اشتباهی متوجه شده است. در چنین جامعه ای، بعضی از افراد در مسائل قابل اجتهاد، در حالی متفاوت به نظر می رسند که از جهت اعتقاد به حکم و صورت مسئله با دیگران اختلافی ندارند بلکه، تنها فرقتشان با دیگران در شیوه ی بیان آن و عرضه کردن آن است. این ها در شیوه ی بیان و عرضه کردن حکم با دیگران اختلاف دارند نه در اعتقاد به حکم و صورت مسئله

البته، قبلاً هم چندین بار عرض کردیم که تأویل اشتباه نسبت به نصوص شرعی در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و صحابه هم رخ داده، حتی تأویلی در حد تحلیل و تحریم که قدامه رضی الله عنه و همراهانش مرتکب آن شدند. اما، با وجود حکومت اسلامی و شورای صحابه، تا زمانی که «حجت نبوی» بر شخص اقامه نشده بود و از کانال شرعی آن جهلش رفع نشده و از آن ها طلب توبه نشده بود، قدامه رضی الله عنه و همراهانش به واسطه ی تأویل اشتباه از آیات و منابع شرعی تکفیر نشدند

در مورد همین نمونه ای که ما بارها و بارها در مورد خوارج بارها و بارها آن را بیان می کنیم در المغنی می خوانیم که: "اگر شخص، کشتن بی گناهان و گرفتن اموالشان را بدون هیچگونه شبهه و تأویلی جایز بداند کافر می شود، ولی اگر چون خوارج برای انجام آن تأویل داشته باشند بیشتر فقهاء آنها را هر چند ریختن خون مسلمانان و گرفتن اموالشان را مباح دانسته و آن ها را به قصد نزدیکی به خدا انجام داده اند، تکفیر نکرده اند." و در ادامه می گوید: "از جمله موارد شناخته شده در مذهب خوارج، تکفیر بسیاری از صحابه، تابعین و همچنین خون و مالشان را حلال و کشتن آنها را وسیله ی تقرب به خدا قرار داده بودند، ولی علی رغم همه ی این مسائل، فقهاء به خاطر تأویلاتشان حکم به کفر "آن ها صادر نکردند

نگاه کنید دوستان، می گوید خوارج بسیاری از صحابه را تکفیر کردند، بسیاری از تابعین را تکفیر کردند، خون مال آن ها را حلال کردند، کشتن آنها را وسیله ی تقرب به خدا می دانستند. خیال می کردند اگر این ها امام علی رضی الله عنه را بکشند به خدا نزدیک تر می شوند. این ها کشتن امام علی را که عشره ی مبشره بوده، آن جایگاه بزرگ را در شریعت الله داشته، باز می بینیم کشتن چنین شخصی را باعث تقرب خودشان به الله می دانستند و با این وجود، کسی آن ها را تکفیر نکرد. چرا؟ چون تأویل کردند

پس دقت کنید دوستان، بزرگواران ما کسانی که اصحاب و تابعین را تکفیر کردند کسی آن ها را به جرم تکفیر اصحاب و تابعین تکفیر نکرده است. این ها در حق خودشان ظلم کرده اند تو حق نداری به خودت ظلم کنی. چون اگر تو هم آن ها را تکفیر کنی چیزی می شوی مثل آن ها، ظالمی می شوی مثل

آن ها. برای همین، صاحب المغنی می گوید: هیچ کسی که اصحاب و تابعین را تکفیر کردند و خون و مالشان را حلال دانستند برای این که به خدا نزدیک شوند و به خدا تقرب پیدا کنند هیچ کسی آن ها را تکفیر نکرده است.

ابن تیمیه رحمه الله هم می گوید: بدعت خوارج به خاطر بدفهمیشان از قرآن بود و قصد معارضه با آن را نداشتند و چیزی را از آن فهم می کردند که بر آن دلالت نمی کرد و گمان داشتند آن موجب تکفیر کردن کسانی است که مرتکب گناه می شدند. دیدید، اینگونه ابن تیمیه رحمه الله در مورد خوارج می گوید که کارهای آن ها نشانه ی بدفهمی آنان از قرآن بود و قصد معارضه و دشمنی با قرآن را نداشتند و چیزی را از آن فهم می کردند که خیال می کردند با این فهم خود، کسی که دچار این گناه شده کافر شده است. تأویل آن ها چنین بود، استناد آن ها به آیات و روایات چنین بود. پس به خاطر تأویلات اشتباهشان کسی آن ها را تکفیر نکرده است.

خوب، حالا، در آن زمانهای ابتدایی صدر اسلام همان زمان که حکومت اسلامی وجود داشت، این جریانات انحرافی در همان حد می ماندند و نمی توانستند به جریان غالب تبدیل شوند. اما، زمانی که حکومت اسلامی به روش رسول الله صلی الله علیه وسلم از بین رفت و زمانی که شورای اولی الامر، به عنوان تنها مرجع وحدت بخش از بین رفت. تنها مرجع وحدت بخش دیدگاههای مختلف، بر اثر انهدام حکومت اسلامی از بین رفت و دیگر مرجعی نبود که مسلمانان به آن مراجعه کنند و هر کسی خودش را بر حق نداند بلکه، آن مرجع رأی آخر را با اجماعی که داشت صادر می کرد. وقتی که این مرجع از بین می رود به وجود آمدن اختلاف ناپسند و به دنبال آن فرقه سازی و مذهب گرایی واقعیتهای اجتناب ناپذیر شده است. همه در طول تاریخ شاهد آن هستیم و نمی توان این واقعیت آشکار را نادیده گرفت.

همه ی مذهب سازی ها، فرقه سازی ها و گروه سازی ها همه به دلیل انهدام آن مرجع مادر و به دلیل انهدام امت واحده ای که از شورا به وجود آمده بود و اجماع واحدی که ارائه می داد، همه ی این ها به این دلیل به وجود آمدند و تا زمانی که این مرجع دوباره برنگردد وجود این مذهب سازی ها، فرقه گرایی ها و گروه های مختلف و اجتهادات مختلف که بر اساس تأویلات مختلف به وجود آمده اند اجتناب ناپذیر است و کسی نمی تواند از آن فرار کند همچنان که در طول تاریخ وجود داشته اند.

زمانی که مسلمین دچار چنین مصیبتی شدند و حکومت اسلامی خودشانرا از دست دادند، همین جریانات خود به خود در اکثر جوامع به جریان حاکم تبدیل شدند، تبدیل شدند به مذهب. علاوه بر اینها منافقین و سکولارزده ها هم شروع کردند به فرقه سازی و جمع کردن عده ای از مسلمین به دور خودشان. در گذشته آن ها فرقه های مختلفی را تولید کردند الان هم همین سکولارزده ها برای خودشان تحت عنوان تفاسیر و احزاب مختلف به همین فرقه سازی و جمع کردن عده ای از مسلمین به دور خودشان ادامه می دهند. الان اسم خودشان را حزب گذاشته اند.

به همین راحتی و تنها به دلیل از دست رفتن حکومت اسلامی و شورا، بازار اجتهادات و تأویلات راست و دروغ از چند قرن گذشته تاکنون در بسیاری از سرزمینهای مختلف اسلامی و سرزمین های مسلمان نشین داغ و گرم شده است. در اینجا دیگر اختلاف حاکم نیست بلکه، تفرق به وجود آمده است. عمر اختلاف کوتاه است، ثمره اش را می دهد و در همان شورا دفن می شود. اما تفرق می تواند قرن ها طول بکشد و فاجعه به بار بیاورد. این همان تفرقی است که همه ی ما شاهد آن هستیم و تا زمان تشکیل

شورای اولی الامر و ایجاد امت واحدی از این شورا و خروج اجماعی واحد از این امت، این تفرق به زندگی ننگین و فاجعه بار خودش ادامه می دهد

زمانی که در عصر صحابه ی کرام رضی الله عنه تأویلات غلط در حد تحلیل و تحریم وجود داشته آیا در عصر حاضر چنین چیزی بعید است؟ غیر ممکن است شاگردان رسول الله صلی الله علیه وسلم دچار چنین اشتباهاتی شده باشند اما، شاگردان اساتید ما و شاگردان ما دچار چنین اشتباهاتی نشوند. این انتظار اشتباه است، این انتظار توهین به رسول الله صلی الله علیه وسلم و شاگردان رسول الله صلی الله علیه وسلم است و بزرگ انگاشتن اساتید ما و شاگردان ما و خود ماست. این غرور، تکبر و استکبار است. پس، غیر ممکن است که بعد از عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم تاکنون و تا روز قیامت هم افرادی دچار چنین اشتباهاتی نشوند. بخصوص هم اکنون که با انهدام شورای اولی الامر و به حکم ضرورت، علماء مجبور به اجتهادات فردی شده اند و اجتهادات فردی جای اجتهادات جمعی و شورا را گرفته است. اجتهادات فردی که علماء مجبور به آن شده اند جای چه چیزی را گرفته؟ جای اجتهادات جمعی و شورا را گرفته است: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (آل عمران/۱۰۵-۱۰۴)، در اینجا آن مقامی که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر را دارد «امت» است. برادران و خواهران محترم، گوش بدهید «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ» آن مرجع، امت است «يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ» گفته امتی باید در میان شما وجود داشته باشد. آن مرجع که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر را دارد امت است. که وجود امت هم به وجود «شورا» بستگی دارد، و از کانال همین شورا یک رأی واحد به عنوان «اجماع» به کسانی که قصد امر به معروف و نهی از منکر را دارند ارائه می شود

این امت، یک رأی را به همه ی کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند ارائه می دهد نه آرای مختلف که مردم را گیج و چند دسته کنند. نگاه کنید دوستان، امت یک رأی ارائه می دهد به نام اجماع؛ این اجماع به همه ی کسانی که می خواهند امر به معروف و نهی از منکر کنند ارائه می شود و تمام افراد، هزاران نفر، چند هزار نفر که می خواهند به شهرها و روستاهای مختلف، هر جایی که می خواهند بروند و تبلیغ کنند یک رأی می دهند. چرا؟ چون رأی همه ی آن ها مال امت و اجماع واحد این امت است. دیگر آن زمان، رأی فلان روستا با فلان شهر با فلان استان با فلان کشور فرقی ندارد و همه یک حرف هستند. اینگونه نیست که ملای فلان محله چیزی بگوید و ملای محله ی دیگر چیز دیگری بگوید. پدر به مسجد می رود و چیزی را می شنود، پسر به مسجد دیگری رفته و چیزی دیگری را می شنود، داماد و قوم و خویش ها هر کدام چیزی را می شنوند وقتی که دور هم جمع می شوند در مورد همان مسأله صحبت می کنند هر کدام چیزی می گوید. یکی می گوید ملای ما این را گفته دیگری می گوید ملای ما آن را گفته، به همین دلیل است که الله تعالی مقامی را که شایستگی امر به معروف و نهی از منکر به آن عطا کرده، «امت» است: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ». امت است و امتی که از شورا به وجود آمده و رأی واحدی را ارائه می دهد

خوب، علماء این را می دانستند که وظیفه ی دعوت بر عهده ی «امت» یکدستی است که از «شوری» برخاسته، و اعضای این امت با تبعیت از «اجماعی» که به آن ها ارائه شده همگی به یک شیوه با مسلمین صحبت می کنند، ائمه و علماء این را می دانستند. این ها می دانستند که اجماع، وظیفه ی امت است که این دعوت را به پیش ببرد که این امت از شورا بلند شده و اعضای این امت هم با تبعیت از

همین رأیی که این اجماع به آن ها داده همگی به یک شیوه با مسلمین صحبت می کنند و باعث گیجی و سردرگمی نمی شوند، و یک رأی واحدی را به عموم مسلمین می رسانند که این رأی واحد، واجب الاطاعه است و مخالفت با آن حرام می باشد. برای همین، تنها این نهاد است که شایستگی حلال و حرام کردن مسائل مستحدثه و مسائل روز را دارد. این را علماء می دانستند

اما این را هم می دانستند که حالا، که حکومت اسلامی از بین رفته، و به دنبال این مصیبت بزرگ، امت واحد» هم از میان رفته و امم کوچک و متفرقی ایجاد شده اند، ده ها امت کوچک و متفرق به «وجود آمدند و «شورای واحد» اولی الامر هم ناپود شده، و اجتهادات افراد متعدد جای اجتهاد واحد شورا و امت واحد را گرفته، و «اجماع واحد» هم به صورت طبیعی از میان رفته است؛ در اینجا، به حکم «الضرورات تبیح المحظورات» هر عالمی ناچاراً اقدام به روشنگری در مورد مسائل مورد نیاز مسلمین در وضع موجود خودشان می کرده، در همان زمان خودش مجبور شده روشنگری هایی داشته باشد. اما، همین علماء بر این نکته آگاه بودند که رأی آنها مثل رأی «اجماع» نیست، این رأی، رأی اجماعی نیست که از امت بیرون آمده و نمی تواند معیار حلال و حرام در امور اجتهادی روز باشد. بر این مبنا، همچنانکه قبلاً هم عرض شد برای کسانی چون امام مالک رحمه الله بسیار سنگین بود که یک مفتی در مسائل اختلافی بگوید این حرام است، بلکه می گفت باید بگوید: من آن را ناپسند می دانم

در همین زمینه ابن رشد رحمه الله در البیان و التحصیل می گوید مالک گفته است: فتوا دادن برای مردم این گونه نیست که گفته شود این حلال است و آن حرام، بلکه گفته می شود من آن را نمی پسندم یا من چنین کاری نمی کنم. در گذشته مردم به این بسنده کرده و خشنود می شدند و می گفتند ما این را زشت می دانیم، یا باید از این پرهیز کرد، امانی گفتند این حلال است، این حرام است. و ابن رشد رحمه الله ادامه می دهد و می گوید: این برایم جالب است که در مناطق ما هم رواج دارد. یعنی در زمان ابن رشد رحمه الله هم چنین چیزی بوده است

امیدوارم دوباره علمای سرزمینهای مسلمان نشین هم به این درجه از درک برسند که در اموری که قابل اجتهاد بوده و ممکن است اجتهادات زیادی وجود داشته باشد تنها به این بسنده کنند، و نگویند که من می گویم این حلال است و آن می گوید حرام است، پس طرف مقابل من حلالی را حرام کرده و اینگونه شروع کنند به تکفیر همدیگر، بلکه روش این باشد که بگویند به نظر من این درست است یا بگویند من این کار را نمی پسندم، یا من این کار را نمی کنم. امیدوارم دوباره علماء به این سبک گذشتگان صالح خودشان برگردند

این در اموری است که قابل اجتهاد بوده و ممکن است تأویلات مختلفی به وجود بیایند، و نمی توان تا زمان تشکیل شورای اولی الامر واحد مسلمین در روستا، شهر، منطقه یا شورای اولی الامر واحد جهانی با اجتهاد یک مجتهد به مقلدی که به چنین اجتهاداتی عمل می کنند حمله کرد، و یا آن ها را تکفیر نمود؛ بلکه، تنها می توان در چارچوب خود انتقادی به نقد دیدگاههای آن ها، آن هم با رعایت اسلوب شرعی اقدام کرد

پس، با اجتهاد یک مجتهد به مجتهد دیگر یا مقلدی که با یک مجتهد دیگر است نمی توانید حمله کنید. شما طرف یک مجتهدی و او هم طرف یک مجتهد دیگر، تو با اجتهاد مجتهدی حمله می کنی او هم با اجتهاد مجتهد دیگری به تو حمله می کند و همین بازی و جنایاتی رخ می دهد که هم اکنون شاهد آن هستیم.

تا زمانی که بار دیگر با تشکیل حکومت اسلامی در سرزمینهای مسلمان نشین، شورای اولی الامر شکل نگیرد و امتی به وجود نیاید که با اجماعی واحد رسالت امر به معروف و نهی از منکر را بر عهده بگیرد، این حالت اضطرار مثل خوردن گوشت مردار تارفع این حالت ادامه دارد. باید درست با موضوع برخورد کرد.

ابن تیمیه رحمه الله درباره‌ی امامان مذاهب می گوید: هیچ کدام از آن ها با احادیث صحیح رسول الله صلی الله علیه و سلم عمداً مخالف نکرده است. پس، باید برای آنان در ترک حدیث صحیح توجیه و عذر بیاوریم. در ادامه می گوید: همه‌ی عذر ها سه گونه‌اند

1- باور نداشتن به این که رسول الله صلی الله علیه و سلم آن سخن را گفته است -

2- باور نداشتن به این که هدف حدیث، فلان موضوع است -

3- اعتقاد به منسوخ بودن حکم مسأله -

خوب، الان هم کل اختلافات فرق و مذاهب اسلامی را اگر نگاه کنید در همین مسائل و تأویلات مربوط به آیات است، و همین تأویلات مربوط به روایات است. همه‌ی اختلافات فرق و مذاهب اسلامی در همین است. یا باور ندارند که رسول الله صلی الله علیه و سلم چنین سخنی را گفته است. یا باور ندارند به این که هدف حدیث، فلان موضوع است که تو در مورد آن صحبت می کنی، یا معتقدند که این مسأله منسوخ شده است. خوب، این ها از این روایات رسول الله صلی الله علیه و سلم تأویل داشتند و برایشان عذر آورده و عذر هم دارند. خوب، از آیات قرآن هم چنین تأویلاتی هست و همین تأویلات شرعی ادامه خواهد داشت تا زمان تشکیل شورای اولی الامر جهانی یا منطقه ای، و تا آن زمان تمام فرق و مذاهب اسلامی را به دلیل تأویلات شرعیشان نمی توان تکفیر کرد؛ مادام که هنوز در چارچوب شریعت الله و جماعت مسلمین در حرکت هستند

حتی به قول ابن تیمیه رحمه الله اگر این ها حتی منافق کافری باشند که در درون کافر هستند یا منافقی باشند که به خدا هم ایمان دارند در هر صورت، این ها را جزو منافقین حساب کنیم باز جزو مسلمین آن ها را حساب کردیم؛ همه‌ی این ها هم دارای عذر هستند. دیدیم که حدیث 73 فرقه هم می رساند که همه‌ی فرق از دین خارج نیستند، چون رسول الله صلی الله علیه و سلم همه را امت خودش معرفی کرده است. مگر ممکن است رسول الله صلی الله علیه و سلم یک کافر را جزو امت خودش حساب کند؟

دوباره یادآوری کنیم، بازآموزی کنیم و صدها بار بگوییم که فرق زیادی چون معتزله و خوارج در طول تاریخ وجود داشته اند و هم اکنون هم وجود دارند که هرگز توسط علمای صالح و ربانی تکفیر نشدند. خوارج خون مسلمین را حلال کردند و بسیاری از اصول مورد پذیرش مسلمین را انکار نمودند، کسی چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه را تکفیر کردند که جزو سابقون الاولون، شرکت کننده در احد، بدر و سایر غزوات، شرکت کننده در بیعت رضوان و از جمله‌ی عشره ی مبشره است، و آن همه روایاتی که در مورد صحابه‌ی گران قدر وجود دارد. این ها آن را تکفیر کردند. چنین انسان بزرگواری را تکفیر کردند. آن ها کسی را تکفیر کردند که الله از او راضی است. آیات قرآن به تأکید در مورد سابقون الاولون آمده است. در مورد کسانی که در بیعت رضوان شرکت کردند در بیعت رضوان که منافقین در آن نبودند. الله از آن ها راضی است و رسول الله صلی الله علیه گفته او اهل بهشت است، در زندگی دنیوی خودش وعده ی بهشت را به او داده است اما خوارج او را تکفیر کردند و علاوه بر آن، خوارج هزاران صحابی همراه علی بن ابی طالب رضی الله عنه را تکفیر کردند، اما

تأویل آن ها مانع از تکفیرشان شد. با آن که این همه صحابی بزرگوار را تکفیر کرده بودند. پس، تکفیر صحابه با تأویلات اشتباه باعث نمی شود که تو آن ها را تکفیر کنی. خودش مرتکب اشتباهی شده باید تاوان آن را هم بدهد تو چرا می خواهی خودت را شریک جرم آن ها بکنی؟، تو هم او را تکفیر می کنی شریک جرم او می شوی

ابن تیمیه رحمه الله می گوید: «تأویلگری که قصد پیروی از پیامبر صلی الله علیه وسلم داشته است تکفیر نمی شود، بلکه اگر تلاش خود را کرده و سپس دچار اشتباه شده، حتی او را فاسق هم نمی دانیم و این نزد مردم در مورد «مسائل عملی» شناخته شده است. اما، در «مسائل عقیده» بسیاری از مردم کسی را که در این زمینه اشتباه کرده کافر دانسته اند، اما چنین سخنی از هیچ یک از صحابه و کسانی که به نیکی از آنان متابعت کرده اند و نه از هیچ یک از امامان مسلمان مشهور نیست، و بلکه در اصل «از سخنان اهل بدعت است».

نگاه کنید ابن تیمیه چه می گوید: تأویلگری که قصد تبعیت از پیامبر صلی الله علیه وسلم را دارد تکفیر نمی شود. او همه ی تلاش خودش را کرده و دچار اشتباه شده است حتی او را فاسق هم نمی دانیم می گوید: این نزد عموم شناخته شده است یعنی یک چیز عمومی است در مسائل عملی. می گوید: عده ای هستند که اگر کسی در عقیده تأویل و اشتباهی مرتکب شد می گویند او کافر است. می گوید: چنین حرفی نه از هیچ صحابه ای و نه از هیچ کسی که از سابقون الولون تبعیت به احسان کرده اند شنیده نشده بلکه می گوید این حرف مال کیست؟ این حرف، حرف کسانی است که اهل بدعت اند

در جای دیگری می گوید: «به همین شیوه، اقوالی که گوینده اش کافر دانسته نمی شود، شاید نصوصی که موجب شناخت حق می شود به گوینده اش نرسیده و یا شاید به او رسیده اما برایش اثبات نشده، یا نتوانسته به فهم آن دست پیدا کند، یا شاید شبهاتی بر وی عرضه شده که خداوند او را برایش معذور بدارد. پس، هر که مؤمن باشد و در طلب حق تلاش کند و با این وجود، دچار اشتباه شود خداوند اشتباه او را - هر چه باشد - خواهد بخشید، چه در مسائل نظری یا عملی، و این همان روشی است که «اصحاب پیامبر صلی الله علیه وسلم و جمهور ائمه ی اسلام بر آن بودند

این سخن ابن تیمیه برای برادرانی که مسیر اشتباه را در برخورد با اهل تأویل از اهل قبله در پیش گرفتند می تواند بسیار مفید باشد، بخصوص که این بزرگواران خودشان را از شاگردان ابن تیمیه رحمه الله می دانند. این گفته را چند بار گوش دهند و برای خودشان مرور کنند تا بفهمند کسی که او را استاد خودشان می دانند در این زمینه چه چیزی در مورد کسانی از اهل قبله که تأویل می کنند گفته است.

البته، خود ابن تیمیه رحمه الله هم چند بار در مورد «عقاید و توحید» مناظراتی با کسی چون «بکری» داشته، و بکری تأویلاتی داشت که همین تأویلات مانع تکفیر او از طرف ابن تیمیه رحمه الله شده بود. هنگامی که ابن تیمیه با «بکری» بر سر مسأله ی توحید مناظره داشت، (نگاه کنید بر سر مسأله ی توحید مناظره داشته) بکری برای اعتقادات خود از آیات و احادیث استفاده می کرد، و تأویلاتی آورد که از نظر ابن تیمیه رحمه الله آن تأویلات مانع تکفیر بکری می شد! دوستان گرامی، برادران من، اگر دقت کنید، الان همه ی کسانی که توسط عده ای از برادران ما تکفیر می شوند به آیات، احادیث و روایتهای تاریخی استناد می کنند، و هدفی جز اطاعت از الله و سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم ندارند. و این حال اکثریت قاطع این گروههاست، هر چند که استثنائاتی هم وجود دارند اما، حکم بر اساس استثناء صادر نمی شود

این همان مسیری است که اکثر بیماران عقیدتی و رفتاری مسلمین در آن افتاده اند. بیماران عقیدتی و رفتاری مسلمین در همین چیزها و در همین مسیر افتاده اند. این ها قصد اطاعت از الله را دارند اما، در اجتهاد و تأویل دچار اشتباه شده اند، و بدتر از همه ما شورای اولی الامر هم به عنوان قاضی و مرجع نداریم و چنین قاضی و شورائی وجود ندارد که بتوان به همان سادگی عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عصر خلفای راشدین به آن مراجعه کرد و مسأله را در سطح منطقه و جهانی خاتمه بخشید، ما فقط شاید بتوانیم در سطح روستای خودمان، گروه یا شهر خودمان یا همین اطرافیان خودمان بتوانیم کاری انجام دهیم. به همین دلیل است که عذر به شبهه یا به تأویل همیشه وجود داشته است و در وضع موجود هم تنها از کانال شورای اولی الامر وابسته به حکومت اسلامی از بین می رود.

اما با این وجود، باید به این نکته هم اشاره شود و گفته شود که: عذر به تأویل به این معنا نیست که شخص می تواند مثلاً به انکار لا اله الا الله یا انکار بهشت و جهنم و یا هریک از مسلمانات شریعت که برای همه ی اهل قبله به ضرورت معلوم است اقدام کند، کسی نمی تواند چنین چیزهایی را انکار کند. مثل همین کاری که کفار سکولار هم اکنون آن را انجام می دهند، ملحدین آن را انجام می دهند یا قبلاً به آن ها زنادقه می گفتند، غلات که قبلاً انجام می دادند هم اینک هم هستند و دارند انجام می دهند، و به این معنا هم نیست که در صورت مخالفت با قانون رایج اجرائی و آشکار شریعت نمی توان «حد» را بر شخص تأویل کننده اجرا کرد، نه اینگونه نیست؛ بلکه چنین شخصی هم همچون سایر مسلمین غیر قابل استثناء است. همچنانکه قدامه بن مظعون رضی الله عنه وقتی در مورد نوشیدن خمر تأویل کرد حد زده شد، و همینطور به این معنی هم نیست که افکار چنین کسی که تأویل کرده مستحق نقد و آسیب شناسی نباشد، نه. بلکه، این به این معناست که این تأویلات شرعی مانعی می شوند که اجازه نمی دهند صدمه ای به ایمان شخص وارد شود و مانعی می شوند که حکم تکفیر بر شخص صادر شود. مانعی برای جلوگیری از صدور حکم تکفیر بر شخص تأویل کننده و مقلدی که از چنین مجتهدی تقلید کرده است می شود.

در هر صورت، کل مسلمین، غیر متأول بودن را در تکفیر شرط می دانند، و اگر کسی تأویلی شرعی از منابع شرعی داشته باشد، همین تأویل وی مانع از آن می شود که تکفیر گردد. خوب، الان شما اطراف خودتان را نگاه کنید، ببینید کسانی از فرق اسلامی که شما آن ها را به خاطر فعلی که انجام می دهند کافر می دانید واقعاً این سخنان و کارهایشان تأویلی از آیات، احادیث و روایتهای تاریخی نیست؟ آیا این ها واقعاً به خاطر اطاعت از الله این سخنان را می گویند و این کارها را می کنند یا به خاطر دشمنی با الله؟ اگر حتی شک هم داشتید همین شک و شبهه هم باز مانع از آن می شود که آن ها را تکفیر کنید. چون با یقین وارد اسلام شده اند و با شک و شبهه از آن خارج نمی شوند.

حالا، کسانی هم که تمام این بدیهات اهل قبله را در مورد شخص یا مذهب تأویل کننده نادیده می گیرند، بدون شک یا دشمنان دانای اهل قبله چون منافقین و سکولارزده ها هستند و می خواهند گروهی از اهل قبله را در برابر گروه دیگری قرار دهند، یا دوستان جاهلی هستند که نیاز به حمایت مردمی فرقه ی خود، علیه فرقه ی مخالف دارند همین نیاز آن ها را وادار کرده در چنین اشتباهاتی بیفتند و بی محابا به تکفیر گروه مخالف اقدام کنند.

در هر دو حالت، این ها در مسیر غیر شرعی در حرکت هستند، و هر دو وحدت و قدرت اهل قبله را هدف قرار داده اند، و در راستای تضعیف مسلمین و عمیق تر شدن شکافهای تفرق میان اهل قبله در

تلاش اند و هر دو خواسته یا ناخواسته مانعی برای وحدت و برگشت قدرت و ابهت به اهل قبله هستند و حتی مانع عقیم شدن جهاد بسیاری از بزرگواران در راستای تشکیل حکومت اسلامی در سایر سرزمین های مسلمان نشین هم می شوند

این عذر به شبهه یا به تأویل همیشه تا زمان اقامه ی حجت وجود خواهد داشت، اجتهاد یک مجتهد هم برای یک مجتهد دیگر به منزله ی اقامه ی حجت بر مجتهد مخالف نیست، دقت کردید دوستان، اجتهاد یک مجتهد هم برای یک مجتهد دیگر به منزله ی اقامه ی حجت بر مجتهد مخالف نیست؛ تنها اجتهاد جمعی شورا که به صورت اجماع واحدی ارائه شده می تواند در تمام این موارد حکم اقامه ی حجت بر همگان باشد. پس، اجماع واحد ناشی از امت واحد این اقامه ی حجت بر تمام مجتهدین و دانشمندان اسلامی است نه اجتهاد یک دانشمند بر یک دانشمند دیگر

در این صورت، و تا زمان رسیدن به چنین اجماعی، عذر به شبهه یا به تأویل همیشه وجود خواهد داشت و تنها از کانال شورای اولی الامر وابسته به حکومت اسلامی است که از بین می رود. پس، اگر میخواهی از این تأویلات خلاص شویم پیش به سوی تشکیل شورای اولی الامر و پیش به سوی وحدت و کسب قدرت حکومتی. و اگر از چنین حکومتی حتی بر اساس هر یک از مذاهب اسلامی هم برخوردار هستیم، پیش به سوی تقویت آن و حرکت همه ی مسلمین به سوی این که آن ها را دعوت کنیم به این که همه با هم وارد گفتگو شوند، همه در هر سطحی که هستند شورا را تشکیل دهند و تابع رأی شورا شوند و همه ی تأویلات را به گفتگو دعوت کنیم، همه ی تأویلات را به این شورا بکشانیم و سعی کنیم آن ها را تحت نظارت همین شورای واحد اصلاح کنیم. این راهکار است

تا آن زمان، عذر به شبهه یا به تأویل از عمر طولانی تری برخوردار خواهد شد، چون حجت دیرتر به شخص تأویل کننده می رسد و رساننده ی واقعی حجت هم که شورا باشد فعلاً وجود ندارد، و گاه در موارد زیادی خود شما هم اهل تأویلی هستی مثل آن ها، آن ها تأویل شما را قبول ندارند و شما هم تأویل آن ها را، قاضی هم که شورا است وجود ندارد که با اجماع واحد به اختلافات خاتمه دهد. در اینجا نمی شود هم خودت شاکی باشی و هم قاضی، طرف مقابل نیز هم شاکی باشد و هم قاضی، تو علیه او حکم صادر کنی و او علیه تو حکم صادر کند

در این صورت لازم است و باید به حکم ضرورت مثل سایر ضرورتها با آن برخورد شود، سعه ی صدر داشت و تحمل شود، و به آدابی پایبند شویم که از بزرگان ما در قرون گذشته تاکنون به ما رسیده است. از جمله این که: محترمانه با مخالف برخورد کنیم، انصاف داشته باشیم (چیزی که هم اکنون خیلی کم شده است)، از اصل «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ» محافظت کنیم و از دشمنی و کینه با اهل قبله پرهیز کنیم، اولویتهای شریعت در حفظ وحدت و سرعت بخشیدن حرکت به سمت تشکیل دارالاسلام در سرزمین های مختلف، سرعت بخشیدن به شورای واحد اسلامی در سرزمین های مسلمان نشین و موارد دیگری که اهل فن در این زمینه بیان کرده اند باید در آن ها تلاش کنیم

باید این موارد را رعایت کنیم، این همان ابزارهایی هستند که ما به حکم ضرورت باید به آن ها اهمیت دهیم. اولویت هایمان را بررسی کنیم که چه چیزهایی هستند. از کینه و دشمنی پرهیز کنیم و انصاف داشته باشیم، دوباره می گویم انصاف داشته باشیم، چیزی که در حال حاضر خیلی کم است. برای همین اولویت ها را می خواهم بگویم. تصور کنید این تیمیه مصلحت مسلمانان را چگونه بیان می کند

ابن تیمیه رحمه الله ترک برخی از مستحبات را باعث دوستی می دانست و می گوید: «مصلحت رسیدن به دوستی در دین، بزرگ تر از برخی کارهاست؛ همانگونه که رسول الله صلی الله علیه وسلم تغییر

بنای کعبه را رها کردند، چون باقی ماندن آن به همان حالت پیشین سبب نزدیکی دل‌ها می‌شد». . ابن مسعود رضی الله عنه بر کامل خواندن نماز در مسافرت را پشت سر عثمان رضی الله عنه ایراد گرفت اما، پشت سرش نماز خواند و گفت: درگیری چیز ناپسندی است

خوب، فکر کنم در مورد تأویل به عنوان یک مانع در تکفیر به اندازه ی نیاز صحبت کردیم. به هر حال، این چهار مرحله ی اثبات جرم ارتداد، تأیید جرم توسط قرآن و سنت صحیح، شروط تکفیر و موانع تکفیر، مراحل هستند که شخص لازم است و باید در مورد مسلمانی که به جرم ارتداد متهم شده این‌ها را طی کند و به آن‌ها یقین و اطمینان پیدا کند و ذره ای شک هم نداشته باشد و چنانچه در هر موردی به یقین کامل نرسیده بود باید حکم به برائت مسلمان صادر نماید. و به قول بزرگواران ما اگر دلیل قوی بر کافر بودن شخص مسلمان وجود داشت و تنها یک دلیل ضعیف دارای شبهه وجود 99 داشت باید اهل قبله را با همین شبهه از جرم و مرگ نجات داد. این راهی است که باید رفت، اگر مسلمانی خود و قیامتش را دوست دارد این مسیری است که باید طی کند

مرحله ی صدور حکم در مورد کسانی که آنها را از 4 فیلتر اصلی گذرانده ایم

در اینجا می‌رسیم به مرحله ی صدور حکم در مورد کسانی که چهار مرحله ی اثبات جرم، تأیید جرم توسط قرآن و سنت صحیح، شروط تکفیر و موانع تکفیر را در موردشان به اجرا درآورده ایم. ابتدا چند کلمه در مورد کفر و کافر بگوییم بهتر است

کفر در زبان عربی به معنی پوشاندن چیزی می‌آید. به همین دلیل به کشاورز می‌گویند کافر، چرا؟ چون بذر را با خاک می‌پوشاند: «كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ» (حدید/20)، دنیا همچون باران است که گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت می‌آورد

مشخص است، کشاورز می‌داند چه چیزی را می‌پوشاند. می‌داند بذر را می‌پوشاند نه سنگ و شیشه را. همچنین، می‌داند این بذری که می‌پوشاند چه بذری است، و ماهها و بلکه سالها انتظار ثمر همان بذر را دارد، نه چیز دیگری را. پس، شناخت دارد می‌داند که چه چیزی را پوشانده است

با همین مقیاس به کسانی که آگاهانه چیزی از نعمتهای الله و چیزی از قانون شریعت الله را می‌پوشانند یا کل قانون شریعت الله را می‌پوشانند و منتظر عواقب آن هم می‌شوند به آن‌ها می‌گویند کافر. البته، ممکن است تعداد این کفار بسیار کم باشد (همان کفاری که قبلاً در مورد آن‌ها صحبت کردیم و توضیح دادیم) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشَرٌّ عَلَى النَّاسِ هَؤُلَاءِ هُمُ الْمُضِلُّونَ هَؤُلَاءِ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا مُشْرِكِينَ اما این افراد ممکن است جامعه ای بزرگ را با عقاید خودشان بار آورده باشند و در کفریات از آن‌ها تقلید شود و به اصطلاح از میان جاهلان از خودشان کپی گرفته باشند. در این صورت، کل آن جامعه ای که از این‌ها کپی شدند را در دنیا جزو کفار حساب می‌کنیم و جزو کفار حساب می‌شوند. با آنکه ممکن است خیلی از این جوامع فقط مقلدین کفار باشند و از کفار اصلی کپی

گرفته شده باشند، با این وجود، فرقی بین جاهل و عالم جوامع کفار وجود ندارد و همه مشمول حکم واحدی می شوند. مثل جامعه ی یهودیت، نصرانیت، مشرکین، مجوس یا صابئین

اما، در میان مسلمین کفار پنهانی هستند که سعی دارند خودشان را کپی مسلمین کنند و شبیه مسلمین شوند و ادای مسلمین را درمی آورند که به آن ها می گویند منافقین یا به زبان امروزی به آن ها می گویند سکولارزده. در این صورت، این ها چون خودشان را شبیه مسلمین کرده اند جزو مسلمین حساب می شوند. حالا، این ها ممکن است شرایطی پیش بیاورند که وضع عوض شود، یعنی به جای اینکه این ها خودشان را شبیه مسلمین کنند و کپی مسلمین شوند، این ها اصل خودشان را رو می کنند و آشکار می کنند و دیگر ادای مسلمین را در نمی آورند. یا علاوه بر این، ممکن است عده ای از مسلمین در سخنانی یا اعمالی کپی این ها شوند و ادای این کفار پنهان و یا ادای کفار آشکار را درمی آورند و از مسیری که با مسلمین آمده اند تصمیم بگیرند که به عقب برگردند، این برگشت به عقب را ارتداد می گویند.

در سطور گذشته عرض شد که علل کفر و کافر شدن ممکن است اعتقاد کفری باشد (که امری است مربوط به قلب و ما از آن خبر نداریم و به خود شخص برمی گردد) یا سخن یا عملی کفری باشد که باعث پوشاندن یکی یا کل قانون شریعت الله و نعمتهای الله شود.

حالا، اگر مسلمانی دچار این مصیبت و جرم شود باید تمام آن مراحل چهارگانه ی اثبات جرم ارتداد، تأیید جرم توسط قرآن و سنت صحیح، شروط تکفیر و موانع تکفیر به صورت دقیق و موبه مو به اجرا دربیانند تا شخص به یقین کامل می رسد که حکم را صادر کند و شخص به یقین از اسلام خارج می شود نه با شک و شبهه و ظن و گمان.

باید دقت شود که، طی کردن تمام این مراحل پیچیده و تخصصی و گذراندن شخص از تمام این فیلترها، برای خواهر یا برادر اهل قبله ای است که صف خود را از میان مسلمین جدا نکرده باشد، و دیدیم که نیاز به تخصص خاصی دارد و هر کسی نمی تواند در این بخش رأی بدهد و حکم صادر کند. اما، به محض اینکه شخص صف خود را از صف مسلمین جدا می کند دیگر این شخص جزو کفار و مرتدین شده، و دیگر نیازی به طی کردن هیچ کدام از این مراحل نیست، و هر مسلمانی می تواند در مورد این شخص حکم ارتداد و کفر وی را صادر کند. چون کافر و مرتد هیچ عذری ندارد و تمام این عذر ها و فیلتر ها مال مسلمین است. این بخش از تکفیر کردن کفار آشکار، جزو همان مواردی است که عالم و غیر عالم نمی شناسد و نیازی به تخصص ندارد، و الله تعالی قدرت تشخیص و علم آن را به همه ی مسلمین داده است.

پس، در همین ابتدا این نکته ی مهم را به خاطر بسپارید که تکفیر کردن به دو بخش کاملاً متمایز تقسیم می شود:

- نوع اول تکفیر، تکفیری است که ساده و عمومی بوده و نیاز به تخصص خاصی ندارد. مثل اینکه بگویی الان شب یا روز است. یا بگویی این یهودی، مسلمان یا کافر است؟ یا بگویی ابوجهل و ابولهب مسلمان بودند یا کافر؟ اینگونه موارد نیاز به تخصص ندارند. به همین دلیل

است رسول الله صلى الله عليه و سلم به صراحت می گوید: «قولوا لا اله الا الله». لا اله یعنی همین نوع که ساده و عمومی است و نیازی به تخصص ندارد

- نوع دوم تکفیر، تکفیری است که پیچیده است، و مخصوص قضات و علمای خاصی می باشد و نیاز به تخصص ویژه ای دارد و هر کسی نمی تواند در آن نظر بدهد. که در چند جلسه ی گذشته به این نوع از تکفیر و تخصص و مراحل آن اشاره کردیم

بله، این شروط و فیلترهای چهارگانه، امتیازی مختص مسلمین است. حالا شخصی که «آگاهانه» به قوانین شریعت الله پشت می کند و به یکی از کفار آشکار ملحق می شود؛ همچون سایر امتیازات مسلمین که در شریعت برای مسلمین در نظر گرفته شده، شخص خودش را از این امتیازات چهارگانه هم محروم می کند. چون این امتیازات چهارگانه مختص مسلمین است نه مرتدین و کفار آشکار

زمانی که شخص در برابر مسلمین قرار گرفته و آشکارا خودش را یهودی، نصرانی، زردشتی و سکولار می نامد، آشکارا به کافر بودن خودش گواهی می دهد: «شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ»، این می گوید من تمایلی به قوانین شریعت الله ندارم و قوانین دیگری را قبول کردم. این ها مجرمینی هستند که عملاً خودشان را از دایره ی مسلمین خارج کرده اند و وارد دایره ی مرتدین و کفار آشکار شده اند، و طبیعی است که مشمول حکم کفار آشکار شوند، آن هم بدترین نوع کفار یعنی کفار مشرک و سکولاریست

این ها کسانی هستند که آگاهانه و به میل و اختیار خودشان سینه شان را برای پذیرش کفر باز کرده اند، با آغوش باز کفر را پذیرفته اند و قلبشان به این کفر اطمینان پیدا کرده، و نفس آن ها بر این کفر آرام گرفته است: «مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا» (نحل/۱۰۶)، برای همین است که بدون هیچ دلنگرانی می گویند: ما یهودی، نصرانی، مجوس یا سکولاریست شده ایم. یا محلی های ما به همین راحتی می گویند ما کومله، دمکرات یا پ.ک.ک و غیره شده ایم. این ها به کفر خودشان شهادت می دهند، برای همین است که طی کردن این مراحل برای این کفار، دیگر لازم نیست. یعنی وقتی شخص گفت من یهودی، نصرانی، سکولاریست، مجوس یا صابئی شده ام دیگر نیازی به گذراندن او از این مراحل چهارگانه نیست، بلکه کافر آشکاری شده که شک در کفر این کافر باعث کافر شدن خود شخص می شود. چون، الله تعالی این ها را کافر دانسته و تو نمی توانی برخلاف حکم الله حکم دیگری صادر کنی

زمانی که یک شخص به عقب برمی گردد و وارد یکی از کفار آشکار می گردد، یا مشخص می شود به چنین کافری تبدیل شده، همین کافی است که او را از این چهار مرحله که از امتیازات مسلمین است محروم کند. پس، طی کردن این چهار مرحله مربوط یک مرتد کومله، دمکرات، حزب کارگران اوجالان مسیلمه ی کذاب فعلی کردها، بارزانی و سایر احزاب سکولار کافر و مرتد نیست. این ها به میل خودشان خود را از دایره ی اسلام خارج کرده اند و وارد دایره ی کفار شده اند، طبیعی است که از امتیازات مسلمین هم محروم شوند و باید آن ها را جزو کفار آشکار به حساب آورد. چون، طبق قاعده ی «مَنْ لَمْ يَكْفُرْ الْكَافِرُ فَهُوَ كَافِرٌ»، کسی «آگاهانه» کافری چون یهود، نصارا، مجوس، صابئین و مشرکین که امروزه به آن ها سکولاریست می گویند را کافر نداند در حالی که می داند الله آن ها را کافر دانسته؛ در این صورت، «آگاهانه» حکم و قضاوت الله را اشتباه دانسته است و به واسطه ی آن خودش کافر می شود، چون «آگاهانه» حکم الله و رسولش را کنار زده برای همین به جرم مخالفت «آگاهانه» با شریعت الله، باعث کافر شدن خودش می شود»

البته، باید دقت کرد که هم اکنون خیلی از مسلمین هنوز نمی دانند که سکولاریستهای امروز همان مشرکین موجود در منابع شرع هستند. کسی به زبان امروز منافقین، مشرکین، دهری ها و امثالهم را برایشان روشن نکرده است. برای همین، ابتدا باید آشکار و روشن برایشان روشن شود که ابلیس همان شیطان است، ملک طاووس یزیدی ها و علی الهی ها همان شیطان است، دهری ها همان طبیعت پرستان و آنتیستها و ماتریالیستهای امروزی هستند. به همین شیوه، سکولاریستها همان مشرکین هستند که دارای احکام خاصی هم می باشند که احکام آن ها با کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب فرق می کند. این تغییر اسم مثل همین کلمه ی دگرباشان است که امروزه به لوطی ها و همجنس بازها می گویند. ماهیت یکی است، فقط اسم عوض شده است. این تغییر اسم مشرکین به سکولاریستها هم چیزی است که مسلمین باید بدانند و باید با دلیل و با منابع شرعی، با استناد به قرآن و سنت، با استناد به منابع فقهی و با آگاهی و با درک این مطلب، به شخص رسانده شود.

در هر صورت، کفار عذر به جهل ناشی از تأویل، شک و شبهه، خطا، فراموشی و غیره ندارند و کسی برای اینها عذری قائل نیست و طبیعی است که آنها را عضوی از مسلمین به حساب نیاورند؛ اما مسلمان با دارا بودن تمام این امتیازات، زمانی که در جرمی مربوط به دین می افتد، تا زمان بیان واقعه ی «حجت نبوی» و گذراندن آن از مراحل چهارگانه مجرم شناخته نمی شود، و کسی که مسلمان را با دارا بودن این عذرها و موانع، تکفیر کند در واقع، برادر مسلمانش را تکفیر کرده و خودش جرمی در حد تکفیر کردن خودش را مرتکب شده، یعنی در واقع خودش خودش را تکفیر کرده است.

خوب، حالا اگر در مورد شخص متهم به جرم ارتداد هم تمام این مراحل را طی کردی و مشخص شد این شخص مجرم است، و حکم قطعی بر او صادر شده و تکفیر شده و تنها منتظر اجراست، تو هم باید همچون یک وظیفه ی شرعی او را کافر بدانی. این کافر هم چیزی است مثل همان کفار آشکار که همچون یک وظیفه باید آن ها را کافر بدانی. چون، الله آن ها را کافر دانسته، وقتی می گوئیم وظیفه، یعنی عبادت است.

تکفیر کافر آشکار عبادت است. اما، با آنکه جایگاهش در عقیده مهم و کلیدی بوده و کفر به طاغوت و استارت ورود به اسلام است، تنها عبادتی شخصی مثل نماز و ... نیست بلکه، عبادتی است مثل روزه، زکات و جهاد؛ تو حتی قبل از نماز، جهاد، زکات و روزه این را قبول کردی. چون قبل از نماز، شهادتین آوردی و به لا اله - الا الله اقرار کردی. قبل از نماز و روزه و سایر عبادات به «لا اله» و کفر به طاغوت اقرار کردی: «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (بقره/256)

پس، این هم مثل روزه، زکات و جهاد حق اجتماعی بوده، و حق است که غیر از خودت، مسلمین دیگر هم در آن سهم دارند، و تو نمی توانی حق الناس را همین طوری تلف کنی و آن را زیر پا بگذاری. در صورت توانائی، هیچ راهی برای فرار از این مسئولیت، وظیفه و تکلیف شرعی نداری، و باید آن را انجام دهی و باید حق مردم را در این وظیفه پرداخت کنی، و نمی توانی بگویی من نمی دانم یا ربطی به من ندارد یا کار من نیست یا شبهات دیگری که منافقین و سکولارزده های وعاظ السلاطین و دین فروشان در این زمینه تولید کرده اند.

رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرمایند: "أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ شَهِدَ لَهُ عُمْوُ الْمُؤْمِنِينَ بِالْخَيْرِ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْخَيْرِ، وَمَنْ شَهِدَ لَهُ بِالشَّرِّ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّرِّ". یعنی: شما شاهد و گواه الله بر روی زمین هستید. زمانی که نزد عموم مؤمنین ثابت شده فلانی آدم خوبی است تو هم باید بگویی خوب است و اگر عموم مؤمنین شهادی دادند و ثابت شده که آدم بدی است و اهل شر، تو هم باید بگویی آدم شری است. شاهد الله در روی زمین هستی «أَنْتُمْ شُهَدَاءُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ» در حدیث دیگری هم رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرمایند: " وَاشْهَدُوا عَلَى الْمُحْسِنِ بِأَنَّهُ مُحْسِنٌ، وَعَلَى الْمُسِيءِ بِأَنَّهُ مُسِيءٌ " شهادی بدهید بر انسان نیکوکار که نیکوکار است، و بر انسان بدکار هم شهادی بدهید که بدکار است

هیچ شر و هیچ بدی بدتر از کفر وجود ندارد، و باید حواست باشد با کافر دانستن کافر و کفر به طاغوت، علاوه بر آنکه به عقیده ی خودت خدمت می کنی با شهادت به کافر بودن یک کافر به جامعه هم خدمت می کنی. تو زمانی که بت سکولاریستهای محلی منطقه ی کردستان قاضی محمد مرتد، بنیانگذار اولین حزب ارتدادی در کردستان و اوجالان، مسیلمه ی کذاب فعلی کردها را کافر نمی دانی و یا حتی سکوت می کنی در این صورت، به چه کسی خدمت می کنی؟ به شیطان و حفظ بتها و فراگیر شدن بیشتر جریان ارتداد عمومی که باعث پرستش بیشتر این بتها، گرایش به دین سکولاریسم و رواج انواع مفاسد عقیدتی، رفتاری و اخلاقی در میان مسلمین کمک می کنی؟ یا به قانون شریعت الله و گرایش بیشتر مسلمین به قانون شریعت الله؟

کفر به این بتها و شکستن این بتها علاوه بر آنکه بخشی از عقیده ی هر مسلمانی را شامل می شود حق اجتماعی است، حق فرزندان و اطرافیان تو و حق آیندگان می باشد. این وظیفه ی توسست که در کارنامه ی خود بنویسی و بتوانی به هر شیوه ای شده جلو جریان کثیف، پلید و چرکین ارتداد را در میان مردم بگیری. باید بگویی که چرکین و کثیف است، آلوده است تا مردم بدانند با چه چیزی سر و کله می زنند. این مایع چیست؟

این هم مثل روزه، زکات و جهاد، دارای مقدماتی است که باید رعایت شوند. مهمترین مقدمات این است که باید در مورد آن علم داشته باشی: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». دقت کردید الله تعالی در «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» می گوید «فَاعْلَمْ». الله تعالی به همان اندازه ای که لازم است به تو علم داده که بفهمی کفار یهودی، نصرانی، مجوس، صابئی و سکولاریستها کدامها هستند و آن ها را کافر بدانی همین برایت کافی است. در مورد مسائل ریز دیگر اگر علم نداری نباید ریسک کنی: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء/36). در صورتی که علم کامل، دقیق و یقینی نداری سکوت برایت هیچ خطری ندارد، و الله بیشتر از وسعت تو و بیشتر از علم تو از تو چیزی نمی خواهد: «لَا يَكْفِيكَ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» پس، ادای علماء را در نیاور، سکوت کن، و اگر علم نداری روی ایمانت شرط بندی، قمار و ریسک نکن. چون، رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرماید: "إِذَا كَفَرَ الرَّجُلُ أَحَاهُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهَا"، هر کسی که به برادر خود بگوید ای کافر، در آن صورت به یکی از آنها بر می گردد. یا می فرماید: "أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَكَاْفِرُ فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهَا إِنْ كَانَ كَمَا قَالَ، وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَيْهِ. پس، حواست باشد اگر آن مسلمان به صورت یقینی کافر نشده بود، و تنها یک ذره شک در مورد کافر بودنش وجود داشت کفر به خودت بر می گردد، و مثل این می ماند که گفته باشی خودم کافر، و این خطرناک ترین جرم و ظلمی است که شخص در حق خودش مرتکب می شود

جرم این شخص بسیار بدتر از جرم شخص مسلمانی است که شراب می خورد، دزدی می کند، مال مردم را می خورد، زنا می کند، غیبت می کند و سایر گناهان کبیره را انجام می دهد و می داند این ها حرام هستند. حداقل این است که شخص با این جرمهایی که می داند حرام اند اما آن ها را انجام می دهد کافر نمی شود و سودی هم در دنیا به او می رسد، اما بیچاره ای که از روی حماقت و کینه، اکثراً از روی کینه کسی را بدون یقین تکفیر می کند، در واقع خودش را تکفیر می کند، و هیچ لذتی هم در دنیا به او نمی رسد. به نظر شما کسی هست تا این اندازه به دنیا و قیامت خودش ظلم کند؟ کسی هست که تا این اندازه به خودش اهمیت ندهد؟ خودش را ذلیل، پست و ناچیز بداند؟ قطعاً چنین انسانی وجود ندارد.

چون، کفار آشکار هم حداقلش این است که در دنیا از لذتهای جسمی برخوردار می شوند، اما جرم این بیچاره به نحوی است که هیچ لذت دنیوی هم برایش ندارد غیر از اعصاب خردکنی، آشفتگیهای درونی و رفتاری نباشد. دزد که دزدی می کند در این دنیا چیزی به او می رسد که می تواند در این دنیا از آن استفاده کند اما، این بیچاره غیر از آسیب و ضرر هیچ چیزی به او نمی رسد؟ دوستان، چه چیزی به او می رسد؟ هیچ چیزی.

پس، تکفیر یا کافر کردن، یعنی شما به یک کافر که الله او را کافر دانسته بگویید کافر. مثلاً به یک یهودی، نصرانی، مجوس، صابئی یا مشرک و سکولار بگویید این ها کافر هستند. یا به یک مسلمان یا مؤمنی که با گفتار یا کرداری مستحق این می شود که به او بگویید کافر بگویید کافر.

یا زمانی که الله تعالی می فرماید: «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ». الله تعالی به این شیوه دسته ای از مؤمنین را تکفیر می کند و به آن ها می گوید شما بعد از ایمان کافر شده اید. کافر شدن بعد از مسلمان بودن و ایمان هم یعنی مرتد شدن. اما، می بینیم که این منافقین و سکولارزده ها به دلایلی مشمول حکم مرتدین و کشتار نمی شوند بلکه، مشمول همان حکم «حذر» می شوند که قبلاً آن را توضیح دادیم «لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ».

در هر صورت، تکفیر و کافر کردن یعنی حکم دادن به اشخاصی که الله در شریعتش آن ها را کافر دانسته است. می دانیم که در تکفیر هم، هیچ جایگاهی برای عقل و رأی فلانی و فلانی وجود ندارد. نمی توانی بگویی فلان امام، فلان پیشوا، فلان عالم این را گفته است. جایی برای رأی، اجتهاد و عقل فلان و فلانی وجود ندارد و حکم شرعی محضی است که فقط و فقط باید دلیلی از الله بر آن وجود داشته باشد. این هم درجات و مراتبی دارد که مهمترین آن مسائلی هستند که برای همان شخص روشن و آشکار شده باشند. یعنی برای این شخص با یقین و بدون کوچکترین شکی ثابت شده باشد که این افراد کافر هستند. مانند تکفیر کردن کسی که الله تعالی آن ها را در قرآن تکفیر کرده و کافر دانسته است. مثل شیطان، فرعون و هر کسی که دینی غیر از اسلام را قبول کند، مثل کفار اهل کتاب، کفار شبه اهل کتاب و کفار مشرک که امروزه به آن ها می گویند سکولاریست.

یا تکفیر کسانی که خاص و عام می دانند. شخص مجرم و غیر مجرم می دانند که اگر کسی این سخن یا عمل را انجام دهد آشکارا از دین اسلام خارج می شود، مثل کسی که مکلف باشد، شخص مکلفی که وجود بهشت، جهنم یا وجود الله را انکار کند؛ یا بگوید زنا حلال است و خودش کاملاً آگاه باشد که جریان از چه قرار است، یا بگوید شراب حلال است، همجنس بازی حلال است یا ازدواج با حیوانات مثل اروپا که در حال حاضر رایج است حلال است و مسائلی مثل این که برای خاص و عام روشن شده اند و هیچ انسان مکلفی وجود ندارد و نیست که در آن ها شک داشته باشد. در اینجا اگر کسی

مرتکب چنین جرمهای آشکاری شد که علم آن نزد همه وجود دارد، همه می توانند این ها را کافر بدانند مثل همان رفیق ایماندار صاحب باغ که زمانی که صاحب باغ، قیامت را انکار کرد به او گفت: آیا تو کافر شدی به کسی که تو را آفریده؟ «قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا» (کهف/37)

این ها موارد عمومی بودند که شخص می تواند حد خود را بداند، میزان علم خود را بداند و به همان اندازه ای که الله تعالی به او علم داده بتواند در مورد آن ها صحبت کند

پایین ترین درجه ی تکفیر هم در مواردی است که در آن اختلاف وجود دارد. کمی بالاتر از آن این است که فرد تخصص ندارد که او دیگر قطعاً وارد آن نمی شود. در آن علم و تخصص ندارد، ویژه است، مربوط به قضات خاصی می شود و هر کسی نمی تواند وارد آن شود

در حال حاضر هم در مورد امورات دنیوی، پرونده هایی هستند که هر کسی نمی تواند وارد آن شود و نیاز به تخصص ویژه و قاضیان ویژه ای دارد حتی قاضیان هم در این زمینه با یکدیگر متفاوت هستند. اما، پایین ترین درجه ی تکفیر هم در مواردی است که در آن اختلاف وجود دارد. مانند اینکه کسی که نماز نمی خواند کافر می شود یا نه؟ و موارد دیگری که این ها نیاز به تخصص خاص توسط قاضیانی خاص دارد و هر کسی نمی تواند در این مسائل تخصصی رأی بدهد. موارد در این زمینه زیاد بودند اما، تصور کنید شخصی چون منصور حلاج معتقد به حلول بود و می گفت: در داخل این لباس من غیر الله چیزی در آن نیست، من و الله یکی شدیم. این حرف را آشکارا بین همه می گفت. تصور کنید محاکمه ی او هفت سال و نیم طول کشید، آن هم نه این که در زندان باشد بلکه، آزادانه زندگی خودش را می گذراند. در نهایت، 21 سر مذهب امضاء کردند که این شخص مرتد شده و الان کشتن او جایز است. این یعنی، مواردی پیش می آیند که فقط متخصصین می توانند در مورد آن رأی بدهند و قرار نیست همه در آن رأی دهند. پس، تو هم نگاه کن تخصص تو چقدر است همان اندازه برو جلو، و روی سلامت اسلام خودت ریسک الکی نکن، و روی سلامت قمار نکن

نکته ای که در مورد منصور حلاج لازم است دوباره یادآوری شود گفتیم که 21 سر مذهب امضاء کردند یعنی چه؟ یعنی در آن زمان، 21 مذهب زنده وجود داشتند. در حال حاضر که این تعداد هم نیستند. نکته ی دیگر این که همان 21 سر مذهب امضاء کردند یعنی به اجماع همه امضاء کردند که این فرد به چنین درجه ای رسیده است. متخصصین همه ی مذاهب نه فقط یک مذهب، یک سر مذهب یا یک مجتهد چنین حرفی را زده باشد. الان در یک مذهب خاص صدها مجتهد وجود دارند که شخص حرف یکی از آن ها را می گیرد و با حرف همان یک نفر، هیچ که 100 سر مذهب درون مذهب خودش را می کوبد، کل مذاهب دیگر را با همان یکی که گرفته می زند با تأویل همان یک نفر که گرفته است.

پس، مسأله خیلی خطرناک است. نگاه کن میزان معلومات تو چقدر است و چقدر مثل خورشید در روز صاف در وسط آسمان برایت معلوم شده و هیچ شک و شبهه ای برایت باقی نمانده که فلانی کافر و مرتد شده، آنوقت بگو فلانی کافر و مرتد شده است. ببین، همان طوری که میدانی شیطان، فرعون، یهودی، نصرانی، مجوس و صابئی و یک مشرک سکولار، کافر هستند به همان میزان یقین داری که فلان مسلمانی که دچار فلان جرم شده باز کافر شده است؟ اگر نیستی پیش نرو، زبانت را قیچی کنی

بهتر از این است که آن را با تکفیر مسلمانی بچرخانی که کافر نباشد یا حتی در کفر او شک داشته باشی؛ حتی اگر این شک هم یک ذره باشد.

در این زمینه، باید نهایت دقت را به کار برد و تا زمانی که مثل آفتاب در آسمان صاف کافر بودن مسلمانی آشکار نشده است نباید در تکفیر او عجله کرد. چون تکفیر ناحق مسلمان، گناهی است که هیچ گناه کبیره ای با آن قابل مقایسه نیست. خطری است که در صورت عدم تخصص، تنها انسانهای نامیزان و نامتعادل به آن اقدام می کنند.

گفتیم زمانی که انسان مشروب می خورد یا مرتکب دزدی، زنا و غیره می شود، تمامی اینها باعث کافر شدن شخص مسلمان نمی شوند و شخص با وجود این گناهان بزرگ، باز در دایره ی اسلام می ماند مادام که آنها را حلال نداند. اما، اگر کسی در آزمایش دقیق و تشخیص دقیق بیماری یک مسلمان سهل انگاری نماید و جاهلانه یک مسلمان را تکفیر کند و این مسلمان کافر نباشد حکم به خودش برمی گردد، پناه بر الله. آیا گناهی بالاتر این برای یک مسلمان وجود دارد؟

خودش را کافر کرده؛ این شخص، خودش کافر می شود به جرم

• نسبت دروغ دادن به الله. چون، خداوند این شخص را کافر ندانسته اما این بیچاره ی نامیزان می گوید: نه، این کافر است. یعنی الله متعال فرموده این امر حرام است اما این بیچاره می گوید: نه حلال است. یعنی عملاً می گوید من راست می گویم نه الله. برادران! تکفیر، کار خداست؛ همچنانکه حلال و حرام کردن کار خداست.

• مسلمان را به جرمی متهم می کند که اگر در وی نباشد به خودش برمی گردد. یعنی کفر به خودش برگشته، همچنانکه عرض شد ریسکی خطرناکتر از این در دنیا وجود ندارد.

امام نووی رحمه الله که اخیراً توسط عده ای از همین بیماران روانی نامتعادل و نامیزان تکفیر شده می گوید: «چنانچه مسلمانی بگوید: ای کافر! بدون آنکه آن را توجیه کند، خودش کافر می شود؛ زیرا او اسلام را کفر نامیده است». نگاه کنید امام نووی رحمه الله چه می گوید

این را می رساند که در هر صورت، شایسته و لازم است مسلمانی که به قیامت خود اهمیت می دهد، از این جرم بسیار بزرگی که بالاتر از تمام جرمهاست پرهیز کند، و همچنین بترسند از اینکه خواسته یا ناخواسته خودشان را در ردیف کسانی قرار داده اند که الله تعالی با لفظ تهدید آمیزی در مورد آن ها می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَحْيُونَ أَنْ تَشِيْعَ الْفَاجِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (نور/۱۹)، بی گمان کسانی که دوست می دارند گناهان بزرگی در میان اهل ایمان گسترش یابد، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند دید.

برای یک مسلمان چه فاحشه ای بدتر از تکفیر برادر مسلمانش و گسترش تفرق در میان مسلمین وجود دارد؟ تفرقی که تاکنون جان هزاران مسلمان را گرفته، خون هزاران مسلمان را هدر داده، خون مسلمانی که بالاتر از کعبه است. مگر کشتن یک مسلمان جرمش سنگین تر است یا خراب کردن کعبه؟ در حالی که روزانه می بینیم ده ها مسلمان را می کشند، تکفیر می کنند و می کشند. اگر ده ها بار در روز کعبه را درست می کردند و خراب می کردند هنوز جرم آن سبک تر از کشتن مسلمان بود. پس، چه فاحشه ای بدتر از این وجود دارد

یکی از برادران افغانی ما تعریف می کرد که یکی از فرماندهای مجاهدین در جنگ با سکولاریستهای سوسیالیست شوروی و مزدوران محلی آن در منطقه ی سمنگان افغانستان، این مجاهد، ملائی بود که تازه با چیزی مثل نارنجک آشنا شده بود و به قدرت تخریبی آن آشنایی نداشت. کسانی که این نارنجک را آورده بودند توضیح دادند که این نارنجک کوچک قدرت تخریبی زیادی دارد و مثلاً اگر حلقه ی آن را بکشی می تواند اینقدر به دشمن صدمه بزند. این ملای مجاهد، آگاهی چندانی در مورد این نارنجک کوچک نداشت و خیال می کرد این ها با او شوخی می کنند. برای همین، بدون اینکه دیگران بفهمند ضامن نارنجک را کشید، دیگران نفهمیدند و دستش را بالا گرفت و رو کرد به دوستان و گفت: یعنی این می تواند اینقدر صدمه بزند؟ این دوستان می گوید: هنوز در حال صحبت کردن بود که نارنجک منفجر شد و دست این ملای فرمانده را قطع کرد و طبعاً صدمات دیگری هم به کل سرو صورت و بدنش وارد کرد و حتی بعضی از افراد اطراف او هم قطعاً صدمه دیدند.

تکفیر کردن، عبادت است و نمی توان آن را دست کم گرفت؛ وظیفه ی حساس و خطرناکی هم هست که نمی توان با آن شوخی کرد. این نارنجک، جسم را نابود کرد؛ تکفیر نابجا، ایمان را نابود می کند و این خیلی خطرناک است.

با این وجود پدیده ی خطرناک ارتداد هم ممکن است به صورت فردی انجام شود و هم به صورت عمومی که سعی می شود به صورت مختصر به شکل عمومی آن اشاره شود. ان شاء الله

گفتیم آنچه منافقین و سکولارزده ها را مطیع چموش مسلمین کرده چیست؟ قدرت. این ها به هر میزان متوجه شوند این قدرت کم و ضعیف شده، و یا در حال ضعف و از بین رفتن است، به همان میزان خودشان را نشان می دهند، و در نهایت کفر خودشان را آشکار می کنند. این اتفاقی بود که در اواخر عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و در هنگام بیماری ایشان و فوت ایشان و خلاء قدرتی که به وجود آمده بود اتفاق افتاد؛ و به همین ترتیب، در طول تاریخ هرگاه خلاء قدرتی در میان مسلمین به وجود آمده این ها ابراز وجود کرده اند.

نکته ی جالب این جریان که چندین بار به آن اشاره کردیم این است که این ها آگاهانه و از روی علم و با میل و اختیار، صف خود را جدا می کنند و به عقب بر می گردند به همین دلیل هیچ عذری هم ندارند:

• كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (آل عمران/86)، چگونه خداوند گروهی را رهنمون می کند که بعد از ایمانشان و بعد از آن که گواهی دادند به این که پیغمبر بر حق است و دلایل روشنی برای آنان آمد، کافر شدند؟ و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد

• إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ (محمد/25)، اینجا مهم این است که بعد از آن که تبیین شد که بعد از روشن شدن هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود برمی گردند، بدان خاطر است که شیطان کارهایشان را در نظرشان می آراید و آن ها را با آرزوهای طولانی فریب می دهد. همین آرزوهای طولانی

که همین سکولارزده ها هم اکنون هم دارند و سکولاریست ها هم ده ها سال است در منطقه ی ما دارند و هیچ وقت به آن نمی رسند . این شاءالله

پس، این ها حق برایشان واضع و روشن شده «جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» و «تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى» هم شده اند و کاملاً همه چیز را در مورد قانون شریعت الله و رسول الله صلی الله علیه وسلم می دانند و عذری ندارند اما، با تمام این آگاهیها به عقب برمی گردند «ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ» و از ایمان به کفر عقب نشینی می کنند و از دنیای مسلمین به دنیای کافرین برمی گردند. این برگشت آن ها ممکن است دلایل مختلفی داشته باشد اما محرک اصلی آن چیز دیگری است

می دانیم که اسلام، علاوه بر قدرت حاکمیت که ممکن است بعضی وقتها داشته باشد یا آن را از دست بدهد و این قدرت دست به دست شود، دارای یک قدرت نامرئی و نرمی است که مثل آب همیشگی و مثل آب قدرتمند و حیاتی می باشد و به تدریج محکمترین سنگها را هم سوراخ می کند و محکمترین باورها و عقاید را نیز نابود می سازد

اسلام و قانون شریعت الله در یک گفتگوی آزاد به اندازه ای واضح، روشن و قدرتمند است که هرگز شکست نمی خورد. به قول ابن حزم رحمه الله، شمشیر گاه با ماست و گاه علیه ما، اما برهان اینگونه نیست؛ برهان همیشه از آن ماست و نابودگر سخنان مخالفان ما

بله، همین قدرت استدلال و همین قدرت عقیدتی مسلمین از یکطرف همه چیز را برای منافقین و سکولارزده ها روشن و واضح می کند و از طرف دیگر هیچ راه چاره ای جز فرار و جدا شدن از صف مسلمین برای سکولارزده ها باقی نمی ماند، چون می دانند تنها با زبان اسلحه و گلوله می توانند علیه مسلمین کاری انجام دهند و تنها با زبان اسلحه و گلوله می توانند بر مسلمین غلبه پیدا کنند نه با زبان دلیل، عقل و گفتگو. چیزی که همیشه به دروغ و برای فریب دیگران ادعای آن را دارند در حالی که از هر دلیل، عقل و گفتگویی بری هستند. به همین دلیل این ها هر فرصتی که برایشان پیش بیاید می خواهند از این تنگنایی که در آن قرار گرفته اند بیرون بیایند

این ها در هر فرصتی سعی می کنند از سفری که با مسلمین همراه بوده اند و به جلو رفته اند آگاهانه می خواهند که به عقب برگردند و تصمیم می گیرند که برگردند به عقب. مشخص است کسی که می خواهد برگردد می داند مقصدش کجاست و به کجا برمی گردد، درست است؟ مثلاً شخصی که قصد مسافرت دارد قطعاً می داند به کجا می خواهد برود و حتی وسیله ای که می خواهد با آن مسافرت کند را هم خوب تشخیص می دهد

شخصی که می خواهد از دین اسلام دست بردارد و به وسیله ی گفتار یا عملی به کفر برگردد، می خواهد اینهمه مسافرتی که رفته دوباره به عقب برگردد، برای همین چنین شخصی آشکارا می داند به کجا می خواهد برگردد و با چه وسیله ای هم برمی گردد. وسیله اش را هم می داند، می داند اگر این حرف را بزند به عقب برمی گردد، همین وسیله ی او می شود یا فلان عمل را انجام دهد به عقب برمی گردد. هم می داند به کجا برمی گردد و هم وسیله اش را می داند که با چه وسیله ای می خواهد برگردد. مگر ممکن شما همین الان بخواهید از شهری به شهر دیگری بروید نفهمید که به کجا می خواهید بروید یا با چه وسیله ای می خواهید بروید؟ چنین چیزی غیر ممکن است. اینگونه باید مسأله ی برگشت و ارتداد واضح شود

به عنوان مثال، اگر شخص مکلفی قصد مسافرت درون شهری داشته باشد و به اشتباه سوار اتوبوس و ماشین شهر دیگری شود، این شخص مکلف اشتباه کرده و می‌توان حرفش را قبول کرد و او را پیاده نمود. حتی اگر دروغ هم بگوید باز برای بار اول می‌توان حرفش را قبول کرد. اما، اگر دوباره سوار همان وسیله شد و قصد مسافرت داشت چطور؟ در این صورت، نمی‌توان حرفش را قبول کرد. چرا؟ چون این بار آگاهانه سوار شده و واقعاً قصد مسافرت به خارج از این منطقه با همین وسیله را دارد.

الله تعالی می‌فرماید: کسانی که قصد دارند به وسیله‌ی سخن یا عملی مرتد شوند، و با این دو وسیله مسافرت خودشان را از جامعه‌ی مسلمین به عقب شروع کرده‌اند و به عقب بر می‌گردند، آگاه هستند که دارند چکار می‌کنند، و از روی علم، آگاهی، عمد و اختیار اقدام به چنین مسافرتی می‌کنند؛ و نکته دیگر اینکه، همه آشکارا می‌دانند که چنین شخصی مسافرت کرده و از جامعه و محل و همسایگی آن‌ها به محل دیگری کوچ کرده، و این تغییر آشکاری که در زندگی شخص رخ داده را فهمیده‌اند؛ برای همین است که فهمیدن تغییر مکان آشکار محل زندگی این شخص نیاز به تخصص خاصی ندارد بلکه، برای باسواد و بی‌سواد، پیر و جوان، زن و مرد و هر انسانی قابل تشخیص است که این شخص این محل را ترک کرده و به جای دیگری مسافرت و کوچ نموده است.

پس، در دنیا مرتد کسی است که، به صورت علنی و آشکار، با میل و اختیار خود از دین اسلام خارج می‌شود و به عقب برمی‌گردد و همه‌ی مسلمین این تغییر مکان را می‌توانند تشخیص دهند. و در مواردی هم که نیاز به تشخیص و قضاوت پیچیده و گذراندن شخص از مراحل چهارگانه دارد باز قضاوت در این زمینه که توسط متخصصین اهل فن با یقین انجام شده این افراد و متخصصین این امکان را به دیگران می‌دهند که دیگران هم این تغییر مکان را متوجه شوند. یعنی متخصصین اهل فن با یقین این تغییر مکان را آشکار می‌کنند و آنوقت است که این تغییر مکان برای عموم هم روشن و آشکار می‌شود.

اگر چنین شخصی ارتداد خودش را علنی نکند و کسی از ارتداد او باخبر نشود، در دنیا مشمول حکم مرتدین نمی‌شود و کسی کاری به قلب و اعتقاد درونی او ندارد بلکه، ظاهر آشکار او معیار قرار می‌گیرد. چون ارتداد در دنیا فقط یک جرم درونی و کاملاً شخصی نیست بلکه، جرمی اجتماعی است و نیاز به قرائن ظاهری، دلایل و مستندات برای اثبات جرم دارد.

چرا جرمی اجتماعی است؟ چون، زمانی که شخص آشکارا و علنی مرتد می‌شود مجرمی است که آشکارا به حقوق معنوی و ایمان و باورهای سایر مسلمین صدمه زده است. به او گفته شده اجباری در داخل شدن به اسلام وجود ندارد «لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، «فی» در داخل شدن به دین اجباری وجود ندارد اما، اگر وارد شدی دیگر نمی‌توانی خارج شوی، نمی‌توانی هر کاری را به میل خودت انجام دهی. یکی از دلایل این شرط این است که خروج از دین اسلام برای مسلمین ایجاد شبهه می‌کند و جنگی روانی را در تضعیف صف مسلمین و تقویت جبهه‌ی کفار آشکار به راه می‌اندازد، و بر ایمان و اراده‌ی مسلمین تأثیر منفی می‌گذارد به نفع دشمنانشان. مثل کسانی که یک قراردادی با تو بسته‌اند و وسط کار یک دفعه زیر همه‌ی شروط موجود در قرارداد می‌زنند و دنبال کارشان می‌روند. چنین کاری به شما صدمه می‌زند. حالا ممکن است در کاری که شما انجام دادید یک نفر برود که صدمه‌ی آن کمتر است اما، ممکن است همه‌ی زیر همه چیز بزنند و همه بروند که قطعاً صدمه‌ی آن بیشتر است.

در این صورت، ارتداد هم ممکن است به صورت فردی و موردی باشد، که خطر کمتری برای مسلمین دارد و جاهایی هم ممکن است به صورت جمعی و فراگیر باشد که این ترسناکترین و مصیبت بارترین بلایی است که مسلمین یک مکان ممکن است به آن دچار شوند. بخصوص زمانی که این مرتدین صاحب قدرت و حکومت هم شوند.

در زمینه ی مرتد شدن عمومی دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها در زمان وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم شواهد زیادی وجود دارد، و این فراگیری به نحوی بوده که خیال می کردی کل عرب مرتد شده اند:

- عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: "إِنَّ الْعَرَبَ قَدْ ارْتَدَّتْ عَلَى أَعْقَابِهَا كُفَّارًا" به درستی که عرب به عقب برگشتند و کافر شدند.

- انس رضی الله عنه می گوید: "ارْتَدَّتْ الْعَرَبُ" یعنی عرب مرتد شدند.

- ابن کثیر رحمه الله و ابن هشام رحمه الله از ابن اسحاق رحمه الله روایت کرده اند که: "قبيله ی اسد و غطفان در نجد به رهبری طُلَيْحَةَ فرزند خُوَیْلِدِ اسدی که ادعای پیامبری می کرد مرتد شدند؛ و قبيله ی بنی حنیفه در یمامة به رهبری مسیلمه ی کذاب مرتد شدند، و قبيله ی تمیم به رهبری سَجَّاح دختر حارث تمیمی که ادعای پیامبری می کرد و با مسیلمه ازدواج کرد مرتد شدند، قبيله ی فزاره هم به رهبری عُویینه مرتد شدند و قبایل ربیعہ و بکرین وائل در بحرین به رهبری منذر فرزند نعمان مرتد شدند و قبایل کِنده در حضرموت به رهبری اشعث بن قیس کِنَدی مرتد شدند و مُزَحج و در میان آنها قبيله ی عناس و مراد در یمن به رهبری اَسود عَنسی که قبل از وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل رسید مرتد شدند، و چند طایفه از سُویلم و قُضاعه هم مرتد شدند.

ابن اثیر می نویسد: «چون سپاه اسامه به فرمان ابوبکر عازم شد در هر قبيله ای به تمامی یا برخی از آنها مرتد شدند و به غیر از ثقیف و قریش سایر قبایل مرتد شدند». همین مورخ اضافه می کند: «بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمانداران پیامبر از هر کران فرا رسیدند و گزارش می دادند که «اعراب شورش کرده و مرتد شده اند».

پس، این دلایل و دلایل زیاد دیگری به ما می رساند که چیز واضحی است که ارتداد عمومی در میان قبایل مختلف در انتهای عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و هنگام مرگ این بزرگوار رخ داده است. اما، این به این معنی نیست که کل قبيله یا قبایل یا مردمان آن سرزمین مرتد شدند، بلکه، در میان اکثر قبایل مؤمنین راستینی هم وجود داشتند که بر ایمان خود ثابت قدم مانده بودند اما، در هر صورت قدرت غالب و آشکار با مرتدین بود. رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثابت قدمان قبایل نامه نوشت و دستور داد که در برابر این بلای فراگیر واکنش نشان دهند. ایرانیها در یمن بر ایمان خود ثابت قدم ماندند و توانستند اَسود عَنسی یکی از پیامبران دروغین را که بخشهای زیادی از یمن، بحرین و صحرای عربستان را اشغال کرده بود به قتل برسانند. ابوبکر رضی الله عنه هم همین شیوه ی نامه نگاری را با ثابت قدمان ادامه داد.

به همین ترتیب، ارتدادهای عمومی زیادی در تاریخ اسلام رخ داده است که نمی توان به همه ی آن ها در طول این 14 قرن اشاره کرد. برای نمونه می توان به ارتداد عمومی در خراسان توسط سنباد خرم

دین و مزدکی (که آن ها عقاید اشتراکی یا به قول امروزی ها، سوسیالیستی داشتند و ارتداد عمومی در خراسان توسط آن ها انجام شد)، و استاذ سپس که خود را موعود زرتشت قلمداد می کرد و ادعای پیامبری داشت و در صدد بود که آیین زرتشتی را با برخی اصلاحات احیا کند در خراسان ظهور کرد و ارتداد عمومی به راه انداخت؛ یا می توان به ارتداد عمومی در ماوراءالنهر توسط گروه سپیدجامگان مقنن که ادعای پیامبری و سپس خدائی می کرد و تعالیم مزدک را در اشتراک مال و ثروت زنده می کرد اشاره نمود و پیروان همین شخص مزدکی مساجد را به آتش می کشیدند و زنان را می دزدیدند، همان کاری که حزب مسیلمه ی کذاب گُردها اوجالان دختران را در کردستان عراق و جاهای مختلف می دزدند. همه این را می دانند. مردم به نام پک این ها را می شناسند. شواهد و دلایل زیادی وجود دارد که این ها ادامه دهندگان راه همان مزدکیان سابق هستند. سرخ جامگان هم باز در خراسان، بانی یک ارتداد عمومی دیگری شدند که همان عقاید اشتراکی و اباحی گری مزدکی ها را با خودشان می آوردند، و تمام حرامهای اسلام را برای خودشان حلال و آزاد کرده بودند و از هیچ چیزی که دلشان می خواست ابائی نداشتند. بروید همین الان هم پرچم ها و نمادهای به اصطلاح همجنس بازان را نگاه کنید در میان احزاب سکولاریست و مرتد کردستان، بروید نگاه کنید و تحقیق کنید. در راهپیمایی های همجنس بازها، با پرچم های آن ها و با رسمیت بخشیدن به اباحی گری ها در میان گروه های خودشان و در سرزمین هایی که تحت تسلط آن ها قرار گرفتند ادامه دهنده ی راه همین مزدکی ها هستند

در آذربایجان و بخشهایی از کردستان ایران و ترکیه هم ارتداد عمومی توسط بابک خرمدین اتفاق افتاده بود. همان عقاید را داشت که الان همین دارودسته ی مافیایی اوجالان مسیلمه ی کذاب کردها همین عقاید را با خودشان تحت عنوان آزادی زنان، آزادی جنسی، آزادی ... با خودشان حمل می کنند. بابک خرمدین در بخش هایی از کردهای ایران، ترکیه و آذربایجان قیامی را شروع کرد که مدت 20 سال طول کشید که این هم باز همان عقاید مزدکیان در اشتراک در ثروت و زنها و غیره را ترویج می کرد. چیزی شبیه همین که کمونیستهای امروزی چون کومله ها، مسیلمه ی کذاب گُردها اوجالان و دیگران آن را تبلیغ می کنند

بدون شک، مثل همین بابک خرمدین که در خراسان و جاهای دیگر به مدت 20 سال این کار را کرد، قاضی محمد هم بنیانگذار اولین حزب سکولار و کفری در کردستان در قرون گذشته، کسی بود که جریان ارتداد عمومی در این مناطق را به راه انداخت و هم اکنون اوجالان، مسیلمه ی کذابی است که اسباب ارتداد عمومی در بخش عظیمی از جمعیت گُردهای مسلمان را به همراه سایر گروه های سکولار چپ و لیبرال فراهم کرده است، این غیر قابل کتمان و پوشاندن است. کسی نمی تواند آن را بپوشاند. ارتداد عمومی واقعی است که این ها از دهه های گذشته تاکنون شروع کرده اند، کسی نمی تواند آن را در میان کردها انکار کند

در طبرستان هم مازیار بن قارن، باز همان باورهای خرم دینان و مزدکی های اشتراکی را بانی ارتدادی عمومی در میان مردم این منطقه کرد، و مثل قاضی محمد کردها، او هم بنیانگذار و بانی ارتداد عمومی در طبرستان شد. به آفرید و اسحاق ترک هم با برگشت به زرتشتی گری هر یک به نوبه ی خودشان بانی ارتداد عمومی در مناطق تحت نفوذ خودشان در خراسان شدند

اکثر این ها مربوط به زمانی بود که خلاء قدرتی بین نابودی امویان تا قدرت گیری عباسیان به وجود آمده بود. همین گروهها با قدرت گیری حکومت عباسیان دوباره به روش منافقین برگشتند، و در

مواردی در گروه‌های غلاتی خزیدند که نقاب اسلامی به چهره داشتند و گروه‌هایی چون قرامطه، علی‌اللهی‌های کرمانشاه، یزیدی‌های عراق و غیره را به وجود آوردند، ع‌لوی‌های اطراف درسیم و ... را به وجود آوردند و باز این‌ها به شیوه‌ای دیگر، نوعی ارتداد عمومی را در بخشی از مسلمین به وجود آوردند که بخشی از هورامی‌های ما هم از این مصیبت در امان نماندند و هم اکنون هم عده‌ای ناچیز و اندکی از آن‌ها هنوز بر باورهای غلات علی‌اللهی باقی مانده‌اند.

حمله‌ی مغولها هم باز باعث ایجاد ارتداد عمومی در میان مسلمین شد. ابن تیمیه می‌گوید: در میان مردم کسانی بودند که اگر دشمن پیروز می‌شد آنها هم کفر و ارتداد خود را آشکار می‌نمودند، که این حال اکثریت مسلمانان این عصر است که زمانی دچار سختی و مشکلاتی می‌گردند مرتد می‌شود، در این زمینه خودمان و غیر خودمان این اندازه دیده‌ایم که برای عبرت گرفتن کافی باشد. این گفته‌ی ابن تیمیه هم می‌رساند آنان که مرتد می‌شدند دمدمی مزاج‌هایی بودند که در دارودسته‌ی منافقین تعریف شدند. یعنی آن‌ها مسلمانان راسخ نبودند همین سکولارزده‌هایی هستند که ما هم اکنون آن‌ها را می‌بینیم. همین سکولارزده‌ها هستند که در طول تاریخ مرتد شدند به شرط این که اسباب ارتداد برایشان فراهم شود.

در اندلس هم زمانی که ابو عبدالله صغیر در حال جنگ با عموی خودش، ابو عبدالله محمد الزغل بود، ارتش نصاری کاستیل به فرماندهی فردیناندو به آن‌ها حمله کرد و ابو عبدالله صغیر اسیر شد و به شرط اینکه تابع نصارا شود و سالانه به آنان جزیه بدهد، پس از دو سال از زندان آزاد شد. نگاه کنید، مسلمان وقتی که به جان هم می‌افتد ذلیل و نابود می‌شود، تفرق تو را نابود می‌کند و معادله را برعکس می‌نماید به جای این که نصارا به تو جزیه بدهند تو باید به آن‌ها جزیه بدهی. قاعده همین است.

اما، نصرانیها به این تعهد خودشان هم عمل نکردند و زمانی که مسلمین با هم دچار تفرق، درگیری و حتی متحد شدن با نصارا بودند نصرانیها توانستند با اتحاد سه پادشاهی کاستیل، لئون و آراگون قدرت بزرگی را به وجود بیاورند و مسلمین متفرق، ذلیل، بی‌ابته، سست و ضعیف را که در حال نبرد داخلی و خوشگذرانی بودند را نابود کنند. کفار با وحدت، قدرت پیدا کردند و مسلمین با تفرق، ذلیلی و ضعف را انتخاب نمودند و الله تعالی سنت خودش را عوض نمی‌کند.

در هر صورت، هزاران مسلمان اندلس قتل عام شدند و هزاران نفر دیگر به سمت شمال آفریقا فراری گشتند. اما، آندسته از مسلمینی هم که نصارا را در اندلس علیه مسلمین حمایت کرده بودند یا نکرده بودند و بی‌طرف مانده بود و فرار نکرده بودند، زمانی که نصارا قدرت گرفتند و پایه‌هایشان را قوی کردند دادگاه‌های انگیزاسیون و تفتیش عقاید تشکیل دادند و با تشکیل دادگاه‌های انگیزاسیون و تفتیش عقاید، این مسلمانان به صورت عمومی مرتد شدند، حتی باور کنید نصارا به مرتد شدن این‌ها هم قناعت نکردند. بعدها همین جمعیت انبوه مرتدین هم به بهانه‌ی اینکه قبلاً مسلمان بوده‌اند و خون مسلمین در رگ‌هایشان است توسط نصرانیها قتل عام شدند و ریشه‌ی چند صد ساله‌ی مسلمین در این دیار خشکیده شد.

در یکی دو قرن اخیر هم افراد زیادی در میان قوم خود باعث ارتداد عمومی ملت و قوم خود به دین سکولاریسم و مذاهب مختلف آن چون لیبرالیسم، سوسیالیسم، سوسیال دموکراسی، لیبرال دموکراسی، کمونیسم و غیره شده‌اند. هم اکنون این‌ها قدرت گرفته‌اند و مُد مُد اینهاست و یهود و نصارا چنان

تأثیری ندارند. استثناهای خیلی نادری هستند. در یکی دو قرن گذشته بلای ویرانگر برای کفار اهل کتاب و حتی شبه اهل کتاب و تمام فرق اسلامی که همه را فلج کرده دین سکولاریسم و سکولاریست ها هستند.

قبلاً هم اشاره کردیم و توضیح دادیم که سکولاریسم چه بلایی بر سر نصرانیت در اروپا آورده است. نگاه کنید سکولاریسم چه بلایی بر سر نصرانیت در آمریکا و جاهای دیگر آورده است. همه را نابود کرده و هیچ کشور نصرانی هم اکنون در دنیا وجود ندارد که با مسلمین بجنگد. کشور نصرانی که بر اساس قوانین نصرانیت، کشور یهودی که بر اساس قوانین یهودیت بیاید علیه مسلمین بجنگد وجود ندارد؛ بلکه، سکولاریست ها هستند که بر همه حکم می کنند و عده ای از نصرانی ها و تعداد بسیار زیادی از مسلمان زاده ها را به کار می گیرند و در راستای اهداف خودشان خرج می کنند. بله، سکولاریسم و دین سکولاریسم و مذاهب مختلف آن همچنان که در اروپا این مصائب را به جود آورد در میان سرزمین های مسلمان نشین هم باعث ارتداد عمومی در میان قبایل، نژادها و سرزمین های مختلفی شده که در کردستان و در میان کردها می توان به قاضی محمد به عنوان بنیانگذار اولین حزب سکولار و ارتدادی در کردستان و بعدها بارزانی ها و طالبانی و اوجالان مسیلمه ی کذاب فعلی کردها اشاره کرد، که هم اکنون صدها حزب از این سکولارها در میان کردها فعال اند و کاری کرده اند که ارتداد عمومی در میان کردها جریان پیدا کند. ارتداد عمومی که سابقه ای به این گستردگی هرگز نداشته و هیچ چیزی اینچنین نتوانسته عقاید، باورها، اخلاق، فرهنگ و هویت کردها را نابود کند و به جای آن کفر، الحاد، بی بندوباری اخلاقی و جنسی، فساد، خیانت، پستی و رذالت را جایگزین کند. هیچ چیزی نتوانسته چنین بلا و مصیبتی را بر سر این ملت بیاورد.

این ارتداد عمومی در میان کردها هم هرگز به معنی مرتد شدن تمام کردها نیست بلکه، همچون ارتداد عمومی عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم و دیگر ادوار تاریخی ما شاهد ثابت قدامت زیادی در میان کردها و سایر اقوام هستیم که عمومیت قاطع و قدرت قاطع را تشکیل می دهند. اما، جریان غالب رهبری که قدرت اسلحه و قدرت تبلیغی را در اختیار دارد در میان اکثریت قاطع کردها بخصوص کردهای ترکیه، سوریه و عراق در دست همین سکولاریستهاست و جریان رهبری در میان اکثریت قاطع کردها جریان ارتداد سکولاریست هاست که افرادی در کردستان ایران را هم متأسفانه با خودش آلوده و مرتد کرده است. تعداد خیلی هستند، در هر سرزمینی آدم فاسد وجود دارد، قطعاً وجود دارد. منافقین که قطعاً وجود دارند. زمانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم نتوانسته همه ی آن ها را از بین ببرد هم اکنون هم در سرزمین ما باید وجود داشته باشند. این چیز طبیعی است و همین تعداد منافقین اگر زمینه برایشان فراهم شود به همان گروه های مرتد ملحق می شوند.

ارتداد عمومی دیگری که به دنبال تولید این سکولاریستهای مرتد دامنگیر مسلمین، بخصوص مسلمین منطقه ی ما و اکثر مناطق دنیا شده این است که، گروه بسیاری از مسلمان زاده ها به واسطه ی پشتیبانی کردن از کفار سکولار اشغالگر جهانی و به واسطه ی پشتیبانی کردن از نوکران آن ها و مرتدین سکولار محلی علیه مسلمین این ها مرتد شدند، که فقط الله می داند شمار این بیچاره ها چند است. در این زمینه، اگر به چند نمونه و مثال برجسته اشاره شود فکر نمی کنم بی ضرر باشد (بهتر است):

- می دانیم که سکولاریستهای انگلیس با ابزاری چون رهبری شریف حسن - که به او بزرگ مکه می گویند- به عثمانی به اسم انقلاب بزرگ عربی - که در اصل خیانت بزرگ عربی بود- حمله کردند تا اینکه در سالهای 1916 و 1918 بر شام حاکم شدند و عثمانیها را بیرون کردند و رهبر سکولار انگلیسی، لورد لنبی حاکم شد و انگلیس سکولار فلسطین را به صهیونیستهای سکولار تحویل داد، فرانسه ی سکولار سوریه و لبنان را گرفت، سکولاریست های انگلیس عراق و اردن را در اختیار سایکس و بیکو قرار دادند و شریف حسین را در حالی که وعده ی پادشاهی عرب را به وی داده بودند به قبرس تبعید کردند. فلسطین به این شیوه، قربانی خیانت بزرگ عربهای نوکر سکولاریستها قرار گرفت. پس هر آن چه که می بینیم بر سر فلسطین و فلسطینیان می آید ثمره ی سکولاریست های جهانی و نوکران محلی آن هاست. هر روز که اسم فلسطین یادتان می آید جنایت کاران سکولاریست جهانی و نوکران محلی آن ها هم جلو چشمتان بیاید.

در همان وقت، انگلیس سکولار، عراق را به وسیله ی مسلمان زاده ی های مزدور هندی از دست عثمانی های مسلمان گرفت و آن را اشغال کرد، توسط چه کسی؟ توسط همین مزدوران به اصطلاح مسلمان هندی (حنفی های هندی) و وقتی که مسلمان زاده های هندی جنگیدن با عثمانی های مسلمان را گناه دانستند شریف و علمای سلفی درباری و خائن مکه و سایر ملاهای خائن مزدورش فتوای جایز بودن جنگ در زیر پرچم انگلیس علیه مسلمین عثمانی را صادر کردند. پس، انگلیس سکولار با حمایت و پشتیبانی سلفیون خائن آل سعود و علمای درباری آن ها، سرزمین مسلمین را به وسیله ی مسلمانان فریب خورده تسخیر کرد. همان کاری که هم اکنون آمریکای سکولار در حال انجام آن می باشد.

- فرانسه ی سکولار هم در سال 1920 با قرارداد سایکس- بیکو به وسیله ی مسلمان زاده ها(مالکی ها در آن زمان)، تونس و الجزایر را گرفت و فرانسه در سال 1954-1962 با الجزایری ها به وسیله ی الجزایرهای مالکی که آن ها را در گروهی با عنوان الحریکون که عدد آنها دویست و پنجاه هزار نفر بود با همین ها علیه الجزایری ها جنگید. کاری که هم اکنون صحوات در عراق و سوریه، برای آمریکا و ناتو و روسیه و مزدورانش انجام می دهند. فرانسه در آن سال ها با الحریکون که تعداد آنها دویست و پنجاه هزار نفر بود و از میان مالکی ها بیرون آمده بودند علیه مسلمانان مالکی الجزایر جنگید. وبعد از کشته شدن یک میلیون نفر از مردم انقلابی الجزایر و شکست مزدوران، الحریکون موجود در الجزایر هم با فرانسوی ها به فرانسه فرار کردند. نماز جماعت وسیع سربازان مسلمان زاده ی هیتلر هم دیدیم. نماز جمعه آن ها را دیدیم که این ها بیشتر از حنفی های ترکیه بودند. شافعی های مصر و مالکی های تونس، لیبی و امثالهم.

دوستان دقت کنید و الان هم نگاه کنید و آمریکای سکولار هم، خود و سایر هم پیمانان سکولار خودش را تنها به وسیله ی خائن الحرمین الشریفین و فتوای دین فروشان خائن آل سعود و سایر سرزمینها، که آنها را لشکر دوست، اسم می بردند، داخل سرزمینهای مسلمان نشین در خاورمیانه کرد و هم اکنون، در پناه همین ها با کل مسلمین در حال جنگ است.

آمریکای سکولار، عراق را ویران نکرد مگر به وسیله ی کویت، اردن، آل سعود، مصر و سایر طاغوتها، و همین الان هم هواپیماهایش را از کویت، سعودی، قطر، ترکیه و پاکستان برای کشتار

مسلمین به پرواز درمی آورد. آمریکای سکولار افغانستان را از پاکستان می زند و به وسیله ی افغانی های حنفی مذهب ائتلاف به اصطلاح شمال – چون: ربانی، دوستم، احمد شاه مسعود، سیاف و دیگران- با طالبان جنگید.

آمریکای سکولار هم اکنون به وسیله ی گردهای خائن و سکولار و شافعی زاده های کردستان به اهدافش در بعضی از نقاط عراق رسید و کارش که تمام شد آن ها را مثل دستمال توالت ول کرده تا یک بار دیگر که به دستمال احتیاج پیدا کند. هم اکنون هم آمریکای سکولار دارد همین استفاده را از حزب کارگران اوجالان مسیلمه ی کذاب کردهادر سوریه می کند، حالا کی کارش تمام می شود و این دستمال را هم مثل دیگران دور می اندازد همه منتظر می شویم و می بینیم. قبلاً در مورد قاضی محمد دیدیم. همین کار را استالین با بنیانگذارشان قاضی محمد مرتد انجام داده بود و مثل دستمال توالت او را پس از مصرف دور ریخت. آخر، مگر کسی پیدا می شود که دستمال توالت را پس از استفاده پیش خودش نگه دارد؟ غیر ممکن است.

حتی در جنگهای صلیبی قدیم هم صلیبها با خیانت امیران شام وارد سواحل شام شدند، واندلس هم به وسیله ی خیانت سران طوائف سقوط کرد. در این روابط میان کفار آشکار با چنین نوکران مسلمان زاده ای همیشه کفار آشکار سود برده اند، و مسلمان زاده ها هم هر بار بعد از از دست دادن دین، عزت، ناموس و هویتش، در نهایت زمین و ثروت خودش را هم از دست داده است.

بله، این مسلمان زاده ها در ارتش کفار و علیه مسلمین و برای گسترش ارتداد عمومی در میان مسلمین در حال جنگ بوده اند و الان هم هستند، در میان تمام مذاهب و فرق اسلامی وجود دارد که افرادی داخل گروه کفار سکولار جهانی شده اند و در صف آن ها علیه مسلمین در حال جنگ هستند. هم اینک، بعضی فرقه ها کمتر چون، تعدادشان کمتر است مانند شیعیان تعداد کمتری از این ها با کفار همکاری می کنند؛ و در میان فرق دیگر مثل فرق معروف به اهل سنت تعدادشان صدها برابر بیشتر از شیعه هاست، چرا؟ چون جمعیت آن ها هم صدها برابر بیشتر از شیعه هاست. در اکثر کشورهای دنیا همین ها هستند که در صف آمریکا، ناتو و سایر کفار علیه مسلمین خود در حال جنگ هستند و می دانیم جنگ هم از دو حالت به در نیست یا در راه الله صورت می گیرد یا در راه طاغوت و کفار: «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء/76)، کسانی که ایمان آورده اند، در راه الله می جنگند، و کسانی که کافرند، در راه شیطان می جنگند. پس، با یاران شیطان بجنگید. بیگمان، نیرنگ و مکر شیطان همیشه ضعیف بوده است «إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا». بله، «الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ» بله، باید اینگونه گفته شود «فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ».

به همین دلیل و دلایل دیگر، تمامی سکولاریستهای سرزمینهای مسلمان نشین در این دنیا، به خاطر ولاء و دوستی و سرپرستی شان، اعلام ولایی که به قوانین سکولاریستی مخالف شریعت الله کرده اند، و جنگیدن در صف کفار سکولار خارجی حکمشان مثل حکم همان کفار آشکار است، و از اسلام به صف همان کفار آشکار برگشته اند و در راهش می جنگن دو خون می دهند. این برگشت عملی این افراد از صف مسلمین به صف کفار، ارتداد واضح و آشکار آن هاست، حتی اگر در احوال شخصی هم پاره ای از عبادات اسلامی را انجام دهند مثل پیروان پیامبران دروغین صدر اسلام که به اکثریت قاطع شریعت اسلام پایبند بودند.

پس، جریان ارتداد عمومی که قومهایی چون کردها با آن دست و پنجه نرم می کنند چیز جدیدی نبوده و نیست، اما اگر قدرتی اسلامی در برابر این ها به وجود نیاید ممکن است همان بلایی که بر سر مسلمین اندلس آمد بر سر این ملت هم بیاید. همچنانکه قبلاً آمده بود. مگر ما تجربه ی علویان درسیم و ایزدیهای سنجار و علی الهی های اطراف دالاهو را نداشتیم که ابتداء غلات آن ها را با شعارهای مذهبی فریب دادند و با وارد کردن عقاید مزدکیان، مانویان، میترائیست ها و امثالهم و حتی یهودیت، نصرانیت و غیره معجونی برای این کردها درست کرده اند. الان شاهد نسلی از این ها هستیم که اصلاً خودشان را مسلمان نمی دانند و با این شلم شوربائی که از عقاید مختلف برایشان از قرن هفتم به بعد درست کردند و قزلباشها به آن سازمان دادند در چنان توهمی افتادند که خیال می کنند عقایدشان مربوط چند هزار سال پیش است. مثل اینکه یکی الان بیاید و بگوید پیشینه ی کمونیستهای کومله در کردستان به قبل از سقراط برمی گردد یا حداقل به دوران قبل از پیامبر برمی گردد که الله تعالی در مورد عده ای از دهری ها و به اصطلاح کمونیست ها میگوید: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (جاثیه/24)، منکران الله و روز قیامت می گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیائی که در آن به سر می بریم در کار نیست. گروهی از ما می میرند و گروهی جای ایشان را می گیرند، و جز طبیعت و روزگار، چیزی ما را هلاک نمی سازد! آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی و علم نمی گویند، و بلکه تنها گمان می برند و تخمین می زنند

هم اکنون هم، سکولاریستها در رسانه هایشان چنین اشتراکاتی را از میان سایر باورهای باستانی و ملل مختلف که وجود دارد از لابه لای کتاب هایشان بیرون می کشند، غلات که آمدند عقاید مختلف مزدکی ها، مانوی ها، میترائیست ها که عقایدشان وجود داشتند، نصرانی ها که بوده اند، یهودی ها و مجوس که بوده اند، صابئین که در منطقه ی خوزستان و اطراف آن بوده اند و زندگی کرده اند. تمام این معجون را در همین چند قرن گذشته درست کرده اند برای همین غلات، مردم بیچاره ای که در درسیم و سنجار و بخش هایی از هورامانات ما درست کردند، الان در کتاب هایشان وجود دارد، در سرانجام نگاه کنید وجود دارد و مصحف رش نگاه کن وجود دارد. سرانجام هم به زبان هورامی است. این ها از لابه لای کتاب هایشان همین عقاید که بعضی ها مربوط به هزار سال پیش است و به قبل از اسلام هم برمی گردد بیرون می کشند و رسماً آن ها را دین جدیدی نشان می دهند، و با زور اسلحه از چنین گمانها و ظنهای بی پایه و اساسی دفاع هم می کنند، در حالی که همه میدانیم عمر این گروهها با تاریخ گروههای غلات فرق منتسب به تشیع و تصوف گره خورده است

عمر این ها زیاد نیست ممکن است عقایدی مربوط به قرن های پیش داشته باشند. همین الان، کمونیست ها و ماتریالیست را که در آن منطقه ممکن وجود داشته باشند و از اقوام ما هم باشد و عقاید این شخص ممکن است مربوط به دمتریس باشد، مربوط به قبل از میلاد نصرانیت که از آن صحبت می کنند، مربوط به هزاران سال پیش باشد. این نمی رساند که قوم و خویش ما خودش به طور نژادی از هزار سال پیش همین دین را داشته بلکه، خودش است که همین دین را دارد. پدر، پدر بزرگ، قوم و خویش های او چیز دیگری بودند

غلات ایزدی، علی الهی، علوی ها پدرانیشان و اجدادشان چیز دیگری بودند بعد به این معجون تبدیل شدند. غلات این ها را به چنین معجونی تبدیل کردند و ارتداد عمومی را در بخش هایی به وجود آوردند. هم اکنون هم با زور اسلحه و قدرت تبلیغی و قدرت رسانه ای که آن ها دارند این توهمات را به خورد مردم می دهند و حتی آن ها را اصیل هم معرفی می کنند. چرا؟ چون بعضی از عقایدشان

برمی گردد به همان مانوی ها، مزدکی ها، زرتشتی گری، میترائیست، یهودیت، نصرانیت و ... و این ها قبل از اسلام بودند. جنایت و دروغ محض را نگاه کنید. همین است که هیچ کدام از آن ها نمی توانند آن را ثابت کنند به خاطر همین است که الله تعالی می گوید: وما لهم بذلك من علم إن هم الا يظنون» هیچ علمی ندارند چون علم باید تجربه شود، یعنی باید یقینی باشد. این ها هیچ علمی ندارند. همه اش ظن و گمان و احتمال است و از همین ظن و گمان و احتمال و دروغ هم با زور اسلحه و شبکه های ماهواره ای شان دفاع می کنند

در برابر قدرت اسلحه ی این ها که از طرف کفار سکولار خارجی و طاغوت های منطقه ای حمایت می شوند، تنها قدرت قرآن و تبلیغ محدود و ناچیز کافی نیست، بلکه تنها با قدرت حکومتی و تنها با قدرت اسلحه می توان با این ها مقابله کرد.

روش برخورد با آنها هم همان روشی است که با منافقین و سکولارزده هایی می شود که یا مسلمین آن ها را از جامعه ی خودشان اخراج کردند و آشکار شدند، یا خودشان به میل خودشان صفشان را از مسلمین جدا می کنند و کفر خودشان را آشکار می کنند و مثل کفار آشکار برای مسلمین واضح و آشکار می شوند و به صف کفار آشکار ملحق می گردند و به اصطلاح مرتد می شوند. چنانچه ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها می فرماید: "ارْتَدَّتِ الْعَرَبُ قَاطِبَةً، وَاشْرَأَبَ النِّفَاقُ" یعنی: تمام عرب مرتد شدند و دوررویی و نفاق جای گرفت.

یعنی، با مرتد شدن اعراب چه چیزی مستقر شد؟ نفاق. بله، منافقین و سکولارزده ها نفاق خودشان را آشکار می کنند، همان چیزی را که پنهان کرده بودند همین را آشکار می کنند. همین. برای همین تا زمانی که در میان مسلمانان هستند ما نمی توانیم به آن ها بگوییم منافق، ای منافق. اما وقتی آشکار کردند دیگر تمام شد، می توان گفت، چون منافق یعنی کافر، منافق، معادل کافر است. منافق همان کافر است ولی پنهان می باشد، همین. پس، این ها مشمول حکم کفار آشکاری می شوند که کفرشان را ابتدا مخفی کرده بودند و حالا آن را آشکار کرده اند. در این صورت، مثل هر کافری با آن ها برخورد نمی شود، بلکه تنها مثل کفار مشرک و سکولارها با آنان برخورد می شود نه مثل کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب.

نکته ی ریزی که در اینجا لازم است به آن اشاره شود و متأسفانه از طرف بسیاری از مسلمین رعایت نمی شود این است که، همچنانکه منافقین دسته ای از میان مسلمین هستند و نمی توان همه ی مسلمین را منافق دانست، به همین شیوه، مرتدین هم دسته ای از مسلمین هستند، دسته ای از فلاں مذهب هستند، مرتدین هم دسته ای از مسلمین هستند نه همه ی مسلمین، نه همه ی آن مذهب، و نمی توان به دلیل وجود این ها همه ی مسلمین را جزو منافقین یا مرتدین دانست. ارتداد عمومی عصر رسول الله صلی الله علیه و سلم و سایر ادوار هم این را به وضوح نشان داده که، با وجود قدرت گیری مرتدین، ثابت قدمان هم بسیار بوده اند و ثابت قدمان ایرانی در یمن بودند که اسود عنسی یکی از پیامبران دروغین را از پای درآوردند و به درک فرستادند.

دسته ای از میان حنفی های هند بودند که به انگلیس در کشتار مسلمین دولت عثمانی کمک می کردند، به کشتار مردم در شبه قاره ی هند کمک می کردند نه همه ی حنفی ها. همین الان هم دسته ای از حنفی های افغانستان، پاکستان، بنگلادش، ازبکستان، تاجیکستان، چین، ترکیه و غیره هستند که به کفار سکولار جهانی و مرتدین و نوکران همین کفار سکولار جهانی در اشغال وطنشان، کشتار و سرکوب

مسلمین و تحکیم قانون کفری، پایمال شدن ناموسشان و از بین رفتن دینشان کمک می کنند نه همه ی حنفی ها؛ عده ای از حنفی ها هستند

در الجزائر، مراکش، مالی، تونس، سودان، لیبی و غیره هم تنها بخشی از مالکی ها هستند که در صف کفار سکولار علیه مسلمین جنگیده اند و همین الان هم می جنگند. به همین شیوه در مصر، فلسطین، کردستان عراق، مالزی، یمن و غیره هم باز تعدادی از شافعی ها هستند که در صف اولیای شیطان علیه مسلمین می جنگند نه همه ی شافعی ها. به همین شیوه، در عراق، افغانستان و غیره هم تنها بخشی از شیعیان هستند که در صف کفار خارجی علیه مسلمین در حال جنگ هستند نه همه ی شیعیان. در عربستان و دول خلیج فارس هم باز تعدادی از حنبلی ها و سلفی ها هستند که در صف کفار سکولار خارجی به رهبری آمریکا، ناتو و سایر اشغالگران علیه مسلمین در حال جنگ اند نه همه ی حنبلی ها و سلفی ها

در تمام این موارد همه ی حنفی ها، شافعی ها، مالکی ها، شیعه ها، حنبلی ها، سلفی ها و زیدی ها را به جرم مجرمین آنها نمی توان آن ها را جریمه کرد، کسی که بخواهد آن ها را به جرم هم مذهبی هایشان مرتد بداند چنین کاری غیر شرعی، غیر اخلاقی و نشانه ی جهل آشکار به منابع شرعی و حتی مخالفت صریح با معیارهای اخلاقی انسانی است

ارتداد جرم است، و جزو حدود می باشد. اگر شخصی در طایفه ای یا مذهبی مرتکب قتلی شده باشد، نمی توان کل آن طایفه یا مذهب را قاتل دانست، و همه را به جرم آن شخص مجازات کرد؛ در حالی که این طایفه و مردم با چنین قاتلی همراهی و مشارکت نداشته اند، مشارکت عملی. این حیوان صفتی و حماقتی است که ما مدتی است در میانمار یا برمه و آفریقای مرکزی شاهد آن هستیم

حکومت سکولار میانمار جهت پوشش دادن به مشکلات اقتصادی و مشکلات سیاسی خود جنگ مذهبی را بین بودایی ها و مسلمین به راه انداخت. سکولاریست ها همیشه از مذهب در راستای اهداف خودشان استفاده می کنند و فرقی نمی کند که این مذهب چه باشد. قاعده ی سکولاریست در طول تاریخ بشریت همین بوده است

حکومت سکولار میانمار هم در یک سناریوی دروغین، به زنی بودائی پول داد که بگوید سه نفر مسلمان به زنی بودائی تجاوز کرده اند و او را کشته اند. در حالی که، این زن هرگز نتوانست این اتهامش را ثابت کند. همین اتهام دروغین بهانه ای شد برای مجازات کردن و کشتار تمام مسلمین برمه، تمام مسلمین برمه را به خاطر این اتهام دروغین شروع کردند به کشتار آن ها، و تنها به جرم ثابت نشده ی سه نفر که آن سه نفر را هم به ناحق اعدام کردند تا به حال آنهمه از مسلمین را کشته اند و هنوز هم می کشند. این بودائی ها در گروههای شبه نظامی چون «ماگ» سازماندهی شدند و تحت حمایت ارتش سکولار برمه جنایات غیر قابل بخشش خودشان را در حق تمام مسلمین شروع کردند. این را خود سازمانهای سکولار و کفری بین المللی هم نتوانستند پنهان کنند، نتوانستند پنهان کنند که تمام این جنایات تحت هدایت و پوشش ارتش سکولار میانمار صورت گرفته است. این یک واقعیت است.

نکته ی دیگر این که، در برمه، تبت، چین، هند، کره، ژاپن و غیره که روزانه به هزاران و بلکه میلیونها زن بودائی تجاوز می شود و صدای یک راهب بودائی در نمی آید اما در برمه یک راهب فاسد

ی به نام ویراتو که به نفع سیاستهای حکومت سکولار میانمار فتوا می دهد به همراه عده ای دیگر از همین راهبان، مردم را با فتواهایشان علیه مسلمین بسیج کردند و در پناه حکومت و ارتش سکولاریست میانمار آنهمه فاجعه آفریدند که همه دیدیم و می بینیم. این همان سناریویی است که در آفریقای مرکزی توسط شبه نظامیان نصرانی «آنتی بالاکا» و با رهبریت سکولاریستها علیه کل مسلمین آن سرزمین دارد پیاده می شود. در همان سرزمین آفریقایی مرکزی هم در انتخابات سکولاریست ها یک سکولاریست مسلمان زاده با یک سکولاریست نصرانی در انتخابات شرکت می کنند. بعد از آن در راه پیشبرد اهدافشان نصرانی ها و مسلمین را خرج می کنند و آن جنایات را آفریدند که هم اکنون ما مشاهده می کنیم.

آشکار است که این شیوه ی قضاوت کردن صفت مسلمین نیست، بلکه ویژگی کفار است که از کینه، جهالت، حماقت و وحشیگری آن ها سرچشمه می گیرد و مسلمین از چنین صفات پستی بری هستند. اما، متأسفانه دیده شده که عده ای از شیعیان به جرم عده ای از فِرَق معروف به اهل سنت به کل آن ها یورش می برند و عده ای از فِرَق معروف به اهل سنت هم به جرم عده ای از شیعیان به کل شیعیان یورش می برند و شیعیان را تنها به جرم شیعه بودن و جرم کسان دیگری قتل عام می کنند نه هیچ چیز دیگری. زن، بچه، کودک و همه چیز را در افغانستان منفجر و نابود می کنند به جرم شیعه ای که در عراق جنایت کرده است. حسینا الله و نعم الوکیل

این اسلوب و صفت جاهلیت است نه اسلام و قانون شریعت الله، و ننگ آشکاری برای اهل قبله است که دشمنان قانون شریعت الله و بخصوص سکولاریستها به آن دامن زده و می زنند. مگر همین ها سکولاریست های انگلیسی را در همین عراق با ریش مصنوعی نگرفتند که می رفتند در مساجد اهل سنت و مساجد شیعه به نوبت بمب گذاری می کردند. در مدارس اهل سنت در مدارس شیعه به نوبت بمب گذاری می کردند و آن ها را منفجر می نمودند و از این ابزار جنگ مذهبی جهت رسیدن به اهدافشان استفاده می کردند و کرده اند. این ابزاری است برای سکولاریست ها جهت ناامید کردن مسلمین. اما، عده ای از مسلمین هم جاهلانه به دلیل تنفر از رقیب خود به آن دامن می زنند و چوب این آتش ویرانگر می شوند در حالی که الله متعال آشکارا می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده/8)، ای کسانی که ایمان آورده اید! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید، تقوای خدا داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمن بودن شما با قومی شما را وادار نکند که (با ایشان) دادگری و عدالت نکنید. عدالت کنید که عدالت (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می دهید

هم اکنون اگر یک قبیله یا نژاد یا مذهبی یا سرزمینی رهبریتش در اختیار مرتدین سکولار قرار می گیرد و قانون مرتدین سکولاریست بر آن ها تحمیل می شود و قصد دارند دوباره جریان ارتداد عمومی را در میان مسلمین نهادینه کنند، این به معنی مرتد شدن تمام مردمان آن دیار و پیروان آن مذهب نیست. بلکه، مرتدینی که جریان ارتداد عمومی را رهبری می کنند و سعی می نمایند با قدرت حکومتی و نهادهای تحت پوشش آن به این ارتداد عمومی دامن بزنند قشر خاصی هستند، قشر خاصی هستند که با زور اسلحه و حمایت کفار آشکار سکولار بر مسلمین تحمیل شده اند

باور کنید، آن ها درست است اسلحه دارند و بر مسلمین تحمیل شده اند اما، فقط کافی است یک لحظه حمایت کفار سکولار آشکار از آن ها برداشته شود تا بفهمیم که این ملت چگونه با آن ها برخورد می کند. این ها نمی توانند یک روز دوام بیاورند در برابر ملت ستمدیده ی خودشان به شرط این که حمایت کفار آشکار و سکولار خارجی را نداشته باشند. آل سعود دوام می آورد؟ امارات، بحرین، کویت، افغانستان، پاکستان و ... این ها دوام می آورند؟ غیر ممکن است دوام بیاورند. این ها بر مسلمین تحمیل شده اند و باید همچون رسول الله صلی الله علیه وسلم حساب مسلمین ثابت قدم تحت حاکمیت این ها را از مرتدین جدا دانست، و همه را با یک چشم ندید، و از هر سخن و عملی که ما را از قانون شریعت الله دور می کند و به آتش جهنم نزدیک می نماید باید پرهیز کنیم، و بدون در نظر گرفتن خواهشهای نفسانی و تنفر از قوم و مذهبی که ممکن است اختلافاتی هم با آن داشته باشیم باید راه عدالت و تبعیت از قانون شریعت الله و نزدیک شدن به بهشت را در پیش بگیریم نه راه همین سکولاریست ها را در میانمار یا در آفریقای مرکزی.

هم اکنون، ارتداد عمومی فراگیری در سرزمینهای مسلمان نشین در جریان است. چنانچه مسلمین از عدالت دوری کنند و از مسیر صحیح جهاد منحرف شوند و مسیر ظالمین را در پیش بگیرند هرگز نخواهند توانست با گناه و معصیت در برابر دشمنان مجهز به آخرین تکنولوژی های بی سابقه دوام بیاورند. کسانی که آگاهانه این وضعیت بحرانی ارتداد عمومی به دین سکولاریسم و مذاهب مختلف آن را می بینند اما، باز به دلیل تنفر از فرقه و تفسیر مخالفشان مسیر ظالمین، مسیر تفرق، مسیر ضعیف کردن مسلمین و مسیر کشت و کشتار داخلی بین اهل قبله را طی می کنند باید به این سؤال جواب دهند که با چه رویی در محضر الله حاضر می شوند و چه جوابی برای این ظلم آشکارشان به دین الله و بندگان الله دارند؟

احکام مختص به مرتدین به صورت موردی و مختصر

عرض شد که در دنیا اگر شخص مسلمان که متهم به جرم ارتداد شده از مراحل چهارگانه و فیلترهای اثبات جرم 2- تأیید جرم توسط الله و رسولش 3- شروط تکفیر و 4- موانع تکفیر عبور داده شد و 1- باز با یقین و بدون کوچکترین شک و شبهه ای آلوده و فاسد تشخیص داده شد در این صورت، این شخص به یک کافر آشکار تبدیل می شود که عنوان مسلمان از وی برداشته می شود و مرتد آشکاری می شود مثل سایر مرتدین که صف خودشان را آشکارا از صف مسلمین جدا کرده بودند؛ حالا، اگر این شخص مرتد توبه نکرد و تسلیم قانون شریعت الله نشد، تمام احکام کفار سکولار و مشرکین بر او جاری می شود. دوباره یادآوری می کنم که احکام کفار مشرک و سکولار بر آن ها اجرا می شود نه احکام کفار اهل کتاب مثل یهودی و نصرانی یا کفار شبه اهل کتاب مثل مجوس و صابئی.

در اینجا لازم است برای پرهیز از چنین جرم خطرناکی به چند حکم از احکامی که باید بر مرتدین اجرا گردد اشاره شود تا شخص به عواقب جرم و بیماری خودش هم آشنائی داشته باشد و متوجه شود که این بیماری یک بیماری ساده مثل سرماخوردگی نیست بلکه، بیماری خطرناکی است مثل سرطان، سل، طاعون، وبا و بیماری هایی مانند آن، و شخص باید حواسش به سخنان و اعمالش باشد.

این ها نمونه ی احکامی هستند که بر سکولاریستهای مرتد و آشکاری چون کومله ها، دمکراتها، پ.ک.ک ها، پارتی ها و تمام احزاب سکولار و مرتدی که می بینیم، و هر کسی که با قول یا عملی از

چهار مرحله و چهار فیلتر عبور داده شده باشد و این شخص از دین برگردد و به کافر آشکاری تبدیل شود، این احکام باید بر این ها اجرا گردد. این احکام عبارتند از

- برائت از خودش و از عقایدش، که طبیعی است ما او را کافر می دانیم. در اولین مرحله ما او را کافر می دانیم و از خودش و عقایدش برائت می کنیم. قبلاً هم عرض کردیم، که برائت از مشرکین اول باید از خودشان باشد و از خودشان که برائت کردی همان الگوی سیدنا ابراهیم علیه السلام که هست طبیعی است از عقایدشان هم برائت می شود. یعنی مرتدین مشمول همان حکم برائت از مشرکین می شوند. چیزی که اهل کتاب و شبه اهل کتاب نمی شدند و فقط مختص مشرکین بود که ما امروزه آن ها را سکولاریست می نامیم
- از مرتد نباید تحت هیچ عنوانی پشتیبانی کرد، نه با قلب، نه با زبان و نه با دست. تحت هیچ عنوانی نباید از مرتدین حمایت، پشتیبانی و طرفداری شود. حتی نباید در جنگ بین مرتدین با کفار آشکار اهل کتاب (یهود و نصارا) و شبه اهل کتاب هم از مرتدین پشتیبانی شود. هر چند که این مرتد یکی از نزدیکان و قوم خویشهای شما باشد و کافر اهل کتاب یا شبه اهل کتاب از یک نژاد یا قاره ی دیگری باشد. این یکی از درسهای ابتدای سوره ی روم است که قبلاً به آن اشاره کردیم و ان شاءالله در درس های دیگر در مورد درجه بندی دشمنان بیشتر به آن اشاره می شود
- مسلمان به نکاح مرتد در نمی آید و چنانچه همسر داشته باشد باید از او جدا شود. الله متعال می فرماید: «لَا هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ» (ممتحنه/10)، این زنان برای آن مردان، و آن مردان برای این زنان حلال نیستند. این حکم مشرکین و سکولاریست هاست که باید روی این ها تطبیق شود، و اگر زنش از او دوری نکند زنش هم پس از اقامه ی حجت نبوی و گذراندن از همان فیلترها او هم مانند شوهرش مرتد می شود؛ چون، آگاهانه و بدون عذری و به میل خودش حکم واضح و آشکار الله را به خاطر امیال پست دنیوی رد کرده است
- مرتد، مسئولیت سرپرستی کردن فرزندان و شوهر دادن دخترانش از او گرفته می شود و حق ولایت، سرپرستی و اطاعت کردن برایش نمی ماند و دیگر نمی توان از او اطاعت کرد
- مرتد، صاحب مالش نیست و قول صحیح این است که مال و ثروت مرتد به غنیمت گرفته می شود. دلیل برای این کار هم داستان شخصی است که با یکی از همسران پدرش نکاح و ازدواج کرده بود و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از کشتن او اموالش را هم بردند
- حیوانی که توسط مرتد ذبح شده باشد حرام است و مصرف نمی شود. دوباره می گویم و باید برای چندمین بار تکرار شود که حکم مرتد مثل حکم مشرکین و سکولاریستهاست نه مثل کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب. برای همین است که احکام مرتدین با احکام کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب فرق دارد
- نماز خواندن پشت سر مرتد باطل است و حق امامت برای مردم را ندارد. و کسی که پشت سر او نماز خوانده باشد باید نمازش را دوباره بخواند؛ چه دانسته باشد این شخص مرتد است چه ندانسته باشد، اما، کسانی چون امام احمد رحمه الله به حکم «الضرورات تبیح المحظورات» و برای جلوگیری از فراموش شدن و ترک نمازهای جماعت و جمعه، به حکم ضرورت می

گوید: "مَنْ قَالَ ذَلِكَ الْقَوْلَ لَا يُصَلِّيَ خَلْفَهُ الْجُمُعَةَ وَلَا غَيْرَهَا: إِلَّا أَنَّا لَا نَدْعُ إِثْنَانَهَا فَإِنْ صَلَّى رَجُلٌ أَعَادَ الصَّلَاةَ، يَعْنِي خَلْفَ مَنْ قَالَ: الْقُرْآنُ مَخْلُوقٌ". کسانی هستند که گفته اند نماز جمعه و غیر آن هم پشت سرش خوانده نمی شود. اما، من می گویم خواندن به جماعت نمازها را رها نکنید اما، زمانی که پشت سرشان نماز خواندید آن را دوباره کنید. یحیی بن معین رحمه الله هم می گفت: چهل سال است که به دلیل ظهور جهمی ها توسط مأمون عباسی من نماز جمعه ام را دوباره می خوانم.

• حکومت و بیعت با مرتد باطل می شود اگر دارای قدرت حکومتی باشد. چون الله متعال می فرماید: «وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا» (نساء/141)، هرگز خداوند راهی قرار نداده است که در آن کافران بر مؤمنان چیره شوند.

زمانی که ولایت پدر بر فرزندش و ولایت شوهر بر زن و فرزندانش با مرتد شدن از بین می رود طبیعی است و شکی نیست که رهبریت و فرمانروایی برای کافر منعقد نمی شود، و اگر حاکمی مرتد شود؛ مثلاً کافر سکولاریست یا کافر اهل کتاب یا شبه اهل کتاب شود عزل می گردد، و حکم رهبریت و فرماندهی او هدر می رود، و اطاعت کردن از او هم برداشته می شود و بر مسلمین واجب می گردد که او را بردارند. اگر نتوانستند چنین حاکم کافر و مرتدی را بردارند باید آن سرزمین را به خاطر عمل به قانون شریعت الله ترک کنند و هجرت نمایند. این یکی از همان مواردی است که هجرت بر مسلمین واجب می شود.

علاوه بر این، هرگونه همکاری و همراهی داوطلبانه و اختیاری در سیستم و منظومه ی حکومتی مرتدین به منزله ی شریک شدن در حکم مرتدین است. برای همین است که اهل قبله در این مسأله اختلاف ندارند که مرتد شدن حاکم به صورت زنجیروار مرتد شدن نظامیان، نیروهای امنیتی و سایر کارمندان و خادمین و زیر مجموعه ی این حاکم مرتد را شامل می شود که داوطلبانه و به میل خودشان در اختیار این حاکم مرتد و جهت تحکیم قوانین کفری آن درآمده اند. چون اینها هستند که حکومت این حاکم مرتد را نگه داشته اند و باعث دوام حکومت و قانون کفری او و جنگ با قانون شریعت الله هستند. به همین دلیل نیروهای نظامی، امنیتی، قضایی و سایر ارگانهای حکومتی شامل حکم رهبرانیشان می شوند.

باید دقت شود که، این حکم تنها مشمول زیر مجموعه های فرمانبر این حاکم می شود و مردم عوام و کسانی که زیردست این ها قرار گرفته اند را شامل نمی گردد، مگر زمانی که این مردم هم به حکومتی و قوانین کفری این مرتد راضی باشند و از آن حمایت و پشتیبانی کنند حتی اگر با يك کلمه باشد.

دوباره تکرار می کنم و باز می گویم دقت شود، اینها شامل حکم رهبران مرتد و کافرشان می شوند نه مردم عوامی که با وجود این حکومت مجبور شده اند بعضی از امورشان را به اکراه در این سیستم بگذرانند و به وجود چنین حکومتی راضی نیستند. الله متعال هم نیروهای اطراف فرعون مثل دین فروشانی مانند بلعم باعورا و نظامیان را مشمول حکم فرعون می کند و در کنارهم از آنها به صورت یکسان نام می برد: «إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ». یعنی «هَامَانَ» وزرایش بودند کسانی که در سیستم اداری او هستند، «جُنُودَهُمَا» که مشخص است ارتشی ها و نظامیان او بودند، بلعم باعورا» که دین فروشان و مجریان جنگ روانی و فکریش بودند. مثلث کثیفی که همیشه علیه «

دین الله و قانون شریعت الله فعالیت کرده است. هامان، ثروتمندان هستند، وزرای ثروتمند هستند. بلعم باعورا دین فروشان بودند و ارتشی ها هم که مشخص است، زر و زور و تزویر

البته، رسول الله صلی الله علیه وسلم علاوه بر آنکه همان حکم رهبران را بر زیردستان فرمانبرش جاری می کرد؛ هم پیمانان را باز شریک جرم همدیگر و شامل یک حکم قرار می داد. اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم هم همین برخورد را با مرتدین و نیروهای تحت فرمان آنها و هر کسی که با آنها متحد بود می کردند. به گونه ای که یکی از عوامل حمله به ایران ساسانی همکاری ساسانیان با مرتدین به شمار می رود. ساسانیان از مرتدین علیه حکومت مسلمین حمایت کردند یکی از دلایل حمله به ایران ساسانی همین حمایت آن ها از مرتدین بود

چون قبلاً عرض کردیم که آگاهانه و به میل خود، حکم بردن نزد کفار، و براساس قانون آن ها مشکلات را حل کردن در واقع صدمه زدن به معانی چهارگانه ی دین محسوب می شود که در درس اول آن را روشن کردیم، و کفر آشکاری است که انسان را از دین اسلام خارج می کند و این فتنه ای است که جرم آن از قتل بزرگتر و شدیدتر است: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» (بقره/217)، دقت کنید، و برگرداندن مردم از دین بدتر از کشتن است. طبیعی است اگر یک مسلمان را بکشی الله تعالی در قیامت مانند یک مسلمان با او برخورد می کند و حساب و کتابش مشخص است، اما اگر مرتد شود چه؟ مرتد شدن بهتر است یا کشته شدنش؟ به همین دلیل الله تعالی می فرماید: «وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا»، و برگرداندن مردم از دین بدتر از کشتن آن هاست. مشرکین یا همان سکولاریستها پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از دینتان برگردانند «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا» و گفتیم منظور آن ها از برگرداندن ما از دین همان چهار موردی است که در درس اول به اشاره کردیم و چند دقیقه پیش هم به صورت موردی آن ها را نام بردیم

در جای دیگر الله تعالی می فرماید: «وَأَقْتُلُواهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» (بقره/191)، و هر جا آنان را دریافتید ایشان را بکشید، و آنان را که شما را از آنجا بیرون کرده اند بیرون کنید، و فتنه از کشتن بدتر است «وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ» و فتنه از کشتن بدتر است

در اینجا، فتنه یعنی دست کشیدن از دین و کفر را بر خود پذیرفتن. یعنی کفر را پذیرفتن، یعنی دست کشیدن از چهار مفهوم دین. چون قبلاً هم عرض کردیم مشرکین و کفار سکولار در همان سه سال اول که رسول الله صلی الله علیه و سلم در مورد اخلاق عمومی صحبت می کرد، در مورد مسائل بت ها و چیز خصوصی و شخصی می گفت کسی کاری به کارش نداشت. چون قبل از این ها حنیف ها هم همین را گفته بودند و در سیستم حکومتی آن ها بودند. اما آن ها که می خواهند ما را از دین برگردانند منظورشان چیست؟ همان چهار مفهوم دین است

در اینجا می توان گفت که اگر تمام اهل شهر و روستایی کشته شوند و همه نابود گردند، با مسلمانی نابود شوند، بهتر و آسانتر از آن است که مرتد و کافری را و بخصوص کافر مرتدی را حاکم خودشان کنند، و این حاکم کافر یا مرتد برخلاف قانون شریعت الله و بر اساس قوانین کفری بر آن ها حکومت کند و قوانین کفری اش را بالاجبار بر آن ها تحمیل نماید و بر آن ها اجرا کند، و این ها بر خلاف قانون شریعت الله مجبور شوند به این قوانین کفری عمل کنند. یعنی اگر انسان مثل اصحاب الاخود شود با اسلام و با توحید و با دین بمیرد هزاران بار بهتر از این است که دست از مفاهیم چهارگانه ی

دینش بکشد و ذلیلانه زندگی کند و در قیامت هم بگوید: "لَحْنُ كُنَّا مُسْتَضَعْفِينَ فِي الْأَرْضِ"، بگوید ما در زمین مستضعف بودیم و هجرت نکرد.

- پیمان آشتی با مرتدین در صورتی صحیح است که رهبریت تشخیص داده باشد مسلمین از قدرت کمتری برخوردار هستند و توان دفع شر مرتدین را در وضع موجود ندارند، یا مصلحتی وجود داشته باشد که خود رهبریت قدرت تشخیص آن را دارد. تنها در صورتی آشتی با آن ها صحیح است که رهبریت مسلمین تشخیص داده باشد.
- اگر مرتد در زمان ارتدادش جرم قتل یا دزدی یا زنا را انجام داده باشد و یا خرابی، ضرر و زیانی به بار آورده باشد و پس از آن توبه کرده باشد رأی اصح این است که باید تاوان همه را بدهد. هر چند که عده ای از علماء می گویند توبه گناهان سابق را پاک می کند، و یا اینکه ممکن است امیر یا حاکم اسلامی بنا به دلایلی چون تشویق مرتدین به توبه که مرتدین را تشویق به توبه کند که دست از کفر بکشند بنا به دلایلی ممکن است خودش جبران خسارت کند یا نه، در هر صورتی تصمیم با رهبریت و امیر مسلمین است که چگونه با مرتد توبه کار برخورد شود.
- عموم علماء طلب توبه از مرتد هنگام دستگیر شدن را واجب می دانند و عده ای هم هستند که آن را سنت می دانند. هر چند که این مرتد در هر صورتی در هنگام دستگیری کشته می شود (چون جنگ بوده و دستگیر شده)، اما شایسته تر این است که از او درخواست توبه شود و با ایمان از دنیا برود.
- اگر مسلمانی در برابر يك مرتد دچار جرمی شد، از او انتقام گرفته نمی شود بلکه تنها تنبیه مختصری می گردد که آن هم بستگی دارد به رأی امیر و فرمانده ی مسلمین.
- اگر مرتدی کشته شد خونس هدر می رود و هیچ کس از خانواده و طایفه ی او حق ندارد درخواست انتقام یا دیه کند. این موردی است که خیلی از برادران ما بخصوص در عراق و افغانستان در مورد آن ها دچار اشتباه می شوند، عده ای تعصب جاهلیت آن ها را می گیرد و مرتکب جرمی می شوند که پناه بر خدا ممکن است به خاطر یک کافر دستشان به خون یک مسلمان آلوده شود و تمام اعمالشان باطل شود و خودشان هم با کفر از دنیا بروند. پس، اگر مرتدی کشته شود خونس هدر می رود و هیچ کس از خانواده و طایفه ی او حق ندارد درخواست انتقام یا دیه کند.
- اگر کسی مال و دارایی مرتد را هدر دهد باید به همان اندازه که هدر داده را به بیت المال مسلمین تحویل دهد، چون بیت المال صاحب چنین مالی است. هم اکنون، اگر در سرزمین هایی که حکومت اسلامی نبود و جماعت های مسلمین هم نبودند که چنین وظیفه ای را انجام دهند در این صورت، من بر این باورم که اگر شخص به همان اندازه ای که از اموال مرتدین هدر داده اگر به همان اندازه صدقه دهد إن شاءالله کارش درست است.
- شخص مرتد وقتی که اسیر شد یا ارتداد آشکار او مشخص شد از همان کانال ها عبور کرد و مشخص شد که مرتد شده به صورت زندانی و برده در نمی آید و از او سرانه و جزیه هم قبول نمی شود. بلکه، یا توبه می کند و دوباره مسلمان می شود و یا اینکه در صورت توانایی و

متناسب با قدرت گیری مسلمین و تشخیص رهبریت جامعه به قتل می رسد. در اینجا طبق حکم ثَقَاتِلُوهُمْ أَوْ يُسْلَمُونَ» با آن ها برخورد می شود. مانند سکولاریستها یا همان مشرکین با آنها « برخورد می شود؛ یا باید کشته شوند یا مسلمان شوند

• اگر مرتدین طائفة الممتنعة باشند، یعنی مرتدینی که دارای قدرت نظامی و گروهی باشند و گروهی سازماندهی شده باشند به صورت جماعت و حزب درآمده باشند دارای قدرت نظامی باشند که از قانون شریعت الله سرپیچی می کنند و مانع از این می شوند که قانون شریعت الله تطبیق داده شود، حکم آنها با سایر مرتدین فرق دارد

طائفة الممتنعة، شامل تمام گروهها، جماعتها، طوایف و دولتهای مرتدی می شوند که به دلیل نیروهای نظامی، امنیتی و اجرایی که دارند «از تشکیل حکومت قانون شریعت الله ممانعت و جلوگیری می کنند» به همین دلیل به آنها «طائفة و جماعت بازدارنده و زیربار قانون شریعت نرو» می گویند که حاضر نیستند قانون شریعت الله بر آنها حکومت کند و با قدرت نظامی و بشری که دارند از اجرایی شدن قانون شریعت الله جلوگیری می کنند. مثل همین حکومتهای سکولار حاکم بر مسلمین مثل ترکیه یا همین احزاب سکولار و مرتد کومله ها، دمکراتها، پارتی، یکتی و حزب کارگران اوجالان مسیلمه ی کذاب معاصر کردها و سایر حکومتها و احزاب سکولاری که مشابه آن ها هستند

این کفار سکولار، همگی قدرت نظامی دارند و با توسل به همین قدرت نظامی و با توسل به اسلحه زیر بار قانون شریعت الله نمی روند و حتی برای تطبیق قانون شریعت الله مانعی می شوند. پ.ک.ک در سریکانی به چه دلیل جنگ را شروع کرد؟ می گفت ما اجازه نمی دهیم کهنه پرستی به قول خودش اسلام، دادگاه هایی که آنجا وجود داشتند بر مردم تحکیم کند. تنها دلیل شروع جنگ حزب کارگران اوجالان مسیلمه ی کذاب کردها در سریکانی یا رأس العین که استارت آن را زد همین عامل بود و جنگی را شروع کرد که هنوز دارد کشته می دهد، آن هم فی سبیل آمریکا و فی سبیل طاغوت ها

در چگونگی برخورد با زن و فرزندان چنین مرتدین مسلحی که علیه مسلمین جنگیده اند و در برابر حکومت اسلامی و مسلمین صف آرائی کرده اند تنها رهبریت جامعه است که «متناسب با وضع موجود خود» می تواند تصمیم بگیرد. «نیاز روز» است که به رهبریت جامعه می آموزد چگونه با این ها برخورد کند. تطبیق این گونه احکام تابع رأی رهبریت مسلمین است که «متناسب با وضع موجود مسلمین، فقه معاصر و متناسب با زمان و مکان» صادر می شود

یعنی ممکن است در زمانی رهبریت یه رأی بدهد و در زمان دیگری رأی دیگری در مورد این گروه بدهد؛ یا در مکانی یک چیزی را به اجرا در بیاورد و در مکان دیگری چیز دیگری را به اجرا در بیاورد. این متناسب با وضع موجود مسلمین است که رهبریت جامعه چنین قدرت تشخیصی را دارد و می تواند تصمیم بگیرد

دیدیم که در زمان ابوبکررضی الله عنه هم زنان و کودکان مرتدین جنگجوی بازدارنده (ممتنعه) به عنوان برده گرفته شدند، اما در زمان عمر رضی الله عنه این زنان و کودکان برگردانده شدند یعنی کاری را که ابوبکر کرده بود او برگرداند و این تغییر آشکاری است، راحت آن را مشاهده کردیم نمونه ی آن برگرداندن خولة بنت ایاس مادر محمد بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهما نمونه ی . بارز این رویداد است

البته، رسول الله صلی الله علیه وسلم هم پس از آنکه زنان و فرزندان کفار سکولار هوازن را در میان مسلمین تقسیم کرد دوباره آنها را برگرداند. این دلیلی بر اختلاف در حکم نیست، بلکه این تغییرات به تشخیص امیر و مصالحی که در زمان و مکان خاص در نظر گرفته می شود برمی گردد و نمی توان امیر مسلمین را ملزم و مجبور به اتخاذ یک روش کلیشه ای از گذشته کرد، یا حتی نمی توان او را مجبور به کپی برداری از سایر سرزمینها نمود. هر سرزمینی در تطبیق این دسته از احکام و قوانین تابع شرایط و وضع خاص خودش است که ممکن است با شرایط و وضع موجود سایر سرزمینها متفاوت باشد.

نکته ای که لازم است در این جا دوباره یاد آور شوم این است که، در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم و در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه، اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم آغازگر جنگ علیه این طایفه ی الممتعه بودند نه آن ها، رسول الله صلی الله علیه وسلم بود که دستور داد به ثابت قدمان طوایف و قبایل که شر مرتدین خودشان را کم کنند. اسلام بود که علیه آن ها اعلان جنگ کرد و جنگ را شروع نمود نه آن ها

یعنی به گونه ای نبوده که مرتدین طایفه ی الممتعه ابتدا جنگ را شروع کرده باشند و اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم در موضع دفاع قرار گرفته باشند، بلکه کاملاً برعکس بوده؛ درست است که بسیاری از این قبایل خودشان را برای جنگ آماده کرده بودند و حتی عده ای قصد حمله به مدینه داشتند، اما زمانی که ابوبکر رضی الله عنه هیچ کدام از شروط این ها را نپذیرفت و اسلام کامل و تبعیت کامل را از آن ها خواست و شورای مسلمین هم تابع رأی ابوبکر رضی الله عنه -رهبر مسلمین- شد؛ در این صورت، آغازگر جنگ اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم بودند و روایتها هم در این زمینه آشکار است. اما باز، چه زمان، چگونه و تحت چه شرایطی این جنگ را باید شروع کرد؟ باز به رأی رهبریت و شورای تحت مدیریت او برمی گردد و مسلمان نمی تواند عجولانه و از روی احساسات غلط، وحدت فرماندهی و وحدت دستور را با تک روی زیر پا بگذارد و دچار گناه و جرم بزرگ تفرق شود.

• اگر مرتد دیوانه شد، اجرای حکم ارتداد و کافر شدن از وی برداشته می شود و دیگر مجازات نمی شود.

• زمانی که مرتد مُرد شسته نمی شود و غسل و کفن هم نمی شود

• زمانی که مرتد مُرد بر او نماز خوانده نمی شود و طبیعی است که در قبرستان مسلمانان هم دفن نمی شود. حتی، عده ای از علماء بر این عقیده اند که در قبرستان کفار هم دفن نمی شوند بلکه آن ها را در جایی چال می کنند، کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب منظورم بود که در آن جا هم دفن نمی شوند؛ بلکه، آن ها را در جایی چال می کنند مثل هر حیوان مرداری که آن را جایی چال می کنی. حتی عده ای بر این باورند او را در جایی رها می کنند که همین طور برای دیگران عبرت شود. پس، زمانی که مرتد مُرد بر او نماز خوانده نمی شود و برایش طلب مغفرت و دعای خیر هم نمی شود

علاوه بر آنکه برای کفار و مرتدین دعای خیر نمی شود بلکه، بر سر قبرشان هم که رسیدی آن ها را بشارت می دهی به آتش جهنم. أَبَشِّرُكَ بِالنَّارِ! تو را بشارت به آتش جهنم می دهم! خدایا ... یا ربی!

چقدر سخت است شخص روی قبر پدر، مادر، برادر، خواهر و فرزندش برود و یا سر قبر یکی از نزدیکانش برود که آن ها را دوست داشته و به جای آنکه برایش دعای مغفرت و طلب بخشش کند، باید او را به آتش جهنم بشارت دهد و نتواند برایش دعای خیر کند. همانطور که الله تعالی کار سیدنا ابراهیم علیه السلام را در دعا کردن برای پدرش کار درستی ندانست و می گوید: ابراهیم در این مورد و در این کار الگوی شما نیست: «إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ». این کار خیلی سختی است مخصوصاً برای مؤمنی که الله گواهی داده که ما اطرافیانمان را دوست داریم هر چند که آن ها ما را دوست ندارند: «هَا أَنْتُمْ أَوْلَاءُ تُحِبُّونَهُمْ وَلَا يُحِبُّونَكُمْ». شما آن ها را دوست دارید ولی آن ها شما را دوست ندارند. یعنی الله گواهی داده که ما آن ها را دوست داریم، اما نتوانی برای کسی که او را دوست داری دعای خیر کنی و حتی او را بشارت دهی به آتش جهنم. خیلی سخت است، خیلی سخت است

یکی از دوستان می گفت من پدرم را در دنیا خیلی دوست داشتم و خیلی تلاش کردم او را از این ارتداد آشکارش منصرف کنم و دلایل و مدارک زیادی هم برایش آوردم که اینها کافرانند و خودش هم می گفت که این ها کافر هستند اما، بعد از چند ماه نگاه کردن به ماهواره ها باز از همین کفار سکولاریست طرفداری می کرد و از طرفداری احزاب سکولار و کافر گردی دست نکشید و حتی برایشان کمک مالی هم فرستاد و با همین عقاید کفری مُرد. می گفت حالا نمی توانم برایش دعا کنم و همیشه شرمنده می شوم زمانی که در جایی بعد از صحبت و سخنرانی دعا می کنم و همه آمین می گویند من نمی توانم هیچ دعایی که در آن برای پدر طلب مغفرت می شود این دعا را بگویم و حتی درجایی هم باشم که دیگران این دعا را می خوانند باز نمی توانم در جواب آن ها بگویم آمین. بله، واقعا سخت است، واقعا سخت است. از الله تعالی می خواهیم که به همه ی ما رحم کند و پدران، برادران و اطرافیانمان با ایمان از این دنیا بروند و بعد از مرگشان هم باعث عذاب و شرمندگی بازمانده هایشان نشوند. آمین یارب العالمین

- زمانی که مرتد بمیرد در گورستان مسلمین دفن نمی شود بلکه قبلاً هم گفتیم همچون لاشه ی مرداری زیر خاک او را پنهان می کنند.

ممکن است عده ای از دوستان بگویند که در این آشفتگی هایی که به وجود آمده و جاهلیتی که در بسیاری از سرزمین های مسلمان نشین حاکم است مرتدین هم مثل مسلمین در هنگام مرگ و مردن شسته می شوند، کفن می شوند، بر رویشان نماز خوانده می شود، در قبرستان مسلمین دفن می شوند و غیره؛ بله، همین طور است. اما، اگر شرایطی پیش بیاید که مثلاً سوار اتوبوس باشی و نتوانی کثافت و مدفوع بچه را دور بیندازی و مجبور باشی آن را در یک پلاستیک داخل اتوبوس نگه داری این باعث تمیز شدن مدفوع و کثافت نمی شود و در هر صورت سرنوشت آن تغییری نمی کند حتی اگر مثل فرعونها، استالین، لنین و غیره مومیایی هم شوند باز هم فرقی برایشان ندارد

اگر جهنم درکات است یعنی درجه درجه به عقب، درجه دارد اگر این بدبخت ها در همین دنیا این اعمال برایشان انجام نشود مثل همان حیوان مردار توپیده بهتر است. این ها جایی چال شوند شاید در قیامت در همان درکات جهنم در یک درجه ی بالاتری قرار بگیرند و عذابشان کمتر باشد از کسانی که برایشان ادا درمی آورند و مانند مسلمین با آن ها برخورد می کنند و بعد از مرگشان هم به جای این که باعث عبرت دیگران شوند باعث تشویق دیگران می شوند. یعنی اگر حکم دنیا بر روی این ها اجرا شود برای آتش جهنم آن ها هم ممکن است بهتر باشد. چون، باعث تشویق کسی نمی شوند بلکه، باعث

می شوند دیگران به طرف این جرم نروند. مراسم آنچنانی برایشان می گیرند حتی وصیت هم می کنند این طوری و آن طوری بکنید. این باعث می شود کفر و کثافتی که دارند نزد مردم زیبا جلوه داده شود و حتی دیگران هم تشویق شوند و مانعی نباشند در راه گرایش به ارتدادی که در آن افتاده اند و این ممکن است آن ها را در درکات پایین تری قرار دهد.

- نه به مرتد ارث داده می شود و نه از او ارث گرفته می شود. به عنوان مثال اگر فرزند يك سکولار مرتد، مسلمان باشد و پدر سکولار مرتدش بمیرد از این پدر ارثی به او نمی رسد و اگر این پسر مسلمان هم بمیرد باز به پدر مرتد ارثی داده نمی شود. این هم طبق فراگیر بودن فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم است که فرموده: "لَا يَرِثُ الْمُسْلِمُ الْكَافِرَ وَلَا الْكَافِرُ الْمُسْلِمَ". و فرموده: "لَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ مِلَّتَيْنِ شَتَّى". خوب، به همین دلیل نه از آن ها ارث برده می شود و نه به آن ها ارث داده می شود. حتی به منافقین داده می شود ولی به این ها داده نمی شود.

- مرتد، هر آنچه از خوبی و عبادت داشته باطل می شود. قبلاً هرچه از خوبی و عبادت داشته همه باطل می شود؛ چه الان دارد، چه قبلاً داشته ارتداد همه را باطل می کند.

- مرتد جاودانه و به صورت همیشگی در آتش جهنم باقی می ماند و هرگز از آن خارج نمی شود، در حالی که مسلمین گناهکار پس از پاک شدن، و از طریق اسبابی که الله اجازه داده، از جهنم خارج می شوند. الله متعال می فرماید: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (بقره/217)، ولی کسی که از شما از آئین خود برگردد و در حالت کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد می رود و ایشان یاران آتش (دوزخ) می باشند و در آن جاویدان می مانند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. چه کسی؟ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ، کسی که از دینش برگردد.

دقت کنید دوستان، خیلی خطرناک است. «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ» کسی که از دینش مرتد شود، توبه نکند و با همین ارتدادش بمیرد تمام اعمالش باطل می شود هر اعمال خوبی هم که انجام داده است حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. نگویید فلانی خوبی کرده این طوری کرده، اون طوری کرده الان خدا به او رحم می کند، این نیست. شک نداشته باشید که الله می گوید: حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، این مرتدینی که شما دیده اید و می بینید. اعمالشان کلاً بر باد می رود حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ، این ها یاران آتش و جهنم هستند. هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، همیشه در آتش جهنم می مانند.

نگاه کنید، اگر فرزندان، برادران، پدران یا هر کدام از اقوام و نزدیکان شما در صف مرتدین می میرد و با ارتدادش در صف همین مرتدین می میرد این جزای اوست: «وَمَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ». خیلی خطرناک است. فرد می رود میان پژاک، در پ.ک.ک، در میان کومله ها و دمکرات ها می میرد آن هم در چه راهی؟ او می میرد بعد برایش مراسم فلان چیز می گیرند این طوری می کنند، آن طوری می کنند، برایش فلان کار انجام می دهند. جاهلیت را نگاه کنید تا کجا رفته؟، جهالت و حماقت را نگاه کنید، نا آگاهی از احکام شریعت را نگاه کنید تا کجا پیش رفته است که برای کسی که توپیده نمی دانم در فارسی به آن چه می گویند از سگی که مرده کثیف تر است، پست ترین جنبنده است، برایش مانند یک

مسلمان چنین مراسمی می گیرند و اینگونه با او برخورد می کنند. با یک مجرم مانند یک مسلمان برخورد می کنند. مجرمی که الله تعالی گفته حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، تمام اعمالش در دنیا و آخرت بر باد رفته اُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ، گفته این ها اصحاب جهنم و یاران آتش اند، هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ، همیشه در آن می مانند

این ها بخشی از احکام و سرانجام دنیوی و قیامتی این مرتدین نگون بخت بدبخت و بیچاره است که به آن اشاره کردیم و این احکام دنیوی و کسانی است که مرده بودند، گفتیم الان هستند و روزانه هم این مرتدین می میرند. اما اجرای حکم در دنیا بر این مرتدینی که مثل: کومله ها، دمکرات ها، پ.ک.ک ها و امثالهم که خودشان را جدا نکرده اند اجرای حکم بر این ها تنها در زمان قدرت حکومتی و قدرت جماعتی که در سرزمین هایی که سیستم حکومت اسلامی در آن ها وجود ندارد قابل اجرا هستند. حالا این قدرت فرد ممکن است حکومت اسلامی به او اجازه داده باشد که آن را اجرا کند ولی بعضی از احکام این ها هستند که فرد می تواند قدرت داشته باشد در خانواده اجرا کند مثلاً خواهرش را به فلانی ندهد، قدرت داشته باشد یا با فلانی ازدواج نکند یا یکی از این احکام را بتواند اجرا کند. پس، این احکام در دنیا تنها در زمان قدرت قابل اجرا هستند. حالا این قدرت فرد در خانواده باشد یا قدرت مردمی و بخصوص قدرت حکومتی به عنوان اصلی ترین راهکار. حالا اگر این ها به دلیل وجود ضعفهایی از مسلمین، در دنیا قِصِر در بروند به محض مرگ که نمی توانند از خشم و غضب الله در امان باشند، هر چند که هزاران دروغ، آرزو و خواب خیال باخودشان در مورد قیامت داشته باشند و همین علمای سوء که سربازان فرعون را به چنان درجه ای رسانده بودند که خودشان را همراه با فرعون به دریا زدند، این علمای سوء چنین توهماتی را برایشان درست کرده باشند، دیگر آن موقع توهمات برایشان فایده ای ندارد

این مرتدین آن همه صفت ناپسند و پست را در دوره ای که جزو منافقین و سکولارزده ها بودند با خودشان حمل کردند، و از چنان زندگی مضطرب و آشفته ای برخوردار بودند، حالا که یک مرحله بالاتر رفته اند و تبدیل به یک مرتد و کافر آشکار هم شده اند باید با چنین واکنشی از طرف مسلمین برخوردار شوند. واقعاً زندگی وحشتناکی دارند. واقعاً هم در دنیا و هم در قیامت زندگی وحشتناکی دارند. چقدر انسان می تواند احمق باشد که چنین سرانجامی را برای خودش انتخاب کند. مورد دیگری که می خواهم مختص در مورد آن صحبت کنم این است که، الله تعالی در مورد این ها که از جامعه ی مسلمین جدا می شوند و طبعاً تبدیل به مرتدین می شوند و توبه نمی کنند به صراحت دستور قتل آن ها را می دهد و می فرماید

- وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُواهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا تَصِيرَآ (نساء/89)، آنان دوست دارند که شما کافر شوید همان گونه که خود کافر شده اند. و در کفر با ایشان مساوی شوید. در این صورت، یارانی از ایشان نگیرید (و آنان را از خود ندانید) تا آن گاه که (ایمان می آورند و) در راه خدا هجرت می کنند. ولی اگر از این کار سر باز زدند آنان را هر کجا یافتید بگیرید و اسیر کنید، و بکشید، و از میان ایشان یار و یابری برنگزینید.

دستور صریح الله است. وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً، دوست دارند که شما هم مثل آن ها کافر شوید همان طور که خودشان کافر شده اند و در این کفر با آن ها مساوی شوید. این هدف تمام

رسانه ها و شبکه های ماهواره ای است که مرتدین هم اکنون برای شما راه انداخته اند. این چیزی است که الله گفته آیا از چنین چیزهایی دوری نمی کنید؟ از چنین رسانه هایی دوری نمی کنید؟ آیا آرزوی این کفار را برای خودتان، فرزندانان برآورده می کنید؟ آن ها چنین آرزویی دارند. تو هم وقتی رسانه ی آن ها را می آوری تبلیغات آن ها را گوش می دهی داری آرزوی این ها را برآورده می کنی. آن ها جنگ نرمی را شروع کرده اند و آرام آرام و نرم نرم شما را مثل خودشان کافر می کنند.

خودت داوطلبانه آن ها را درون خانه ی خودت آورده ای. داری آرزوی این ها را برآورده می کنی. می گوئی نه من این ها را برای دیدن و شنیدن اخبار می آورم. ای دروغگو! کی الله تعالی گفته تو اخبار را از مرتدین و کفار گوش بده؟. الله تعالی می گوید «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَعُذِبْهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» اگر سر باز زدند «فَعُذِبْهُمْ» هر کجا آن ها را یافتید آن ها را بگیرید و «وَاقْتُلُوهُمْ» و آن ها را بکشید «حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» هر جا آن ها را پیدا کردید. «وَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا» در میان آن ها یار و یابوری هم انتخاب نکنید. دقت کنید دوستان، این در مورد مرتدین است، روشن و آشکار است. نگاه کنید در مورد یک کافر مرتد کومله، دمکرات، پ.ک.ک، پژاک و امثالهم و تمام سکولاریست های مرتد چه برخوردی باید داشته باشید؟ الله تعالی می گوید

مَلْعُونِينَ أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَقْتُلُوا تَقْتِيلًا *سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا (احزاب/۶۱)، ملعونین، نفرین شدگان و رانده شدگانند. ملعونین اند، هر کجا یافته شوند، گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید. «أَيْنَمَا ثَقِفُوا أَخْدُوا وَقْتُلُوا تَقْتِيلًا» هر کجا یافته شوند، گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل می رسند. این سنت الهی، در مورد پیشینیان جاری بوده است. خیال نکنید فقط رسول الله صلی الله علیه و سلم آن را اجرا کرده «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» این سنت، در مورد پیشینیان هم بوده، سنت الله از زمان خلقت تاکنون است، تا روز قیامت است «سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ» سنت الله در مورد پیشینیان هم جاری بوده و الله می گوید «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» و در سنت خدا هیچ دگرگونی وجود ندارد.

پس، خیال نکنید دیروز این ها کشته شدند امروز مشکلی نیست. نه، این سنت الله از زمان خلقت است تا روز قیامت. «لَنْ» آورده نه «لَمَّا»، «لَا» نیآورده «وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» یعنی هرگز و تحت هیچ شرایطی در سنت الله دگرگونی به وجود نمی آید؛ همچنان که گفته «لَنْ تَرَانِي» در دنیا تو نمی توانی خدا را ببینی در این جا «لَنْ» آمده است. این جا هم می گوید: وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا، یعنی این سنت الله بوده و هیچ دگرگونی در آن نخواهی دید، پیدا نخواهید کرد.

• در مورد قبیله ی بنوحنیه هم که قوم مُسَیْلَمَه کذاب در آن ها ظهور کرد، در مورد این ها هم آمده که: «قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدُّعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ ثَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلَمُونَ» (فتح/16)، به بازپس ماندگان (کسانی که مانده بودند) عربهای بادیه نشین بگو: در آینده ای نزدیک از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پرقدرت بیرون بروید. با آنان می جنگید یا این که مسلمان می شوند. (یعنی دو راه بیشتر در پیش نخواهند داشت: یا جنگ با مسلمانان، یا پذیرش دین آنان) «ثَقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلَمُونَ»، با آنان می جنگید یا مسلمان می شوند. یعنی اگر اسلام را نپذیرفتند باید با آنان بجنگید، و مثل کفار اهل کتاب و کفار شبه اهل کتاب راه دیگری از آن ها مثل جزیه دادن پذیرفته نمی شود، بلکه مشمول حکم مشرکین و سکولاریستها می شوند.

کل این آیات همین را می گوید، یعنی این آیه که بعضی از علمای بزرگوار ما در مورد کفار شبه اهل کتاب یا اهل کتاب آن را تفسیر کرده اند این نمی تواند درست باشد، ممکن است اشتباه کرده باشند، ممکن است دقت نکرده باشند که اهل کتاب یا شبه اهل کتاب می توانند جزیه بدهند و ممکن است آن ها را مجبور نکنیم که بین اسلام یا جنگ یکی را انتخاب کنند. اما مشرکین و مرتدین بین اسلام و جنگ باید یکی را انتخاب کنند.

در جای دیگری هم الله تعالی به عذاب دادن شدید آن ها در دنیا اشاره می کند:

وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ هُمْ وَمَا تَأْتُوا بِمَا لَمْ يَأْتُوا وَمَا نَعْمُوا إِلَّا أَنْ أَعْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ « فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَبْتَغُوا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ » (توبه/74)

و با آیه ی مربوط به ذوالقرنین در سوره ی کهف هم می فهمیم که منظور از این عذاب دادن چیست؟

«قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكَرًا»

کل این آیات می رسانند که جزای مرتد در دنیا فقط کشته شدن است. هیچ چیز دیگری در انتظارش نیست. روایاتی هم از رسول الله صلی الله علیه وسلم آمده که این روش برخورد در آیات را بیشتر توضیح و روشن می کنند که تنها چیزی که در دنیا انتظار مرتدین را می کشد فقط کشته شدن است. زمانی که به عنوان مثال

- از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرمایند: "مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ" کسی که دینش را عوض کرد او را بکشید، و امام مالک رحمه الله هم در موطا آورده: "من غير دينه فاقْتُلُوهُ". این روایت را به این شیوه از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت کرده است.

- مورد دیگر، زمانی که معاذ رضی الله عنه به یمن رسید و دید ابوموسی اشعری مردی را به دلیل اینکه از اسلام برگشته و مرتد شده و یهودی شده بود بسته بود، معاذ سه بار گفت: لَا أَجْلِسُ حَتَّى يُقْتَلَ، قَضَاءُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ یعنی: نمی نشینم تا به حکم الله و رسولش این شخص مرتد کشته شود. سه بار این را گفت، به دنبال آن فرمان داده شد و کشته شد. فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ.

- عبدالله بن مسعود رضی الله عنهما روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنْبَى رَسُولُ اللَّهِ إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: الثَّيِّبِ الزَّانِي □ " وَالنَّفْسِ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكِ لِدِينِهِ الْمُفَارِقِ لِلْجَمَاعَةِ". خون مسلمانی که شهادتین را می گوید حلال نیست (کسی که شهادت می دهد اشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمدا رسول الله، مسلمانی که اینگونه شهادت می دهد خودش حلال نیست)، مگر یکی از این سه نفر: 1- زنا کننده ی همسر دار که روایات دیگر هم همین مطلب را می رسانند 2- جان در مقابل جان یعنی، قصاص در برابر قتل به ناحق 3- کسی که دین خود را ترک می کند و از جماعت مسلمانان جدا می شود.

دیدید چقدر قشنگ گفته: "وَالتَّارِكِ لِدِينِهِ الْمُفَارِقِ لِلْجَمَاعَةِ" دین خودش را ترک می کند و از جماعت مسلمین هم جدا می شود. ما چهار فیلتر و مراحل چهارگانه و پیچیده را گذرانیم تا این که تشخیص داده

شد این شخص از جماعت مسلمین جدا شده، درست است یا نه؟ جدا شده اگر تشخیص داده نمی شد و مثل منافقین و سکولارزده ها در میان مسلمین بود، باز هم ما او را جزو مسلمین حساب می کردیم و این حکم هم شامل او نمی شود. اما، وقتی که از آن 4 فیلتر و چهار مرحله او را گذرانیم و تشخیص داده شد که کافر آشکاری شده این حکم شامل او می شود یا این که نه، خودش رفته و وارد یکی از همین حزب ها شده است که این دیگر نیازی به هیچ چیزی نیست. الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ، از جماعت مسلمین جدا شده است.

لازم است ذکر شود که با توجه به آنچه در قرآن و سنت آمده همه ی فرق مختلف اسلامی درباره ی کافر مرتد اتفاق نظر دارند، هر چند که در شرایط و موارد آن اختلافاتی بین آنها وجود دارد، ولی در اصل حکم و حتی مجازات قتل، تردیدی ندارند. اگر اندک اختلافی در اقوال فقهای مذاهب مختلف اسلامی دیده می شود در مفهوم و مصادیق آن است، نه در اصل حکم.

المغنی از منابع مهم فقهی فرق معروف به اهل سنت ذکر می کند که: «أجمع أهل العلم على وجوب قتل المرتد». و همه ی دانشمندان بر وجوب قتل مرتد اجماع دارند. می گوید: این از ابوبکر، عمر، عثمان، علی، معاذ، ابوموسی، ابن عباس، خالد و دیگران روایت شده و کسی منکر آن نیست، به این شیوه اجماع شده، به این شیوه این اجماع است. چرا؟ چون این همه روی آن اتفاق نظر داشته اند. اجماع همه ی صحابه روی آن بوده است.

فقه الحدود و التعزیرات، از منابع فقهی شیعیان 12 امامی هم گواهی می دهد که: «اجمع العلماء و الفقهاء من العامه و الخاصه، قديماً و حديثاً، ان من خرج عن الاسلام فهو مرتد واجب القتل»، علماء و فقهای سنی و شیعه ی گذشته و معاصر اجماع دارند کسی که از اسلام خارج شود مرتد است و واجب القتل.

این ها احکام دنیوی مرتدین هستند که فرق کنونی اهل قبله همگی اختلافی در آن ها ندارند.

احکام ویژه ی زنان مرتد ، کودکان مرتدین و توبه ی مرتدین

برخلاف موارد گذشته، اهل قبله دیدگاههای مختلفی در این زمینه ها دارند.

امام نووی رحمه الله در شرح مسلم می گوید: " مسلمین متفق و اجماع دارند مبنی بر اینکه مرتد باید کشته شود، اما در اینکه قبل از کشتن آنها واجب است که از آنها درخواست توبه شود یا مستحب، و در اینکه در چه چیزی از آنها درخواست توبه می شود و در چه چیزی از آنها درخواست توبه نمی شود و اینکه چه کسی باید این سزای شرعی را بر آنها اجرا کند و یا اینکه آیا زن هم مانند مرد واجب است کشته شود اختلاف دارند. نزد تمام علماء غیر از ابوحنیفه، حسن و قتاده، زن هم باید مانند مرد کشته شود؛ اما ابوحنیفه می گوید زن کشته نمی شود و تنها زندانی می گردد و حسن و قتاده هم با روایتی که از علی بن ابی طالب رضی الله عنه آورده اند می گویند که زن کشته نمی شود بلکه، به صورت کنیز و "برده درمی آید."

این ها از جمله مواردی هستند که اهل قبله در مورد آن ها دیدگاههای مختلفی را ارائه داده اند و تنها شورا است که می تواند رأی آخر را از کانال اجماع واحد خود، رهبر و امیر مسلمین، که نماینده ی همین شورا است، ارائه دهد و رأی آخر را صادر کند.

یکی از موارد مورد اختلاف در چگونگی برخورد با مرتدین به مسأله ی توبه و فرزندان مرتدین و چگونگی مجازات زنانی برمی گردد که مرتد شده اند. در مورد توبه ی مرتد، دسته ای بر این باورند که:

در اثنای جنگی که به عنوان آخرین مرحله و بعد از دعوت و سایر اقدامات پیشگیرانه صورت گرفته است (جنگ بین اهل اسلام و مرتدین) چنانچه، هر یک از مرتدین اسیر شوند و تشخیص داده شود که مرتد است نه مسلمان مخالفی که در جبهه ی مرتدین قرار گرفته، دیگر از چنین مرتدهایی که تشخیص داده شده مرتد هستند توبه پذیرفته نمی شود و تنها مرگ در انتظارشان است: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَادُوا كُفْرًا لَّنْ نُّقْبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ» (آل عمران/90)، کسانی که بعد از ایمانشان کافر می شوند و آن گاه بر کفر می افزایند (و در این راه اصرار می ورزند و توبه نمی کنند) هیچ گاه توبه ی آنان قبول نمی شود و آنان به حقیقت گمراه اند.

در اینجا حرف «لَّنْ» آمده: یعنی هرگز و تحت هیچ شرایطی. چگونه الله تعالی در جواب درخواست سیدنا موسی علیه السلام می فرماید: «قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي»، گفت: پروردگارا! به من نشان بده تا تو را ببینم. گفت: هرگز و تحت هیچ شرایطی مرا نمی بینی.

در این صورت، همچنانکه هرگز و تحت هیچ شرایطی نمی توان در این دنیا الله را دید به همان شیوه، هرگز و تحت هیچ شرایطی مرتدی که اینگونه اسیر شده و تشخیص داده شده که حقیقتاً مرتد است نه مسلمان مخالفی که در جبهه ی مرتدین قرار گرفته، توبه ی چنین مرتدی از او پذیرفته نمی شود.

این مرتد در زمانی که جزو دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها بود آنهمه درد به مسلمین چشاند، بعد از ارتداد هم فرصت داشته و توبه نکرده و حالا که در ضمن جنگ گیر افتاده و مشخص هم شده که مسلمان مخالفی در جبهه ی مرتدین نبوده بلکه، مرتدی بوده که شکی در مرتد بودن وی نیست؛ دیگر راه نجاتی برای خودش نگذاشته است.

این همان دروغگوی ریاکار غدار حيله گر قسم خور دغل بازی است که کارنامه اش در دورانی که جزو دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها بود مملو از صفات ناپسند دیگری می باشد، که قبلاً به همه ی این ها اشاره کردیم و خواندیم و حالا که دستش هم به خون مسلمین آلوده شده و یا عملاً در صف دشمنان قرار گرفته و شریک جرم آن ها در کشتار مسلمین بوده، دیگر تحت هیچ شرایطی هیچ راهی برای حق حیات خودش باقی نگذاشته است. او در جنگی شرکت کرده که در آن جنگ مسلمین به قتل رسیده اند، مسلمین کشته شده اند و شریک جرم قتل شخص مسلمان است.

عده ای دیگر از علماء بر این باورند که اگر یکی از این منافقین و سکولارزده ها برای جرمی که او را از دایره ی اسلام خارج می کند یک بار توبه کرد، توبه اش قبول می شود و برایش عذر به جهل آورده می شود، و اگر مسلمانی هم باز مرتکب چنین جرم سنگینی شد به مدت سه روز در زندان به او فرصت داده می شود که توبه کند و شبهه اش برطرف شود، اگر توبه کرد می رود دنبال کارش و از

او قبول می شود، اما اگر باز آگاهانه و بدون عذری همین جرم را تکرار کرد دیگر، توبه از او قبول نمی شود و مثل مرتدین مغضبه و شدید با او برخورد می شود. برای همین حرف «لَنْ» آمده است

امام مالک در توضیح حدیث: "مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهُ فَاقْتُلُوْهُ" در موطا آورده است: معنای آن این است که هر کسی که از اسلام خارج شد به غیر اسلام مثل زنادقه و مشابیهین شان گروید، چنین افرادی اگر به دست مسلمانان افتادند کشته می شوند و از آنها درخواست توبه نمی شود. چون، توبه ی آنها فهمیده نمی شود. یعنی، قبل از اسارت می فهمیم که شاید راست بگوید و ایمانش پذیرفته می شود اما در هنگامی که پس از جنگ مسلحانه اسیر شده باشد کسی نمی فهمد این توبه ی او به چه دلیلی است و فهمیده نمی شود و باید طبق تشخیص امیر و فرمانده ی مسلمین به قتل برسد

شیعیان 12 امامی هم با روایتهای مختلفی که می آورند بر این باروند که مسلمان زاده ای که مرتد شود (به اصطلاح فطری باشد، به مسلمان زاده ای که مرتد شود فطری می گویند) اگر چنین مسلمانی مرتد شود حاکم موظف به استتابه نیست، نمی توانی بگویی که حتماً از او استتابه بگیرد و مجاز به قتل اوست، و چنین مرتدی اگر توبه کند توبه ی او قبول نیست و باید کشته شود

این روش برخورد با کسانی است که صفشان از صف مسلمین جدا شده و کلاً از جامعه ی مسلمین جدا شده اند. حالا، اگر افرادی از میان مسلمین هم باشند که همان جرمهای مختص منافقین و سکولارزده ها را مرتکب شوند و این جرمها باعث شود این ها از دایره ی اسلام خارج شده و کافر شوند و باز توبه نکنند و به جرم خودشان ادامه دهند؛ این ها هم با آنکه از جامعه ی مسلمین به صورت فیزیکی و جسمی جدا نشده اند اما، به صورت عقیدتی خودشان را از جامعه ی مسلمین خارج کرده اند. گفتیم اگر این دسته را از فیلترهای چهارگانه و مراحل چهارگانه گذرانیم و باز هم این شخص مجرم و فاسد تشخیص داده شد، الله این ها را عذاب می دهد حالا در قیامت باشد یا در دنیا توسط مسلمین «نُعَذِّبُ». «طَائِفَةٌ بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ»

در هر صورت، در مسأله ی توبه باید به مسأله ی بسیار مهم مسلمین مخالفی که در جبهه ی مرتدین قرار گرفته اند دقت شود که إن شاء الله در آینده آن را بیشتر توضیح می دهیم. ما به چنین اشخاصی حکم ارتداد حکمی دادیم اما زمانی که با این شخص مواجه شدیم، یا زمانی که اسیر شد و متوجه شدیم که حقیقتاً مرتد نیست و حقیقتش برایمان روشن شد؛ آنوقت مثل یک مسلمون مخالف و متهم به جرم ارتداد با او برخورد می شود که ابتدا باید عذرهایی که دارد رفع شوند و به دنبال آن اگر در مسأله ای با ما مخالف بود همچون یک مخالف با او برخورد می کنیم و توبه اش را می پذیریم و او را از صف مرتدین جدا می کنیم. چون او را مشمول حکم مرتدین نمی نماییم حتی، اگر مسلمان مخالفی هم باشد که با ما بجنگد

این ها دو دسته اند: دسته ای که در مبارزه با اشغالگران سکولار خارجی و نوکران محلی آن ها تأویل و اجتهادی مخالف با ما دارند و همین باعث ایجاد درگیری آن ها با ما شده و ناخواسته در جبهه ی کفار اشغالگر خارجی و نوکرانشان قرار گرفته اند و ثمره ی جنگهایشان علیه ما و به نفع دشمنان هر دوی ماست. جنگ آن ها با ما جنگی است که بین دو مؤمن صورت می گیرد، حالا یا حق با این طرف است یا با آن هاست. در هر صورت، این ها در تأویلات خود اشتباه کرده اند و در اینجا دو مؤمن با هم جنگیده اند اما، جنگ به شیوه ای است که ناخواسته یکی از طرفین در جبهه ی کفار اشغالگر خارجی

قرار می گیرد و ثمراتش برای آن هاست و شرش هم به خودشان و به مسلمین برمی گردد و ظاهراً با دشمنان مشترک مسلمین در یک جبهه هستند بر علیه گروه مخالف

دسته ی دیگر مسلمینی هستند که فریب نوکران اشغالگران را خورده اند. مثلاً الان خیلی ها به دلیل تبلیغات علمای سوء و الروبیضه و دین فروشان خائن مانند سیاف، عبداللطیف مدخلی (در کردستان عراق)، مفتی خائن آل سعود و امثال مفتی های خائن دیگری که در اختیار حکام، آمریکا، ناتو، دیگر اشغالگران و طاغوت ها قرار گرفته اند، به دلیل تبلیغات این ها، ما را خوار می دانند یا خیلی ها ما را مرتد می دانند یا خیلی ها ما را مزدور می دانند یا دشمن دین، مردم، ائمه و عامل کشتار بی گناهان و نابودی سرزمین مسلمین و دیگر جرم های اینچینی می دانند

در واقع، کسانی که روبروی ما هستند برادران و خواهران جاهل ما هستند که فریب خورده اند و به آن ها دروغ گفته اند و خیال می کنند با کسی می جنگند که خوارج، مرتد، مزدور اجنبی، دشمن دین و ملت و ائمه است، وحشی و جنایتکاری است که به زن، مرد و بچه هم رحم نمی کند، زنان مسلمین را کنیز می گیرد، زنان مسلمین را خرید و فروش می کند، کودکان را قتل عام می کنند و سایر چیزهایی که همه ی ما شنیده ایم. این ها در واقع، با ما نمی جنگند بلکه، با یک موجود خیالی می جنگند که اصلاً وجود ندارد و اگر وجود هم داشته باشد ما هم با آن می جنگیم. کدام یک از ما با این جرم ها و مجرمین موافق است؟

در مورد کشتن یا نکشتن زن مرتد هم باز دو دیدگاه وجود دارد

اکثریت فرق و مذاهب اسلامی بر این باورند که اگر زنی مرتد شود و با قول یا عملی به یقین و بدون شک از جامعه ی مسلمین خودش را جدا کرده و توبه نکند، به دلیل فراگیر و عام بودن فرموده ی رسول الله صلی الله علیه وسلم که: "مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ"، کشته می شود، بر این اساس فرقی بین زن و مرد در اجرای حد رده وجود ندارد. اگر در مواردی هم می بینیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم از کشتن زنان نهی کرده، در مورد برخی از زنان کفار اصلی است که به دلیل ضعفشان است. چون به دلیل همین ضعف، در آن زمان توانائی حضور در جنگها را نداشتند. یعنی این ها شمشیر به دست نبودند، در جنگ ها شرکت نمی کردند، و به دلیل همین ضعفشان و عدم شرکت در جنگ ها رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی کرده از کشتن این زنان کافر اصلی

در این زمینه که زنان مانند مردان مشمول همان حکم می شوند " مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ " حکم ارتداد زن و مرد فرق نمی کند، روایتهای مختلفی هم وجود دارد مثلاً

• از جابر رضی الله عنه و ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها به شیوه های مختلفی روایت شده که زنی مرتد شده و چون دوباره به او سفارش می شود مسلمان شود، توبه کند و به اسلام برگردد اما، اینکار را نمی کند به دستور رسول الله صلی الله علیه وسلم به قتل می رسد: «أَنَّ أَمْرًا يُقَالُ لَهَا أُمُّ مَرْوَانَ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهَا». «الْإِسْلَامُ، فَإِنْ رَجَعَتْ وَإِلَّا قُتِلَتْ»

یا: «أَنَّ أَمْرًا يُقَالُ لَهَا أُمُّ مَرْوَانَ ارْتَدَّتْ فَأَمَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِأَنْ يُعْرَضَ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ فَإِنْ تَابَتْ وَإِلَّا قُتِلَتْ، فَأُبْتُ أَنْ تُسَلِّمَ فُقُتِلَتْ»

- وعایشه رضی الله عنها فرموده: «ارتدت امرأة يوم أحد، فأمر النبي صلى الله عليه وسلم أن «تستتاب فإن تابت وإلا قُتِلَتْ».
 - علاوه بر این، حفصه ام المؤمنین رضی الله عنها با دست خودش يك زن ساحره را به قتل رساند.
 - ابوداود و نسائی هم با سندی صحیح از ابن عباس رضی الله عنه روایت کرده اند که مسلمان نابینا زنی داشت که به رسول الله صلى الله عليه وسلم فحش می داد و این مرد چندین بار به او تذکر داده بود (که این کار را نکند چون همه می دانستند در آن زمان کسی چنین جرمی مرتکب شود حکم آن مرگ است حکومت اسلامی هم این اجازه را به همه داده بود که اگر کسی چنین کاری را انجام داد می تواند و اجازه دارد که حکم را اجرا کند، قبلاً عرض کردیم که چه کسی می تواند این حکم را اجرا نماید.) این زن فحش می داد و مرد چندین بار به او تذکر داده و از او درخواست توبه کرده بود اما، زن همچنان به جرم خود ادامه می داد. این مرد شب هنگام زنش را به قتل رساند. زمانی که خبر به رسول الله صلى الله عليه وسلم رسید مردم را جمع کرد و فرمود: من شما را شاهد می گیرم که خون آن زن هدر رفته است «ألا اشتهؤوا أن دمها هدر».
 - خالد بن ولید هم زنی که به رسول الله صلى الله عليه وسلم فحش و ناسزاگویی کرده بود را به قتل رساند.
 - رسول الله صلى الله عليه وسلم در هنگام فتح مکه دستور قتل دو زن را صادر نمود که علیه اهل قبله جنگ روانی و تبلیغی می کردند. در جنگی که سکولاریست های مکه علیه مسلمانان به راه انداخته بودند این ها در بخش جنگ روانی آن فعالیت داشتند. ساره از کنیزان بنی عبدالمطلب یکی از اینها بود که قبلاً مرتد شده بود. رسول الله صلى الله عليه وسلم امر کرد حتی اگر خودشان را به پرده ی کعبه هم آویزان کرده باشند باز باید کشته شوند.
 - زنی به نام أم قِرْفَة که مسلمان بود کافر شد. ابوبکر رضی الله عنه از او درخواست توبه کرد و گفت توبه کند اما، آن زن توبه نکرد و ابوبکر رضی الله عنه او را به دلیل ارتداد کشت.
- مواردی این گونه هستند که می توان به آن ها استناد کرد. در این صورت، مجازات زن مرتد شده دقیقاً مثل مرد مرتد است، چون آثار و ضررهای رده ی زن و مرد فرقی با هم ندارد. البته، حدیث حسن معاذ رضی الله عنه در فتح الباری می تواند دلیل دیگری باشد که رسول الله صلى الله عليه وسلم هنگام ارسال او به یمن فرمود: "أَيُّمَا رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهُ فَإِنْ عَادَ وَإِلَّا فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهَا فَإِنْ عَادَتْ وَإِلَّا فَاضْرِبْ عُنُقَهَا". اگر مردی از اسلام مرتد شد او را دوباره دعوت کن که برگردد به اسلام وگرنه گردن او را بزن و هر زنی هم که از اسلام مرتد شد، دوباره او را دعوت کن که به اسلام برگردد و اگر برنگشت گردن او را هم بزن.
- البته روایت دیگری هم هست که رسول الله صلى الله عليه وسلم در موارد مختلفی می آورد و حالت عمومیت دارد و فرقی میان زن و مرد قرار نداده است که می فرماید: «لَا يَجِلُّ دَمُ امْرَأَةٍ مُسْلِمَةٍ إِلَّا بِإِخْدَى ثَلَاثٍ: كُفْرٌ بَعْدَ □□□□□□□□□□، وَزَنًا بَعْدَ إِحْصَانٍ، وَقَتْلُ نَفْسٍ بِغَيْرِ نَفْسٍ»، در سه حالت ریختن خون مسلمان حلال می شود یکی این که بعد از ایمان کافر شود، مرتد شود؛ و بعد از این که متأهل شد زنا کند، و به غیر حق نفسی را به قتل برساند و قصاص شود.

روایت هایی که در نهی از کشتن زنان آورده اند، این ها مربوط به جنگ با کفار اصلی است که به دلیل ضعف و عدم مشارکت آن هادر جنگهاست. همین روایت نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم هم زمانی صادر شد که در جنگ، زنی را دید که کشته شده بود و فرمود: "مَا كَانَتْ هَذِهِ لِقَاتِلٍ"، یعنی این زن که جنگجو نبود و نباید زنی که جنگجو نیست و از لحاظ تبلیغی در جنگ شرکت ندارد کشته شود. یعنی زنی که در قتال نیست، جنگجو نیست نباید کشته شود. مَا كَانَتْ هَذِهِ لِقَاتِلٍ، یعنی علت این که رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین حرفی را زده این است که زنی که کشته شده، علت این که نهی شده کشته شوند این است که در جنگ شرکتی ندارند.

هم اکنون که زنان مسلح کفار سکولار در ارتشهای کشورهای سکولار حضور دارند در این صورت چطور؟ در ارتش آمریکا، رژیم صهیونیستی، کانادا و در اکثر کشورها این زنان وجود دارند، الان چه؟ در میان مرتدین سکولار کردستان هم وجود دارند مگر نمی بینیم، الان حکم چیست؟ در تبلیغات علیه مسلمین هم شرکت می کنند، این چطور؟ فرق این ها با مردان در چیست؟ در هیچ چیزی و حکم همه مثل هم است.

زنان هم مانند مردان در جنگ شرکت دارند و اسلحه به دست گرفته اند و اینگونه نیستند که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت: مَا كَانَتْ هَذِهِ لِقَاتِلٍ، مثلاً زنی کفار اصلی است در منزلش نشسته و کاری به جنگیدن ندارد؛ خوب درست است، نباید کشته شود؛ اما این ها چه که در اکثر کشورهای سکولار دنیا اسلحه به دست هستند یا در جنگ روانی شرکت می کنند مانند کنیزانی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در فتح مکه فرمود: آن ها را بکشید حتی اگر خودشان را به پرده ی کعبه آویزان کرده باشند. پس، هم اکنون زنان سکولار در جنگ روانی که علیه مسلمین راه می افتد و هم در جنگ نظامی فرقی با مردان ندارند.

ارتداد هم جرم است و جزو حدود، مثل تمام جرمها و حدودها و بلکه، بدتر از سایر جرمها نیز می باشد. زمانی که بین زن و مرد، دزد، قاتل، مصرف کننده ی مست کننده ها، زناکار و غیره فرقی نیست در این مورد هم تفاوتی وجود ندارد. جرم ارتداد که بدتر از آن هاست

امام شافعی در مخالفت با رأی مخالفین و اثبات اینکه زن مرتد هم مثل مرد مرتد کشته می شود، به دو شبهه در این زمینه هم اشاره می کند یعنی در جواب این دو شبهه آرای خودش را هم بیان می کند. شبهه ی اول روایتی از ابن عباس است رضی الله عنه که می گوید: «لَا تَقْتُلِ النِّسَاءَ إِذَا هُنَّ ارْتَدَّ عَنْ الْإِسْلَامِ وَلَكِنْ يَحْبِسُ وَيُدْعِيْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَيَجْبِرْنَ عَلَيْهِ» «زنان اگر از اسلام برگردند کشته نمی شوند بلکه حبس می گردند، دعوت به اسلام شده و بر آن مجبور می شوند. امام شافعی رحمه الله این روایت را اینگونه پاسخ می دهد و می فرماید: برخی از طرفداران این نظر که زن مرتد کشته نمی شود این روایت را پیش من قرائت کردند و من از گروهی از آگاهان به حدیث که در جلسه حضور داشتند از این روایت سؤال کردم، همه گفتند روایت غیر صحیح است و راوی آن مورد اعتماد نیست.

شبهه ی دوم قیاس است. کسانی که می گویند زنان مرتد کشته نمی شوند آنان را به زنان کفار اهل حرب مقایسه کرده اند، زیرا پیامبر کشتن زنان اهل حرب را نهی فرموده است. وقتی کشتن زنانی که هیچ سابقه ای در اسلام ندارند جایز نباشد، قتل زنان مرتدی که سابقه در اسلام دارند به طریق اولی جایز نیست و نام این قیاس، قیاس اولویت است. امام شافعی رحمه الله این شبهه را اینگونه جواب می دهد: اگر به این قیاس بتوان استناد کرد باید شامل پیرمردان، مزدبگیران و راهبان نیز شود زیرا از قتل آنان نیز در دارالحرب نهی شده است. مضافاً اینکه اگر دلیل ما «قیاس» باشد پس، دلیلی بر زندانی نمودن

زن مرتد نیست زیرا زن حربی زندانی نمی‌شود بلکه به بندگی درمی‌آید. پس بر اساس این نص «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَأَقْتُلُوهُ». تفاوتی بین زن و مرد قائل نمی‌شود. امام شافعی به این شیوه به دو شبهه پاسخ می‌دهد.

در برابر این دیدگاه، دو فرقه از فرق اسلامی دیدگاه متفاوتی دارند؛ یکی حنفی‌ها و دیگری شیعیان 12 امامی که رأی دیگری دارند. این‌ها بر این باورند که زن مرتد شده کشته نمی‌شود بلکه، زندانی می‌گردد. سُفْيَانُ ثَوْرِي و کسان دیگری از اهل کوفه هم بر این رأی بودند.

این دسته علاوه بر روایتی که در مورد عدم کشتن زنان کافر اصلی که در جنگ شرکت نمی‌کنند روایت معاذ رضی الله عنها هم اینگونه و با این لفظ به آن‌ها رسیده: «أَيُّمَا رَجُلٍ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهُ، فَإِنْ تَابَ، فَأَقْبَلْ مِنْهُ، وَإِنْ لَمْ يَتُوبْ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَأَيُّمَا امْرَأَةٍ ارْتَدَّتْ عَنِ الْإِسْلَامِ فَادْعُهَا، فَإِنْ تَابَتْ فَأَقْبَلْ مِنْهَا، وَإِنْ أَبَتْ فَاسْتَنْتَبِهَا». یعنی به جای «وَالَا فَاضْرِبْ عُنُقَهَا» که قبلاً آمده بود به آن‌ها اینگونه رسیده: «وَإِنْ أَبَتْ فَاسْتَنْتَبِهَا». اگر قبول نکرد دوباره او را توبه بده. دوباره توبه را بر او عرضه کن»

این روایت، بزرگترین دلیل مخالفین کشتن زن مرتد شده است که باید به جای کشته شدن او را زندانی کرد و هر روز او را توبه داد تا دوباره به اسلام برگردد؛ حتی، اگر تا زمان مرگش هم طول بکشد. این‌ها اینگونه استناد می‌کنند

امام ابوحنیفه رحمه الله می‌گوید: إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا ارْتَدَّتْ لَا تُقْتَلُ وَلَكِنْ تُحْبَسُ وَتُخْرَجُ كُلَّ يَوْمٍ فَتُسْتَتَابُ وَيُعْرَضُ عَلَيْهَا الْإِسْلَامُ، وَهَكَذَا حَتَّى تَعُودَ إِلَى الْإِسْلَامِ أَوْ تَمُوتَ، لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ. به همین شیوه می‌گوید اگر زنی مرتد شد کشته نمی‌شود ولی زندانی می‌شود و هر روز او را از زندان بیرون می‌آورند به او می‌گویند توبه کن و اسلام را دوباره بر او عرضه می‌کنند که دوباره اسلام را قبول کند. این کار به اندازه ای ادامه پیدا می‌کند حتی تا زمان مرگش. چرا؟ چون رسول الله صلى الله عليه وسلم نهی کرده از قتل زنان

شیعیان 12 امامی هم بر این باورند که، حکم مرگ مربوط به مرد مرتد است. آن‌ها تقریباً همین دیدگاه را به شیوه‌ی دیگری بیان می‌کنند و می‌گویند: اگر شخص مرتد، زن باشد (چه از نوع فطری و چه از نوع ملی، یعنی چه زنی باشد که از کفار اهل کتاب به اسلام آمده و بعد مرتد شده باشد یا مسلمان زاده‌ای باشد که مسلمان بوده و بعد مرتد شده است) می‌گوید در هر صورتی، این‌ها اعدام نمی‌شوند، بلکه زندانی می‌شوند تا زمانی که توبه کنند و اموال او تا زمانی که زنده است تقسیم نمی‌شود و در صورتی که به خانه‌ی شوهر رفته باشد باید عده‌ی طلاق نگه دارد ولی اگر به خانه‌ی شوهر نرفته باشد بدون عده از شوهرش جدا می‌شود

در این صورت، در مورد مجازات زنی که مرتد می‌شود از نظر فقهای امامیه تفاوتی بین مرتد فطری و ملی وجود ندارد. احکام جاری بر زن مرتد را به این شرح می‌گویند مهلتی برای توبه کردن به او داده می‌شود بعد از آن او را حبس می‌کنند. یعنی قاعده‌ی آن‌ها چنین است به او مهلت می‌دهند برای توبه کردن و او را حبس می‌کنند. از بزرگان آن‌ها کسانی مانند شهید اول می‌گوید: اگر زنی مرتد شود چه ارتداد او فطری باشد یا ملی کشته نمی‌شود بلکه، اوقات نمازهای واجب تنبیه می‌گردد و در حبس می‌ماند تا توبه کند یا در حبس بمیرد. همین مسأله‌ی تنبیه بعضی از فقهای حنفی هم بر آن هستند که در

زندان او را تنبیه می کنند حتی در غذایش هم کوتاهی هایی می شود که این فرقه ها به آن اشاره کرده اند.

فقه های 12 امامی بر این باورند که اسلام برای زنان مرتد، بدان سبب که زنان از نظر سازمان دفاعی و فکری نوعاً از مردها ضعیف ترند و زودتر تحت تأثیر قرار می گیرند، کیفر آسان تری در نظر گرفته است. همچنین استدلال می کنند به جنگهای رده که در آن مردها کشته می شدند اما، زنان اسیر می شدند و حتی کنیز می شدند، که یکی از آن ها فکر کنم مادر محمد بن حنفیه بود که نصیب علی بن ابی طالب رضی الله عنه شد.

در هر صورت، این رأی هم وجود دارد. اما چیزی که خیلی جالب است، در ایران که بر اساس فقه 12 امامی اداره می شود، هم زنان عضو دارودسته ی رجوی و سایر چپها را کشتند و هم زنان عضو مرتدین سکولار گردی را، مگر ندیدیم؟ دیدیم که همه را اعدام کردند، هم کسانی که در جنگ حتی چند مدت پیش هم دارودسته های سکولاریست های مرتد اوجالان مسیلمه ی کذاب کردها را گرفته بودند به جرم ارتداد آن ها را کشتند و هم از دارودسته ی رجوی و امثالهم و چپ هایی که وجود داشتند و در جنگ در قتل مسلمین شرکت کرده بودند. همه ی آن ها را کشتند، چرا؟ چون این ها نیروی جنگی بودند. پس، دقت کنید، «عملاً» زمانی که ارتداد زن ساده نیست و مغلظه و شدید می شود «عملاً» فرقی بین هیچ یک از اهل قبله در مجازات زن مرتد شده وجود ندارد، و تمام اهل قبله «عملاً» در مجازات زنی که ارتداد او تبدیل شده باشد به مغلظه و شدید یک موقف دارند، همه «عملاً» یک کار را انجام می دهند بخصوص اگر این زن در طائفه ی ممتعه یا گروههای بازدارنده از شریعت مثل همین گروههای مرتد و سکولار فعال باشد. در این صورت، چنین زنانی که نیروهای مسلح هستند یا در جنگ فرهنگی در خدمت اسلحه و در خدمت جنگ هستند حکم ارتداد این ها فرقی بامردان ندارد و کل اهل قبله بر کشتن آن ها اتفاق دارند.

• نکته ی دیگری که در چگونگی برخورد با مرتدین لازم است به آن اشاره شود فرزندان هستند که از پدر و مادری مرتد به جا مانده اند یا به دنیا آمده اند و مسلمان نیستند، با این ها چه برخوردی باید داشت؟ در این زمینه نص صریحی وجود ندارد. اما این را مطمئنیم که فرزند تا زمانی که تکلیفی بر او واجب نشده حکمش تابع مجتمعی است که در آن زندگی می کند، مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. حتی تا زمانی که به سن تکلیف نرسیده در سرزمین های مسلمان نشین هم حکمی بر او اجرا نمی شود در کل این است که تابع مجتمعی است که در آن زندگی می کند.

یعنی کودکی که در میان یهودیان زندگی می کند حکمش مثل یهودیان است، مگر اینکه ثابت شود این شخص یهودی نیست و مثلاً مسلمان است یا مشرک و سکولاریست یا هر چیز دیگری است. خوب، حالا کسی که مرتد می شود، مهم این است که فرزندانش که پس از ارتداد او به دنیا آمده اند در چه مجتمعی هستند. اگر در میان مسلمین هستند، خوب این ها هم مثل سایر کودکانی هستند که به دلایلی والدینشان را از دست داده اند و مشمول احکام همان فرزندان یتیمی می شوند که در جامعه ی مسلمین هستند و از پدر و مادری مسلمان متولد شده اند.

حتی، عده ای از علماء چون امام نووی اعلام می کنند که اگر این کودکان قبل از ارتداد والدین، نطفه ی آن ها منعقد شده باشد و حتی والدین در زمان حاملگی این کودک مرتد شده باشند باز کودک جزو مسلمین به حساب می آید و تنها زمانی می شود او را مرتد دانست که بالغ شود و بعد از اسلامش دچار ارتداد گردد. خوب، این مال همه است، فرقی با دیگران ندارد. یعنی این کودک همان مسیری را طی می کند که سایر کودکان مسلمانان طی می کنند و مشمول حکم سایر بچه مسلمان ها می شود.

در این زمینه هم باید کاملاً دقت کرد که در مورد یکی از بندگان الله آنهم بی گناhterین بندگان الله صحبت می شود و نباید تحت هیچ شرایطی تابع شک، گمان، احتمال، پیش داوری و خدای ناکرده ادعای غیب گویی در مورد آینده ی این کودک شد. بلکه، باید با یقین و اطمینان در مورد آن حکم صادر کرد. چون دیده شده عده ای می گویند ممکن است و احتمال دارد این بچه ی بی گناه چند روزه،!! چندماهه یا حتی چند ساله و غیر بالغ مثل والدینش مرتد شود پس، مشمول حکم مرتدین می گردد.

یعنی چه؟ اولاً با شک و گمان هیچ انسانی را نمی توانی نه وارد دایره ی اسلام کنی نه از آن خارج کنی بلکه، باید یقین و اطمینان کامل داشته باشی. دوماً، یک کودک یکی دو روزه از چه چیزی برگشته است؟ این بنده ی چند روزه ی الله چگونه توانسته تسلیم قانون شریعت الله شود؟ و چه کاری کرده که مرتد شده است؟

یعنی، این کودک بیچاره با حکمی که دوستان نامیزان صادر می کنند و در حال اجرای آن هم هستند همین فرزندان بیچاره را با همین حکم می کشند و می گویند فرزندان مرتدین هستند پس، خودشان هم مرتد هستند. این کودک بیچاره اگر فوت هم بکند بر روی او نماز خوانده نمی شود، در قبرستان مسلمین هم دفن نمی شود و خودت همین طور ادامه ی سریال را ببین و نگاه کن چه سناریوی وحشتناکی برای این کودک نوشته اند. دلیشان برای چنین اعمالی چیست؟ این است که شخص از مرتد ارث نمی برد.

خوب نبرد، مگر اگر والدین یکی از ما مرتد شود و ما از او ارث نبریم همین ارث نبردن باعث می شود که ما هم مرتد شویم؟ این بنده خداها با صدور این احکام بی پایه و اساس چگونه توانسته اند اینقدر بی رحم و بی انصاف باشند؟ دوستان گرامی کسانی چنین فتواهائی را داده اند و الان هم کسانی هستند که با فرزندان مرتدین همین معامله را می کنند.

ارتداد یک جرم است، جرمی است که باید از کانال خاص خودش ثابت شود و اگر ثابت شد باید حد روی او اجرا شود پس، جزو حدود است. آخر چه کسی را دیدید چون والدینش قاتل بودند شاید او هم بعداً دچار قتل شود باید مثل قاتلها با او برخورد شود و او هم کشته شود؟ کمی فکر کنید ببینید دارید چه کاری می کنید؟

قاعده ی اصلی در مورد هر انسانی این است که براساس فطرت اسلامی به دنیا می آید و این خانواده است که او را به هر چیزی که بخواهد تبدیل می کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: مَا مِنْ مَوْلُودٍ إِلَّا يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، وَيُنَصِّرَانِهِ، وَيُمَجْسِسَانِهِ، كَمَا تَنْتَجِ الْبَهِيمَةُ بِهَيْمَةِ جَمْعَاءَ، هَلْ تَحْسُونُ فِيهَا مِنْ جَدْعَاءَ؟ ثُمَّ يَقُولُ أَبُو هُرَيْرَةَ: وَأَفْرَأُوا إِنْ شِئْتُمْ فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ (روم/30). رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: هر نوزادی بر فطرت سالم (اسلام) به دنیا می آید، اما والدینش، او را یهودی، نصرانی یا مجوسی (زرتشتی) بار می آورند. همان گونه که

نوزاد حیوان هنگام ولادت، صحیح و سالم است آیا هیچ دیده اید که حیوانی، گوش بریده به دنیا بیاید؛ و بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم این آیه را تلاوت کرد: فطرت الهی است، که (خداوند) مردم را بر آن آفریده است، دگرگونی در آفرینش خدا نیست، این است دین استوار. بله، هیچ حیوانی، گوش بریده به دنیا نمی آید دیگران هستند که گوش او را می برند

در این صورت، این کودک بر اساس فطرتش مسلمان به دنیا می آید و والدین، دین او را تعیین می کنند. حالا، پدر و مادرش مرتد شدند و او را در جامعه ی مسلمین رها کردند؛ در اینجا حکومت اسلامی و جامعه ی مسلمین مسئولیت والدین او را بر عهده می گیرند، و این ها هستند که باید از اسلام فطری این کودک محافظت کنند و او را بر این اساس مثل فرزندان خودشان پرورش دهند. نه اینکه او را دست دیگران بدهند که گوشش را ببرند. کسی یک مسلمان را تحویل یک کافر نمیدهد حتی، اگر این !!شخص اسلام فطری داشته باشد، کودک مسلمانی است

حالا این کودک از چنین والدینی، از چنین نعمتی، چنین جامعه ای و حکومت اسلامی که او را اینگونه بار بیاورد محروم می شود که بتواند در سایه ی آن اسلام فطری خود را تبدیل کند به اسلام خاصی که رسول الله صلی الله علیه وسلم آورده است، و از طریق پدر و مادر یا به هر شیوه ای در میان کفار قرار گرفت؛ حالا باید نگریسته شود آن کودک در چه مجتمعی رشد کرده است، در چه مجتمعی در حال رشد است، و این کودکان در کدام مجتمع کفار اصلی به سر می برند. چون در اینجا یا پدر و مادر هستند که دین این کودک را تعیین می کنند یا مجتمعی که این پدر و مادر پس از ارتداد، به آن فرار کرده اند و آن جا آن مجتمع است که آن ها را پرورش می دهد

در هر صورت، کسانی چون امام شافعی رحمه الله، ابویوسف حنفی رحمه الله (یکی از شاگردان بزرگ امام ابوحنیفه رحمه الله)، امام احمد حنبل رحمه الله و دیگران هم ارتداد کودک را معتبر نمی دانند. طبیعی هم هست چون یکی از شروط تکفیری که قبلاً خواندیم و بیان کردیم اینکه شخص باید مکلف باشد، مکلف بودن شخص یکی از معیارهاست و این کودک چه جرمی مرتکب شده؟ جرمی مرتکب نشده که مستحق عقوبت کشته شدن هم باشد

برادران و خواهران گرامی، نگاه کنید دوستان! به نظر شما فرق این کودک با سایر کودکان در جوامع کفار در چیست که این کودک مشمول حکم مرتدین می شود اما، سایر کودکان مشمول حکم کفار اصلی؟ هیچ چیزی

ارتداد جرم است، جرمی بدتر از قتل، زنا، شراب خواری و سایر جرمها. حالا، اگر والدین هر کسی مرتکب این جرمها شده باشند معقول و شرعی است نوزادشان هم به همان جرم محکوم شود و اگر به او دست پیدا کرد او را به جرم والدینش مجازات کرد؟ مطمئناً خیر. چگونه می توانی این حکم را بر روی او صادر کنی؟ این ظلم آشکاری است، ظلم آشکاری است در حد کشتار دختران بی گناهی که الله تعالی در موردشان می فرماید: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ». با چه گناهی کشته شدند؟ این کودک با چه گناهی کشته می شود؟ چه گناهی و چه جرمی کرده که کشته می شود؟ اسلام برای برداشتن اینگونه ظلمها آمده، نه تولید چنین ظلمهائی که واضح و آشکار است و نمی توان آن را انکار کرد و اسلام از هرگونه ظلمی بری است

در این صورت، آن کودک تابع حکم همان کفار اصلی به حساب می آید که در آن بوده و در آن رشد کرده نه مرتدین؛ و هنگام دست یابی به آن ها چنانچه توبه کردند توبه ی آن ها پذیرفته می شود. برگشتند به اسلام از آن ها قبول می کنیم. بر خلاف مرتدین که تنها توبه ی آن ها قبل از دست یابی به آنان پذیرفته می شود. و اگر این مرتدزاده ها یهودی، نصرانی، مجوس یا صابئی شده باشند مشمول حکم کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب می شوند و از امتیازاتی چون اهل ذمه بودن یا معاهده و غیره هم برخوردار می شوند اما، اگر این مرتدزاده ها سکولاریست و مشرک شده باشند؛ در این صورت، مشمول حکم همان سکولاریستها و مشرکین می شوند نه مشمول کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب.

این ها از جمله موارد عمده ای بودند که اهل قبله در آن تأویلات و اجتهادات مختلفی دارند و فقط شورا است که می تواند رأی واحد را متناسب با وضع موجود زمانی و مکانی جامعه از کانال امیر و رهبر مسلمین ارائه دهد.

از الله تعالی خواستاریم به ما چنان درک و فهمی عنایت کندو ببخشد که با روی آوردن و گرایش به شورا و پرهیز از مطلق دانستن خودمان و پرهیز از تفرق، لیاقت و شایستگی دست یابی به وحدت، قدرت و تشکیل امت واحده را در خودمان به وجود بیاوریم و اسباب آن را در وجود خودمان فراهم کنیم و الله تعالی به خاطر این اسبابی که فراهم کرده ایم ما را از ذللی، سستی، بی ابهتی و کشت و کشتار میان یکدیگر نجات دهد و پیروزی را بر ما نازل کند و شر دشمنان متحد اشغالگر سکولار خارجی و نوکران محلی، طاغوتهای منطقه ای آن ها را از سرما بردارد.

شیوه ی برخورد با مسلمینی که بنا به دلایلی غیر از ارتداد در جبهه ی مرتدین افتاده اند و خواسته یا ناخواسته به نفع مرتدین و علیه حکومت اسلامی و یا سایر جماعت های جهادی وارد جنگ می شوند.

اگر با یک مقدمه ی کوتاه وارد مبحث امروز شویم بهتر باشد

الله تعالی می فرماید

• تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ «
أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (شوری/5)، آسمانها نزدیک است از بالا در هم بشکافند و فرشتگان به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول اند و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می کنند. آگاه باش که الله بخشنده ای است که رحم می کند. يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ. برای کسانی که در زمین هستند طلب بخشش و آمرزش می کنند.

همین فرشته ها برای مؤمنین و بخصوص برای کسانی که توبه می کنند و دوباره به مسیر شریعت الله بر می گردند باز هم الله تعالی می گوید که دعا می کنند

حتی، زمانی که عده ای از همین مؤمنین مرتد شوند باز الله، هم مسیران رسول الله صلی الله علیه وسلم و حزب الله را کسانی می داند که رفتاری آمیخته با رحم و ذلیلی با مؤمنین دارند. چون، پس از الله و رسولش همین مؤمنین هستند که «ولی» آن ها محسوب می شوند

بله، همین مؤمنین هستند که ولی ما و ولی کل مسلمین در کل دنیا و اهل قبله بوده اند و هستند. اما، در برابر ذلیلی و رحمی که خداوند در برابر مؤمنین از ما می خواهد این گروه که آن ها را توصیف می کند بر کافرین سخت و سفت و باعزت هستند. یعنی می دانند با مؤمنین چگونه رفتاری داشته باشند و با کفار هم چگونه باشند

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ» (مائده/54-56)، ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود مرتد شود و برگردد خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می دارد و آنان هم خدا را دوست دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن و ذلیل هستند و در برابر کافران سخت و نیرومندند، ویژگی اول، يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، ویژگی دوم، أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ؛ در برابر مؤمنین فروتن، نرم. أَذِلَّةٌ، ذلیلی؛ (خیلی سخت است رعایت بکنی ولی باید رعایت شود که چگونه یاد بگیری در برابر مؤمنین ذلیل باشی و ذلیلی خود را نشان دهی و در برابر کافران، سخت و نیرومند، أَعِزَّةٌ (عَلَى الْكَافِرِينَ).

و در راه خدا جهاد می کنند، ویژگی سوم، و می ایستند: يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هم ترس و هراسی به خود راه نمی دهند. (این همه دروغ که پشت سر مسلمین گفته شده و گفته هم می شود. از اینگونه سرزنش ها و گفته ها نمی ترسند. این ها ویژگی های مؤمنین هستند.) ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ این هم فضل خداست؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد عطا می کند و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است. تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمايند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می آورند و زکات مال به در می کنند. و هرکس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد از زمره ی حزب الله است و بی تردید حزب الله پیروز است. ویژگی هایشان را نگاه کنید، يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ، أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ، يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ.

الله تعالی همین مؤمنین را بعد از نصرت خودش باعث قدرتمند کردن رسول الله صلی الله علیه وسلم معرفی می کند. قطعاً همین مؤمنین باعث قدرتمند کردن ما و مؤمنین هم تا روز قیامت می شوند: «هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» (انفال/62)، او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. برادران، این ها ابزار قدرت ما هستند. مؤمنین، برادران شما، «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» برادران شما ابزار قدرت شما هستند که خدا بعد از نصرت خودش آن را در اختیار شما و ما قرار داده است

خوب، حالا بخش ناچیزی از این مؤمنین که برادران ما هستند: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»، و باید به آن ها رحم کنیم تا الله به ما هم رحم کند: اَرْحَمُوا أَهْلَ الْأَرْضِ يَرْحَمُكُمُ أَهْلُ السَّمَاءِ، و باید به جای جنگی که انتخاب کرده اند صلح برقرار کنیم تا الله به ما رحم کند: فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ.

آن ها جنگ برپا کردند ما باید صلح برقرار کنیم. این یکی از وظایف ماست تا چه؟ تا الله به ما رحم کند و ما باید نسبت به آن ها «رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» باشیم، و نسبت به آن ها «أَدْلَةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» باشیم به جای جنگی که آن ها انتخاب کرده اند.

حالا، این دسته ی ناچیز جاهلانه (گاه ناچیز هم نیستند و خیلی زیادند) و به دلیل تأویلات غلط در جبهه ی مرتدین قرار گرفته اند و زمانی که ما با آن ها صحبت می کنیم (حالا چه قبل از جنگ یا در حین جنگ یا بعد از جنگ) این ها خودشان آگاه می شوند و توبه می کنند؛ یعنی از صف کفار و مرتدین به صف مسلمین می آیند نه اینکه در وضع موجود دست از مذهب یا تفسیر خاص خودشان بردارند و تابع تفسیر فقهی کسی شوند که شما می گوئید. زمانی که این ها صف خودشان را جدا می کنند و توبه می کنند و با مسلمین هم مسیر می شوند؛ ملائکه هم برای پذیرش توبه ی این ها دعا می کنند: رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. این جا برای همه درخواست توبه می کنند، قشر خاصی را متمایز نکردند: فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ

با این مقدمه و نگرش، سراغ درس امروزمان می رویم که روش برخورد با این دسته از مؤمنینی که به خودشان و سایر مسلمین ظلم کردند و ما باید به خاطر برادری مان در دین و ثمرات قدرت بخش این برادری و ترس از قیامتمان به آن ها کمک کنیم. چه کمکی به آن ها کمک بکنیم؟ کمک کنیم چیزی را که قطع کرده اند دوباره با کمک هم، با هم به عنوان یک وظیفه آن را دوباره وصل کنیم چیزی را که آن ها قطع کردند: وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (رعد/ ۲۱)، و کسانی که برقرار می کنند پیوندهائی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است، و از پروردگارشان می ترسند و از محاسبه بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) می ترسند.

به همین دلیل، ما می خواهیم چیزی که آن ها جاهلانه آن را قطع کردند به هر دلیلی، به آن ها کمک کنیم تا با کمک همدیگر آن را وصل کنیم، و آن ها را دوباره به صف مسلمین و جامعه ی مسلمین برگردانیم، و با کمک آن ها دوباره به خودمان هم قدرت بدهیم و به آن ها هم قدرت ببخشیم.

همان طور که در درسهای گذشته عرض کردیم، منافقین و سکولارزده ها با تمام جاهلیت و صفات ناپسند و پلیدی که با خود دارند تنها در زمان ضعف مسلمین و حکومت اسلامی ابراز وجود می کنند و آشکار می شوند، و آشکارا با برگشت و عقبگرد خود اسمشان را عوض می کنند و ما عنوان مرتدین بر آن ها اطلاق می کنیم. این ها آشکارا در برابر مسلمین صف آرائی می کنند و جبهه ی آشکاری را در برابر مسلمین تشکیل می دهند. اما، این افراد آشکار دارای عقیده ی واحدی نیستند.

زمانی هم که جزو منافقین و سکولارزده ها بودند باز دارای عقیده ی واحدی نبودند، و تنها چیزی که آن ها را دور هم جمع می کرد مخالفت با قدرت حکومت اسلامی بود (با بخش هایی از حکومت اسلامی یا کل حکومت اسلامی) و قدرت اسلامی اجازه نمی داد این ها عقاید واقعی خودشان را آشکار کنند یا به میل خودشان هر چه خواستند به نام اسلام انجام دهند. اما، زمانی که درون خودشان را آشکار می کنند و هر چه خواستند را انجام می دهند و مشمول جبهه ی مرتدین می شوند دیگر ضرورتی برای پنهان کردن عقایدشان و رفتارهای ترکیبی شان از اسلام و خواسته های نفسانی شان ندارند، به همین دلیل به چند دسته ی مختلف تقسیم می شوند.

در اواخر عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و ابتدای خلافت ابوبکر رضی الله عنه عده ای از این ها مستقیماً به سراغ دین سکولاریسم برگشتند و مشرک شدند؛ عده ای خودشان ادعای پیامبری کردند مثل سجاج و مسیلمه ی کذاب و دیگران، عده ای هم فقط نماز را حذف کردند، عده ای هم فقط زکات را حذف نمودند و عده ای دیگر هم به سایر باورهای سکولاریستی خودشان برگشتند و معجونهای ترکیبی از اسلام و غیر اسلام درست کردند. در کل یک دست نبودند.

همه ی این ها، از تازه مسلمانانی که پس از فتح مکه مسلمان شده بودند، هنوز آشنایی کاملی با مبانی اسلام نداشتند، و اسلام با روحشان مأنوس نشده بود و ضعف ایمان داشتند نهایت سوءاستفاده را کردند و همچون یک ابزار در پیشبرد اهدافشان از آن ها استفاده نمودند. به همین شیوه ای که امروزه کفار سکولار با همکاری دین فروشان و علمای سوء از مسلمین جاهل و ضعیف الایمان استفاده ی ابزاری می کنند.

وضعیت این تازه مسلمانان را می توان به وضعیت قوم تازه از بند آزاد شده ی بنی اسرائیل تشبیه کرد که پس از غیبت چند روزه ی موسی علیه السلام و با وجود هارون علیه السلام فریب حقه بازی به نام سامری را خوردند و گوساله پرست شدند. این ممکن است باز هم تکرار شود و تجربه ای است که باید از آن درس گرفت و برایش برنامه ریخت و از تکرار مجدد آن جلوگیری کرد.

خود ما هم در اوایل انقلاب سراسری 57 ایران که کل مذاهب و فرق موجود در ایران، شیعه، سنی و در آن شرکت داشتند شاهد تکرار چنین سناریویی بودیم. یک ملت تازه رها شده از دست حکومت ... سکولار پهلوی، به دلیل فقدان قدرت مسلمین به آسانی طعمه ی انواع احزاب سکولار کافر و مرتد محلی و غیر محلی چون کومله ها، دمکراتها، راه کارگر، رنجبران، توده، فدائیان اکثریت و اقلیت و غیره شدیم و این احزاب سکولار کافر به راحتی از میان مسلمین ما یارگیری کردند، آن ها را در راه اهداف سکولاریستی و کفری خودشان خرج نمودند و هزاران کُرد تازه رها شده از دست سکولاریستهای پهلوی را قربانی راه خودشان کردند. همگی اینها قربانی راه کفار سکولار بومی و غیر بومی ایرانی و حزب سکولاریست بعث عراق و سایر متحدین آن ها که در آن زمان آمریکا هم با آن ها بود شدند. این تکرار تاریخ مرتدین صدر اسلام بود که چگونه این ها می توانستند بسیج عمومی به وجود بیاورند و ترکیب ناهماهنگ و مختلف از کسانی که بسیج کرده بودند به وجود بیاورند. هم اکنون هم ترکیب جبهه ی مرتدین مناطق کردنشین و سایر مناطق با هم تفاوت دارد.

در هر صورت، ابوبکر صدیق رضی الله عنه در زمینه ی چند دستگی جبهه ی مرتدین می گوید: فَمِنْهُمْ مَنْ ارْتَدَّ و ادَّعى النبوةَ و مِنْهُمْ مَنْ ارْتَدَّ و مَنَعَ الزَّكَاةَ. یعنی در میان مرتدین کسانی بودند که ادعای پیامبری می کردند، در میان همین مرتدین هم کسانی بودند که مانع زکات بودند. همچنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در سخنان دیگری خطاب به عمر می گوید: وَاَمَّا مَنْ ارْتَدَّتْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْعَرَبِ، فَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُصَلِّي و قَدْ كَفَرَ بِالصَّلَاةِ و مِنْهُمْ مَنْ يُصَلِّي و قَدْ مَنَعَ الزَّكَاةَ. یعنی در میان همین عرب هایی که مرتد شدند کسانی از آن ها هستند که نماز نمی خوانند و نسبت به نماز کافر شدند و کسانی از آن ها هم هستند که نماز می خوانند اما زکات را منع کردند. مانعین زکات هستند.

همین مانعین زکات هم سه گروه بودند: دسته ای در اساس منکر حکم زکات شدند مثل کسانی که منکر حکم نماز شده بودند، دسته ای دیگر از این ها کسانی بودند که منکر حکم زکات نبودند بلکه آن را به رهبر مسلمین پرداخت نمی کردند و می خواستند خودشان این را بین خودشان تقسیم کنند، و عده ای هم

در میان مانعین زکات وجود داشتند که با استدلال، تأویل و اجتهاد از آیه ی «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ» می گفتند: ما زکات را جز به کسی که نماز او برای ما سکن باشد، نمی دهیم. این ها هم در هر صورت، در جبهه ی غالب مرتدین علیه حکومت اسلامی مسلمین قرار گرفته بودند و همه تحت عنوان مانعین زکات از آن ها نام می برند. در هر صورت، مانعین زکات بودند.

در واقع تمام کسانی که در این برهه مرتد شدند به نسبت های مختلفی خودشان را به دین سکولاریسم چسبانده اند. این ها خودشان را به دین سکولاریسم چسبانده اند نه کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب. این هم به صورت واضح نشان می دهد که دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها در واقع در آرزوی تطبیق دین سکولاریسم به صورت کامل یا تطبیق بخشی از دین سکولاریسم هستند که با امیال آن ها سازگار است. در هر صورت، همه ی این مرتدین را منافقین و سکولارزده هایی می دانیم که به محض فراهم شدن زمینه ی مناسب و احساس ضعف حکومتی مسلمین به دین سکولاریسم می پیوندند.

جالب است بدانیم که، الان هم ناسیونالیسم و ملی گرایی یکی از اهرم های دین سکولاریسم برای هویت بخشی به مریدانش می باشد، در آن زمان هم همین ملی گرایی و ناسیونالیسم یکی از انگیزه ها برای ارتداد می شود.

طلیحه ثُمیری، نزد مسیلمه ی کذاب می رود و از او می پرسد: تو مسیلمه ای؟ گفت: آری. پرسید: چه کسی بر تو نازل می شود؟ گفت رحمان. آنگاه پرسید: در روشنایی می آید یا در تاریکی؟ گفت: در تاریکی، طلیحه گفت: شهادت می دهی که تو دروغگویی و محمد راستگوست، اما دروغگویی ربیع را بر راستگوی مُضر ترجیح می دهی. این گفتگو برای شما آشنا نیست؟ این را دهها بار از ناسیونالیست ها و ملی گراهای سکولار و مرتد گُرد، ترک، عرب و فارس شنیده اید؟ همه ی ما آن را شنیده ایم.

در هر صورت، با بررسی تمام منابع تاریخی متوجه می شویم که جبهه ی مرتدین در اواخر عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه با وجود اشتراکاتی که داشتند اما، نه دارای فکر واحدی بودند و نه دارای انگیزه ی واحد؛ و نه دارای فکری واحد بودند بلکه، هم افکارشان با هم فرق داشت و هم انگیزه هایشان.

پس، یکدست نبودند؛ همچنانکه الان هم نیستند و تنها در میان کردها صدها گروه مختلف و رنگارنگ سکولار، سکولارزده، منافق وجود دارد که تنها دشمنی با مسلمین و قانون شریعت الله آن ها را دور هم جمع می کند وگرنه اگر این عامل مشترک نباشد مثل سگ هار به جان هم می افتند و اگر نتوانند همدیگر را بدرند در یک اردوگاه هم قرار بگیرند همین طور تکه تکه می شوند و حزب و گروه جدید از خودشان تولید می کنند و بیرون می زنند. همین کاری که کومله ها و دمکرات ها در عرض این چند سال اردوگاه نشینی در کردستان عراق کردند که همه ی آن ها به صورت غیر مستقیم جیره خوار و حقوق بگیر حکومت های اطراف هستند از کانال طالبانی و بارزانی. ولی باز نگاه می کنیم که تکه تکه می شوند.

افغانستان و سایر سرزمین های مسلمان نشین هم همین طور است. در جبهه ی این ها هم کسانی هستند که با تأویلاتی که برای خودشان می آورند در همین جبهه مانند سیاف و امثالهم علیه مسلمین در حال فعالیت هستند اما، رهبریت عام در دست مرتدین است و این ها تأثیر گذار نیستند. با اینکه در همین

جبهه هم هستند ولی، این ها در وضع موجود بیشتر شبیه خوشبو کننده ی توالت می مانند و یکی از عوامل جنگ روانی کفار سکولار جهانی و مرتدین محلی بر علیه مسلمین و عاملی جهت بسیج عمومی فرزندان مسلمین جهت خرج کردن آن ها در راه اهداف کفار سکولار جهانی هستند

این مسأله که صحابه قبل از کشتن مرتدین آنها را به دین خدا دعوت می کرده اند روشن می کند که مرتدین زمان ابوبکر رضی الله عنه به صورت عام مرتد از دین بوده اند، چنانچه ابوبکر رضی الله عنه در نامه ای که برای قبایل مرتد نوشت گفت: «دعوت، اذان است و چون گفتند دست از آنها بردارید». نگاه کنید، جمعیتی که در جبهه ی مرتدین هستند ناهمگون اند

یعنی ممکن بوده کسانی آنجا اذان می دادند اما جزو جبهه ی مسلمین بودند، گفته دست از آن ها بردارید، کاری به کارشان نداشته باشید؛ هر چند که ممکن است این ها مخالفین دولت اسلامی و مسلمین هم بوده باشند و علیه مسلمین اسلحه برنداشته اند اما، گفته «دعوت، اذان است و چون گفتند دست از آنها بردارید» یا کسانی که بعداً اذان دادند و دست از جنگ هم کشیدند و توبه کردند باز گفته دست از اینها هم بردارید

در هر صورت، رهبریت جبهه ی مخالف حکومت اسلامی با مرتدین بود؛ حالا چه مرتدینی که کل دین را رد کرده بودند، چه کسانی که بخشی از دین را رد کرده بودند. چنانچه پاسخ ابوبکر به این ها این بود که: إِنَّهُ قَدْ انْقَطَعَ الْوَحْيُ، وَتَمَّ الدِّينُ، أَيْنُقُصُ (الدِّينُ) وَأَنَا حَيٌّ؟ دین، کامل شد و نزول وحی از آسمان منقطع گردید؛ پس آیا در دین کاستی و نقصی به وجود بیاید و من زنده باشم؟! آیا امکان دارد در دین نقصان بیاید و من زنده باشم؟ و ابوبکر نقص در دین را نپذیرفت و مثل سایر مرتدین با آن ها برخورد کرد. هم اکنون هم نیاز است دوباره این صدا بلند شود أَيْنُقُصُ الدِّينُ و أنا حَيٌّ؟ این باید ندای تمام موحدین باشد در برابر تمام سکولارها و سکولارزده های مرتدی که الان به جان دین، ناموس، وطن، آبرو و حیای مسلمین افتاده اند

بله، در زمان ابوبکر، نفس انکار و ممانعت آنها از اجرائی شدن یکی از احکام قانون شریعت الله چون زکات باعث ارتداد آنها شد با آنکه سایر عبادات را هم انجام می دادند. ابوبکر رضی الله عنه در همان برخورد نخست، با رد پیشنهاد آنها و با رد تمام درخواستهای صلح جویانه ی مرتدین و با بستن تمام درهای سازش، جنگ را علیه مرتدین آغاز کرد و آنها را بین اسلام کامل یا جنگ، آزاد گذاشت و اسلام ناقص را از آن ها نپذیرفت و قبول نکرد

حالا، اگر يك سکولاریست کافر یا مرتد محلی که هیچ يك از قوانین شریعت را در امور اقتصادی، آموزش و پرورش، سیاست داخلی و خارجی جامعه، حقوق جزایی، قوانین خانواده و غیره قبول ندارد و با كمك کفار سکولار جهانی با تمام کسانی که قصد اجرایی کردن این قوانین را داشته باشند جنگ مسلحانه انجام می دهند، باید به این ها چه گفت و چگونه باید با این ها برخورد کرد؟! فرق اسلامی، فرق اهل سنت، همه ی ما می دانیم که موضع این ها واضح است در برابر کسی که یکی از احکام قانون شریعت الله را اینگونه انکار کند

در همین انقلاب 57 ایران هم متوجه می شویم زمانی که جبهه ی ملی از حالت اولیه ی منافقین و سکولارزده ها بیرون می آید و برای اولین بار، آشکارا و صراحتاً در برابر لایحه ی «قصاص» مخالفت می کند، و مردم را به راهپیمایی علیه قانون قصاص که مشترک بین همه ی فرق اسلامی است

دعوت می کند، تنها به دلیل مخالفت آشکارش با این قانون دین و قرآن تبدیل می شود به مرتد و کسی چون آیت الله خمینی حکم ارتداد آن ها را صادر می کند و آن ها را با آنکه سایر عبادات را بر اساس مذهب خودشان انجام می دادند باز مرتد می داند، چون یکی از احکام قطعی دین را انکار کرده بودند نه حکمی مختص به شیعه یا یکی دیگر از مذاهب اسلامی را

صدور حکم ارتداد از سوی آیت الله خمینی در مورد جبهه ی ملی به دلیل مخالفت صریح با «قصاص» به عنوان یکی از احکام قطعی دین اسلام بود نه مذهب. حالا، اگر یک فرد، گروه، حزب و یا حکومتی که منکر و مخالف تمام احکام قطعی اسلام در امور اجرائی و حکومتی جامعه مانند امور حقوقی، اقتصادی، آموزش و پرورش، سیاسی، دادگستری و غیره باشد چه جایگاهی می تواند نزد اهل قبله داشته باشد؟! هیچ جایگاهی ندارد برای کسی که پایبند به هر کدام از فرقی باشند که خودشان را مسلمان می دانند

این ها یک طرف قضیه هستند، طرف دیگر این است که هماهنگ با این ها ممکن است عده ای دیگر از مسلمین هم باشند که به دلایل دیگری که قبلاً عرض کردیم تأویل از فلان آیه یا اجتهاد نسبت به فلان حکم، غیر از برگشت از دین، این ها ممانعت می کردند از زکات در حالی که این ها منکر آن نبودند، تأویلات و اجتهاداتی برای خودشان داشتند. امروزه کسانی هستند که به دلایلی غیر از برگشت از دین و ارتداد ممکن است این ها با قدرت حکومتی مسلمین مخالفتی داشته باشند و هماهنگ با جبهه ی مرتدین علیه حکومت و قدرت مسلمین و یا سایر مسلمین که در گروه های دیگر هستند دست به اسلحه شوند و در برابر مسلمین قرار بگیرند

به همین دلیل است که می بینیم در آثار مورخین و علمای جهان اسلام این گروه مخالف و مسلمان هم که در جبهه ی مرتدین علیه حکومت اسلامی و سایر برادران مسلمانان وارد جنگ شده اند، این ها راهم جزو همان جبهه حساب کرده اند؛ یعنی جبهه ی مرتدین. چون، اکثریت و غلبه و رهبریت با مرتدین بود و این ها در میان آن ها گم و ناچیز بودند. به همین دلیل جنگ با هر دو دسته تحت عنوان جنگهای رده نام برده شده است. آن ها گم و ناچیز بودند

در اینجا، اهل فن سعی کرده اند این جبهه ی آشفته را که عده ای از مسلمین مخالف هم در آن هستند و گم شده اند، این هارا به دو شیوه توضیح دهند

• یکی اینکه اطلاق لفظ رده بر مسلمین مخالف، تنها بر وجه لغت است. یعنی از نظر لغوی به آن ها می گوئیم مرتد. یعنی، این ها فقط از نظر لغوی مشمول این جبهه شده اند و از نظر شرعی مرتد از اسلام نیستند؛ مثل بخشی از مانعین زکات و قبیله گرایان در عصر ابوبکر رضی الله عنه. اینها فقط از پرداخت زکات به حکومت اسلامی برگشته بودند؛ نه اینکه از فرض بودن چنین حکمی برگشته باشند

این ها می گفتند ما اجازه نمی دهیم فلان قبیله بر ما حکومت کند که قریش باشد. ما می خواهیم قبیله ی خودمان بر ما حکومت کند، ما هم حاکم باشیم مثل ابوبکر رضی الله عنه و سایرین. این ها ملیت را برجسته کرده بودند. پس، این ها مرتد نبودند همان چیزی که ابوبکر قبول داشت آن ها هم قبول داشتند. اینها با اندیشه های ملی گرائی و قبیله گرائی برای قدرت می جنگیدند نه برای ارتداد و کفر. این ها و مخصوصاً مانعین زکات چنین تأویل کرده بودند و بر اساس تأویلشان به این نتیجه رسیده بودند که نباید

زکات را به مسلمین و حکومت اسلامی پرداخت کنند؛ یا می گفتند ما اجازه نمی دهیم فلان قبیله بر ما حکم کند و این حق قبیله ی ماست که خودمان بر خودمان که هیچی بر دیگران هم حکومت داشته باشیم. جانشینی رسول الله صلی الله علیه و سلم حق ماست. قبیله ی ما بیشتر است قدرتمان هم بیشتر است. همان قومیت گرائی که کفار آشکار جهانی طی چند قرن گذشته در میان مسلمین آن را زنده کرده اند و آن را ابزاری برای تفرق و ذلیلی مسلمین قرار دادند و قرار داده اند و هم اکنون هم روی آن انگشت می گذارند. این ها یک دسته از اهل فن بودند که اینگونه جبهه ی مرتدین را آنالیز می کردند و به نفع مسلمین آرای خود را صادر می کردند.

• دسته ی دیگر کلماتی چون ارتداد حکمی و ارتداد حقیقی را تولید کردند

ارتداد حکمی و ارتداد حقیقی یعنی ما نمی توانیم و نمی دانیم که این جبهه ی روبروی ما کدام دسته هستند؟ ما نمی توانیم این را تشخیص دهیم و نمی دانیم کدام دسته هستند. همه مرتدین حقیقی هستند یا مسلمین مخالفی هستند که در صف این ها با ما می جنگند؟ به همین دلیل، ما حکم را بر اکثریت قاطع و غالبی می دهیم که برایمان آشکار و روشن است و همه را یکی حساب می کنیم و حکماً می گوئیم که همه ی این ها مرتد هستند تا زمانی که برای ما حقیقت و قصد استثنای این ها مشخص شود.

خیلی جالب است، دقت کنید، این چیزی است که خیلی از دوستان در مورد آن اشتباه می کنند، ارتداد حکمی و ارتداد حقیقی، آن را با چیزهایی قیاس می کنند که با اصل مطلب تفاوت فاحشی دارد. پس، این ها می گویند ما همه را یکی حساب می کنیم و حکماً می گوئیم که همه ی این ها مرتد هستند تا زمانی که برای ما حقیقت و قصد استثنای این ها مشخص شود. حالا یا این استثنای مجهول و ناشناخته، زنده به دست مسلمین می افتند و مشخص می شوند این ها واقعاً جزو مرتدین هستند؟ یا مشخص می شود این ها جزو مرتدین نیستند بلکه، مسلمانانی هستند که با ما در مواردی دچار اختلاف شده اند؛ یا زنده به دست ما نمی رسند و در جنگ کشته شده اند و حقیقت آن در قیامت معلوم می شود. پس، این ها یا زنده به دست ما می افتند و زنده با آن ها صحبت می کنیم و مشخص می شود این ها چه هستند؟ یا این که کشته می شوند و در این صورت خودشان و قیامت خودشان

در درس چهارم عرض شد که اعطای اسلام حکمی برای کسانی است که وارد دایره ی مسلمین شده اند هر چند که ممکن است در میان آن ها منافق کافری هم وجود داشته باشد و دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها هم وجود داشته باشند. در هر صورت، چون نمی توانیم تشخیص دهیم کدام یکی منافق کافری است که این وسط گم شده، در نتیجه به همه می گوئیم مسلمان هستند. همه ی آن ها را مسلمان می نامیم. حالا، در جبهه ی کفار مرتد هم، چون نمی دانیم کدام یک از آن ها مسلمان مخالف ماست و قدرت تشخیص این ها را نداریم، در نتیجه به همه حکم ارتداد می دهیم تا زمانی که برایمان مشخص شود.

قاعده ی کلی که نزد اهل علم مورد پذیرش واقع شده این است : کسی را که از احوالش بی خبریم و نمی دانیم مسلمان است یا کافر؟ یا آدم درستی است یا مجرم؟ چنین انسانهای مجهول الحالی را جزو اکثریت حساب می کنیم. منافقین را به همین شیوه جزو اکثریت حساب کردیم تا زمانی که برایمان مشخص و آشکار شوند. آدم درستی در میان دارودسته ی دزدها را دزد حساب می کنیم تا واقعیت آن برایمان مشخص و روشن شود و به همین شیوه، مثالهای زیادی را می توان زد.

به خاطر بیاوریم که ابراهیم علیه السلام به ساره خانم علیها السلام فرمود: یَاسَارَةُ! لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مُؤْمِنٌ غَيْرِي وَغَيْرِكَ، ای ساره! بر روی زمین غیر از من و تو هیچ مؤمنی وجود ندارد. به این مثال دقت کنید، به این شیوه، سیدنا ابراهیم علیه السلام تمام اهل زمین را تکفیر می کند و تنها خودش و ساره علیها السلام را مسلمان می داند. این در حالی بود که در همان زمان، سیدنا لوط علیه السلام هم زنده بوده است. الله تعالی می فرماید: «وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ* قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنَنْجِيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ» (عنکبوت/31-32)، هنگامی که فرستادگان (فرشته) ما به پیش ابراهیم آمدند و نوید دادند و گفتند: که ما اهل این شهر را هلاک و نابود خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند. ابراهیم گفت: لوط در آن شهر است. گفتند: ما بهتر می دانیم که چه کسانی در آن شهر هستند. گفتند: او، خانواده و پیروانش را نجات خواهیم داد، مگر همسر او را که از جمله ماندگاران و نابود شوندهگان خواهد بود این آیه هم بعد از این بوده که سیدنا ابراهیم علیه السلام در میان اینهمه کافر، وجود سیدنا لوط علیه السلام و همراهانش برایش معلوم شده است. چون، قبل از آن حکم را بر اکثریت داده بود و حال سیدنا لوط علیه السلام برایش آشکار و معلوم نبوده است

دقت کردید دوستان، ارتداد حکمی را اینگونه متوجه شوید. اول مشخص نبوده که سیدنا لوط علیه السلام در میان آن هاست حکمش مثل همه صادر می گردد و سیدنا ابراهیم علیه السلام همه را تکفیر می کند. چون، همه در ظاهر همین بودند اما، زمانی که برایش روشن می شود که سیدنا لوط علیه السلام زنده است و هست، آن زمان چنین صحبتی را مطرح می کند، و ما به همین روش آن مسلمانان را از میان مرتدین و کفار بیرون می کشیم

در این صورت، حکم بر عموم صادر می گردد و استثنائات تا زمانی که مشخص نشده اند جزو همان اکثریت محسوب می شوند که در آن گم شدند و هنوز پیدا نشدند و آشکار نشدند، وقتی که آشکار شدند. آنوقت حکم مخصوص آن ها هم صادر می شود

دقت کنید دوستان، به عنوان مثال، کل ساکنین سرزمینهای اسلامی جزو دارالاسلام محسوب می شوند و اهل ذمه ی کافر سرزمینهای اسلامی هم جزو دارالاسلام محسوب می گردند و مشمول قواعد دارالاسلام می شوند نه دارالکفر، و در دارالکفر هم مسلمین آنجا جزو دارالکفر محسوب می شوند نه دارالاسلام، و به خاطر همین تعداد اندک مسلمان موجود در آن ها حکم دارالکفر از سرزمینهای تحت حاکمیت کفار برداشته نمی شود؛ اما زمانی که مسلمین سرزمینهای تحت حاکمیت کفار و دارالکفر مشخص و معلوم شدند، آنوقت این مسلمین اندک هم مشمول حکم سایر مسلمین می شوند و مثل سایر مسلمین با آن ها برخورد می شود. در این صورت، استثنائات جزو اکثریت محسوب می شوند تا زمانی که مشخص شوند این ها جزو اکثریت نیستند؛ نه اینکه اکثریت قاطع آشکار و شناخته شده جزو استثنائات مجهول و نامشخص محسوب شوند. قاعده بر عکس می شود

در این زمینه، در مسائل فقهی هم باز می بینیم که مسائلی مثل قاعده ی کلی نماز و روزه و اوقات کلی نماز و روزه طبق احوال اکثریت ساکنین زمین صادر شده است، حالا اگر شخصی در قطب شمال زندگی کرد چه؟ در این مناطق تقریباً 6 ماه به صورت روز است و 6 ماه به صورت شب

پس، مشخص شد که در زمان صدور حکم، استثنائات و موارد نادر در نظر گرفته نمی شوند و حکم بر اکثریت قاطعی صادر می شود که شناخته شده، آشکار و معروف هستند و به چنین حکمی عمل می شود، و استثنائات و مجهول الحال هم زمانی که مشخص شدند مشمول حکم خاص خودشان می شوند.

حاطب بن ابی بلتعہ رضی اللہ عنہ مثال خوبی است. این صحابی گرامی که در درسهای قبل هم به او اشاره کردیم مرتکب کاری شد که عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ او را تکفیر کرد و حکم کافر را بر او اطلاق کرد و رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم هم معترض این حکمش نشد و نگفت که این حکمی که صادر کردی اشتباه است بلکه، تحقیقات را لازم دانست و در ضمن این تحقیقات مشخص شد که حاطب رضی اللہ عنہ قصد ارتداد نداشته، یعنی هدفش این نبوده که مرتد شود بلکه، تأویل کرده و چنین شخصی با چنین عذرهایی با آنکه تکفیر می شود؛ اما، این ارتداد حکمی بوده و حالا که حقیقت روشن شده و مشخص شده که حقیقتاً مرتد نبوده، پس حکم ارتداد از او برداشته می شود.

این جاست که می گوئیم عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ عجله کرده، عده ای از علما می گویند عجله کرده حکم ارتداد این شخص اشتباه بوده است. اما، وقتی قاعده ی کلی را نگاه می کنیم می بینیم که ارتداد حکمی و حکماً داده و منتظر شدیم تحقیقات نشان داد که ایشان مرتد نبوده مرتد حقیقی نیستند ایشان ارتداد حکمی بوده همان کار شایع و رایج مرتدین را انجام داده است. ارتداد حکمی و ارتداد حقیقی اینگونه مشخص می شود و ابزاری است برای نجات مسلمین.

مثل کسی که دچار قتل می شود و به جرم قتل بازداشت می شود، یعنی، پس از آنکه شخص آشکارا دچار قتل می شود و به جرم قتل هم بازداشت می شود می گویند این شخص قاتل است و باید قصاص شود، اما دلایل و مدارکی که می آورد مشخص می کند که این شخص هدف و قصد او کشتن این شخص نبوده، بلکه به صورت غیر عمد در چنین جرمی افتاده است. پس، حکم قصاص از روی او برداشته می شود و مثلاً دیه می دهد. تشخیص این مرحله هم کار متخصصین و قضات ویژه است و هر کسی نمی تواند از عهده ی آن برآید.

سوالی که ممکن است برای خیلی ها پیش بیاید این است که، حالا ما قصد و نیت این ها را که جای آن در قلب است چگونه می توانیم بفهمیم؟ از روی قرائن و شواهد. وگرنه غیر از الله کسی نمی داند در قلب انسانها چه می گذرد و ما تنها بر اساس ظاهر، قرائن و شواهدی که می بینیم می توانیم به قصد این افراد پی ببریم، هر چند ممکن است دچار اشتباه هم شویم. یعنی، شخص مجرم با دلایلی که می آورد بتواند ما را فریب دهد اما، باز ما بر اساس ظاهر و قرائن حکم می کنیم و تنها قرائن هستند که به ما نشان میدهند شخص در قتلی که مرتکب شده به صورت عمدی بوده یا غیر عمد.

شخصی گلوله را به پای شخص دیگر شلیک کرده اما، او به خاطر همین جراحت و عفونت آن فوت کرده، و شخص دیگری مستقیماً و به عمد گلوله را به سر شخص زده و او را کشته است. هر دو می گویند ما قصدمان کشتن نبوده است. تو چگونه می فهمی کدام یک از این ها راست گفته؟ و ادعای کدام یکی درست است و ادعای کدام یکی دروغ؟ از روی شواهد و قرائن.

یا دو نفر با هم شوخی می کنند و یکی از آن ها دیگری را در آب هل می دهد و در آب خفه می شود و می میرد، یکی دیگر شخصی را در آب می اندازد و آنقدر سر او را در آب نگه می دارد که می میرد.

بعد هر دو می گویند که قصد ما کشتن این ها نبوده است. تو چگونه می توانی تشخیص دهی که کدام یکی راست می گوید و کدام یکی دروغ می گوید؟ از طریق قرائن و شواهد

یا چگونه رسول الله صلی الله علیه وسلم فهمید حاطب در صحبت‌هایش راست می گفت یا دروغ می گفت؟ راست و دروغ صحبت‌هایش را چگونه تشخیص داد؟ از روی قرائن و شواهد. یا چگونه می فهمید مادر، پدر، همسران یا خواهر، برادر و اطرافیان‌تان شما را دوست دارند؟ یا چگونه می فهمید که یک مسلمان از کفار سکولار برائت کرده در حالی که جای حب و بغض در قلب است؟ نمی توانیم بفهمیم که این مسلمان چگونه از کفار سکولار برائت کرده، جای حب و بغض در قلب است. تمام این موارد و موارد مشابه را که به قصد و درون انسانها برمی گردد این ها را فقط از طریق قرائن و شواهد ظاهری می توان تشخیص داد

یا مثلاً شخصی می گوید من تو را که خواهان تطبیق قانون شریعت الله هستی دوست دارم اما در برابر با گروه‌های سکولار و کافر مرتد که دشمن آشکار الله و تو هستند باز اعلام ولاء می کند و آن ها را مثل سرپرست و صاحب امر نگاه می کند و آرزو می کند که یک روزی این ها بیایند و حاکم شوند. اینگونه می فهمی که این دروغ می گوید. مگر ممکن است با تو هم دوست باشد و با دشمن تو هم اعلام ولاء کند؟ آن هم دشمنی که الله گفته هر که با این ها ولاء داشته باشد مثل این هاست. با این شواهد می فهمی که این شخص به تو دروغ می گوید و ادعای دوستی اش هم دروغ است و این هم دشمنی است مثل کفار سکولار یا مثل هر کافری که با او اعلام ولاء کرده است. ما می گوئیم این عمل این شخص با ادعایی که کرده جور در نمی آید و دروغ می گوید. غیر ممکن است که هم شیطان را به عنوان سرپرست خودت انتخاب کنی هم الله را. هم با دوستان الله اعلام ولاء بکنی و هم با دوستان شیطان

در اینگونه مواقع و موارد مشابه، معیار برای تشخیص قصد و نیت درست یا غلط افراد قرائن و دلایل ظاهری و آشکار است. همین دلایل و مستندات اهرمی هستند که قصد و نیت شخص را آشکار و علنی می کنند.

ما تمام منافقین و سکولارزده هائی که در درس قبلی به آن ها اشاره کردیم را جزو مسلمین می دانیم، این ها به هر دلیلی مسافتی را با مسلمین به جلو آمده اند، حالا که اینهمه مسافت به جلو آمده اند دوباره آشکارا برمی گردند و در صف کفار آشکار و مرتد می شوند، ما به همه ی این ها حکم ارتداد می دهیم و می گوئیم حکماً مرتد هستند، اما اگر باز عده ای از مسلمین بدون تغییر، بدون این که عقیده ی آن ها تغییری پیدا کرده باشد فریب این ها را خورده باشند و در صف این ها قرار گرفته باشند چه؟ در اینجا اولین دری که برای بازگشت این افراد باز می شود در توبه است

قبلاً عرض کردیم که کفار هرگز ایمان نمی آورند، «إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» اما، مریدانشان ایمان می آورند. به همین دلیل، تمام اسبابها را فراهم می کنیم که این مرتدینی که حکم ارتداد حکمی آن ها را صادر کردیم آن ها را دوباره به اسلام برگردانیم و آن ها را به توبه تشویق کنیم، و یا اگر مسلمانی به دلایلی با زبان یا عملاً در جبهه ی کفار قرار گرفته باشد، باز هم باید مثل حاطب رضی الله عنه، با در نظر گرفتن سوابق آن ها در اسلام و دلایلی که می آورند، به قصد و نیت و هدف آن ها از این عملشان پی ببریم، و راه را برای برگشتشان به اسلام باز و هموار کنیم نه اینکه تمام راهها را بر رویشان ببندیم

در این زمینه، ما همچون زمان رحلت رسول الله صلی الله علیه وسلم شاهد قبایل، گروهها و احزابی هستیم که بر اثر تأویل غلط مثل حاطب رضی الله عنه یا به دلیل مخالفت با بعضی از سیاستهای ما ممکن است در جبهه ای قرار بگیرند که جبهه ی کفار و مرتدین می باشد. برای مسلمین مخلص اکثراً این اتفاق به صورت ناخواسته صورت می گیرد، مثلاً بعضی اوقات کفار آشکار به همراه مرتدین با ما درحال جنگ هستند و حالا ممکن است یک گروه و جماعتی هم با همین کفار و دشمنان محارب قراردادهایی مبنی بر عدم جنگ ببندند، یا نبندند و کاری به کارشان نداشته باشند و بعد بدون هماهنگی با این کفار آشکار اشغالگر خارجی و مرتدین محلی، او هم در جای دیگری علیه ما وارد جنگ شود. در این صورت، این حزب و گروه مسلمان، ناخواسته در جبهه ی کفار و مرتدین علیه مسلمین وارد جنگ شده و به همراه مرتدین جبهه ی واحدی را تشکیل دادند و مشمول حکم ارتداد حکمی می شوند تا زمانی که ما تشخیص ندهیم این ها چه چیزی هستند و چه می خواهند

دسته ای از مسلمین هستند که در همه چیز مثل شما هستند، اما از روی جهالت، تأویل غلط و تحت تبلیغات دشمنان، شما را خوارج، مرتد، مزدور، دشمن دین، دشمن مردم، بچه کش، جنایتکار و غیره می دانند، خوب تو که میدانی اینگونه نیستی و به تو تهمت زده اند، پس او را بیاور و به او بفهمان که نیستی و عذرهایش را قبول کن. یا از روی جهالت و تبلیغات ظالمین خیال می کند اگر تو به قدرت برسی زنان مسلمین را کنیز می گیری و همه ی مسلمین را کافر می دانی و این شخص به خاطر دفاع از ناموسش و دفاع از مسلمین باتو می جنگد. خوب، او را بیاور و به او بفهمان که این یک دروغ است و عذرهایش را قبول کن. در تمام این موارد و موارد مشابه او به خاطر الله، اعتقاد به الله و قانون شریعت الله خودش را در معرض کشته شدن و جنگ قرار می دهد. خوب، او را نجات بده و عذرهایش را قبول کن. این برادرت، مدتی پیش انسانهای کج فهم و ظالم اسیر بوده و مریض شده، حالا به دست تو افتاده، این یک نعمت است. پس، او را درمان کن و نجاتش بده و توبه اش را قبول کن

الله تعالی به مؤمنین امر می کند که: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ثُبُّوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً» (تحریم/8)، ای مؤمنان به درگاه خدا برگردید و توبه ای خالصانه کنید. «وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (تحریم/9)، کسانی که به درگاه خداوند توبه نکنند از ظالمان و ستمکاران هستند

حالا، این شخص به واسطه ی آگاهی که تو به او دادی و چیزهایی که از تو دیده متوجه جهل، اشتباه، خطا و تأویل نادرست خود شده، و متوجه شده که به خودش، به تو و به همه ظلم کرده و اقدام به توبه می کند و از صف ظالمین بیرون می آید. «وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء/110)، هر کس کار بدی کند یا بر خویشتن ستم ورزد سپس از الله مغفرت بخواهد، الله را آمرزنده ای خواهد یافت که رحم می کند

رسول الله صلی الله علیه وسلم هم در مورد شخص توبه کننده می فرماید: «التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ»، توبه کننده از گناه همانند کسی است که هیچ گناهی ندارد. الله تعالی در مورد چنین اشخاصی می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» (بقره/222)، الله □□□□ کاران و پاکیزگان را دوست می دارد. او توبه کرده و خود را از کفریات، شرکیات، جهل و تأویلات غلط پاک کرده الله می گوید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ»، الله □□□□ کاران و پاکیزگان را دوست دارد. به همان شیوه ای که می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» (صف/4)، همانا خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او متحداً قتال می کنند، چنان با

هم متحد هستند انگار گویی بنای بسیار مستحکم سُرّبی هستند. پس، الله همچنان که مجاهدین و مقاتلین را دوست دارد توابین را هم دوست دارد.

خوب، تو از کجا می دانی که این مسلمان فریب خورده، جاهل و خطاکاری که فریب ظالمین را خورده و حالا که حقیقت را به واسطه ی تو و از کانال تو فهمیده و توبه کرده گناهانش بخشیده نشده اند؟ و از کجا می دانی که از کسانی نیست که الله دوستشان دارد؟ تو هرگز نمی دانی. پس به داد برادر مسلمانان برس، و احکام توابین را در مورد او پیاده کن، و او را درمان کن، و او را به همان صف واحدی دعوت کن که الله دوستشان دارد «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ»، و مطمئن باش الله کسانی را که با دوستانش وارد جنگ شوند و یا آن ها را به قتل برسانند دوست ندارد؛ بلکه، الله با آن ها اعلان جنگ هم می کند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَالَ: مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُهُ عَلَيْهِ، وَلَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ، فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا، وَلَئِنْ سَأَلَنِي لِأَعْظِيَّتِهِ، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لِأَعِيدَتِهِ»، کسی که با یکی از دوستان من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می کنم. مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ، کسی که با یکی از دوستان من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می کنم. و بنده ی مؤمن با هیچ چیز محبوبی نزد من بهتر از فرایض با من نزدیک نمی شود، و او با انجام نوافل (عبادتهای غیر واجب) به من نزدیک می شود تا این که من او را دوست بدارم، هنگامی که من او را دوست دارم، من گوش او می شوم که با آن می شنود، و چشم او می شوم که با آن می بیند، و دستش می شوم که با آن می گیرد، و پاهایش می شوم که با آن راه می رود، و اگر چیزی از من بخواهد به او می دهم، و اگر پناه بخواهد پناهش میدهم

خوب، حالا یقین داری که این شخص مثل حاطب رضی الله عنه قصد ارتداد نداشته و تسلیم کل شریعت الله است اما، به دلایلی کاملاً غلط و واهی در برابر تو قرار گرفته، و یقین هم داری که الان توبه کرده و یقین هم داری که الله تعالی توابین را دوست دارد «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ» و یقین هم داری که الله تعالی کسانی که در راهش قتال می کنند را هم دوست دارد «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ» و یقین هم داری که اگر با یکی از دوستان الله دشمنی کنی الله با تو اعلان جنگ می کند «مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ» اما، شک داری که این شخص مسلمان در مورد توبه اش راست می گوید یا دروغ؟ اما، همه می دانیم شخصی که با یقین وارد اسلام شده با شک و شبهه از آن خارج نمی شود. پس، این شخص را باید مشمول توابین، مجاهدین و محبین الله فرض کنی، نَحْسِبُهُ، وَاللَّهُ حَسْبُهُ وَلَا نُزَكِّي عَلَى اللَّهِ أَحَدًا. خوب، حالا اگر جرأت داری با همین شک و گمانهایت با الله اعلان جنگ کن.

خیلی خطرناک است خیلی، این ها در ظاهر ناخواسته همان کار حاطب را انجام دادند اما، در سطح بزرگتری مثل گروه، حزب، جماعت و مذهب، و باید در برخورد با آن ها نهایت دقت صورت بگیرد، و آن ها را از کارشان منصرف کرد، و اهداف و قصد آن ها را از این کارشان تشخیص داد، و آن ها را به جمع مسلمین برگرداند، و عذرهایشان را پذیرفت هر چند که دروغین هم باشد. عذرهایشان را پذیرفت هر چند که دروغین هم باشد. چون، معمولاً در اینگونه موارد فقط یک بار به خاطر یک جرم عذر کسی پذیرفته می شود و اگر شخص در اینگونه کارها دوباره مرتکب آن شد عذر او پذیرفته نمی شود.

سرگذشت ابوعزه □□□□□ نمونه ی خوبی می تواند باشد. این شخص انسانی سکولار، شاعر، نیازمند و صاحب چند دختر بود. زمانی که در جنگ بدر اسیر شد به رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: ای رسول الله! تو می دانی که من فردی نیازمند و عیال دار هستم و مالی هم ندارم که پرداخت کنم بنابراین، بر من احسان کن! رسول الله صلی الله علیه و سلم عذرش را قبول کرد و از او تعهد گرفت تا دوباره علیه رسول الله صلی الله علیه و سلم موضع گیری نکند و از دشمنانش راحمیت نکند.

اما، ابوعزه به عهد خودش با رسول الله صلی الله علیه و سلم وفا نکرد و سکولاریستهای قریش او را فریب دادند، و در جنگ احد، در حین عقب کشی لشکر به دلایلی از لشکر قریش جا ماند و دوباره اسیر مسلمین شد. این بار هم از رسول الله صلی الله علیه و سلم خواست تا او را ببخشد، رسول الله صلی الله علیه و سلم با قاطعیت درخواست او را رد کرد و فرمود: «اکنون تو را ول نمی کنم که دست به رخسارت بکشی و بگویی محمد را دو مرتبه، گول زدم.» به همین دلیل، دستور داد تا گردنش را بزنند.

درست است، این شخص کافر مشرکی بود، اما همین قاعده را در مورد منافقین و سکولارزده ها هم می توان رعایت کرد، و رعایت شد، و در جرم مشخصی که شخص در ارتداد می افتاد، تنها یک بار توبه اش در همان جرم مشخص پذیرفته می شد. مسأله ی بازی یهودیان چیز دیگری است، این ها اصلاً مسلمان نشده بودند تا مرتد شوند و مشمول قاعده ی توبه گردند.

در درس مربوط به منافقین و سکولارزده ها روشن شد که منافقین هم، گاه با جنگ روانی خود در همین جبهه ی کفار آشکار علیه مسلمین قرار می گرفتند، و زمانی که مچشان را می گرفتند عذر و بهانه های دروغینی می آوردند، و عذرشان هم پذیرفته می شد. هرچند که رهبر مسلمین و رسول الله صلی الله علیه و سلم را انسان ساده و زودباور فرض می کردند که هر چه این ها بگویند او گوش می دهد و قبول می کند: وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ. این ها اصلاً مهم نیست، مهم این بود که ظاهراً تابع حکومت اسلامی شوند، مهم این نبود که تشخیص داده شود این ها واقعاً راست می گویند یا نه؟ نه، مهم این بود که از مسلمانانی که فریب آن ها را خورده اند دفاع و محافظت شود.

عمر بن خطاب می گوید: مردم در عهد رسول الله صلی الله علیه و سلم وحی را می گرفتند و الآن وحی قطع شده است؛ الان من بر مبنای آنچه از شما ظاهر است با شما برخورد می کنم. هرکس برای ما خیری را آشکار کند به او امنیت می دهیم و او را نزد خودمان می گردانیم، در باطن او ما سهمی نداریم؛ خداوند به حساب او رسیدگی می کند. هرکس برای ما بدی را آشکار کند به او امان نمی دهیم و او را تصدیق نمی کنیم؛ هرچند بگوید: باطنش خوب است ما کاری به باطنش نداریم هرچند باطنش خوب باشد.

خوب، بعد از شرک چه شری بالاتر از تفرق می تواند برای مسلمین وجود داشته باشد که تفرق هم یکی از صفات مشرکین است؟ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ. و بعد از ایمان چه خیری بالاتر از نجات خون یک مسلمان، وحدت، قدرت و حکومت اسلامی می تواند برای مسلمین وجود داشته باشد؟ پس، هر کسی که وحدت خودش را آشکار کند و در تقویت حکومت اسلامی، جامعه ی مسلمین و جماعت مسلمین بکوشد ما را به بهترین خیر دعوت کرده و باید بر اساس موازین شرعی

دعوتش را اجابت کنیم و نگوییم تو مسلمان نیستی و دروغ می‌گویی: وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ أَسَلْتُ مُؤْمِنًا. ما نمی‌خواهیم دچار همان اشتباه اسامه رضی الله عنه شویم

در هر صورت، نگرش ما در مورد ایمان مسلمان، مثبت است و حسن ظن داریم مگر اینکه خلاف آن ثابت شود و دنبال هر بهانه و عذر شرعی و حتی شبهه‌ای می‌گردیم که شخص را معذور بدانیم و او را از ارتکاب کاری که کرده و ظاهراً جرم محسوب می‌شود و ممکن است خون مسلمانی ریخته شود تبرئه کنیم. ما به هر شبهه‌ای برای نجات شخص مسلمان چنگ می‌زنیم

به همین دلیل بود که علماء می‌گفتند اگر 99 دلیل برای کافر بودن یک مسلمان وجود داشته باشد و تنها یک دلیل برای مسلمان بودنش وجود داشته باشد ما همان یک دلیل را می‌گیریم و او را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کنیم. این یعنی عملی کردن قاعده‌ی حسن ظن به مسلمان، عذر شرعی آوردن برای مسلمان و پوشیده نگه داشتن عیوبی که شرع فرموده باید پوشیده بمانند، و تلاش جهت اصلاح و درمان بیماری مسلمین و در نظر گرفتن این واقعیت اجتماعی در مورد مسلمین که اکثراً عوام مسلمین قصد کفرگویی و انجام عمل کفری ندارند بلکه، به دلایلی مثل همان آخرین نفری که وارد بهشت می‌شود در گفته‌ی کفری یا عمل کفری می‌افتند و موانع شرعی هستند که اجازه نمی‌دهند به ایمان آن‌ها صدمه‌ای وارد شود

با تمام این احوال و آنچه که گفته شد و با تمام مواردی که می‌دانیم، جایگاه شخص مسلمان بسیار بالاتر از کعبه است و محافظت از خون مسلمان و تلاش جهت ممانعت از ریخته شدن خون مسلمان مهمتر از محافظت از کعبه و تخریب کعبه است. به همین دلیل، باید قبل از جنگ و در اثنای جنگ، و در هر فرصتی تلاش شود که این مسلمین مخالف تشخیص داده شوند و از آن‌ها محافظت شود، همچنان که از خواهر و برادرت محافظت می‌کنی. تلاش علمای بزرگوار هم که این اصطلاحات را تولید کرده‌اند و این اصطلاحات فقهی را به کار برده‌اند این بوده که از مسلمینی محافظت شود که با جهالت یا تأویل غلط یا هر دلیلی که عذر شرعی محسوب می‌شود در این آشوب افتاده‌اند و خواسته یا ناخواسته با زبان یا دست در جبهه‌ی مرتدین قرار گرفته‌اند و در جبهه‌ی مرتدین علیه برادران خود می‌جنگند

چه کسی می‌تواند حکم قطعی مرتدی را به اجرا در بیاورد؟

چه کسی می‌تواند حکم قطعی مرتدی را به اجرا در بیاورد که سیر قضائی پیچیده‌ی او از فیلترها و مراحل چهارگانه گذشته و به یقین و بدون شک، ارتداد او مشخص شده و از طرف مراجع ذی صلاح حکم قطعی درمورد او صادر شده است؟

چون اجرای حکم مرتد نوعی دفاع مشروع از قانون شریعت الله و مبارزه با جنگ روانی دشمنان و محافظت از ایمان و سلامت عقیدتی و روانی مسلمین محسوب می‌شود لازم می‌دانم با توضیحاتی در مورد دفاع مشروع به سراغ بحثمان برویم. ابتدا بفهمیم که دفاع مشروع چیست؟ دفاع چیست؟ و مشروع کدام است؟

دفاع مشروع، یعنی هر نوع دفاعی از خود یا دیگران که منطبق با قانون شریعت الله باشد. دفاع از خود مثل دفاع از جان خود، یا دفاع از فرزندان، اهل و خانواده، یا از خانه و مال خود یا مواردی از این قبیل عام که امور فطری، ذاتی و عمومی هستند که بین تمام انسانها مشترک است، و همه دفاع از این ها را حق مشروع خودشان می دانند؛ حتی بین انسان و حیوان هم مشترک است. چون اموری فطری و غریزی و وسایل و ابزاری جهت حفظ جان، حفظ حیات، ادامه ی حیات و موجودیت هستند و ریشه در ذات و طبیعت مخلوقات الله و بخصوص ریشه در ذات و طبیعت انسانها دارد و هر انسان سالمی برای حفظ جایگاه انسانی خود، چنین دفاعی را حق خودش می داند.

این حق، از بدیهیات عقل و نشانه ی احترام به کرامت انسان است که در نظام های حقوقی و قوانین تمام کشورهای کنونی هم به آن اشاره شده است. حتی ماده ی 51 منشور سکولاریستی ملل متحد (ملحده) هم آشکارا چنین حقی را برای کلیه ی اعضای خود روا و مشروع می داند. این از بدیهیات عقل است. قانون شریعت الله هم از اولین پیامبر تا آخرین آن ها، ضمن تأیید آن و مهم دانستن حیثیت و کرامت ذاتی نوع بشر «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» به آن سمت و سو داده و آن را هدایت کرده است، و کسی که توانائی دفع خطر و تهدید را داشته باشد اما، آن را انجام ندهد همچون یک انسان نامیزان و نامتعادل مورد سرزنش قرار گرفته است.

دفاع از دیگری هم، یعنی الله تعالی وظیفه و تکلیف دفاع از آن ها را بر عهده ی ما گذاشته باشد و الله تعالی در قانون شریعتش به چنین کاری راضی باشد. مثل هر نوع دفاع از قانون شریعت الله، یا دفع هر تجاوزی که در قانون شریعت الله نامشروع باشد (یعنی گفته باشد این تجاوز نامشروع است و تو باید آن را دفع کنی)، یا هر نوع دفاع از نزدیکانمان یا کسانی که ما را مسئول دفاع از آن ها کرده اند، ... یا دفاع از خون، ناموس و مال سایر مسلمین، یا دفاع از مستضعفینی که درخواست کمک کردند و «وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَّنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء/75)، چرا باید در راه خدا و (نجات) مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره ای ن جنگید که می گویند: پروردگارا! ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند خارج ساز، و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدید آور و از سوی خود یآوری برایمان قرار بده.

خوب، این ها و امثال این ها که در قانون شریعت الله تعریف و سفارش می شوند دفاع مشروع اند. در برابر، هرگونه دفاع و مقابله با آنچه الله مشروع ندانسته در قالب دفاع نامشروع جای می گیرد. مثل دفاع از ظالمین، دفاع از دین سکولاریسم، دفاع از کفار اشغالگر خارجی، زدها، جنایتکارها، مرتدین محلی چون کومله ها، دمکراتها، مزدوران اوجالان مسیلمه ی کذاب فعلی کردها، هم جنس بازها، بی بندوباری جنسی، مشروب خورها، فاحشه ها و هر آنچه مخالف قانون شریعت الله باشد؛ چنین دفاعی، دفاع نامشروع است. در حالی که ممکن است کفار سکولار و سایر کفار دفاع از این مفاصد را دفاع مشروع بدانند. مثلاً دفاع از قانون شریعت الله در اسلام دفاع مشروع است اما، در دین سکولاریسم دفاع از قانون شریعت الله دفاع غیر مشروع می باشد. در دین سکولاریسم دفاع از هم جنس بازها، مشروب خورها، فاحشه ها و کشتار آزادیخواهانی که مانع وحشیگری آن ها هستند دفاع مشروع است و دفاع از آزادیخواهان نزد آن ها دفاع غیر مشروع به حساب می آید.

در این صورت، دفاع مشروع و غیر مشروع نزد هر عقیده ای تعریف خاص خود را دارد و هر عقیده ای برای دفاع مشروع و غیر مشروع تعریفی را ارائه داده است. چیزهایی برایش مشروع اند و چیزهایی غیر مشروع. در کل، دفاع مشروع به معنی مشروعیت بخشیدن به تلاش انسان برای دفاع از چیزهایی است که برایش ارزش هستند. مثل: دین، جان، ناموس، آبرو، مال، خانواده و هر چیزی که الله تعالی گفته با ارزش است، سرزمینی که قانون حکومت الله در آن اجرا می شود این هم با ارزش است.

هر چه این ها و امثال این ها را تهدید کند یا در زمان حال یا قریب الوقوع خطری برایشان باشد، دفاع مشروع این اجازه را به شخص می دهد که بدون نگرانی از مجازات و پرداخت خسارت از این ها دفاع کند؛ حتی، اگر منتهی و منجر به ارتکاب صدمه و خساراتی هم به کسی شود که صدمه وارد می کند، به شرطی که این صدمه و خسارتی که در ضمن دفاع برکسی که خطر را ایجاد کرده وارد می کنیم متناسب با دفاع باشد.

مثلاً مشروع بوده که شخص مهاجم را بکشد اما، غیر مشروع بوده که پس از دفاع ماشینش را آتش بزند. در این صورت، برای قتل مهاجم مجازات نمی شود اما، باید پاسخگوی خساراتی باشد که به ماشین و اموالش زده است. «فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» به طور کلی هر که راه تعدی و تجاوز بر شما را در پیش گرفت، بر او همانند آن، مثل همان که به شما تعدی و تجاوز کرده شما هم به همین شیوه به او تعدی و تجاوز کنید

کشتن این دشمن صائل، جبران بدی با بدی است و صدمه زدن به دیگران است اما، بدی و صدمه ای است که در قانون شریعت الله قابل مجازات نیست، و الله تعالی از کانالهای مشخص و با شرایط مشخصی به انجام چنین اعمالی مشروعیت بخشیده، و شخص با توجه به قرائن، دلایل و مستندات شرعی حق را اجرا کرده و تکلیفی را در راستای عدل الهی ادا نموده است. یعنی تکلیفش را برای اجرا شدن عدل الهی ادا کرده و وظیفه ای را انجام داده است.

در اینجا، امر بسیار مهم این است که، این مشروعیت بخشی از طرف چه منبعی صادر می شود؟ از طرف الله صادر می شود یا از طرف مخلوقات مختلف؟ الله، شرع و مشروع را تعیین می کند یا بشرهای مختلف که الله چنین اجازه ای را به آن ها نداده اما، آن را انجام می دهند و می خواهند در قانون گذاری، شرع و مشروع بودن جای الله را بگیرند؟ «أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ». (الله این اجازه را نداده) قانون شریعت این اجازه را نداده ولی این ها این کار را می کنند. باید مشخص شود که این کیست؟ حکومت اسلامی و نهادهای تحت امر آن این حق دفاع مشروع را به شخص می دهند و به آن مشروعیت می بخشند یا حکومت های طاغوتی و قوانین کفری و سکولاریستی آن ها؟ یا احزاب کفری و قوانین کفری و سکولاریستی آن ها؟

چون عرض کردیم که هر دینی چیزی را مشروع می داند که ممکن است دین دیگری آن را مشروع نداند. یا حتی در دین سکولاریسم ممکن است در یک منطقه ای چیزی را مشروع بدانند و در منطقه ی دیگری چیز دیگری را مشروع بدانند و همان چیز در مناطق دیگر نامشروع باشد. مثل تغییر بعضی از قوانینی که در ایالت های مختلف آمریکا وجود دارد خیلی از ایالت ها هستند که قوانین آن ها با هم فرق می کند. یا تغییراتی که در مذهب کمونیسم با مذهب لیبرالیسم و بورژوازی در دین سکولاریسم وجود دارد. هر کدام از این ها تعریفشان از مشروع و غیر مشروع متفاوت است؛ هر چند مشترکاتی هم با هم دارند و بخصوص در اصل دین سکولاریسم و مبارزه با دین و قانون شریعت الله باهم

مشترک اند و تنها مذهبشان است که با هم متفاوت است. مشروع و غیر مشروع آن ها در مذهبشان است، سوسیالیست ها و کمونیست ها یک سری چیزها را مشروع و خوب می دانند، مذهب کاپیتالیسم و بورژواها چیز دیگری را مشروع می دانند. در بورژوازی هم به همین شیوه، شرع ها و مشروع ها با یکدیگر متفاوت هستند. سوسیالیسم هم، سوسیال دموکراسی، ناسیونال سوسیالیسم، کمونیسم و ... این ها هم تغییراتی با یکدیگر دارند.

در هر صورت، مشخص و واضح است که معیار مشروع و غیر مشروع در عقاید مختلف با هم متفاوت اند، و علاوه بر این بعضی امور هستند که دفاع از آن ها برای حکومتها مشروع می شود و ممکن است هرگونه اقدام فردی منجر به بهم خوردن نظم عمومی و ایجاد هرج و مرج شود و حالت نامشروع به خود بگیرد چه در سطح جامعه باشد، چه در روابط با سایر جوامع باشد.

در هر صورت، شخص در دفاع مشروع، از حق دفاع می کند که این حق در فطرت او وجود دارد و گاه غریزی است؛ و علاوه بر این، در اموری که غریزی و مشترک بین انسانها نیستند حقهایی وجود دارند که بر اساس عقاید انسانها تعریف می شوند و این حق را قانون و باورهای آن کشور، باورهای آن شخص به شخص می دهد و این شخص زمانی که از این حقش دفاع کرد تحت حمایت آن قانون قرار می گیرد. در این صورت، دفاع یکی از ابزارها و وسایل حفظ حق است. یکی از ابزارها و وسایل حفظ حق، دفاع مشروع است.

حالا، در مواردی شرایطی پیش می آید که حکومت اسلامی و رهبریت آن تحت شرایطی خاص و ویژه، زمینه هایی را فراهم می کند که گروهها حالا در قالب حلف و سندیکا باشند یا قبایل یا اشخاص به صورت انفرادی باشند، شرایطی را فراهم کرده که این ها بتوانند در موضوع یا موارد تعریف شده و مشخصی به دفاع از دین، جان، ناموس، آبرو، مال خود و نزدیکانش و دیگر افراد جامعه ی مسلمین بپردازند.

حکومت در اینگونه موارد درواقع، بخشی از قدرت خود را به این گروهها و افراد می دهد و در این موارد توزیع قدرت می کند. یا مواردی پیش بیاید که امکان یاری گرفتن از نیروهای حکومت اسلامی بدون فوت وقت امکانش نباشد و شرایطی پیش بیاید که شخص مشمول دفاع مشروع شود. یا اصلاً چنین حکومتی هم وجود نداشته باشد و شخص به حکم ضرورت «الضرورات تبیح المحظورات» بدون زیر پا گذاشتن سایر محرمات و چیزهای حرام شده مجبور به دفاع بر اساس قانون شریعت الله از دین، جان، ناموس، مال، سرزمین و دارالاسلامی شود که حکومتی اسلامی نیست که از آن دفاع کند؛ در تمام این موارد، هرگونه دفاعی حالت مشروعیت به خود می گیرد، که علاوه بر آنکه شخص از مجازات و خسارتی که به بار آورده معاف می شود بلکه در خیلی از موارد مستحق جایزه و پاداش هم می گردد. بخصوص پاداش اخروی چون یک وظیفه و تکلیف را انجام داده است.

البته، توزیع قدرت، صرفاً مربوط به حکومت اسلامی نیست. همین الان نگاه کنید در کشورهای مثل آمریکا وقتی که به دیگران اجازه ی حمل اسلحه می دهند به آن ها آموزش داده اند که چگونه از آن استفاده کنند. در واقع، قدرتی را به شخص سپرده اند. وقتی اسلحه به او داده اند یعنی قدرت دست اوست. یعنی حکومت به او قدرتی داده و توزیع قدرت کرده است. شرایط و چهارچوب هایی را مقرر کرده که در ضمن این چهارچوب ها و دارا بودن این شرایط، فرد می تواند از آن استفاده نماید. زمانی هم که در آن شرایط و چهارچوب، از این قدرت استفاده کرد آن حکومت، او را اگر خسارتی وارد

کرده بود یا جرمی را مرتکب شده یا به اصطلاح کسی را کشته و زخمی کرده بود دیگر مجازات نمی‌کند و از او خسارتی نمی‌گیرند.

مثلاً در مواردی هست که حکومت اسلامی در سرزمین‌هایی وجود ندارد که توزیع قدرت را انجام دهد. در این صورت، شخص به صورت خودجوش و انفرادی و بر اساس اجتهاد و تأویل خود اقدام به دفاع مشروع می‌کند و به تدریج به سمت جماعت، شورای جماعتها و در نهایت به قدرت حکومتی دست پیدا می‌کند. وقتی که به این مرحله می‌رسد، قدرت حکومتی را به دست می‌آورند، حکومت اسلامی تحت شرایطی که خودش تشخیص داده، اقدام به توزیع قدرت می‌کند که این توزیع قدرت هم مختص خودش می‌باشد. مثلاً اجرای حدود قتل، دزدی، شراب خواری، اختلاس و امثالهم و بخصوص اجرای حد رده که در مواردی تشخیص و قضاوت در مورد آن از همه ی حدود، پیچیده تر و نیاز به مقدمات، شروط و موانع خاص خودش است از اختیارات حکومت می‌باشد.

حالا، حکومت اسلامی در مواردی خاص و ویژه، زمینه سازی هایی کرده و آگاهی های لازم را به همه داده و مثل خورشید در آسمان صاف برای خاص و عام مشخص کرده که مثلاً اگر کسی را دیدید که دارد مسلحانه به فلان مدرسه حمله می‌کند شما اجازه دارید او را بکشید، مانع او شوید حتی اگر به قیمت کشته شدن او تمام شود؛ یا اگر سکولار کافر یا مرتد مسلحی از حزب کارگران اوچالان یا کومله ها یا دمکراتها و سایر سکولاریست های مسلح را دیدید می‌توانید او را بکشید، یا بگویید فعلاً ما به خاطر منافع بزرگتری کاری به این ها نداریم شما هم فعلاً کاری به کار آن ها نداشته باشید. یا بگویید اگر کسی را دیدید که قرآنی را جایی گذاشته و دارد به آن تیر اندازی می‌کند شما حق دارید در دفاع از دینتان او را بکشید و این حق مشروع شماست.

در تمام این موارد و موارد مشابه، حکومت اسلامی برای اینکه مانع سوءاستفاده ی دارودسته ی منافقین، سکولارزده ها و مسلمین ضعیف الایمان شود و اجازه ندهد کسی سوءاستفاده کند و هر کس با اقدام به بهانه ی دفاع مشروع یا اجرای فلان حد خودش به یک مجرم تبدیل شود و مرتکب زیاده روی گردد، حکومت اسلامی انجام این اعمال را تابع شرایط خاصی کرده، و اگر شخص این شروط را رعایت نکند و یا نتواند با قرائن، دلایل و مستندات ظاهری و آشکار شرعی کار خودش را به روش شرعی توجیه کند و شخص نتواند مشروعیت کارش را با گذراندن مراحل پیچیده و تخصصی دادگاه اسلامی ثابت نماید، همین کارش باعث میشود به عنوان یک مجرم با او برخورد شود و باید پاسخگوی کارش باشد و مسئولیت کار خود را بپذیرد.

پس، این قدرت همین طوری و کیلویی به کسی واگذار نمی‌شود که جامعه را دچار بی عدالتی و هرج و مرج کند، بلکه، با شروط و ضوابطی به شخص واگذار می‌شود که به عنوان یک عامل بازدارنده عمل کند و از بی عدالتی و ایجاد هرج و مرج جلوگیری نماید، چه به صورت فردی یا جمعی صورت بگیرد باز هم عاملی بازدارنده در ارتکاب جرم محسوب می‌شود و مقدمه و ابزاری برای تأمین امنیت مادی و روانی عموم مسلمین و عموم مردم جامعه به حساب می‌آید اگر در همان مسیر باشد.

در جامعه ای که با شروط و ضوابطی که این قدرت را به شخص واگذار کرده اند چنین چیزی به عنوان یک عامل بازدارنده و عاملی جهت ایجاد عدالت، جلوگیری از بی عدالتی و هرج و مرج و ابزاری برای تأمین امنیت مادی و روانی عموم مردم جامعه محسوب می‌شود. در چنین جامعه ای همه ی افراد جامعه ارتش حکومت اسلامی و نماد قدرت حکومت اسلامی محسوب می‌شوند، همچنان که

در صدر اسلام و در حکومت اسلامی صدر اسلام چنین چیزی را مشاهده کردیم. به همین دلیل، زمانی که حکومت اسلامی تمام زمینه های شناخت را فراهم کرده، خیلی مهم است تمام زمینه های شناخت را فراهم کرده، و به همه در این مورد مشخص آگاهی های لازم را رسانده و نوع و ماهیتش را تعیین، روشن و تصریح کرده، (این خیلی مهم است) و به اصطلاح بر همه اقامه ی حجت نبوی کرده، حالا وقتی این کارها را انجام داده و این مقدمات را چیده که خیلی مهم هستند؛ حالا می گوید حکم من در این زمینه این است و اگر کسی با این شرایط خاص در این مورد خاص دچار جرم شد هر کسی می تواند با رعایت شروط و عدم تجاوز از حد لازم آن، حکم من را بر آن اجرا کند و خطر را از خودش و دیگران دفع نماید.

در واقع، شخص مجری حکمی می شود که قبلاً توسط قضات متخصص در مورد مجرمین صادر شده و این شخص با پیدا شدن مجرمین چنین حکمی را به اجرا در می آورد. یعنی خودش قاضی نیست و خودش حکم را صادر نکرده، بلکه تنها مجری حکمی است که توسط مراجع ذی صلاح صادر شده، مراجعی که شایستگی صدور چنین حکمی را دارند. مثل نامه هایی که رسول الله صلی الله علیه وسلم به ثابت قدمان قبایل در دفع مرتدین نوشت و دستور اجرای حکم الله بر آن ها را صادر کرد. آن مسلمین خودشان حکم را صادر نکردند بلکه مجری حکمی بودند که رسول الله صلی الله علیه وسلم آن را صادر کرده بود.

در هر صورت، این توزیع قدرت حکومتی تنها توسط خود حکومت انجام می شود و اگر حکومت اسلامی هم نداشته باشیم (این هم نکته ای است که خیلی از دوستان نادیده می گیرند) اگر حکومت اسلامی بر اساس شورای اسلامی و معیارهای کامل اسلامی نداشته باشیم و به حکم ضرورت بدل حکومت اسلامی هم داشته باشیم، طبق قاعده ی «ما لا یُدرک کُلُّه، لا یُترک جُلُّه»، چیزی که همه ی آن را نمی توانیم به دست بیاوریم همان که روشن کردیم و داریم آن را ترک نمی کنیم. باز این توزیع قدرت در حیطه ی همین بدل حکومت اسلامی باقی می ماند. مثل آنچه که ما در بعضی از مناطق تحت سیطره ی حکومت طالبان قبل از حمله ی آمریکا شاهد آن بودیم در حالت اضطرار.

حالا تصور کنید، اگر چنین بدلی هم وجود نداشته باشد، باز به حکم ضرورت این توزیع قدرت به جماعت و حزب اسلامی می رسد و اگر شورای مجاهدین تشکیل شد این امتیاز از جماعتها و احزاب مختلف گرفته می شود و به شورای موحد داده می شود و زمانی که حکومت اسلامی دوباره تشکیل شد و مسلمین صاحب قدرت حکومتی شدند، حتی اگر بدل حکومت اسلامی هم باشد و مسلمین صاحب چنین قدرتی شدند کل این امتیاز، روش، چگونگی، میزان و روش توزیع این قدرت و میزان قدرتی که به قبایل، خانواده ها، سرپرست خانواده ها و کل اشخاص جامعه داده می شود باز تنها مختص حکومت اسلامی است و حکومت اسلامی می تواند اندازه، میزان و چگونگی توزیع این قدرت را تعیین کند و در صلاحیت خودش می باشد.

در این مرحله و به صورت تدریجی، حکومت اسلامی زمینه های لازم و ضروری توزیع چنین قدرتی را ابتدا فراهم کرده، و بعد به تشخیص خودش در مواردی خاص به میزانی خاص، در مواردی ویژه به میزانی ویژه اجازه ی استفاده از قدرت حکومتی را صادر می کند و به این شیوه، بخشی مشخص، ویژه و معلوم از قدرت حکومتی خودش را باز به سبک اسلامی آن در میان اقشار مختلف جامعه توزیع و پخش می کند. برای اجرای این قدرت هم آن را به صورت مشخص و معلوم قانونی می نماید.

و به کار شخص شخصی که آن را انجام می دهد و این قدرت را مصرف می کند رسمیت می بخشد . چه کسی آن را توزیع کرده؟ خود حکومت، همان نهادهایی که شرعی هستند. اگر مصرف کننده هم آن را مصرف کرد حکومت به او (به کار شخص و به مصرف کننده) مشروعیت می دهد و آن را در صورت اجرای حکم و مصرف کردن این قدرت، تحت حمایت قانون و قدرت حکومتی قرار می دهد و شخص بدون ترس از مجازات یا جبران خسارت و به عنوان یک وظیفه اقدام به دفاع مشروع و اجرای حد می کند. قدرتی را که توزیع شده به همان اندازه ای که به او داده اند مصرف می کند.

شخصی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد و گفت: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَرَأَيْتَ إِنْ جَاءَ رَجُلٌ يُرِيدُ أَخَذَ مَالِي؟ قَالَ: فَلَا تُعْطِهِ مَالَكَ. قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَاتَلَنِي؟ قَالَ: قَاتِلْهُ؟ قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَنِي؟ قَالَ: فَأَنْتَ شَهِيدٌ. قَالَ: أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلْتُهُ؟ قَالَ: هُوَ فِي النَّارِ. نظرت چیست در مورد این که کسی آمد مالم را بگیرد؟ گفت: به او نده. گفت: اگر خواست با من بجنگد؟ گفت: تو هم با او بجنگ. گفت: اگر او مرا کشت؟ گفت: تو شهیدی فَأَنْتَ شَهِيدٌ. گفت: اگر من او را کشتم؟ گفت: او در آتش است

به دنبال چنین توضیحات متعدد، و روشنگریهای واضح و آشکاری می بینیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم به عنوان یک قانون حکومتی به همه اعلام می کند که: «مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، وَمَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ» ویا در جای دیگری فرموده: «من قتل دون مظلّمته فهو شهيد». و موارد دیگری که به همین شیوه آن ها را بیان کرده است. کسی که در راه مالش کشته شود شهید است. نگاه کن، دفاع مشروع را به تو می گوید و اجازه را به تو می دهد. وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دِينِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ، کسی که در راه دینش کشته شود شهید است، کسی که در راه خونی که ریخته شده قصاص بگیرد شهید است، کسی که در راه اهلش کشته شود شهید است، کسی که در راه ظلمی که به او شده کشته شود شهید است. نگاه کنید، قانونی می شود، حد و حدود تعیین می شود. و رسول الله صلی الله علیه وسلم برای شخص، بهترین مرگ را مرگی می داند که در راه حقش بوده باشد: نِعْمَ الْمَيِّتَةُ أَنْيُمُوتَ الرَّجُلُ دُونَ حَقِّهِ. بهترین مرگ، مرگی است که شخص در راه حقش مرده و کشته شده باشد. این بهترین نوع مرگ است در راه دینش باشد، در راه مالش باشد، در راه هر چیز دیگری باشد، برای حقش باشد. حق کدام است؟ حق، همان است که الله تعالی تعیین کرده

تا اینجا، بحث کلی و فضای کلی بحث ما در مورد دفاع مشروع در برابر مجرمها و دشمنان صائلی است که ممکن است مسلمان باشند یا غیر مسلمان، قوم و خویش نزدیک شما یا هم مذهب و هم زبان شما باشند یا از قوم و نژاد و مذهب دیگری باشند فرقی نمی کند. شاید کسی بگوید مَنْ قُتِلَ دُونَ مَالِهِ ممکن است کسی که به مال شما تجاوز می کند قوم و خویش شما باشد، پسر عموی شما باشد یا کس دیگری باشد، یا کسی که در مورد خون شما گفته وَمَنْ قُتِلَ دُونَ دَمِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ ممکن است از قوم و خویش ها و هم مذهب های شما باشد یا نباشد، مسلمان باشد یا نباشد، مَنْ قُتِلَ دُونَ أَهْلِهِ فَهُوَ شَهِيدٌ ممکن است مذهب دیگر و فکر دیگری باشد که به سرزمین و ملت شما ظلم کند، زدنی، قتل، غارت، آدم کشی انجام دهد، به شما ظلم می کند حق را که خدا به شما داده دارد از شما می گیرد، دارد به شما ظلم می می کند من قتل دون مظلّمته فهو شهيد، دارد به شما ظلم می کند مشکلی نیست کسی که به شما ظلم می کند چه کسی باشد. مسلمان باشد یا غیر مسلمان باشد، چه کسی باشد مهم نیست. قوم و خویش شما باشد دور باشد یا نزدیک؟ در هر صورتی، کسی که در این راه کشته شود: نِعْمَ الْمَيِّتَةُ أَنْيُمُوتَ الرَّجُلُ دُونَ حَقِّهِ، بهترین مرگ را داشته است، اینجا دشمن صائل است. اشتباهی که خیلی از دوستان ما اینجا مرتکب می شوند این است که خیال می کنند هر کسی برای مال، اهل و چنین چیزهایی با آنها وارد

جنگ شد حتماً کافر است. اینگونه نیست. تو می توانی با او بجنگی به جرم ظلمی که به تو کرده، به جرم حقی که از تو گرفته این حق مشکلی نیست که چه چیزی باشد. حقی است که الله به تو داده او دارد از تو می گیرد. دیگر وقتی اینگونه هست قرار نیست که حتماً کافر باشد، مسلمانی است از مذهب دیگر، تأویل دیگر و روش دیگری است که به شما ظلمی را روا دانسته و شما هم با او می جنگید. دیگر بیشتر از این شما هم دچار ظلم نشوید

در این صورت، قانون شریعت الله و حکومت اسلامی این حق ذاتی و مشروع را به شخص مسلمان داده که زمانی شخصی قصد تعرض به ناموس یا مال شما را دارد و قدرت حکومتی هم وجود ندارد که این بلا را از شما دور کند، شما به حکم ضرورت و بر اساس شروطی خاص، مجری قدرت حکومتی می شوید و متناسب و به اندازه ی تهاجمی که به شما شده واکنشهایی را از خودتان نشان می دهید، همان قدرتی که به شما توزیع شده در جامعه به همان اندازه ای که به شما توزیع شده به همان اندازه آن را مصرف می کنید تا این خطر دفع شود. این خیلی مهم است، چون ممکن است به کسی قدرت بیشتری داده شده باشد به کسی قدرت کمتری، در مواردی قدرت بیشتری؛ به همان اندازه ای که توزیع شده به همان اندازه مصرف می کند

در این جا شما باید از دین، ناموس، آبرو، مال و اهل خودت دفاع کنی حتی، اگر در این راه هم کشته شوی یا مجرم و مهاجم را هم به قتل برسانی. حالا، تصور کنید کسی که در عین آگاهی، عمداً و به میل خودش و با علم به عواقب جرمش به الله جل جلاله و یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش بدهد، فحاشی کند و حاکمیت اسلامی هم وجود نداشته باشد که چنین مرتدی را به ذرّک واصل کند آنوقت چه باید کرد؟ یا اشغالگران کافر سکولار خارجی توانسته باشند مرتدین را بر خاک مسلمین حاکم کنند در این صورت، با چنین اشغالگران و مرتدینی چه باید کرد؟ وقتی که واکنش ما اینگونه است در برابر مسلمان که به حق ما تجاوز کرده و بهترین مرگ، مرگی است که در راه احقاق حق می باشد، ما در مورد کسانی که به دین ما، به الله، به رسولش که از ناموس، مال و از جان ما مهم تر است باید چه برخوردی با این مرتدین فحاش بکنیم؟ اینجاست که باید برگردیم به بحث مرتدین

همان طور که در درس های گذشته و با فضایی که درست کردیم تا الان متوجه شدیم، مرتد شدن شکل تکامل یافته ی مجموعه ای از به ظاهر مسلمانانی است که قبلاً در دارودسته ی منافقین و سکولارزده ها تعریف شده اند که ممکن است عده ای از مسلمین ضعیف الایمان را هم با خودشان آلوده و همراه کرده باشند. همه ی این ها به نسبت های مختلف بیماری که داشتند به اصطلاح در یک بیمارستان جمع شدند، آن دسته که خودشان را مداوا کردند توانستند با توبه، دوباره به جمع انسانهای سالم برگردند و آن دسته از آن ها که از مداوا و درمان خودداری کردند، یا به همین ترتیب در میان مسلمین می مانند؛ عده ای از اینها روز به روز به بیماریشان اضافه می شود تا اینکه در نهایت دوا و دکتر برایشان فایده ای ندارد و مرتد می شوند. وقتی که دوا و دکتر برایشان فایده ای ندارد می گوئیم مرتد شده اند

مرتد شدن هم یک جرم فردی محض نیست، یک جرم اجتماعی است. روی این دقت کنید دوستان، جرم فردی محض نیست، یک جرم اجتماعی است. به همین دلیل، فرد نمی تواند شخص مرتد را جریمه کند و او را مجازات نماید، بلکه این حق نماینده و رهبر اجتماع مسلمین است. روشن شد؟ چون، جرم اجتماعی است و تو برای این اجتماع رهبری را انتخاب کرده ای و قدرت و اختیار خود را به او تحویل داده ای؛ پس، تنها رهبر اجتماع مسلمین حق مجازات این مجرم اجتماعی را دارد. شخص

مسلمان فقط می تواند تا زمانی که قدرت بیشتری جهت اجرا به او داده نشده (یعنی همان قدرت توزیع نشده و به دست او نرسیده) تا زمانی که این قدرت به او داده نشده در موارد جزئی که مربوط به خودش هست واکنش نشان دهد. مثلاً از این ها برائت کند، به آن ها زن ندهد، از آن ها زن نگیرد، در قبرستان مسلمین آن ها را دفن نکند، برایشان دعای خیر نکند و سایر اموری که مربوط به حیطه ی شخصی مسلمان می شود.

پس، یک شخص مسلمان تا زمانی که حکومت اسلامی به او قدرت اجرای بیشتری نداده، حکومت اسلامی قدرت را توزیع نکرده و به دستش نرسیده، در حیطه ی شخصی خودش در برخورد با مرتدین اختیاراتش محدود است، اختیارات محدودی را دارد و می توان به صورت کلی، دایره ی فعالیت آن را در دو نکته بیان کرده و آن را در دو نکته خلاصه نمود

- این شخص باید اعلام کند دسته ای از مرتدین که صفشان آشکار شده و دسته ای که از چهار مرحله و فیلتر اساسی و پیچیده توسط قضات متخصص عبور داده شده اند، چنین شخصی باید اعلام کند که این ها کافر، آن هم کافر مشرک و سکولار هستند و مثل کفار سکولار با آن ها برخورد کند نه مثل یک کافر اهل کتاب و شبه اهل کتاب. این اولین وظیفه ی اوست و یکی از مهم ترین وظایفش می باشد. یعنی، برای مشخص کردن صفوف و جلوگیری و ممانعت از به وجود آمدن آلودگی و سرگردانی خودش، اطرافیان و جامعه، باید مرتدین را که به این شیوه مشخص شده اند کافر بدانند و مثل کفار سکولار با آن ها برخورد کند. این اولین وظیفه ی اوست.

یعنی، اولین قدم این است که شخصی را که تمام آزمایشات تخصصی نشان دادند که این شخص ایدز یا سل دارد، و تشخیص متخصصین هم این آزمایشات را تأیید می کند، و هیچ شکی در مریض بودن او وجود ندارد؛ تو هم باید چنین شخصی را مریض بدانی و او را به عنوان یک مریض به اطرافیانت معرفی کنی. این معرفی کردن خیلی مهم است

زمانی که با رعایت تمام آزمایشات پیچیده و تخصصی، مشخص شده فلانی کافر و مرتد شده، و مرتد شدن او مثل آفتاب در وسط آسمان بی ابر برایت روشن شده، و حکم قطعی در مورد او از طرف مراجع ذی صلاح صادر شده است؛ اگر تو او را کافر و مرتد ندانی و او را مسلمان بدانی مثل این می ماند که کسی را که ایدز دارد یا سل، وبا، مالاریا، طاعون و جزام دارد را در جامعه رها کنی و مثل یک آدم سالم با او برخورد نمایی. این ظلم آشکار و خیانت آشکاری به سلامت جسمی خودت و دیگران است که کسی در آن شک ندارد

حالا، اگر کسی هم از طریق آزمایشگاه دقیق و پیچیده ی شریعت (قرآن و سنت) توسط متخصصین، به یقین، کافر و مرتد تشخیص داده شده باشد و شکی در مرتد بودن او نباشد و تو او را مسلمان بنامی کمترین خطر او این است که یکی از احکام قانون شریعت الله را انکار کرده ای و دور انداخته ای، و این جرم بزرگی است. علاوه بر آن، این شخص و اشخاص مشابه را در توهین و زیر پا گذاشتن دین و قانون الله پرروتر و جری تر کرده ای و زمینه را برای ارتداد بیشتر مردم فراهم نموده ای، چرا؟ چون، به سلامت ایمانی و درونی خودت و سایر مسلمین ظلم کرده و خیانت نموده ای. تو یک شخص آلوده به ایدز و سل را در جامعه به عنوان انسان سالم معرفی کرده ای، در حالی که تمام آزمایشات نشان دادند که این شخص مریض است

تو باید طبق لا اله و کفر به طاغوت در همان ابتدای امر او را کافر بدانی، چنین شخصی را که در این آزمایشات رد شده و گفته شده که او کافر است باید او را کافر بدانی تا اولین پله ی لا اله - الا الله رابه «پیش و جلو بروی:» فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ □ □ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى

بله، باید این را انجام دهی آن موقع است که توانستی در مسیری که کل انبیا رفته اند حرکت کنی. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ أَنْ عِبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ، همین جاست که باید از طاغوت دوری کنی «يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ» به طاغوت کفر کنی، او را کافر بدانی و بعد به صراحت به این کافر بتوانی بگویی: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. آن ها را خطاب قرار بده: ای کافرها

این مخاطب قرار دادن کفار به لفظ کافر هم امر است، و امری هم نیست که مختص رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، بلکه، امری است که هر مسلمانی باید به اندازه ی وسعت و توانایی اش آن را انجام دهد. مشخص و روشن شده تو چگونه می توانی به آفتاب بگویی آفتاب، همین طور هم روشن شده که کافر، یهودی، نصرانی و مشرکین و مجوس و صابئین و مرتد است، پس باید آنها کافر بدانی و بگویی: قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ. بعضی چیزها هستند که مسلمان می تواند آن را تشخیص دهد و الله تشخیص آن را به همه داده و اصلاً نیازی به دلیل و استدلال ندارد. مثلاً همه می دانند که یهود، نصارا، مجوس، صابئین و مشرکین یا همین سکولاریستها، کافر هستند. حالا، ممکن است کسی نداند که سکولاریستها همان مشرکین هستند و اسمشان عوض شده وگرنه ماهیت و کارکردشان یکی است، اما یقین دارد که مشرکین به همراه کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب، کافر هستند و این را هر مسلمانی می داند. یعنی چگونه می تواند مثلاً بین یک انسان با یک درخت فرق بگذارد و این ها را به راحتی تشخیص دهد به همین ترتیب، به راحتی می تواند بین یک مسلمان با یک کافر فرق بگذارد و یک مسلمان را از یک کافر تشخیص دهد و نیازی به دلیل، سواد، پیرو جوان، زن و مرد بودن ندارد

هر کسی می تواند تشخیص دهد این انسان است و این درخت؛ به همین دلیل، به انسان باید بگوید انسان و به درخت هم بگوید درخت، به کافر بگوید کافر و به مسلمان هم بگوید مسلمان. تا زمانی که اینگونه برایش روشن نشده نباید حرفی از دهانش بیرون رود. چگونه برایش روشن شده که این درخت است و این انسان. آن زمان است که باید حرف بزند

پس، هر مسلمانی می تواند بگوید این ها کافر هستند و من آن ها را قبول ندارم: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ» (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که همراه او بودند، الگوی خوبی برای شماست، زمانی که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهایی که به غیر از خدا می پرستید، بیزار و گریزانیمو شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم، و دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما به وجود آمده است، شما را قبول نداریم (كَفَرْنَا بِكُمْ، این خیلی مهم است، باید نسبت به آن ها کافر باشی آن ها را کافر بدانی و کفر به طاغوت یعنی همین كَفَرْنَا بِكُمْ) □ دشمنی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما به وجود آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ. تا زمانی که سکولاریست های مرتد و کافر به تمام آن چه که الله نازل کرده ایمان نیاورند بین ما و آن ها دشمنی و کینه توزی همیشگی به وجود آمده تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورند. بَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا، همیشه، حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدَهُ

این قبول نداشتن کفار یعنی کفر به این ها؛ یعنی وقتی این ها را قبول نداشتی و کافر دانستی در واقع عقاید آن ها را هم قبول نداری. بعد از این، مسلمان باید بتواند مثلاً به آن ها بگوید: ای کافرهای یهودی، یا ای کافرهای نصرانی، یا ای کافرهای مجوس، یا ای کافرهای سکولار و صابئی. به این شیوه باید «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ» را به زبان بیاورد.

این یک امر است برای همه ی مسلمین و مختص به باسواد و بی سواد، پیرو جوان و زن و مرد ندارد. بلکه امری است که هر مسلمانی را شامل می شود و هر مسلمانی باید آن را انجام دهد. سیدنا ابراهیم علیه السلام هم برای همه ی مسلمین در این مسأله الگو می باشد نه برای طبقه ی خاصی از مسلمین. باسواد و بی سواد ندارد برای همه در این مورد الگو است.

همه ی مسلمین باید دشمن را دشمن بدانند و باید در برابر دشمن واکنش نشان دهند. حالا، این واکنش به اندازه ی توانایی اشخاص است. اما، در هر صورت، یک حکم است برای کسی که توانایی واکنش دارد. تو اگر نتوانستی کفر به طاغوت را به زبان بیاوری در بعضی از موارد، در دلت که می توانی؟ توانایی تو در این اندازه هست. تمام شد، یک وظیفه است. در هر صورت یک حکم است که باید انجام شود. در این صورت، می شود اطاعت از یکی از دستورات الله و به این شیوه یک وظیفه و یک عبادت می شود، چون یکی از دستورات الله را اطاعت کرده ای.

دوستان به من یک جوری نگاه می کنند، در مورد همین موضوع کمی بیشتر توضیح می دهم چون معضل بزرگی شده است. تصور کنید، اگر یک دکتر متخصص با انجام تمام آزمایشات، تشخیص داده باشد که فلانی ایدز یا سل، وبا، مالاریا، طاعون و یا یکی دیگر از بیماری های واگیر و کشنده را دارد و شما این بیماری ها را انکار کنی، یا از اعلام آن سرپیچی نمایی و آن را بپوشانی، در حالی که می توانی آن را اعلام کنی و آن را بپوشانی، خوب حالا چه نتیجه ای به دست می آید؟ اولین نتیجه ی آن این است که دکتر متخصص را دروغگو شمرده ای و یا تشخیص او را دست کم گرفته ای، و نتیجه ی بعدی هم این است که، زمینه را برای ابتلا به این بیماری واگیر فراهم کرده ای و به هر اندازه که مردم به این بیماری واگیر گرفتار می شوند تو هم گناهکار و شریک جرم می شوی. این برای سلامت جسم و بدن فرد و افراد جامعه است.

حالا، الله متعال به عنوان عالم ترین و حکیم ترین ذات، می فرماید که فلانی به چنین بیماری خطرناک ایمانی و درونی مبتلا شده که واگیر هم هست و شما باید برای محافظت و دفاع مشروع از ایمان خودتان و دیگران این انسانهای بیچاره ی فاسد تاریخ گذشته را شناسایی کنی و به دیگران هم شناسانی، و با راستگو شمردن من، اینها را از جامعه ی خودتان جارو کنید. الله این را به عنوان عالم ترین و حکیم ترین ذات گفته است. اما، کسی بیاید و از روی علم، آگاهی، عمدتاً و با اختیار خودش - نعوذ بالله - بگوید من این نسخه ای که الله برای سلامت ایمانی و عقیدتی من و مسلمین ارسال کرده را قبول ندارم، و یا اینکه از اعلام آشکار آن سرپیچی کند در حالی که می تواند آن را اعلام کند، و آن را بپوشاند در حالی که می تواند آن را بپوشاند؛ در این صورت، چه نتیجه ای به دست می آید؟

اولین نتیجه ی آن این است که، تشخیص الله متعال را قبول نداشته و آن را دست کم گرفته و یا عملاً - نعوذ بالله - الله و رسولش صلی الله علیه وسلم را دروغگو فرض کرده، و علاوه بر این، با آنکه می داند که چنان شخصی کافر و به طاغوت تبدیل شده و باید به طاغوت کفر کند و چنین طاغوتی را کافر بداند اما، کفر به طاغوت نمی کند و این هم به قسمت اول «لا اله - الا الله» او ضربه وارد می کند. هرچند

که با قبول نکردن تشخیص و حکم الله و رسولش صلی الله علیه وسلم و دروغ فرض کردن حکم الله و رسولش، عملاً به بخش دوم «لا اله - الا الله» یعنی به «الا الله» خودش باز صدمه زده است. در این صورت، چنین شخصی با همین کار، خودش هم کافر می شود و به دنبال آن، با عدم انکار این بیماری و پوشاندن آن از مردم باعث شیوع آن بیماری می گردد.

تمام این کارها برای محافظت از سلامت ایمان و عقیده ی فرد و جامعه است اما، شخص با انکار این حکم شریعت هم سلامت خود و هم سلامت جامعه را در معرض خطر قرار می دهد. دقت کنید، اگر یک کافر را به عنوان کافر معرفی نکنی:

- باعث می شوی که روز به روز این بیماری گسترش بیشتری پیدا کند.
- باعث می شوی که روز به روز قوانین شریعت الله بیشتر زیر پا گذاشته شوند.
- باعث می شوی که روز به روز کفرگویی عادی تر شود.
- باعث می شوی که روز به روز دیگر کفرهای آشکار در جامعه گسترش بیشتری پیدا کنند و قبح این کفرها شکسته شود.
- باعث می شوی که کفار اهل کتاب، شبه اهل کتاب و بخصوص کفار سکولار و مرتد به راحتی در میان مردم با شعارهای فریبنده جای پا باز کنند.
- باعث می شوی که احزاب سکولار و مرتد هم به راحتی در میان مردم یارگیری کنند و مردم را طرفدار خود نموده و آن ها را مرتد کنند و عمر ننگینشان طولانی تر هم شود.

تمام این مصیبتها و مصیبت های دیگر، نتیجه و ثمره ی سهل انگاری و کوتاهی کسانی است که یک کافری را کافر نمی دانند و باعث آنهمه آلودگی عقیدتی و ایمانی در میان مسلمین و وارد شدن آنهمه صدمه به مسلمین می شوند.

غیر ممکن است حداقل کسانی را ندیده باشید که ممکن است نماز هم بخوانند اما، با کمترین اتفاق و عصبانیتی، آشکارا و بدون ترس به الله و رسولش صلی الله علیه وسلم، دین و هر چه مقدسات دین اسلام است فوش می دهند، و یا ممکن است انسانهای زیادی را دیده باشید که نماز هم می خوانند اما، از احزاب سکولار و مرتد کومله ها، دمکراتها، پ.ک.ک ها، سایر احزاب سکولار و کافر، کفار اشغالگر سکولار جهانی و نوکران سکولار محلی آن ها علیه مسلمین حمایت و طرفداری می کنند. حتی اگر با نصف کلمه هم باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: اگر با نصف کلمه هم باشد، باز در آتش جهنم است. در این مورد خیلی ها را مشاهده کردیم.

- مورد دومی که به دایره ی فعالیت مسلمین برمی گردد این است که، (مرحله ای بالاتر و پیشرفته تر این است که) در جنگ نرم و روانی تبلیغی و زبانی این شخص باید علیه مرتدین به اندازه ی توانایی خودش مشارکت کند، این خیلی مهم است به اندازه ی توانایی خودش. کسی بیشتر از این از او نمی خواهد، لَئِیْکَلْفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا؛ به اندازه ی توانایی خودش در این جنگ نرم و روانی تبلیغی و زبانی علیه مرتدین مشارکت کند و هر زمان، دستور به برخورد فیزیکی و جنگ مسلحانه علیه آنها شد فرمان رهبریت حکومت اسلامی را به اندازه ی توانایی

خود اجابت کند و در حد توانایی خود با دست یا زبان یا قلبش جهاد نماید. به همان اندازه ای که رهبریت 3 ابزار قدرت را توزیع کرده به همان اندازه قدرت را مصرف کند.

در این صورت، باز برمی گردیم به این نکته ی اساسی که مجازات کردن و تطبیق حکم مرگ بر مرتدین تنها حق حکومت اسلامی است. به عبارت دیگر، می توان گفت که وظیفه ی فرد مسلمان در امور فردی در برابر مرتدین در دایره ی جنگ نرم و روانی و مبارزه ی منفی جا می گیرد. خیلی مهم است، این اصطلاحات را خوب متوجه شوید: یکی جنگ نرم و روانی و دوم مبارزه ی منفی در این دو مورد جا می گیرد. یعنی وظیفه ی فردی مسلمین در برابر مرتدین در دایره ی جنگ نرم و روانی و مبارزه ی منفی جا می گیرد. روی این دو کلمه خیلی دقت کنید، و تمام آنچیزی که مربوط به فتوای ناشی از اجماع، قضاوت، اجرا و جنگ گرم می شود مربوط به حکومت اسلامی است.

اما، اگر رهبریت حکومت اسلامی چنین حق و قدرتی را با تعیین «**شروط خاص**» و تعیین و مشخص کردن «**مواردی خاص**» در جنگ گرم به کسی داده باشد، چنین قدرتی را به کسی داده باشد، یا حتی به تمام مسلمین داده باشد، و قدرت را اینگونه بین آن ها توزیع کرده باشد؛ در این صورت، آن شخص یا تمام مسلمین می توانند به نمایندگی از قدرت حاکمیت و به دستور رهبریت اسلامی چنین قدرتی را تنفیذ کنند و به اجرا دریاورند و آن را مصرف کنند یا شخص در ضمن جنگ گرم به جنگ روانی علیه مرتدین هم ادامه دهد حتی، اگر در خانواده ی خودش باشد. این امر خیلی کوچکی نیست، همین جنگ نرم، جنگ تبلیغی، جنگ روانی، مبارزه ی منفی خیلی مهم است. به عنوان اولین قدم در این بخش دوم وظیفه ی مسلمان. حتی بخش اول را هم شامل می شود. تقریباً کل آن هم هست.

نقش دعوتگران در خاموش کردن فتنه ی ارتداد در یمن در روزهای پایانی عمر رسول الله صلی الله علیه وسلم و اوایل خلافت ابوبکر قابل توجه بود. نمی توان آن را نادیده گرفت در قبایل دیگر هم همین طور بود. افرادی چون: مَراَن بن ذی عمیر، همدانی بود و از قبیله ی همدان و عبدالله بن مالک ارحبی. رضی الله عنهما با سخنان و دعوت خودشان نقش بسزایی در خاموش کردن فتنه ی ارتداد داشتند.

قبلاً اشاره کردیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم طی نامه هایی مسلمین ثابت قدمی که باقی مانده بودند را جایی که کفار در آن حکم می کردند را به نفیر عام و جهاد همه جانبه و دفع فتنه ی مرتدین دعوت کرده بود. ابوبکر رضی الله عنه هم به تبعیت و به روش رسول الله صلی الله علیه وسلم چنین نامه هایی را به مسلمین باقی مانده در این قبایل فرستاد و دستور جهاد همه جانبه داد. حکمش را صادر کرده بود روشن، مشخص. و دستور داد هر کسی که توانایی دارد باید انجام دهد. ابوبکر رضی الله عنه حتی رهبرانی را هم تعیین کرده بود که رهبران در یمن ایرانی ها بودند که حتی عرب ها هم تحت رهبریت آن ها بودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم به عرب ها و مسلمانان آن جا دستور داده بود که تحت فرماندهی ایرانیانی که ثابت قدم مانده بودند بتوانند فتنه ی مرتدین را از بین ببرند. در این صورت، باز به این نکته ی کلیدی و اساسی برمی گردیم که تمام حرکات مسلمین در هر امر حکومتی، نه شخصی محض، تابع فرمان رهبریت و تابع فرمان حکومت اسلامی است. چون، الله تعالی این قدرتی را از همین کانال در اختیار شما قرار داده و این کانال است که میزان این قدرت و چگونگی مصرف این قدرت و شرایط مصرف این قدرت را تعیین می کند.

تصور کنید که در میان مهاجرین حبشه عبدالله بن جحش مرتد و نصرانی می شود اما، کسی حکم ارتداد را بر او اجرا نمی کند. یا کسانی چون عبدالله بن ابی، او و کسانی که مثل او بودند، در مدینه

مشخص بود که این ها ابتدا اظهار اسلام کردند و بعدها کافر بودنشان توسط الله مشخص شده بود، مرتد شده بودند این نوعی ارتداد است. یا تعدادی از یهودیان برای تضعیف و مبارزه با مسلمین ابتدا ایمان می آوردند و دوباره مرتد می شدند اما، باز می بینیم حکم ارتداد بر هیچ کدام از آنها اجرا نمی شود. هرچند که حکومت اسلامی، رهبریت موحد و قاطعی هم وجود دارد. اما، در برابر می بینیم که دستور قتل عصماء دختر مروان زنی شاعر و یهودی ساکن مدینه بود را صادر می کند و یکی از مسلمین او را می کشد. به همین شیوه، دستور قتل چند مورد دیگر هم صادر می شود

یا در جریان فتح مکه با آنکه رسول الله صلی الله علیه وسلم حکم قتل تعدادی از سکولاریستها و مرتدین را با اسم و عنوان مشخص صادر می کند، و آنها را مهدور الدم اعلام می نماید هرچند که حتی زیر پرده ی کعبه هم پیدا شوند، اما می بینیم که یکی از این مهدور الدمها به نام عبدالله بن سعد بن ابی سرح که قبلاً از مهاجرین و کاتبان وحی بود اما مرتد شده و به مکه برگشته بود و آنهمه جنگ روانی علیه رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن راه انداخته بود و آنهمه به تحقیر دین الله و مسلمین پرداخته بود اما، عثمان بن عفان رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه وسلم برایش امان خواست و توسط رهبریت بخشیده شد. نگاه کن، می خواهد چه چیزی را به ما بگوید؟ و روایت های مشهور دیگری که وجود دارند

می خواهد بگوید با آنکه حدود را امام یا نمایندگان رهبر حکومت اسلامی که معمولاً دستگاه قضایی اسلامی است با طی مراحل خاص قضایی به مرحله ی اجرا در می آورند، دقت کنید، اما وضع موجود زمانی و مکانی دولت اسلامی و تشخیص رهبریت حرف اول را می زند. این خیلی مهم است. می دانیم که حدود را امام یا نمایندگان رهبر حکومت اسلامی که معمولاً دستگاه قضایی هستند با آن مراحل خاص قضایی به اجرا در می آورند اما، وضع موجود زمانی و مکانی دولت اسلامی و تشخیص رهبریت حرف اول را می زند

در جریان فتح مکه و بعد از عفو عمومی، رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور قتل چهار نفر را که به جرم ارتداد تحت تعقیب بودند صادر می کند: «اقْتُلُوهُمْ، وَإِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ مُتَعَلِّقِينَ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ»، این چهار نفر را بکشید ولو که خودشان را به پرده ی کعبه آویزان کرده باشند

واضح است، خیلی واضح است، در اینجا فقط رسول الله صلی الله علیه وسلم و پس از او تنها رهبریتی که از طریق شورای حل و عقد آن محل، انتخاب شده شایستگی دستور تحکیم شریعت الله را دارد. چون، او بیشتر از تَك تَك افراد جامعه و حتی گروهها، از طریق کانالهای مختلف با وضع موجود جامعه و فضای اطراف و فضای بین المللی آشنایی و شناخت دارد و مصالح و مفاسد را بهتر و مطمئن تر تشخیص می دهد. به چنین حالتی در اصطلاح می گویند دعوت را با بصیرت به پیش می برد. خیلی مهم است، دعوت را با بصیرت به پیش می برد

رهبری مرکزی به عنوان پایگاهی استوار، ضرورت گریز ناپذیر جامعه ی اسلامی برای حرکت به جلو و اعمال قدرت قانون شریعت الله در جامعه است که یکپارچگی سیاسی مسلمین و حرکت آزادیبخشی اسلام را تضمین می کند. بله، رهبریت مرکزی چنین پایگاه استوار و بزرگی را دارد و ضرورت گریز ناپذیر جامعه ی اسلامی است، ضرورت گریز ناپذیر جامعه ی اسلامی برای حرکت به جلو است، ضرورت گریز ناپذیر جامعه ی اسلامی برای اعمال قدرت قانون شریعت الله در جامعه

است. چنین رهبریتی است که یکپارچگی سیاسی مسلمین و حرکت آزادیبخشی اسلام را تضمین می کند.

در این صورت، این قاعده حاکم می شود که «أَنَّ الْحُدُودَ لَا يَقِيمُهَا إِلَّا الْإِمَامُ أَوْ نَائِبُهُ» یعنی، حدود تنها از طرف امام یا نائب و جانشین او برپا می شوند. امام شافعی رحمه الله هم می گوید: «لَا يَقِيمُ الْحُدُودَ عَلَى الْأَحْرَارِ إِلَّا الْإِمَامُ وَمَنْ فُوضَ إِلَيْهِ الْإِمَامُ، لِأَنَّهُ لَمْ يُقَمْ حَدٌّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، إِلَّا بِإِذْنِهِ، وَلَا فِي أَيَّامِ الْخُلَفَاءِ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ، لِأَنَّهُ حَقُّ اللَّهِ يَفْتَقِرُ إِلَى الْاجْتِهَادِ، وَلَا يُؤْمَنُ فِي اسْتِيفَائِهِ الْحَيْفُ، «فَلَمْ يَجْزَ بِغَيْرِ إِذْنِ الْإِمَامِ».

حالا، اگر رهبریت تشخیص داد که در برابر مرتد شدن کسانی چون عبدالله بن جحش، یهودیان مدینه و کفرگویی منافقین و سکولارزده هایی که منافق بودن خالص آنها توسط الله تعالی هم روشن و واضح شده باید صبر کرد و کاری انجام نداد در این صورت، حکم برای تَك تَك افراد جامعه همین است؛ اما، اگر در مرحله ای با تعیین شروطی امر به دفع و ترور توهین کنندگان و کشتن مرتدینی خاص و مشخص می شود، حکم برای تَك تَك مسلمین سمع و طاعه و اجرای حدود است. به همین دلیل می بینیم که در بین مسلمین برای اجرای این حدود به صورت فردی و جمعی مسابقه گذاشته می شود. در هر دو حالت، اصل، تشخیص رهبریت اسلامی جامعه است.

در هر حال، تشخیص زمان، مکان و چگونگی اجرای حکم مرتدین بر عهده ی حکومت اسلامی و امیر مسلمین است. این همه روی آن تأکید می شود به دلیل اهمیتی است که وجود دارد، و خیلی از دوستان چنین کلماتی، چنین احکامی و چنین موقعیت هایی را نادیده می گیرند، و متأسفانه سهل انگاری می کنند و دچار اشتباهات بزرگی می شوند و صدمه های زیادی را، هم به جنبش اسلامی و هم به خودشان می زنند.

خوب است در این زمینه به نمونه هایی اشاره کنیم که با زمینه ای که رهبریت جامعه ی اسلامی فراهم کرده بود، و با اختیار و قدرتی که رهبر حکومت اسلامی به آن ها داده بود مسلمین توانستند و می توانند تحت این شرایط و با رعایت شروط تعیین شده و در موارد مشخص و تعیین شده، این ها می توانند به صورت شخصی حدودی را بر بعضی از مجرمین و مرتدین اجرا کنند، مانند

- صاحب برده و کنیز می تواند به صورت شخصی حکم را اجرا کند. رسول الله صلی الله علیه وسلم می فرماید: أَقِيمُوا الْحُدُودَ عَلَى مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ. یعنی، حدود شرعی را بر بردگان و کنیزان خود اجرا کنید. و نیز فرموده است: إِذَا زَنْتَ أُمَّهُ أَحَدِكُمْ فَلْيَجْلِدْهَا. الان، که چنین پدیده ای حداقل در سرزمینهای مسلمان نشین وجود ندارد هر چند که در سرزمینهای تحت حاکمیت سکولاریستها به اشکال مختلفی چون کارگران جنسی و غیره به حیات خود ادامه داده است و این پدیده به شکل وحشتناک و خیلی بدتر از قرون وسطی و قرون باستان هم به حیات خود ادامه می دهد. در هر صورت، این هم یک نمونه است که شخص می تواند حکم را اجرا کند و دین و شریعت اسلام به او اجازه داده است.

- کسی که با مسلمین پیمان صلح و آشتی بسته، چنین کسی به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش می دهد یا به الله توهین می کند کشتن این مثل کشتن يك كافر جنگ طلب و محارب می

شود، حکومت اسلامی چنین چیزی را اعلام کرده و آگاهی هایی را داده است. در این صورت، اقدام به کشتن او بر هر مسلمانی واجب می شود و کشتن او اشکالی ندارد. دلیل این کار هم گفته ی عبدالله بن عمر رضی الله عنهما است که به وی گفتند: فلان راهب به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش داده است، او هم گفت: اگر من آن را می شنیدم او را می کشتم. سپس راهب را نزدش آوردند و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما هم شمشیرکشید اما، راهب انکار کرد و او را رها نمود.

مثال عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم زیاد اتفاق افتاده است، مثل همان شخص مسلمانی که به حکم رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی نشد و عمر رضی الله عنه هم گردن او را زد و قرآن هم اقدام او را تأیید نمود. همچنین دختر مروان که به رسول الله صلی الله علیه وسلم فحش داد و عمیر بن عدی او را به درك فرستاد و از طرف رسول الله صلی الله علیه وسلم به او لقب «پشتیبان الله و رسولش» داده شد.

- کشتن ساحر به دست جُنْدَب بن کعب غامدی به همراه ولید رضی الله عنه در زمان خلافت عثمان بن عفان رضی الله عنه که ساحر را با دست خودشان کشتند.
- حفصه ام المؤمنین رضی الله عنها با دست خود يك زن ساحره را به قتل رساند.
- مرد مسلمان کوری که همسر خود را به دلیل فحش دادن به رسول الله صلی الله علیه وسلم به درك فرستاد و رسول الله صلی الله علیه وسلم هم خون آن زن را هدر رفته اعلام کرد.

تمام این موارد و موارد مشابه، جرمهای اجتماعی بودند که حکومت اسلامی با فراهم کردن زمینه های آگاهی و شناخت عموم مردم جامعه از چنین جرمهایی و با تعیین شروطی، قدرت و اجازه ی اجرا را به سایر مسلمین داده است؛ و چنانچه حکومت اسلامی این قدرت را از مسلمین بگیرد و آن را به خودش مختص کند و اجازه ندهد کسی غیر از حکومت اسلامی و نهادهای تحت حاکمیت آن بنا به مصالحی که خود حکومت اسلامی در نظر گرفته و حکومت اسلامی مجازات مرتدین را مختص به خودش کند، و بنا به مصالحی مجرمین مرتد را خودش به سزای اعمالشان برساند و این اجازه را به کس دیگری ندهد و قدرتی را که قبلاً توزیع کرده بود دوباره آن را جمع کند؛ در این صورت، هیچ کسی حق تک روی و مخالفت با دستورات رهبریت و حکومت اسلامی را ندارد. این هم یکی از همان نکات کلیدی است که خیلی از دوستان به آن توجه نمی کنند.

هم اکنون هم که سیستم و نظامهای حکومتی از گستردگی، وسعت، نظم و سازماندهی بی سابقه ای برخوردار شده اند در این زمینه باید بیشتر دقت شود که قانون اسلامی جامعه حد و حدود افراد جامعه را چگونه تعریف کرده و باید در همین حدود عمل کرد. چون خروج مسلمان از این حدود شرعی که حکومت اسلامی برایش تعریف کرده اگر از این خروج کند خودش به منزله ی ارتکاب جرم محسوب می شود.

این قواعد کلاً در مورد سرزمینهایی است که حکومت اسلامی و رهبر حکومت اسلامی وجود دارد اما، در سرزمینهایی که حکومت اسلامی به شکل شورایی آن و یا حتی براساس یکی از مذاهب

اسلامی و حتی مرتبه‌ی نازل و اضطراری آنهم وجود ندارد و مسلمین از چنین دولت و رهبریتی محروم هستند، به حکم ضرورت و به نسبت توانایی و سنجیدن مصالح و مفسد قضیه، افراد و جماعت‌های شریعت‌گرا به صورت دایره‌ای این خلأ را پر می‌کنند تا اینکه به تدریج از همین طریق و بخصوص از طریق وحدت، دوباره به نعمت و شکوه قدرت حکومت اسلامی دست پیدا کنند که منبع خیراتی است که هیچ ابزار دنیوی با آن قابل مقایسه نبوده و نیست.

پاسخ به سؤالات درس شناسانی مرتدین و روش برخورد با مرتدین و جبهه‌ی مرتدین

در مسیر که بودیم دوستان سؤالاتی را مطرح کردند که سؤال دوستان دیگر هم بوده و آن این که حالا، دلیل این همه سختگیری در مورد مرتدین چه می‌تواند باشد؟

به صورت مختصر می‌توان گفت که، این واکنش مسلمین در جلوگیری کردن از چنین گناه اجتماعی دقیقاً ثمره‌ی حرف‌ها و اعمال خود شخص است، و چیز تحمیلی از مسلمین بر آن‌ها یا ظلم بر آن‌ها نیست بلکه، نتیجه‌ی اعمال خودشان است. البته، حکمت‌های غیر قابل انکار و پیام‌های واضح و آشکاری هم در اجرای این دستور الله نهفته است که نمی‌توان آن را انکار کرد. هم برای خود مسلمین پیام‌هایی در بردارد و هم برای غیر مسلمین که تصمیم می‌گیرند وارد و داخل اسلام شوند. از ثمرات اجرای این قانون این است که

- از قانون شریعت الله و جایگاه آن، که در جایگاه قانون اساسی جامعه قرار گرفته، محافظت می‌شود و اجازه داده نمی‌شود که قانون اساسی جامعه‌ی مسلمین دست کم گرفته شود و هرج و مرج به وجود بیاید.
- جنگ روانی دشمن برای ضربه زدن و آشفته‌گی در امنیت ایمانی جامعه خنثی می‌شود؛ قبلاً در این زمینه صحبت کرده بودیم و اثر روانی مجازات مجرمین، فضای سالمی را برای عموم مسلمین فراهم می‌کند. امنیت ایمانی جامعه خیلی مهم است که این آشفته‌گی و جنگ روانی می‌خواهد به چنین امنیت ایمانی جامعه ضربه وارد کند و باید خنثی شود.
- سنگینی حکم ارتداد، راه تبلیغ و ترویج ارتداد را می‌بندد، همان طوری که سنگینی حکم قتل، دزدی و غیره راه ارتکاب به این جرایم را می‌بندد.
- مسلمین نشان می‌دهند که محافظت از ایمان و سلامت عقیدتی و روانی مسلمین برایشان از اهمیت بالایی برخوردار است و روحیه‌ی ایمانی و سلامت عقیدتی و روانی جامعه از اهمیت بسیار بالایی برخوردار می‌باشد و برایشان مهم است.

زمانی که شخص تصمیم می گیرد کاری کند که در عقاید و ایمان مسلمین تزلزل، سستی، دودلی، شک و تردید به وجود بیاورد در واقع، تصمیم گرفته که پایه ی اصلی موجودیت مسلمین و پایه های نظام و حکومت اسلامی را متزلزل کند. این کار مرتدین باعث ضربه زدن و تضعیف روحیه ی ایمانی جامعه می شود و باعث قانون گریزی و ضعیف شدن اراده و ایمان مسلمین می گردد.

افراد جامعه حق دارند و این را حق خودشان می دانند که فضای عمومی جامعه، محیطی سالم و بدون تنش داخلی و آمن برایشان باشد، تا در پناه چنین امنیت و سلامتی بتوانند به پرورش خودشان، فرزندان و نسل آینده شان با خیال راحت بپردازند. حفظ روحیه ی ایمانی جامعه، اساس و پایه ی محافظت از افراد جامعه است و علاوه بر آن، قوی ترین وسیله جهت مقابله با جنگ نرم و جنگ گرم دشمنان قانون شریعت الله می باشد. پس، هم حفظ روحیه ی ایمانی جامعه و هم ابزاری برای مقابله با جنگ نرم و گرم دشمنان قانون شریعت الله می شود.

ملت‌ی که ایمانش را از دست می دهند قبل از وارد شدن هر دشمنی به سرزمینشان شکست خورده اند. این مطالبی را که خدمتتان عرض می کنم چکیده و جوهره ی تاریخ است و واقعیت هایی است که نمی توان آن را انکار نمود. ملت‌ی که ایمانش را از دست می دهد قبل از وارد شدن هر دشمنی به سرزمینشان شکست خورده اند؛ اما، اگر ایمانشان را از دست ندهند هرگز شکست نمی خورند و در نهایت، حتی اگر قرن‌ها هم طول بکشد دشمن را شکست می دهند. پس، حفظ روحیه ی ایمانی جامعه و محافظت از چنین سرمایه و قدرتی حق افراد جامعه و حق نسل‌های آینده است که نسل کنونی هم باید از چنین روحیه ی ایمانی محافظت کند و باید با کسانی که به چنین سرمایه و قدرتی صدمه می زنند برخورد شود. اجرای این حد و حکم باعث می شود که دشمنان در اهداف خودشان ناکام بمانند.

مارسل بوازار - استاد حقوق دانشگاه ژنو - می‌گوید: «علت سخت‌گیری اسلام درباره ی مرتد شاید بدان جهت باشد که در نظام حکومتی و سیستم اداری جوامع اسلامی، ایمان به خدا صرفاً جنبه ی اعتقادی و درون قلبی ندارد بلکه، جزء بندهای پیوستگی امت و پایه‌های حکومت اسلامی است، به طوری که با فقدان آن قوام و دوام جامعه ی اسلامی متلاشی می‌شود و مانند قتل یا فتنه و فساد است که نمی‌تواند «قابل تحمل باشد».

در این صورت، بر دوست و دشمن واضح و روشن است که محافظت از ایمان و سلامت عقیدتی مسلمین، محافظت از منبع قدرت مسلمین، محافظت از حکومت اسلامی و جلوگیری از فروپاشی ابهت و قدرت دنیوی مسلمین است. خیلی مهم است، بر دوست و دشمن روشن است. اگر از چنین ایمان و سلامت عقیدتی مسلمین محافظت شود در واقع، محافظت از منبع قدرت مسلمین است؛ در واقع، محافظت از حکومت اسلامی است؛ در واقع، محافظت از قدرت دنیوی مسلمین و جلوگیری از فروپاشی ابهت و قدرت دنیوی مسلمین است و محافظت از «أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ أَمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ» در جامعه است.

• پیامی برای غیر مسلمین دارد که قبل از ورود به دین اسلام تحقیقات لازم را داشته باشند و انتخابی کورکوانه نداشته باشند. متوجه باشند که در داخل شدن به اسلام اجباری نیست «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» اما، وقتی وارد شدی باید تابع قوانین آن شوی و نمی توانی بگویی: من هر وقت دلم خواست وارد می شوم و هر چه دلم خواست انجام می دهم و هر وقت دلم خواست خارج می شوم و هر چه دلم خواست انجام نمی دهم، میلی است.

اسلام با زور و قدرت موانعی چون حکام ظالم و علمای فاسد اهل کتاب، شبه اهل کتاب و مشرکین سکولار را برداشته، و انسانها را از اسارت این ها آزاد کرده اما، غیر از مشرکین سکولار کسی را بین پذیرش اسلام یا مرگ قرار نداده و از هرگونه تحمیل و اجبار در عقیده هم منع کرده است و با قدرت عقیدتی و استدلالی که دارد همه را به گفتگو دعوت نموده و از گفتگو هراسی ندارد و حتی حریف طلبی هم می کند که هر کسی دلیل و برهانی دارد جلو بیاورد و دلایلش را بیاورد اگر راست می گویند: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (بقره/111، انبیاء/24، نحل/64)، بگو: اگر راست می گویند دلیل خودتان را بیاورید.

در این صورت، در کل، الله انسان را در پذیرش دین به تحقیق آگاهانه، پرهیز از تقلید کورکورانه و بی دلیل دعوت می کند. آن ها را دعوت می کند که بدون ابهام و پیچیدگی به صورت روشن و آشکار دین اسلام را قبول کنند یا حتی اگر دلیل و برهانی برای مقابله با اسلام دارند باز روشن و شفاف آن را بیان کنند و پاسخ روشن و شفاف هم دریافت نمایند.

به همین دلیل، اسلام پیش از آن که کسی را به عنوان پیرو بپذیرد، به او هشدار می‌دهد چشم و گوش خودش را باز کند و درباره‌ی دینی که می‌خواهد بپذیرد و قانونی که می‌خواهد خودش را تابع آن کند، آزادانه فکر کرده و به عواقب کارش و تعهداتی که می‌دهد فکر کند؛ اگر توانست خودش را با قوانینش منطبق کند، وارد آن شود؛ و اگر می‌بیند نمی‌تواند خودش را با قوانین آن منطبق نماید حق دارد هر چه بیشتر درباره‌ی این دین تحقیق و بررسی کند. قرآن مجید به رسول الله صلی الله علیه وسلم دستور می‌دهد: «وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فَاجِرُهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغَهُ مَا مَنَّهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ» (توبه/6)، اگر یکی از مشرکین به تو پناهنده شد به او پناه بده تا گفتار خدا را بشنود آنگاه او

را به جایگاه امن برسان؛ این به خاطر آن است که آن‌ها مردمی نادان اند. مشرکین، انسان‌های نادان و جاهلی هستند، واقعیت هم همین است.

در پی همین فرمان بود که فردی به نام «صفوان» خدمت رسول الله صلی الله علیه وسلم شرفیاب گردید و از ایشان خواست اجازه بدهد دو ماه در مکه بماند تا این که درباره‌ی اسلام تحقیق کند شاید حقیقت و درستی آن برایش روشن گردد و مسلمان شود. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: من، به جای دو ماه، چهار ماه به تو مهلت و امان می‌دهم.

بله، الله از بنده هایش می‌خواهد این دستور و قانونی را که برای بندگانش فرستاده، بنده هایش باید چشم و گوش خودشان را باز کنند و دلایل قدرتمند این دین را دقیقاً بررسی نمایند و اجباری در وارد شدن به آن نیست: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»، در داخل شدن به آن اجباری نیست. در داخل شدن به فلان خانه، مجتمع و فلان جا اجباری نیست، در آن را باز نکن و وارد آن نشو اگر رفتی باید تابع شوی. بله، با پذیرش تهدید و عواقب وخیم اخروی شخص می‌تواند اسلام را قبول نکند اما، هرگاه مسلمان شد دیگر نمی‌تواند از آن برگردد و باید تابع قوانین آن شود.

در این صورت، باید در وارد شدن به آن دقت کرد و متوجه شد که این دین، تشریفاتی نیست و کسی نمی‌تواند آن را بازیچه قرار دهد و با بازیچه قرار دادن قوانین شریعت الله و دین الله، خود الله را مورد تمسخر و توهین قرار دهد.

الله تعالی در این دنیا به تمام کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب این آزادی را داده که این شریعت جدید را بپذیرند یا نپذیرند و در صورت عدم پذیرش تحت شرایطی با مسلمین زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند اما، مشرک بودن و سکولاریست بودن را در شأن انسان نمی‌داند و هرگز نه در دنیا و نه در قیامت آن‌ها را نمی‌بخشد. در دنیا سکولاریستها و مشرکین را بین مرگ یا پذیرش اسلام قرار می‌دهد و در قیامت هم بدترین عذابها را برایشان در نظر گرفته که در درس شناسائی مشرکین و سکولاریستها به آن اشاره کردیم.

چون، اساساً الله هر چه را بخواهد می‌بخشد اما، شرک را نمی‌بخشد: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا» (نساء/48)، بی‌گمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل شود، گناه بزرگی را مرتکب شده است.

در کنار این دعوت آگاهانه و انتخاب گرایانه، اسلام با بیان احکام ارتداد هشدار می‌دهد که هرگاه حقانیت اسلام را به خوبی شناختید و مسلمان شدید، دیگر نمی‌توانید از آن بازگردید. این سخت‌گیری باعث می‌شود تا مردم دین را امری ساده و تشریفاتی ندانند و در پذیرش و انتخاب آن نهایت دقت را داشته باشند.

در این صورت، «مجازات ارتداد برای استفاده‌ی بهینه از آزادی» است، جهت ایجاد فضای سالمی برای بهره‌برداری شایسته از این آزادی است نه برای از بین بردن آزادی برای کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب.

اجرای این حکم علاوه بر اینهمه منافعی که برای مسلمین و اشخاصی که قصد ورود به اسلام دارند در بردارد برای شخص مرتد هم خالی از مصلحت نیست. بدون شک، هر چه از عمر یک مرتد می گذرد با مفاسدی که برای جامعه به بار می آورد باعث می شود که وجودش هم از نظر روانی و هم از نظر مادی مفاسدی را برای مسلمین به بار بیاورد و حتی باعث گمراهی افراد دیگر هم شود. در این صورت، لحظه به لحظه ی عمر این بیچاره مساوی است با رنج و عذاب بیشتر در قیامت و قرار گرفتن در درکات پست تر جهنم.

روشن است که، دوام عمر چنین انسان بیچاره ای که در دورانی که ظاهری اسلامی داشته و جزو منافقین و سکولارزده ها بوده با چنان زندگی پر از اضطراب، دلهره و فساد دست و پنجه نرم کرده و حالا هم که در فساد بدتری افتاده هم برای خودش بد است، هم برای جامعه ی مسلمین و حتی ممکن است برای غیر مسلمینی که قصد داشته باشند وارد دایره ی اسلام شوند حکم بازدارنده داشته باشد و مانعی باشد در راه اسلام آوردن دیگران. این بر مشکلات او در قیامت هم اضافه می کند.

اجرای این حکم پیامی برای تمام منافقین و سکولارزده هاست که، برایشان بهتر این است که بیماری خودشان را درمان کنند و اجازه ندهند بیماریشان اینها را به چنین سرنوشت شومی بکشاند و خودشان هم دنبال چنین سرنوشت تلخ و دردناکی نباشند.

این توضیح را لازم دانستم چون دوستان در این زمینه شبهاتی را مطرح می کردند و سؤالاتی را به صورت مستقیم و غیر مستقیم بیان می نمودند، لازم دانستم که این توضیحات را در مورد آن ارائه کنم. خوب، میرسیم به سؤالات دوستان و خواهران و برادران محترم :

• السلام علیکم و رحمة الله، کسانی که شما آنها را خوارج می نامید در عقاید خود از افراد دیگر اخلاص بیشتری دارند، و برای عزت دین و یاری مظلومین بلند شده اند. چرا شما آنها را دعوت به وحدت نمی کنید و تا این اندازه بر آنها شدید هستید؟

احتمالاً شما دوست گرامی مطالب ما را خوانده اید و می دانید که ما کدام دسته و چه کسی را جزو خوارج می دانیم. قبلاً در این زمینه مفصل صحبت کردیم یا نوشتیم. ما به تبعیت از سیدنا علی رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و کلاً به تبعیت از قانون شریعت الله هرگز درهای دعوت را نبسته و نمی بندیم. دعوت در هر صورت، مقدم بر جنگ بوده و هست چه طرف مقابل که جنگ را بر ما تحمیل می کند مسلمان باشد چه کافر. اگر مسلمان باشد که دعوت ارجح تر است.

اما، انسانهای نامتعالی و نامیزانی یعنی مسلمانان نامتعالی و نامیزانی که بدون گذراندن شخص مسلمان متهم به جرم ارتداد از مراحل چهارگانه و فیلترهای شرعی او را تکفیر می کنند، در حالی که این شخص آشکارا در دارودسته ی کفار آشکار قرار نگرفته، علاوه بر آن او را از فیلترها نمی گذرانند اینجا هم آشکارا در دارودسته ی کفار آشکار قرار نگرفته و همین طور خودسرانه و مثل انسانهای مست او را تکفیر می کنند، چنین غلات تکفیری تا به حال در طول تاریخ اسلام، نه دین الله را عزت داده اند و نه از مظلومی از بندگان الله دفاع کرده اند. این شما و این تاریخ گذشته و حال آن ها

اگر توانستید یک نمونه بیاورید به همه ی ما کمک کردید و جزاک الله خیراً، اما نیست. مشکل اساسی هم این است که برداشت خودشان را مطلق و مثل وحی می دانند و کوچکترین شکی در این اجتهاد، برداشت و تأویل خودشان ندارند. برای همین، هرگز حاضر نمی شوند که در شورا شرکت کنند و تابع

رای شورای مسلمین و اجماع مسلمین شوند و اگر هم شرکت کردند و شرکت کنند موقتی است و زود انشعاب پیدا می کنند. چیزی که ما به کرات دیده ایم

این ها خودشان و رای خودشان و اجتهاد خودشان و تأویلات خودشان را عین حق و صواب می دانند و اطمینان کاملی به آن دارند و غیر خودشان را عین باطل می دانند. تصور کنید، زمانی که ابویوب انصاری رضی الله عنه یکی از آنان را از آتش جهنم می ترساند، می گوید: ای برادر از آتش جهنم بترس. این برادر مسلمان نامیزان ما در جواب این صحابی گرامی می گوید: «خواهی دانست کدام یک از ما به آن شایسته تریم!» یعنی، کدام یک از ما به آتش جهنم شایسته تریم. یعنی، شک نداشتند که این صحابی و امثال او چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه در جهنم هستند و خودشان را بهشتی می دانستند. در حالی که در میان خودشان حتی یک صحابی هم نبود. اما، باز اهل اسلام و مسلمین آن ها را از خودشان می دانستند، ما هم آن ها را از خودمان می دانیم هر چند که آن ها ما را از خودشان نمی دانند

ابوامامه رضی الله عنه زمانی که جسدهای کشته شده ی آن ها را دید گریه اش گرفت و اشک از چشمانش سرازیر شد، از او پرسیدند چرا گریه می کنی؟ گفت: «از روی دلسوزی برای آنان؛ چون آنان از اهل اسلام بودند». نگاه کن، این موضع ما در برابر آن هاست حتی، بعد از مرگ آن ها، چیزی که خیلی از برادران ما آن را فراموش کرده اند که چگونه با آن ها برخورد کنند. چه در زمان حیاتشان و چه بعد از مرگشان. طوری با این ها برخورد می کنند انگار با کسی در حد یهود، سکولاریستها، نصارا و سایر کفار آشکار طرف هستند و با همان کینه و نفرت به آن ها نگاه می کنند و با آن ها صحبت می نمایند و حتی با آن ها می جنگند. نه، این ها در هر صورتی برادران ما هستند آرزوی ما این است که این برادرانمان اصلاح شوند و به مسیر صحیح و درست شریعت الله برگردند

• السلام علیکم، حکم مجهول الحال در دارالکفر چیست و تحرّی به چه معناست؟

مجهول الحال یعنی نمی دانیم طرف مسلمان است یا کافر. حالش برای ما مجهول و نا شناخته است. حکم مجهول الحال تابع سرزمین و اکثریت است که در میان آن ها زندگی می کند مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. یعنی یکی تابع سرزمین و دار است و دیگری تابع اکثریت است که در آن زندگی می کند مگر اینکه خلاف آن ثابت شود. ما حکم به ظاهر می کنیم و درون به ما ربطی ندارد. مثلاً برای ما روشن شده باشد که فلان کلاه مختص مسلمین است و مشخص باشد. حالا، در بین جمعیت یک میلیاردی دارالکفر چین یک نفر را این طوری دیدیم می گوییم مسلمان است، چرا؟ چون فلان علامت یا عادت مسلمین را دارد. همین شک ما باعث می شود که حکم مسلمان بودن را بر این شخص بدهیم مگر اینکه خلافش ثابت شود و اگر لازم شد تحقیقات بعدی را شروع می کنیم. مثلاً نیاز شد یا خواستیم که با او برخوردی داشته باشیم. چون، این شناخت جهت تنظیم روابط ما با دیگران است. مجهول الحال جهت تنظیم ارتباط ما با دیگران است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ «أَلْفَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ» لَسْتُ مُؤْمِنًا»

حالا، تحرّی هم یعنی دنبال حقیقت گشتن، یعنی با تحقیق، یقین و به دور از شک و گمان دنبال پیدا کردن راه درست بودن. یعنی، دنبال حقیقت بگردی که انگار با گوش خودت می شنوی، با چشم خودت می بینی و با قلب خودت آن را درک می کنی و از کسی تقلید نمی کنی و با گوش، چشم و قلب دیگران

مشغول تحقیق، پژوهش و بحث نمی شوی و به آنچه می رسی یقین و اطمینان پیدا می کنی و شک و گمانی در آن نداری.

در این صورت، آنچه به این درسمان مربوط می شود (آن را محدود می کنیم چون گسترده است) می توانیم بگوییم، تا به درجه ی یقین نرسیده ایم و به این درجه از اطمینان کامل نرسیده ایم و اطمینان کامل نداریم کسی را از اسلام خارج نمی کنیم؛ بلکه، با کوچکترین شکی از مسلمان بودن شخص دفاع می کنیم و رأی به مسلمان بودن او می دهیم.

• **جریان چیست؟ شما شیعه را از رافضی جدا می کنید، چه فرقی بین اینها وجود دارد؟ اصلاً مگر می دانید رافضی یعنی چه؟**

جریان برای کسی که با نگرش قرآنی به منابع دقت کرده باشد خیلی ساده است و به راحتی متوجه می شود که تفاوت اساسی و فاحشی بین لفظ شیعه و لفظ رافضه وجود دارد. شیعه یک جریان تاریخی است که فرق زیادی را در خود جا داده و رافضی هم صفت است که امکان دارد در هر دین، مذهب، طبقه، حزب، حکومت و جامعه ای کسانی باشند که بتوان به آن ها گفت رافضی. این برای اهل ادب هم در قرون گذشته عادی بوده

منتسب بر هر طویله رایضی * جز به دستوری نیاید رافضی

از هوس، گر از طویله بگسلد * در طویله ی دیگران سر در کند

این نمونه شعر است و اشعاری از این قبیل زیادند. شیعه در کتب محدثین جریانی هستند که خود را پیرو علی می دانستند و تمام اختلافشان با گروههای مخالف فقط در مسائل مربوط به سیاستهای حکومتداری بود و هیچ اختلاف عقیدتی یا فقهی با دیگران نداشتند. چون، اصلاً مذاهب فقهی درست نشده بودند. برای همین، طیف وسیعی از مسلمین را در بر می گرفت که این مسلمین مخالف سیاستهای حکومتی امویان و پس از آن ها بودند و از هرگونه همکاری با این حکومتها دوری می کردند و سعی می نمودند به چنین نظامهایی نزدیک نشوند و از هر نهضتی که بتواند حکومت را به سبک اسلامی آن بر گرداند حمایت می کردند. برای همین است که اکثر بزرگان و بخصوص اهل علم از دست حکومتها دل خوشی نداشته اند و دوری و پرهیز از آن ها را سفارش می کردند. حکومت های ظالمی که به جای حکومت شورای اسلامی نشسته بودند

اما، این جریان شیعیان علی یکدست نبودند، دسته ای از آن ها بودند که خود ائمه ی شیعه هم دل خوشی از آن ها نداشتند و در نهج البلاغه و تقریباً تمام منابع شیعی که وجود دارد ائمه از دست این دسته ی بی وفا نالیده اند. این دسته، چون همین ائمه را در موقعیتهای حساس رها می کردند و آن ها را رد می نمودند و پشتشان را خالی می کردند به رافضی معروف شدند. یعنی، کسانی که ائمه و رهبران مسلمین را رد کردند

این دسته تقریباً همه ی رهبران اسلام را رد کردند و کاری به رفض ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه ندارد. چون، این کلمه قبل از زید بن علی رضی الله عنهما بر همین ها اطلاق می شد و سابقه ی این کلمه به قبل از زید رضی الله عنه بر می گردد. زمانی که زید رضی الله عنه به این ها می گوید شما بروید و شما رافضی هستید مثل این است که الان شما به کسی بگویید برو تو خوارج هستی یا مرجئه یا مدخلی هستی. این گروهها قبلاً هم وجود داشتند

این روافض کلاً عقاید غلات را با خود داشتند. اکثراً صفاتشان هم همان صفات منافقین یا سکولارزده ها بود که قبلاً در درس های گذشته به آن ها اشاره کردیم. این ها وقتی عقاید غالی گرانه ی خودشان را مشخص و رو می کردند به کرات از طرف خود ائمه ی شیعه تکفیر هم شدند. این برائت ائمه و تکفیر و لعن ائمه ی شیعه از این ها، دیگر از واضحات تاریخ است و کسی نمی تواند چنین واضحاتی را انکار کند واقعیتی است که نمی توان آن را انکار نمود. کسانی چون ابوحنیفه رحمه الله، مالک و امام احمد رحمهما الله هم این ها را به نحوی تکفیر کردند و امام شافعی فقط فرقه ی خطابییه را به عنوان شاهد قبول نداشته است و از امام شافعی نیز نقل شده که گفته: من شهادت پیروان مذاهب اسلامی جز فرقه ی خطابییه را رد نمی کنم. خطابییه مشهور بودند

ابن تیمیه رحمه الله هم این تمایز فاحش بین شیعه و غلات را می بیند، شیعه و روافض را می بیند و در مورد غلات قِرمطی هم می گوید: «أن كثيرا من الناس لا يعلم باطن حال القرامطة لأنهم إنما يظهرون موالاته آل محمد صلى الله عليه وسلم ولا ريب أن كل مؤمن يجب عليه أن يواليهم وأن اظهروا شيئا من التشيع الباطل الذي يوافقهم عليه الشيعة»، بسیاری از مردم باطن حال قرامطه را نمی دانند برای اینکه آنان موالات آل محمد را آشکار می کنند و شکی نیست که بر هر مؤمنی واجب است که با آنان موالات کند و اگرچه هم، چیزی از تشیع باطل را آشکار کنند که شیعه با آن موافق هستند، یوافقهم علیه الشيعة

در اینجا واضح است که ابن تیمیه از تشیع باطلی در برابر شیعه صحبت می کند، «التشيع الباطل الذي يوافقهم عليه الشيعة تشيع» باطلی را آشکار کنند که شیعه با آن در مواردی هم موافق هستند ما هم با موالات اهل بیت موافقیم و هر جایی و بخصوص در منهاج السنه در مورد روافض صحبت کرده منظور غلات منتسب به تشیع بوده که در آثارش واضح است. واضح و روشن است که در مورد عقاید چه کسانی صحبت می کند و عقاید چه کسانی را نقد می کند، اما بسیاری از دوستان ما دقت کمتری نشان می دهند و دچار اشتباه می شوند و کلمات ترکیبی از شیعه، رافضی، مرتد، مشرک، یهودی، مجوس، نصرانی و غیره تولید کرده اند که همه ی ما می بینیم و می شنویم و با همان آلودگیهایی که ممکن است در همه ی فرق دیگر هم وجود داشته باشد با همان آلودگی ها به جنگ با اصل آن ها مشغول می شوند. آلودگی در فرق دیگر هم هست و قرار نیست با آلودگی آن فرق به اصل فرقه ی آن ها خودمان را مشغول کنیم

امروزه هم کسانی که سعی دارند واژه ی کمونیستهای اسلامی، سوسیالیستهای اسلامی و سکولاریستهای اسلامی و غیره را تولید کنند سعی دارند مخلوطی از واژه ی شیعه ی 12 امامی و واژه ی رافضی، مجوس و غیره را تولید نمایند و با عقاید غلات به شیعه ی 12 امامی حمله کنند. مثل اینکه کسی بیايد با استفاده از عبارت کمونیستهای مسلمان و با عقاید کمونیستها به عقاید اسلام حمله نماید یا کسانی که می گویند سکولاریست اسلامی هستند، کسی بیايد با عقاید سکولاریستی به اسلام حمله کند. این نهایت دشمنی، ظلم و بی انصافی و گاه می توان گفت خباثت و پستی است

برگردیم به کلمه ی رافضی، امام طبری به صراحت می گوید: فرزندانش جعفر بن محمد باقر زنده بود گفتند جعفر امروز بعد از پدرش امامان است او بعد از پدرش شایسته تر است و از زید بن علی تبعیت نمی کنیم و زید امام نیست. زید هم اسم آن ها را گذاشت الرافضة، «فسماهم زيد الرافضة»

امروزه آن ها خیال می کنند کسی که اسم آن ها را گذاشته رافضه، المغیره است زمانی که از او جدا شدند. یعنی امام طبری می گوید این ها چون از غالی مشهور مغیره بن سعید جدا شدند و مغیره هم آن

ها را رافضی نامیده؛ پس، کسی که این اسم را بر روی آن ها گذاشته مغیره است. یعنی آن ها خیال می کنند چون از مغیره جدا شدند مغیره این اسم را روی آن ها گذاشته در حالی که زید این اسم را روی آن ها گذاشته بود. مغیره بن سعید یکی از خطرناکترین غلات بود. این ها در عصر امام طبری چنین برداشتی داشتند

شیعیان آن زمان که دیگران به آن ها می گفتند رافضی خیال می کردند چنین اسمی را مغیره روی آن ها گذاشته است. مغیره اول خودش را نائب باقر علیه السلام معرفی کرد و سپس باقر رحمه الله را به حد خدایی رساند و خودش را پیامبر و امام از طرف او به مردم معرفی کرد. این شخص کسانی را که از این کفریاتش توبه کردند و او را رد نمودند رافضی نامید. به آن ها گفت شما رافضی هستید و تا عصر این تیمیه هم آن ها خیال می کردند چون او به آن ها گفته رافضی؛ پس، خودش این کلمه را برایشان تولید کرده است. در هر صورت، همه می دانستند که رافضی یعنی کسی که امیرش را، حزیش را، گروهش را، حکومتش را تنها می گذارد و او را رد می کند حالا، فرق نمی کند این امیر خوب باشد یا بد

البته، در تاریخ یافعی هم آمده زمانی که زید رحمه الله قیام کرد گروهی پیش او آمده و به او گفتند: از ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه اعلام برائت کن تا به تو بیعت بدهیم. گفت از آن ها برائت نمی کنم. گفتند: پس، ما هم تو را رفض می کنیم، تو را رد می کنیم. زید گفت: بروید شما رافضه هستید. اذهبوا فأنتم الرافضة

به سخن دیگر یعنی، شما همان هایی هستید که جعفر صادق را رفض کردید و حالا منم رفض کردید. زید عموی جعفر صادق علیه السلام بود. یعنی به آن ها می گوید شما همان کسانی هستید که قبلاً آن ها را هم رفض کردید فأنتم الرافضة، شما همان رافضی ها هستید. مثل این که امروزه به کسی بگوی برو تو همان مدخلی هستی یا تو همان اخوان الشیاطین هستی یا تو همان سلفی حیض و نفاس و دستشویی هستی، تو همان سلفی مدخلی هستی یا تو فلانی هستی، یعنی سابقه اش مشخص است. اکثر علماء این ترک و رفض اهل کوفه از زید بن علی علیه السلام را علت این نامگذاری می دانند. در حالی که، این نمی تواند با واقعیت های تاریخی و عقیدتی روافض از نگاه زیدی ها و آنچه این عزیزان برداشت کرده اند تطبیق داشته باشد. مشخص است که در زمان امام زید علیه السلام دسته ای از اهل کوفه بودند که اسم رافضه بر آن ها اطلاق شده چون، خود زید رحمه الله هم شیعه بوده است. حالا این ها کدام دسته بودند؟ دسته ی ابوالخطاب. کدام دسته بودند کسانی که زید رحمه الله به آن ها گفت شما رافضی هستید؟ زید که خودش شیعه بود. کدام دسته بودند که به آن ها گفت رافضی؟ دسته ی ابوالخطاب بودند

خوب، این ابوالخطاب کیست؟ ابوالخطاب یکی از منافقین و رهبران غلات بود که ابتدا از اصحاب جعفر صادق علیه السلام بود، ولی پس از چندی مهم ترین و خطرناکترین فرقه ی غالیه را تشکیل داد؛ یعنی به گونه ای که همه ی فرقه های قبل و بعد از خودش را تحت الشعاع قرار داد و بسیاری از غلات پس از او، تاکنون هم عقاید خودشان را از او اقتباس کرده اند. یکی از بدترین کارهایی که ابوالخطاب به پیروی از مغیره بن سعید انجام داد، این بود که احادیثی با سند صحیح جعل می کرد و آنها را در کتب شیعه و به نام ائمه رحمهم الله جای می داد. خیلی خطرناک است. پاک سازی این روایت های دروغین هنوز هم تمام نشده است

ائمه ی شیعه، هم مغیره و هم ابوالخطاب را تکفیر کردند و حتی کسی چون جواد، یکی از ائمه ی شیعه رحمه الله می گوید: لعنت خداوند بر ابوالخطاب و اصحاب او و کسانی که درباره ی لعن او توقف کرده

و یا تردید می کنند. نگاه کنید، این نمونه ای از واکنش های این بزرگواران در برابر این غلات و روافض تکفیری است که این شاءالله در بحث فرق بین فرق، بیشتر و ریزتر در این زمینه صحبت خواهیم کرد.

در هر صورت، می دانیم که جعفر صادق علیه السلام در سال 114 جای پدرش را می گیرد و امام می شود زید بن علی علیه السلام رحمه الله هم سال ۱۲۰ قمری به نیت انقلاب علیه نظام بنی امیه وارد کوفه می شود و صفر 121 قیامش را شروع می کند. در این صورت، از زمان امامت جعفر صادق رحمه الله تا قیام زید رحمه الله حول و حوش 6-7 سال فاصله بوده، درست است؟ در این زمان گروه ابوالخطاب بیعت چه کسی در گردنشان بوده؟ برای چه به جعفر صادق رحمه الله بیعت ندادند یا بیعت دادند و بیعت شکنی کردند و او را رفض نمودند؟ بله، این ها قبلاً جعفر صادق رحمه الله را رفض کردند و دچار جرم رافضی گری شده بودند؛ به همین دلیل است که زید هم به آن ها می گوید بروید شما همان رافضی ها هستید. مثل کسی که قبلاً سابقه ی چیزی داشته و حالا که این را به هر بهانه ای تکرار می کند به او می گویند برو بابا، تو همان فلانی هستی که بودی و سابقه اش را به او یادآوری می کنی.

همان سناریوی رفض، ترک کردن و تنها گذاشتن رهبری که اهل کوفه در زمان امام حسین و سایر ائمه آن را انجام داده بودند، دوباره در زمان زید رحمه الله هم آن را تکرار کردند. 40 هزار به او بیعت دادند اما 150-180 نفر یا 500 نفر بیشتر با او نماندند. چون روایتهای مختلف اند که تعدادشان چند است، نهایتش این اندازه شدند.

برای همین زمانی که زید رحمه الله تیر می خورد می گوید: «کجاست آن کسی که راجع به ابوبکر و عمر از من پرسش می کرد. آن ها مرا به این روز و حال کشاندند». دوباره نگاه می کنیم رافضه یعنی همان هایی که امامان خودشان را در زمانهای حساس، ضروری و لازم به بهانه های بی ارزش ترک می کنند و با ترک ائمه ی خودشان آن ها را یا به مصالحه و سکوت می کشانند و به ذیلی می کشانند یا آن ها را به کشتن می دهند. نمونه ها زیاد بودند.

اما، نکته ای که جالب است بدانید این کلمه ی رافضه به قبل از 119 قمری و 122 قمری بر می گردد که امام زید رحمه الله از آن استفاده کرده است. الشعبی که در سال 104 قمری فوت کرده به یکی گفت: ائنتی بشیعی صغیر، أخرج لك منه رافضياً كبيراً. خوب، او در سال 104 فوت کرده یا در جای دیگری باز، الشعبی می گوید: أحبب آل محمد ولا تكن رافضياً* وأثبت وعيد الله، ولا تكن مرجئاً. آل محمد را دوست داشته باش اما رافضی نباش. وعیدهای الله را هم برای خودت ثابت کن اما مرجئه نباش.

اما، باز مزید بر این شواهد تاریخی نشان می دهند که این کلمه کلاً به همان دهه های اولیه ی صدر اسلام و قبل از سال 100 قمری هم برمی گردد. امام بیهقی می گوید: زمانی کهفَرَزْدَق شاعر مشهور عرب عصر اموی ابیات مشهورش را در زمان ورود زین العابدین رحمه الله سرود، عبدالملک بن مروان که در سال 86 قمری فوت کرده به او می گوید: أرافضی أنتَ یا فَرَزْدَق؟! رافضی شدی فرززدق؟ تو رافضی هستی؟ این مربوط به عبدالملک بن مروان است که در سال 86 قمری فوت کرده. پس، نشان می دهد که سابقه ی این کلمه به خیلی قبل از آن برمی گردد.

در هر صورت، واضح و روشن است که این کلمه ی رافضی به چندین دهه قبل از داستان امام زید رحمه الله ومغیره بن سعید غالی مشهور برمی گردد و سابقه ی قبلی داشته است.

اما، این لقب در منابع تاریخی خود شیعیان هم باز به وقایعی برمی گردد که به جنگ جمل مربوط می شود و ما می توانیم در بازگویی وقایع مربوط به جنگ جمل چنین چیزی را مشاهده کنیم که معاویه

نزد آن عده که از جنگ جمل سالم مانده بودند و نزد او رفته بودند، چون همه که به مدینه برنگشتند خیلی از آن ها از جنگ جمل فرار کردند و پیش معاویه رفتند. رهبریتشان را مروان بن حکم بر عهده داشت، معاویه طی نامه ای به عمرو عاص می گوید: أما بعد، فأنه كان من أمر علي وطلحه والزبير ما قد بلغك وقد سقط إلينا مروان بن الحكم في رافضة أهل البصرة ووفداً علينا جرير بن عبدالله في بيعة علي. في رافضة أهل البصرة ؛ یعنی از رافضه ی اهل بصره صحبت می کند

در اینجا، واضح است که الرافضه کسانی هستند که علی را رفض کردند، علی را ترک کردند و به معاویه پیوستند. به همین دلیل است که، در همین دست از منابع، معاویه با خیال راحت می گوید کسانی که دوروبر علی را گرفته اند رافضی هائی از حجاز، یمن، بصره و کوفه هستند: إن علي بن أبي طالب قد أجمع إليه رافضة أهل الحجاز وأهل اليمن والبصرة والكوفة وقد وجه إلينا رسوله جرير بن عبدالله ولم أجبه

خوب، می گوید رافضه ی کجا؟ رافضة أهل الحجاز وأهل اليمن والبصرة والكوفة. این بخشی از سابقه ی تاریخی این کلمه است که واضح نشان می دهد این کلمه سابقه ای قدیمی تر از سخن امام زید رحمه الله دارد. اما، اگر این تعریف زیدی ها را از روافض (رفض) بپذیریم، باید این را هم قبول کنیم که زیدی ها تمام مذاهب دیگر را رافضی می دانند فرقی نمی کند کدام مذهب باشند

احمد المترضى در شرح الازهار می گوید: روافض قوم مشخصی هستند که از تشیع جدا شدند و اینها ابو الخطاب و اصحابش هستند که زید را رفض کردند و امامتش را نپذیرفتند. دقت کنید دوستان، ببینید منابع تاریخی چه به ما می گوید. احمد المترضى ادامه می دهد: در این صورت، در نگاه زیدیه الرافضة یعنی هر کسی با ائمه ی زیدی که از عترت پاک هستند بغض داشته باشد و فرقی ندارد چه کسی باشد، یکی باشد که خودش را مثل غلات یا امامیه یا اسماعیله شیعه می نامد یا هر کس دیگری باشد. سواء كان من المتسمين بالتشيع مثل الغلاة والامامية والاسماعيلية أو من غيرهم. در این صورت، در نگاه زیدی ها هر کسی امامت زید را رد کند رافضی است

رفض در اینجا یعنی: رویگردانی، رد کردن، سرپیچی، خودداری کردن. الروافض هم در اینجا یعنی: سربازهایی که رهبر خودشان را ترک کردند و به او پشت نمودند. هر یک از این ها را رافضی هم می گویند

داستان امام شافعی در یمن می تواند کمک خوبی برای تصور زیدی ها از رافضی بودن داشته باشد. یعنی می تواند تصور خوبی به ما بدهد و واقعیت ها را به ما نشان دهد. زمانی که امام شافعی رحمه الله به یمن سفر می کند زیدی های آنجا که خودشان را شیعه می دانستند به امام شافعی و اهل او می گفتند شما رافضی هستید. البته، فقط شافعی رحمه الله را رافضی نمی گفتند بلکه، سایر مذاهب و فرق کنونی معروف به اهل سنت را هم باز رافضی می گفتند. چون، تمام این فرق از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم حمایت می کردند. این بیت منسوب است به شافعی که گفته

إن كان رَفُضاً حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ... فَلْيَشْهَدْ الثَّقَلَانِ أَتَى رَافِضِي

در اینجا، روشن است که مشکل بر سر رفض ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نیست، چون شافعی رحمه الله هم همان دیدگاه آن ها را در مورد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما دارد و داشت؛ بلکه، مشکل در اینجا بر سر بیان حقیقت دیگری است که اصلاً ارتباطی به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ندارد. رافضی بودن کاری به رفض کردن این دو شخصیت ندارد. دوستان، دقت کنید رافضی بودن کاری به رفض این دو شخصیت ندارد، می تواند هر کسی باشد که از امیرش و رهبرش سرپیچی کند

شافعی رحمه الله روشن می کند که آن ها مطلب را اشتباهی فهمیدند و با روشنگریهایی که در فرق بین رافضی ها و محبان ثابت قدم و واقعی اهل بیت ارائه می دهد باعث می شود که خیلی از مردم شیعه مذهب زیدی، مذهب او را قبول کنند و الان هم می بینیم که اکثریت قاطع یمنی ها، شافعی مذهب هستند.

زمانی که مذاهب فقهی تدوین شدند و مذاهب به وجود آمدند شیعیان علی هم چند دسته شدند، و همین روافض هم برای خودشان به صدها فرقه تقسیم شدند و عقاید مختلف و متنوعی را برای خودشان تولید کردند و حتی مسائل فقهی خاصی را هم برای خودشان به وجود آوردند، و چون این ها زمینه برایشان باز بود.

گفتیم که منافقین و سکولارزده ها زمانی که کفر خودشان را آشکار می کنند و در قالب همین غلات خودشان را نشان می دهند یا آشکار آشکار می شوند به خاطر خلأ قدرت است. خلأ قدرتی در همین زمان به وجود می آید مخصوصاً بین امویان و عباسیان و این ها ابراز وجود می کنند و حدیث سازی می کنند و کار به جایی کشیده شد که مردم را به رافضی گری هم تشویق می کردند و برای تشویق به رافضی گری حدیث و روایت هم می ساختند. فقال أبو جعفر عليه السلام بيده إلى صدره: وأنا من الرافضة، روایت ها از این ها خیلی زیاد است.

به دلیل اینکه شیعیان 12 امامی هم از قدرت حکومتی محروم بودند و این ها از کسی ترس و واهمه ای نداشتند تا جایی که توانستند در کتب شیعه های 12 امامی دخل و تصرف کردند. نسخه برداری می کردند، در نسخه ها دست کاری می نمودند بدون این که کسی بفهمد و همین نسخه ها را مثل الان نبود که اینترنت را سرچ کنی و اصلش را بفهمی و همین نسخه های دست کاری شده را که نسخه برداری می کردند و از روی آن می نوشتند این ها را به شهرهای مختلف و دور دستی می فرستادند و همین باعث وارد شدن روایت های غلط در میان این کتب شیعه شده که تاکنون هم مشغول پالفتن این روایت ها هستند و هنوز هم مشغول اند و هنوز هم نتوانسته اند آن را تمام کنند. خوب، این دخل و تصرف این ها که بر کسی پوشیده نیست و این ها به راحتی می توانستند شیعیان را فریب دهند: شريك بن عبدالله النخعي که قاضی، عالم، فقیه و محدث شیعه ی معروفی بود در مورد اینها می گوید: «إحمل (أي الحديث) عن كل من لقيت إلا الرافضة، فإنهم يضعون الحديث و يتخذونه ديناً».

این یک شیعه است که در مورد رافضه صحبت می کند. خوب، همین غلات، همین روافضی که عقاید غلاتی را مثل ابوالخطاب بودند، گفتیم ادامه دهندگان ابوالخطاب بودند. خودتان بروید تحقیقات بیشتری انجام دهید، إن شاء الله در درس بعدی در مورد فرق بین فرق، بیشتر در مورد این شخص و تخریباتش صحبت خواهیم کرد. بروید صحبت کنید. این ها سفارش هم می کردند که باید رافضی شوید و رافضی بودن هم خوب است و حتی روایت هایی هم ساختند در مدح رافضی گری. تمام روایت هایی که به مدح و ستایش روافض در منابع شیعه آمده، توسط کسانی ساخته شده که ضعیف هستند و سند ضعیفی دارند و نمی توان به آن ها استناد کردند. مثل تمام روایت های ضعیف سایر فرق معروف به اهل سنت

بر این اساس، همچنانکه فرق معروف به اهل سنت از دستبرد، دستکاری و تولید احادیث دروغین و گروه های غلات در امان نبوده و همین الان هم نیستند، شیعیان 12 امامی هم بیشتر در معرض چنین بیماریهایی قرار گرفتند. چون، کمتر از سایر فرق از قدرت حکومتی برخوردار بودند. الان، خود ما می بینیم که باورها و رفتارهای اکثر حنفی ها، شافعی ها، مالکی ها، حنبلی ها و حتی خوارج هم با

باورها و رفتارها و دستورات امامان سرمذهبشان هم تفاوت‌های فاحشی دارد. حالا، یکی کمتر و یکی بیشتر؛ اما، اختلاف یک پیرو با سرمذهبش گاه به حدی است که خیال می‌کنی این‌ها دو مذهب جداگانه هستند و دو مسیر جداگانه را طی می‌کنند.

هر چه این مذاهب از نعمت قدرت حکومتی محروم‌تر می‌شوند و قانون شریعت بر اساس مذهب آن‌ها پیاده نمی‌شود به همان میزان گروه‌ها و احزاب فاسد و عقاید فاسد بیشتری در بین آن‌ها به وجود می‌آید و رشد می‌کند. چیزی که در این چند ساله‌ی اخیر هم به دلیل قدرت‌گیری سکولاریست‌های کافر و مرتد در سرزمین‌های مسلمان نشین شاهد آن بوده و هستیم. و تنها چیزی که می‌تواند در حالت اضطرار ناپاکی‌ها را کمتر کند قدرت حکومتی بر اساس همان مذهب است که همان منطقه بر آن مذهب است و در حالت عادی آن تنها چیزی که می‌تواند کل مسلمین را از شر تمام ناپاکی‌ها خلاص کند، تشکیل شورای اولی‌الامری است که امت واحدی را به وجود می‌آورد، که از این امت هم اجماع واحدی بیرون می‌آید و مسلمین دوباره از جویبارهای ضعیف و پراکنده به رودخانه‌ها که بعضی از آن‌ها به خشک‌زارها و به سرزمین‌های لم یزرع منتهی می‌شوند و در زمین فرو می‌روند خلاص پیدا می‌کنند و دوباره به رودخانه‌ی خروشان و دریای اسلام برمی‌گردند و از شرک فرقه‌گرایی و از شر شرک تفرق و سایر بیماریهایی که منشأ اکثریت آن‌ها به ظهور منافقین و کفار آشکار برمی‌گردد خلاص می‌شوند. نبود حکومت اسلامی و ظهور این‌ها مصیبت‌هایی را به بار آورده که نمی‌توان آن‌ها را در تاریخ انکار کرد.

خوب، حالا، با این توضیحات به نظر شما در میان تمام گروه‌ها، مذاهبها و حکومتها رافضی وجود ندارد؟ چرا، هست. هرکسی که به رهبرش پشت کند و رهایش کند رافضی است. حالا می‌خواهد شافعی باشد یا حنفی یا 12 امامی یا سلفی یا هر فرقه‌ی اسلامی و یا حتی در میان هر یک از کفار آشکار و حتی پنهان هم باشد. فرق ندارد این که به رهبرش پشت می‌کند یک مسلمان است یا یک کمونیست، در هر صورت، یک رافضی است. امروزه، کمونیست‌ها از کلمه‌ی اپورتونیست استفاده می‌کنند که همان معنی رافضی را می‌دهد. چگونه قبلاً گفتیم که در دوره‌های زندیق همان معنی منافقین را می‌داد و امروزه سکولارزده‌ها معنی منافقین را می‌دهد، کلمه به روز آن همین است. سکولاریسم معنی مشرکین را می‌دهد. امروزه هم، کمونیست‌ها از کلمه‌ی اپورتونیست استفاده می‌کنند که همان معنی رافضی را می‌دهد و لیبرالیست‌ها یعنی سکولاریست‌های لیبرال هم به روافض خودشان می‌گویند اپوزیسیون. نگاه کنید، کلمه‌ی امروزین آن چیست؟ زید رحمه الله آن‌هایی را که پشت کردند و او را رد نمودند، این‌ها را رافضی می‌گوید. مغیره بن سعید، یک غالی که او را هم تکفیر کردند، آن‌هایی که به او پشت کردند و او را رد نمودند را باز رافضی می‌گوید. دیدیم که تا زمان طبری هم رحمه الله همان شیعیان خیال می‌کردند این را مغیره بن سعید درست کرده است. پس، رافضی، اپورتونیست و اپوزیسیون کلمه‌ای نیست که مختص یک مذهب یا حتی دین خاصی باشد. امیدوارم که خوب مطلب را گرفته باشید و متوجه شده باشید، چون مطلب خیلی مهمی است و خیلی هم از آن سوء استفاده می‌شود.

امیدوارم که مسلمین دوباره به همان شناخت گذشتگان صالح خودشان برگردند و متناسب با نیازهای روز و وضع موجودشان با چراغ علم، شناخت و آگاهی به پیش بروند و اجازه ندهند دیگران از جهالتشان سوء استفاده کنند.

• سلام، قیاس یعنی چه؟

قیاس یعنی دو چیز را با هم بسنجی، آن ها را با هم مقایسه کنی. یعنی استخراج حکمی از حکم دیگری. یعنی اگر دو موضوع در یک حکمی مشترک بودند حکم از یکی به آن یکی هم سرایت پیدا می کند. می گویی این هم مثل آن است پس، حکمشان یکی است. مثلاً شراب انگور مست می کند حرام است، عرق و سایر مست کننده های امروزی هم همان کار را می کنند. پس، حکم همه ی آن ها مثل هم است. البته، دوستان سعی کنید سؤالاتی را که به من می دهید سؤالات فقهی غیر مرتبط را بگذارید برای یک وقتی که جلسه ی ما تمام می شود و چیزهایی که مربوط به درسman است را ارائه دهید. جزاکم الله خیرا

• امام اعظم گفته شیعه ها و صوفی ها مرتد هستند شما آن را قبول ندارید؟

دوست گرامی، امام حنفی رحمه الله چند کتاب به ایشان منسوب است مثل: 1- فقه اکبر 2- فقه ابسط 3- عالم و متعلم 4- الرد علی القدریه 5- الوصیه و چیزهای دیگری هم شاید باشد. حالا، در کدام کتابش چنین فتوایی داده است؟ شاگردان مخصوص او هم که مثل ابو یوسف رحمه الله و امثالهم این ها هم برای خودشان آثاری دارند. کجاست؟ این کجاست؟ این حکمش کجاست؟ خوب، نیست. پس، حالا که نیست. حالا اگر به فرض محال هم هست تو باید مشخص کنی کدام طایفه و گروه از غلات شیعه را منظورش بوده؟ چون بدون استثناء هر طایفه ای از غلات منتسب به شیعه که توسط امامان فرق معروف به اهل سنت تکفیر شده اند، قبل از آن توسط ائمه و امامان مورد پذیرش شیعه تکفیر شده اند و حتی شدیدتر هم با آن ها برخورد شده است و روایت های خیلی بیشتری هم در مورد آن ها وجود دارد. مشخص کن دقیقاً منظورت چیست؟ کدام گروه است؟

به دنبال این، باید مشخص کنی دلایلشان در تکفیر این گروه خاص و مشخص چه بوده است؟ چون، امام شافعی رحمه الله می گوید: «لیس لأحد دون رسول الله صلى الله عليه وسلم الا بالاستدلال». غیر از رسول الله صلى الله عليه وسلم هیچ شخص دیگری حق ندارد بدون ارائه ی دلیل نظر بدهد.

یعنی اعتبار شرعی فتوا و نظر اشخاص تنها مبتنی بر دلایل و استدلال است نه خود اشخاص؛ و بعد از رسول الله صلى الله عليه وسلم هیچ شخصی چنان جایگاهی ندارد و نخواهد داشت که شخصیتش پشتوانه ی صحت نظراتش باشد. ما تابع نظرات و دلایل این عزیزان و عالمان عامل هستیم نه تابع شخصیت آن ها و اسم و رسم این بزرگواران. خودشان هم همین را خواسته اند و همین را تبلیغ کردند. خداوند همه ی آن ها را رحمت کند.

من با شناختی که از این امام بزرگوار و سایر ائمه دارم هرگز ندیده ام که این امام بزرگوار کل شیعیان یا کل صوفی ها را تکفیر کرده باشد. بدون شک، این ادعای شما اتهام بزرگی به این امام بزرگ است که باید آن را ثابت کنید. شما مدعی چنین اتهامی هستید و باید با دلایل و مدارک آشکار آن را ثابت و «روشن کنید، این وظیفه ی شماست» (الْبَيِّنَةُ عَلَى الْمُدَّعِي، وَالْيَمِينُ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ).

امام ابوحنیفه رحمه الله یکی از نوابغ روزگار و یکی از بزرگترین علمائی بود که در جلسات مختلفش مناظراتی با خوارج داشت و حتی به این منظور سفرهایی هم به بصره کرد. امام ابوحنیفه رحمه الله به صراحت میگفت که تکفیر اهل قبله جایز نیست: «لا نكفر احدا من اهل القبلة بذنوب مالم يستحلها»؛ ما هیچ کس از اهل قبله را به سبب گناه و معصیت آن تکفیر نمی کنیم تا زمانی که آن را حلال نداند.

اما، این را بدانید که امام ابوحنیفه رحمه الله، این عالم عامل، خیلی مهم است عالم عامل، کسی بود که از تمام نهضت‌های شیعی علیه حکومت موروثی بنی امیه و بنی عباس حمایت کرد. ایشان خلافت را موروثی نمی دانست بلکه، معتقد بود باید به سبک اسلامی و شورایی آن برگردد و از میان نوادگان علی و فاطمه یکی انتخاب شود و قیام علیه امام جائر را واجب می دانست. برای همین، فتوا به خروج و قیام مسلحانه علیه این حکومت‌های ظالم را صادر می کند و علناً از قیام زید بن علی شیعه حمایت و پشتیبانی می کند و حتی، برایش کمک مادی هم می فرستد و می گوید اگر می دانستم کسانی که با ایشان هستند مثل حسین رضی الله عنه او را رها نمی کنند من هم با او قیام می کردم. یعنی این را هم می دانست کسانی که با او هستند مثل حسین او را رها می کنند ولی به او کمک مادی می فرستد. علت زندانی شدنش هم همین اندیشه های انقلابی او برای بازگرداندن حکومت اسلامی و انتخاب شخصی از قریش و خانواده ی علی و دوری از دم و دستگاه و حاکمیتی بود که آن را شرعی نمی دانست که در همین زندان هم او را مسموم می کنند و جانش را برای اثبات عقایدش می دهد و با جانش به حقانیت راهش شاهی و گواهی می دهد. امام ابوحنیفه رحمه الله عالم عاملی بود که از بسیاری از اتهاماتی که به او وارد می کنند بری است

• السلام علیکم، علت اساسی حاکمیت پیدا کردن مرتدین بر مسلمین چیست؟

به صورت مختصر می توان گفت از مهمترین علل تسلط مرتدین بر مسلمین

- یکی نبود حکومت اسلامی، قدرت حکومتی اسلامی است که خلأ قدرتی بزرگی ایجاد کرده و بزرگترین فرصت برای ظهور مرتدین در طول تاریخ بوده است

- یکی دیگر از علل خود مردم اند که به بیماری شرک آلود تفرق مبتلا شده اند. نمی بینید پس از قرن‌ها هنوز هم یکدیگر را می کشند؟ نمی بینید پس از قرن‌ها هنوز هم بین هم کشتار دارند؟ این ها گناهکارند و مرتکب بدترین گناهان یعنی تفرق و عدم قدرت شدند. ذلیل و سست شدند و نمی توانند از طریق شورا با هم وحدت پیدا کنند و روی نقاط مشترک و منافع مشترک شرعی شان تشکیل قدرت واحدی بدهند. برای همین است که بی ابهتی و سستی و ذلیلی آن ها را در برابر مرتدین متحد، همین طوری قرار داده و حاکمیت مرتدین متحد مثل عذاب بر آن ها ادامه پیدا می کند تا زمانی آن ها در این وضعیت باشند و خودشان را اصلاح نکنند و در مسیر صحیح کسب قدرت قرار نگیرند، این مصیبت همین طور ادامه پیدا خواهد کرد. والجزاء من جنس العمل

- یکی دیگر از علل به پشتیبانی بی دریغ و بی سابقه ی کفار آشکار بخصوص کفار آشکار خارجی که در قالب قدرت های سکولاریست جهانی نمود پیدا کرده اند از مرتدین است

• سلام، رده حدی از حدود شرعی است یا یکی از تعزیرات حکومتی؟

با اینکه در رده مجازات مجرم کشته شدن و مرگ است و کسی در آن شك و اختلافی ندارد اما، عده ای از علما بر این باورند که رده با اینکه حکمش مرگ است اما، حدی از حدود شرعی نیست بلکه، نوعی تعزیر است؛ اما رأی غالب بر این است که این حکم هم حدی از حدود شرعی است و حدود بر 7 بخش هستند که جهت محافظت ضروریات زندگی دنیوی اجرا می شوند

- اجرای حد رده و مرتدین برای محافظت از قانون شریعت الله و قدرت اجرایی آن در جامعه و محافظت از سلامت ایمانی مسلمین
- اجرای حد قصاص برای محافظت از جان انسانها
- اجرای حد زنا برای جلوگیری از فحشا و محافظت از نسل
- اجرای حد تهمت زدن (الْقَذْفُ) برای محافظت از ناموس و آبرو
- اجرای حد مست کننده و از هوش برنده ها برای محافظت از عقل و سلامت فکری جامعه
- اجرای حد سرقت و دزدی (السَّرْقَةُ) برای محافظت از مال و ثروت
- اجرای حد گردنه گیری (الْحَرَابَةُ) برای محافظت از جان و مال

در این صورت، می توان گفت که رده هم حدی از حدود شرعی است که متناسب با میزان قدرت حکومت اسلامی یا میزان قدرت جماعت های اسلامی اگر حکومت اسلامی نداشته باشیم و بر اساس تشخیص و رأی امیر و رهبر مسلمین در زمان و مکان و موقعیتهای مناسب که ایشان تشخیص داده اند به اجرا درمی آید. خیلی مهم است در اجرای حد مرتد به رأی رهبر، موقعیت و ظروفی که تشخیص داده اند دقت شود.

• سلام، این مرتد فطری و ملی چیست برادر؟ ما نفهمیدیم این از کجا آمده و فرقتان با هم چیست؟

این از فقه شیعه آمده، آن ها می گویند مرتد دو نوع است: مرتد فطری، کسی است که یکی از پدر یا مادرش یا هر دو در حال انعقاد نطفه ی او یا هنگام ولادت او مسلمان بوده باشند و این شخص بعد از بلوغش اظهار اسلام کند و به دنبال آن از اسلام خارج شود. این مرتد فطری است. مرتد ملی هم کسی است که پدر و مادرش در حال انعقاد نطفه ی او کافر باشند و این شخص بعد از بلوغش اظهار کفر نماید و بعد اسلام بیاورد و سپس از اسلام برگردد و اظهار کفر کند، مثلاً یک یهودی، مسلمان شود بعد دوباره یهودی شود. خوب، به این مرتد ملی می گویند.

فرقتان در این است که نزد شیعه به آن مسلمان زاده ای که مرتد شده و به او می گویند مرتد فطری توبه اش به حسب ظاهر و در دنیا قبول نیست و باید کشته شود (هرچند ممکن است نزد خدا پذیرفته هم شود) اما توبه ی مرتد ملی یا کافر زاده پذیرفته می شود. فرقتان در همین است.

• اگر کسی نسبت به مجازات و کشتن شخص مرتد انکار داشته باشد و آن را انکار کند حکمش چیست؟

اگر شخص بدون هیچ شک و شبهه ای توسط قضات متخصص و از کانالهای چهارگانه، فیلترهای چهارگانه رد شده باشد و شخص یقین داشته باشد و برایش معلوم و مشخص شده باشد که فلانی بر اساس شریعت الله مرتد است اما، عمداً و با میل خود آن را انکار کند، دقت کنید به کلمات، خوب دقت کنید: آگاهانه، عمداً و با میل خود آن را انکار کند، حکمش مثل کسی است که یکی از احکام الله را انکار کرده است. ابن حزم اندلسی رحمه الله می گوید: «از کفرهای صریح و آشکار اینکه، عقیده ات

اینگونه باشد یا گمان بری که می شود حکم واجب کشتن مرتد را بر کافری که می دانی مرتد شده است تعطیل کنی. سپس به این هم قانع نباشی بلکه، بر او نماز هم بخوانی و برایش دعای بخشش و مغفرت نمایی در حالی که می دانی چنین شخصی کافر است». خوب، این حال و وضع اکثر علمای سوء، ملاهای دین فروش و خائن و وعاظ السلاطین است که به کرات نمونه هایش را دیده ایم

• سلام، چرا امام علی علیه السلام در جنگ با مرتدین به همراه سایر خلفاء شرکت نکرده است؟

چرا؟ علی رضی الله عنه هم مثل سایر صحابه در جنگ با مرتدین مشارکت کرد و کنیزی از افراد اسیر شده ی بنی حنیفه هم به او رسید که از او صاحب فرزندی به نام محمد حنیفه شد. درست است یا نه؟ این نشان می دهد که علی رضی الله عنه هم با سایر صحابه رضی الله عنهم در جنگ با مرتدین هم رأی بوده و از دیدگاه علی رضی الله عنه، جنگ با این جبهه ی مرتدین درست بوده و اگر درست نمی بود، بدون شک علی رضی الله عنه در چنین جنگی شرکت نمی کرد

• سلام، من یک شیعه ی علی هستم و از غلات بیزار هستم، فرق نمی کند از میان شیعه باشند یا از میان اهل سنت. من درسهای شما را دنبال کردم. من شنیدم که داعش همه ی طوایف شیعه و سنی های ایران را منتسب به اسلام می داند نه اهل اسلام. اما، برای غیر شیعیان عذرهایی می آورد اما برای شیعیان نمی آورد، آیا این یک بام و دو هوا نیست؟

خوب، بله، تو جزوه ای که مرکز البحوث و دراسات دوله تحت عنوان حکم شرع در مورد طوایف شیعه فکر کنم در تیر 96 نشر داده بود آمده که: "طوایف شیعه به اسلام «منتسب» هستند و به لا اله الا الله نطق می کنند و نماز می خوانند و زکات می دهند و در رمضان روزه می گیرند و حج می کنند". خوب، به این دلایلی که گفته بود انجام می دهد گفته بود این ها طوایف شیعه به اسلام «منتسب» هستند. دیوان رسانه ی دوله هم در هفته نامه ی نبأ، در چند روز گذشته فکر کنم در شماره 113 که در «دیمه 1396 بود، طی بیانیه ای تحت عنوان «ای اهل ایران به دستاویز محکم چنگ زنید»، باز در مورد حنفی ها و شافعی ها و در کل همه ی فرق معروف به اهل سنت ایران، این ها را تحت عنوان «منتسبین» به اسلام و سنت نام می برد و می گوید: چه مناطقی که شیعیان رافضی و مشرک ساکن «آنند و چه مناطقی که در آن «مُنْتَسِبین» به اسلام و سنت (اهلسنت) سکونت می کنند". بنده خدایی که ترجمه کرده داخل پرانتز نوشته اهل سنت

یعنی از نگاه این برادران ما، تمام طوایف شیعه «منتسب» به اسلام هستند، در حالی که ما خیلی از آن ها را غلات می دانیم. خوب، از نگاه این ها تمام طوایف شیعه «منتسب» به اسلام هستند و فرق معروف به اهل سنت ایران باز «منتسب» به اسلام و سنت هستند نه اهل اسلام و نه اهل سنت. چون اهل ایران چیزی است و اهل سنت و اهل اسلام چیز دیگری هستند. کسانی که این کلمات را به کار می برند افراد عادی نیستند، می دانند کلمات را کجا قرار دهند. وقتی که می گویی اهل ایران فرق می کند، درست است؟ و وقتی که می گویی مُنْتَسِبین به اسلام و سنت یا مُنْتَسَب به اسلام فرق می کند با اهل اسلام. خوب، در این نگرش این ها منتسب به اسلام و سنت هستند نه اهل آن، و یک شافعی با یک شیعه ی 12 امامی با یک حنفی، سلفی و اخوانی و غیره این ها با هم برایشان فرقی ندارد همگی «منتسب» به اسلام و سنت هستند نه اهل آن»

منتسب» یعنی، نسبت داده شده. الان این احتمال هست که درست باشد یا غلط. و در مواردی با تحقیق» و پژوهش دقیقتر احتمال اشتباه بودن این انتساب بیشتر می شود. یعنی وقتی که نسبت داده شده است یک شکی در آن هست که درست است یا غلط؟

اما، اهل یعنی، شک و گمانی در آن نیست و معمولاً به معنی مقیم و ساکن می آید. خوب، به معنی خانواده می آید، به معنی سزاوار، شایسته

• ساکن، مقیم مثل این که: «وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» (بقره/آیه 126)، آن گاه را که ابراهیم گفت: خدای من! این (سرزمین) را شهر پر از امن و امانی گردان، و اهل آن را کسانی که از ایشان به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند از میوه ها روزیشان رسان و بهرهمندشان گردان. وَارْزُقْ أَهْلَهُ، یعنی ساکن، مال این شهر

• یا در مورد خانواده می گوید، اهل به معنی خانواده هم هست: «إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا» (نمل/ آیه 7)، زمانی را که موسی به خانواده اش گفت: من آتشی می بینم

اهل مثلاً: اهل اسلام = مسلمین، کسانی که داخل اسلام ساکن شدند که سرزمین محل سکونتشان هم دارالسلام است؛ درست است؟ اهل اسلام، مسلمین هستند. سرزمینشان هم دارالسلام است. یا می گویی اهل کفر = کافران، کسانی که در کفر ساکن و مقیم شدند که به سرزمینشان هم می گویند دارالکفر. اهل رده = مرتدین، کسانی که در رده ساکن شدند، اهل ذمه = کسانی که شایستگی ذمه بودن هستند یا مردمان ذمی. اهل سنت هم = مقیمین سنت، ساکنین سنت، کسانی که با سنت شناخته می شوند و موافق آن هستند

در این موارد شک و گمانی نیست. تو مطمئنی که الان اینجا ساکن هستی و اهل اینجا یا اهل فلان جا هستی. شک که نداری؟ داری؟ نداری؟ شک هم نداری که همسرت، برادر و خواهرت جزو خانواده ات هستند. اهل تو هستند

خوب، حالا که همه «منتسب» به اسلام هستند و فرقی بین طوایف شیعه با شافعی ها و حنفی ها و غیره نیست؛ در این صورت، باید برای تکفیر آن ها هم به صورت یکسان با ایشان برخورد شود. هر چه باعث می شود یک حنفی یا شافعی در اسلام باقی بماند همان چیزها هم باعث می شوند یک شیعه ی 12 امامی در اسلام باقی بماند. اگر برای یک حنفی یا شافعی و سلفی و غیره عذری وجود دارد، برای این ها هم وجود دارد، برای شیعه ی 12 امامی هم وجود دارد. اگر باید برای یک شخص از فرقه ی معروف به اهل سنت چهار مرحله، چهار فیلتر و قاضیانی متخصص گذاشته شود تا آلودگی شخص تشخیص داده شود برای یک شیعه ی 12 امامی هم باید گذاشته شود. در واقع، طبق همین حکم دوله باید با کل اهل قبله که «منتسب» به اسلام هستند به یکسان برخورد کرد. الان اگر می بینیم که در این بیانیه ها تضادی دیده می شود یا مشکلاتی دیده می شود احتمال می دهیم شاید دقت بیشتری نکرده اند و اشتباه کرده اند یا ممکن است دلایل دیگری داشته باشد که ما نمی دانیم

• شما چرا از منابع شیعی دلیل می آورید و رأی آنها را هم بیان می کنید؟

چون، بزرگان دین هر جا لازم بوده از آن ها دلیل آورده اند. به عنوان مثال، امام ابن حزم رحمه الله می گوید: «اتَّفَقَ جَمِيعُ أَهْلِ السُّنَّةِ وَجَمِيعُ الْمَرْجئةِ وَجَمِيعُ الشَّيعةِ وَجَمِيعُ الْخَوارجِ عَلَى وَجوبِ الْإِمَامَةِ». به عنوان نمونه می گویم: جمیع اهل سنت، جمیع مرجئه، جمیع شیعه و جمیع خوارج را هم می آورد یعنی، همه ی اهل سنت، همه ی مرجئه، همه ی شیعه و همه ی خوارج بر وجوب امامت اتفاق

نموده اند. نمونه در این زمینه زیاد است. در اینجا اگر دقت کنید از کلمه ی شیعه استفاده شده نه روافض و یا غلات. من هم از شیعه دلیل آوردم نه از روافض یا غلات. شیعه هم که تاریخش مشخص است و فرقه ای است مانند تمام فرق دیگر

این یک طرفش که شیعه هم فرقه ای است مانند تمام فرق دیگر، با این وجود می بینیم که در قرآن هم حرف حق به زبان هر کسی بیان شده الله تعالی آن را بیان کرده است. مهم نیست این حرف حق را فرعون گفته باشد یا یکی دیگر از کفار یا حتی شیطان گفته باشد. مهم این است که حرف حق را گفته است. همان داستان ابوهریره و شیطان مشهور است که گفت این کلمات را به تو یاد می دهم که بگویی و شیطان به تو نزدیک نمی شود. پیامبر صلی الله علیه و سلم گفت: صَدَقَهُ وَ هُوَ كَذِبُهُ. این دروغگو راست گفت. مهم نیست حرف حق را از چه کسی بشنوی از یکی از فرق اسلامی بشنویم آن را روایت می کنیم از خود شیطان هم باشد حرف حق باشد آن را روایت می کنیم. مهم نیست. این روشی است که دین، قرآن و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و سلم به ما یاد می دهد. الان فرق شیعه هم مثل تمام فرق دیگر نکات مثبت خوبی دارند ما از آن ها یاد می کنیم همچنان که از تمام فرق دیگر یاد می کنیم

• سلام، خدا دستور می دهد از مسیحی ها، یهودی ها و زرتشتی ها جزیه بگیرید اما، در جای دیگری دستور می دهد مشرکین را هر جا پیدا کردید آنها را بکشید. آیا این تضاد نیست؟

نه دوست گرامی، فکر کنم در مصادیق مشرک و مشرکین دچار اشتباه شده اید. یهودی ها و نصرانی ها جزو اهل کتاب هستند و مجوس هم شبه اهل کتاب. این ها قوانین خاص خودشان را دارند، اسلام قوانین خاصی برای این ها تصویب کرده است. در برابر این ها مشرکین هستند که به زبان امروزین به آن ها می گوئیم سکولاریست که این ها هم قوانین خاص خودشان را دارند. فکر کنم در چند درس گذشته مان در این زمینه به صورت مفصل صحبت کرده ایم. شما اگر به این درس ها مراجعه کنید بهتر متوجه می شوید

مشرکین که امروزه به نام سکولاریست شناخته شده اند بین اسلام یا مرگ باید یکی را انتخاب کنند. به همین دلیل است که اگر این ها تسلیم قانون شریعت الله نشوند مشمول «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» می شوند. دقت کردید؟ به جای کلمه ی مسیحی هم اگر نصرانی به کار ببرید بهتر است. الله تعالی این را به کار برده و این هم صحیح تر است. همه هم می دانیم که طبق سؤال شما از مشرکین در هیچ دوره ای جزیه پذیرفته نشده است تا این که بگویند جزیه بدهید اما هر جا آن ها را پیدا کردید آن ها را بکشید. مشرکین هیچ وقت مشمول جزیه نبودند قانون هم مشمول این ها نیست بلکه مشمول کفار اهل کتاب و شبه اهل کتاب است

• السلام علیکم و رحمة الله و برکاته، می خواستم از ماموستا بپرسم آیا می توانیم بچه های مرتدین را مثل منافقی که هرگز ایمان نیاورده، مرتد حکمی دانست و حکم مرتدین را بر او اجرا کنیم؟

فکر کنم شما دوست عزیز مرتد حکمی و این ها را به خوبی متوجه نشده اید به درس مراجعه کنید بهتر است که من دوباره توضیح ندهم. مرتد حکمی و مرتد حقیقی که یک قیاسی است علماء درست کرده اند یک چیز دیگر است. اما برای چه چنین حکمی را باید بدهیم؟ یعنی چرا برای بچه های مرتدین باید حکم مرتد حکمی بدهیم؟ برای چه چنین حکمی را باید بدهیم؟ دلیلتان چیست؟ این بچه ها

از چه چیزی برگشتند؟ مگر این ها مسلمان بودند که برگشته باشند؟ مگر این ها مسلمان بودند و از اسلام برگشتند؟ اگر این بچه ها مسلمان بودند شما همان چهار مرحله مثل شروط و موانع تکفیر را در موردشان رعایت کردی و بعد حکم ارتداد حکمی آن ها را صادر کردی؟ یا نه همین طور کیلویی؟

اگر مسلمان نبودند و از بچگی بر دین کفری والدینشان که یکی از عقاید کفار اصلی و آشکار است رشد کردند و بعد از بلوغ هم همان عقاید کفری را داشته و خودش را جزو همان کفار آشکار می داند، در این صورت جزو همین کفار اصلی است، و کسی که از کفار اصلی برگردد یا از یکی از کفار آشکار به یکی دیگر تغییر صندلی بدهد ما نمی توانیم او را مرتد بدانیم. او از همان ابتدای سفر خودش در همان اتوبوس و قطار کفار آشکار است و با این ها در حال حرکت است و تغییر صندلی او باعث نمی شود او را مرتد بدانیم

مرتد از نگاه شریعت الله یعنی بازگشت از اسلام به کفار، از ایمان به کفر. این بچه ی مرتد هرگز داخل قطار اسلام نبوده تا در یک ایستگاهی پیاده شده باشد و برگشته باشد و سوار قطار کفار آشکار شده باشد و به این شیوه، مرتد شده باشد

این را با منافقی که در صف مسلمین بوده و این شخص هرگز وارد دایره ی اسلام نشده و در مرحله ای به صف کفار آشکار می پیوندد و مرتد می شود نباید قاطعی کنیم. بابا، ما از کجا بدانیم که همین منافق از اول کافر بوده یا نبوده، به دلیل همین جهلمان ما او را جزو مسلمین حساب کردیم، درست است. نه این بچه، اسلام را داشته؛ نه این منافق کافر پنهانی که در مسلمین گم بوده، ما هرگز نتوانسته و نخواهیم توانست این کافر را تشخیص بدهیم که در میان مسلمین پنهان شده است. برای همین به حکم شریعت الله ما او را جزو مسلمین قرار می دهیم و او را از حقوق مسلمین برخوردار می کنیم، و زمانی که مرتد هم می شود ما باز حکم الله را که در مورد احکام مرتدین است در مورد او پیاده می کنیم که مثل سایر مسلمین با او برخورد می کنیم. یعنی وقتی از اسلام مرتد می شود می گوئیم آقا یک مسلمانی مرتد شده ما از کجا بدانیم این بنده خدا از اول هم مسلمان نبوده حکم او هم مثل کسانی است که گولش را خوردند و ممکن است کسانی هم باشند که گول این را خوردند و بعد از اسلام یا بعد از ایمان هم حتی مرتد شده باشند. این حکم شرع است. این اطاعت از حکم الله و اطاعت از حکم الله، عبادت است.

اما، یک بچه مرتد چه؟ مگر ما نمی توانیم آشکارا و روشن تشخیص بدهیم که این شخص قبلاً مسلمان نبوده؟ مگر نمی توانیم تشخیص بدهیم که این شخص هرگز اسلام را رد نکرده؟ مگر نمی توانیم بفهمیم این شخص از بچگی بر اساس عقاید یکی از کفار آشکار و اصلی رشد کرده؟ مگر نمی توانیم بفهمیم که اسلام از طریق امور جنسی به این بچه منتقل نمی شود؟ چرا می توانیم. این که کار سختی نیست

جهل، باعث شده که ما نتوانیم یک منافق را از صف مسلمین بیرون بکشیم برای همین به دستور الله ما حکم او را مثل حکم سایر مسلمین می دانیم. اما، در مورد این بچه ای که مثل سایر بچه های کفار آشکار بر اساس عقاید کفار اصلی رشد کرده، اطلاعات و آگاهی کافی داریم، و اینکه بچه را مشمول حکم مرتدین کنیم هم غیر شرعی است، هم ظلم آشکاری است در حق این بچه، و الله متعال از ظلم به بنده هایش پاک و بری است

• سلام، اما کسانی چون امام طلحه بن مصرف و احمد بن یوسف رافضی ها را مرتد دانسته اند.

بله، در منابع آمده که این ها رافضی های کوفه را مرتد دانسته اند. بله، ابو محمد طلحه بن مصرف، یک تابعی بوده و در کوفه بوده است. فکر کنم در سال 112 هجری قمری هم فوت می کند و هم عصر کسانی مثل حجاج بن یوسف سقفی و از دشمنان سرسخت شیعیان و کسانی بوده که با حجاج بن یوسف سقفی ظاهراً درگیری هایی هم داشته اند.

حالا، من از شما می پرسم شما می دانید که روافض اولاً با شیعیان فرق داشتند؟ که ما قبلاً در مورد آن صحبت کردیم. این را باید بدانید و برای خودتان روشن کنید. این را می دانید که غلات هم چیز دیگری بودند؟ شما می دانید همان روافضی که در زمان این بزرگوار رحمه الله در کوفه بودند چه باورهایی داشتند؟ چکار کرده بودند که آن ها را تکفیر کرده بود و گفت مرتد هستند؟ کدام دسته بودند؟ شما باید خودتان بروید در آن زمان و آن زمان را درک کنید.

احمد بن یوسف رحمه الله هم که کمی بعد از فوت ابو محمد طلحه به دنیا می آید و از علم بالایی هم برخوردار بوده که حتی عده ای به او لقب شیخ الاسلام هم دادند، ایشان هم باز اهل کوفه بوده و در همان جو حاکم بر کوفه فتوا داده است. باید مشخص کنی کدام دسته از روافض را تکفیر کرده؟ چون، در آن زمان فرقه های غالی چون فرقه ی مغیره بن سعید و ابوالخطاب بودند که حتی خود ائمه ی شیعه کسی را که در تکفیر آن ها شک می کرده را هم تکفیر و لعن می کردند. خوب، این گروه های غالی طرفداران ابوالخطاب کسی در کفر و ارتداد آن ها شک ندارد و کوفه هم یکی از مراکز ابوالخطاب بوده است. باید دقیقاً روشن بکنی که این عالم بزرگوار در آن سال منظورش کدام دسته هستند با کدام عقاید و باورها، و آن را تعمیم ندهی؛ چون از علم و عدالت به دور است.

• آیا تنها با گفتن بر کفار اقامه ی حجت می شود؟

رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها با یک پیام به شاهان کافر ایران و روم و غیره اقامه ی حجت کرد. آمدن رسول الله و قرآن برای کفار اقامه ی حجت است. دقت کنید، برای کفار اقامه ی حجت است. پس، مهم رساندن پیام است. مهم رساندن حق است. مهم این است که به عنوان انسان صادقی بگویی فلان جا جشن است شما هم دعوتید، یا یک انسان صادقی یا کسی که متهم به دروغگویی نیست بگوید فلان جا مین گذاری شده است به سمت آن نروید. حالا، تصمیم با طرف مقابل است می خواهد چکار کند؟ شما اقامه ی حجت کردید. فهم آن و عمل کردن به چیزی که شما به او گفتید با خودش است.

دقت کنید دوستان، اقامه ی حجت بر کفار با اقامه ی حجت روش و چگونگی اقامه ی حجت با مسلمین، ریزه کاری هایی دارد که باید دقت بیشتری روی آن انجام دهید و تفاوت هایی هم با همدیگر دارند. خوب، برای کفار همین آمدن رسول الله صلی الله علیه وسلم و قرآن برایشان اقامه ی حجت است و آن ها را می توانیم کافر بدانیم. چون، الله آن ها را کافر دانسته حتی قبل از این که پیام به آن ها برسد و انسان های جاهلی هم بودند. در حالی که، اهل قبله تا قبل از اقامه ی حجت به شیوه ی نبوی آن و گذراندن آن ها از مراحل چهارگانه نمی توان آن ها را از دایره ی اسلام خارج کرد.

• سلام، در چه زمانهایی است که خدا توبه را قبول نمی کند؟

یکی زمانی است که شخص مجرم، فرشته ی مرگ را می بیند و یقین پیدا می کند که می میرد و روح به حلقومش رسیده؛ و دیگری زمانی است که خورشید از غروب طلوع می کند و قیامت بر پا می شود

• شیعیانِ رافضیِ مشرکِ مجوسِ یهودی به اصحاب پیامبر توهین می کنند و حتی آنها را تکفیر می کنند حکم این ها چیست؟ غیر از ارتداد حکم دیگری دارند؟

بله، دارند. اولاً، شیعه چیزی است؛ رافضی چیز دیگری است. مشرک هم باز چیز دیگری است، یهودی هم چیز دیگری است و مجوس هم باز چیز دیگری. سبحان الله، شما معجونی ساخته اید که شامل مخلوطی از مسلمین، منافقین، سکولاریستها، یهودیان اهل کتاب، مجوس شبه اهل کتاب، کفار مشرک و شامل همه می شود و ترکیبی درست کرده اید که اصلاً نمی توان در مورد آن صحبت کرد از بس آشفته است. چون، هر یک از این ها یک حکم جداگانه ای دارند. بلا تشبیه شما گفته اید که انسان ماهی پرنده ی خرنده، نمی دانم باور کن خیلی خنده دار است. انسان ماهی پرنده ی خرنده یعنی چه؟ این نشان تنفر است که شما را از عدالت دور کرده است، برادر یا خواهر گرامی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده/8)، ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا (چیزهایی که بر شما واجب کرده) مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی و شاهی دهید، و دشمنی با قومی شما را مجبور و وادار نکند که (با ایشان) عدالت نکنید. دادگری و عدالت کنید که عدالت (به ویژه حتی با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیکتر است. از خدا بترسید که خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می دهید.

اما، در مورد کسانی که به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم توهین می کنند و یا آن ها را تکفیر می کند باید ببینیم آن ها چه کسانی هستند؟ این خیلی مهم است، آن ها را تجزیه کنیم. چون، این ها خودشان چند دسته هستند. عده ای مثل خوارج اند و طبعاً حکمشان هم مثل حکم خوارج است و تکفیر نمی شوند؛ همچنانکه علی رضی الله عنه و امثال او تاکنون آن ها را تکفیر نکرده اند

دسته ی دیگر، غلاتی چون دارودسته ی مغیره بن سعید و ابوالخطاب هستند که خود جعفر صادق علیه السلام و پدرش باقر رحمه الله و تمام ائمه ی بعد از آن ها این دسته از غلات را تکفیر کرده اند و علمای فرق دیگر هم آن ها را طبعاً تکفیر کرده اند. تکفیر این ها صرفاً به دلیل تکفیر صحابه نبوده یعنی، تکفیر این ها فقط به این دلیل نبوده که این ها صحابه را تکفیر کردند و صرفاً به این دلیل آن ها را تکفیر نکرده اند، بلکه، به دلیل عقاید دیگری که داشتند آن ها تکفیر شدند و این هم یکی از باورهایشان بوده است. برای همین، زمانی که می دانی فلان عالم در فلان عصر و فلان مکان گروهی از غلات شیعه یا حتی فرق دیگر را تکفیر می کند؛ دقیقاً متوجه باش این هایی که در این مذهب تکفیر شدند کدامها هستند و حکم را بر همه تعمیم نده. مثلاً در همین چند دهه ی گذشته علمای حنفی آمدند و قادیانی هایی که از میان حنفی ها برخاسته بودند را تکفیر کردند، خود حنفی ها در هند و پاکستان آن ها را تکفیر کردند. حالا تو نیا و به بهانه ی قادیانی ها همه ی حنفی ها را تکفیر کن. دقت کن، ببین داری چکار می کنی؟

یا در همین چند دهه ی گذشته در سودان از میان مالکی ها گروهی تحت عنوان الإخوان الجمهوريون توسط یک صوفی منحرف حلولی به نام محمود محمد طه به وجود آمد، که ابتدا این شخص ادعای پیامبری کرد و بعد ادعای خدایی کرد و مثل اکثر غلات حکم داد که نماز از او و مریدانش برداشته شده و تمام شده و نیازی نیست نماز بخوانند. اما، همان علمای مالکی سودان حکم به کفر او دادند و در

زمان رئیس جمهوری نمیری به قتل رسید و خیلی از مریدانش را دیدیم که به آمریکا و کانادا پناهنده شدند و خیلی از آن ها هم در گروه های سکولار و سکولارزده ها در رسانه ها هنوز مشغول تخریبات خاص خودشان هستند. نگاه کن ببین حکم در مورد کدام گروه است؟ دلیل تکفیرشان چه بوده؟ دلیل تکفیرشان، این نبوده که این ها مالکی بودند، دلیل تکفیر قادیانی ها هم این نبوده که این ها حنفی بودند، نه.

یا در همین چند دهه ی گذشته در میان گُردهای شافعی هم شخصی به نام سید مصطفی ظهور کرد و ابتدا ادعای مهدویت کرد و می خواست در ایران کسانی را جمع کند که نشد و به دنبال آن ادعای نبوت کرد و با خودش قرآنی جدید به نام کلمات الله آورد که این شخص هم توسط مجاهدین ما در در نزدیکی های هورامان غربی به قتل رسید. بهائی ها و بابی ها هم در ایران همین مسیر را رفتند گروه های منحرف در همه ی مذاهب وجود داشته و الان هم دارند و به دلیل نبود قدرت بازدارندگی حکومت اسلامی در اکثر سرزمین های مسلمان نشین و زمینه سازی های دین سکولاریسم روز به روز در حال تولید شدن هستند، به نام آزادی های شخصی، آزادی های عقیده و آزادی کفر از آن ها حمایت می شود. قرار نیست اگر دسته ای از میان یک مذهب جدا شدند و تکفیر شدند تو هم آنها و هم مذهبی که از آن جدا شدند را همه با هم تکفیر کنی.

خوب، الان دسته ای دیگر هم هستند از همین ها که صحابه را تکفیر می کنند دسته ی دیگری هم هستند که می دانند و یقین دارند که الله پیامبر را فرستاده و می دانند که الله در کتابش در مورد صحابه و اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیزی گفته؛ با این وجود، به دلیل مخالفت با الله و لجبازی با الله و دین اسلام، اصحابش را تکفیر می کنند. مثل اهل کتاب، آن ها به ما می گویند کافر: «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ» (بقره/146) آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده ایم، او (پیامبر صلی الله علیه وسلم) را می شناسند، همان طور که پسران خود را می شناسند، و برخی از آنان بی گمان حق را پنهان می کنند، در حالی که می دانند، وَهُمْ يَعْلَمُونَ.

خوب، این ها دسته ای هستند که صحابه را تکفیر می کنند ما را هم تکفیر می کنند، این هم گروه دیگری هستند.

در هر صورت، باید نگاه کنی ببینی که این هایی که به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم توهین می کنند کدام دسته هستند و حکمی متناسب با آن ها را صادر کن. اگر یهودی است اهل ذمه است، نصرانی است اهل ذمه است، اهل کتاب و شبه اهل کتاب، مجوس، صابئی است اهل ذمه است. برادر: آن ها همه ما را کافر می دانند اما، در میان ما هم زندگی می کنند ما امنیت آن ها را هم حفظ می کنیم. تصور کن، عمر بن خطاب در معاهده ای که با نصرانی های بیت المقدس می بندد حتی محافظت از صلیبی که ما آن را بت می دانیم محافظت از آن را هم ضمانت می کند، محافظت از چنین بت آن ها را هم ضمانت می کند از مال اهل کتاب.

خوب، خوارج هم هزاران صحابی و ما را کافر و مرتد می دانند. دلیلی ندارد هر کسی که ما را کافر و مرتد دانست آن ها را بکشی یا حکم ارتداد آن ها را صادر کنی یا طور دیگری با او برخورد کنی. باید ببینی کسانی که به اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم توهین می کنند کدام دسته هستند و حکمی متناسب با آن ها را صادر کنی.

مسلمینی چون خوارج که تأویل کردند و صحابه را تکفیر می کنند را مثل علی رضی الله عنه و سایر اصحاب رضی الله عنهم، برادران خودت بدان و بگو: «إِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَيْنَا» یا «قَوْمٌ بَغَوْا عَلَيْنَا». دقت

کردید، از روی تأویل، صحابه را تکفیر می کنند، هزاران صحابی را تکفیر می کنند. امام علی رضی الله عنه با این خوارجی که او و هزاران صحابی دیگر را از روی تأویل اشتباه تکفیر کردند همان برخوردی را دارد که با سپاه جملی دارد که ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها در آن است و همه را مسلمان می داند. چون این ها عذر دارند، برای این که این ها را تکفیر کنی باید از آن چهار مرحله و چهار فیلتر بگذرانی. خوب، علی بهتر از من و تو و هزاران نفر مثل من و تو واردتر به شریعت است و شریعت را بهتر می داند. بر غلات هم حکم مخصوص خودشان را صادر کن و بر اهل کتاب هم حکم مخصوص خودشان را، هر چند که هر سه در تکفیر صحابه وجه مشترک دارند اما، هر کدام مشمول یک حکمی می شوند.

سؤالات زیاد است. این ها چند سؤال در مورد صوفیها و گروههای مختلف جهادی هست اما، تقریباً اکثر سؤالات شما در مورد شیعه و غلات شیعه است، این در مورد خمس است، این هم در مورد امامت و ولایت، این هم در مورد صیغه و تقیه است و... . انگار بحث در مورد شیعه نیاز روز و مد روز شده. خوب، اشکالی ندارد تنفسی بدهیم و من هم مثل شما یک کیک و شربتی بخورم بعد آن هایی که مربوط به درس ارتدادمان است را امروز جواب می دهیم بقیه که در مورد سایر عقاید شیعه است را می گذاریم برای درس مفصل فرق بین فریقمان، ان شاء الله.

بیشتر سؤالات متأسفانه یا خوشبختانه به هر دلیلی در مورد ارتداد عموم شیعیان 12 امامی است و بیشتر سؤالات در همین زمینه است. انگار گفتم که سؤال روز هم شده و نیاز روز هم شده که باید به شیوه ای به آن پاسخ داده شود. من تمام سؤالاتی که در مورد ارتداد عموم شیعیان 12 امامی با نقاب روافض مطرح شده بود همه ی این ها را مطالعه کردم، فکر کنم ریشه ی تمام این معضلات و سؤالات به جای مشخصی برمی گردد که با هم آن را بررسی می کنیم و در نهایت باید بفهمیم این فتوا به نفع اهل قبله بوده یا به نفع دشمنان اهل قبله؛ دشمنان اهل قبله ای چون کفار آشکار خارجی، کفار پنهان داخلی و مرتدین محلی و بومی؟ کفار پنهان داخلی که همان منافقین و سکولارزده ها هستند.

خوب، در برداشت تنگ نظرانه و محدودبین هم باز باید ضمن بررسی این سناریو و توطئه بفهمیم این فتوا به نفع فرق معروف به اهل سنت بوده و به آن ها خدمت کرده یا به شیعیان 12 امامی؟ مطرح شدن سناریو و توطئه ی ارتداد عموم شیعیان 12 امامی طبق شریعت الله بوده و خدمت به فرق معروف به اهل سنت بوده یا خدمت به شیعیان 12 امامی؟ این در برداشت تنگ نظرانه ی کسانی است که پشت مذهبی موضع گیری کرده اند و صرفاً به مذهب و نگرش و تفسیر خاص خودشان اهمیت می دهند، این ها هم برایشان مفید است که متوجه شوند که آیا در این برداشت تنگ نظرانه و محدود بینشان باز این به نفع مذهبشان بوده یا به ضرر مذهبشان بوده؟

اگر امکان دارد همان کتاب ابوبصیر رادر لپ تاپتان باز کنید و به من بدهید، جزاک الله خیراً

با این چند جلسه ای که در مورد مرتدین به عنوان یکی از دشمنان سرسخت مسلمین داشتیم لازم است که به یک مثال عملی و زنده ی روز در این زمینه اشاره کنیم که سؤالات شما هم در همین زمینه است و نشان دهیم که چگونه دشمنان ما در صورت جهل ما می توانند برای ما تئوریسین و مرجع فکری

باشند و مرموزانه اقدامات ما را در همان مسیری که می خواهند هدایت کنند، و به این صورت یک مسلمان طبق برنامه و نقشه ای عمل می کند که دشمنش برایش کشیده است. این خیلی خطرناک است.

یکی از این مواردی که دشمنان به واسطه ی جهل مسلمین توانسته اند از آن سوءاستفاده کنند همین کلمه ی مرتدین است. مثلاً زیاد است. اما آنی که بیشتر از همه در این چند سال گذشته از طرف جناحهایی برجسته شده یکی مسأله ی خوارج است به دروغ به بسیاری از برادران ما نسبت داده اند و دیگری اصطلاح «مشرکین» و «اهل بدعت» است که به غلط از آن استفاده شده، و سومی هم مسأله ی ارتداد عموم شیعیان 12 امامی جهان است که در فتاواهای آن ها حتی یک استثنا هم وجود ندارد.

می دانیم کسی که ارائه دهنده ی این پروژه بود شخصی بود به اسم ابوبصیر طرطوسی ساکن و مقیم انگلیس و فعلاً یکی از بلندگوهای ناتو از کانال ترکیه و دشمن سرسخت تمام مخالفین حکومت سکولار ترکیه و بالطبع ناتو. چون حکومت سکولار و طاغوتی ترکیه بخشی از ارتش کفار متحد اروپاست که تحت عنوان ناتو و نماینده ی ناتو در خاک سوریه فعالیت می کند که ناتو از کانال حکومت سکولار ترکیه و ارتش آن، منافع، اهداف و نقشه هایش را در خاک سوریه، عراق، افغانستان و سایر مناطق به پیش می برد و به پیش برده است.

پس، در این جا زمانی که حکومت سکولار و طاغوتی ترکیه اقدامی را در سوریه یا در یک منطقه ی دیگر انجام می دهد خیال نکنید که کشور ترکیه است که حمله می کند بلکه، ناتوست. خیلی خوب هم اگر دقت کنید می بینید که در ماه گذشته ناتو تصویب کرد که باید در سوریه دخالت کند. اعضای ناتو تصویب کردند. به دنبال تصویب ناتو بود که ترکیه آرام آرام وارد مرزهای سوریه شد، به مرزهای سوریه نزدیک شد و آرام آرام اقدامات نظامی خود را ابتدا از مناطق تحت کنترل دوله شروع کرد و الان هم به جان نوکران آمریکا که در معامله در حال خرج شدن هستند افتاده است.

در هر صورت، ابوبصیر یکی از بلندگوهای حکومت سکولار ترکیه و بالطبع ناتو شده است. ابوبصیر سابقه ای طولانی تر از این دارد. ایشان ساکن انگلیس هستند و در زمانی که حکومت های سکولار آمریکا و انگلیس در حال تدارک جنگ و اشغال عراق بودند در سال 1423 هـ برابر با نصرانی کتابی تحت عنوان «الشَّيْعَةُ الرَّوَافِضُ طَائِفَةُ شِرْكٍ وَرَدَّةٍ» را منتشر کرد. هدف از 3/8/2002 این کتاب این بود که زمینه ها را برای اشغال عراق فراهم کند، و هدفش مشغول کردن شیعه و سنی به هم و باز کردن میدان فعالیت و آزادی عمل برای آمریکا و انگلیس و سایر متحدین آن ها بود. این یکی از اهداف نوشتن این کتاب بود.

این را همه می دانیم که سکولاریستها کلاً از مذاهب موجود که در میان مردم هستند به عنوان یک ابزار در راستای رسیدن به اهدافشان استفاده می کنند و برایشان فرق نمی کند که در اندونزی نصرانی ها و مسلمانان همدیگر را قتل عام کنند، یا در نیجریه ی آفریقایی و آفریقای مرکزی این اتفاق میان نصرانی ها و مسلمانان اتفاق بیفتد، یا در پاکستان، عراق، لبنان، بحرین، عربستان، کشمیر، آذربایجان، سوریه، یمن و ... میان شیعه و سنی یا اینکه در ایرلند مذاهب پروتستان و کاتولیک و در روسیه ارتدوکس با کاتولیکها و یا در اسرائیل میان یهودیان و نصرانی ها یا یهودیان با مسلمین وارد درگیری فرساینده شوند. مهم برای سکولاریست ها این است که این ها به جان همدیگر بیفتند.

در تمام این حالات هدف سکولاریست ها فرسوده کردن، خسته و نا امید کردن پیروان مذاهب از جنگهای داخلی و در نهایت سر سپردگی و راضی شدن به قانون و حکم دیکتاتوری سکولاریسم و بازگذاشتن میدان برای جولان بیشتر اشغالگران کافر و نوکران محلی آن هاست. این مطلوبترین هدفی است که در طول تاریخ، پیروان شیطان آنهمه مقدمات و زمینه سازی های وحشیانه را برایش فراهم کرده اند. زمانی که پیروان شریعتهای آسمانی و مذاهب و فرق اسلامی اینگونه به جان هم افتادند آنوقت است که سکولاریستهای مرتد داخلی و سکولاریستهای کافر جهانی به ریش همه می خندند و سود آن را به جیب می زنند.

نوشتن کتاب ابوبصیر و نشر فتاوی علمای فاسد و درباری آل سعود و امثالهم در همین راستا صورت می گیرد. اما، این کتاب در آن سالها نه از طرف سلفی های جهادی چون اسامه بن لادن رحمه الله و امثالهم مورد توجه قرار گرفت، نه از طرف سایر فرق معروف به اهل سنت. چون، در میان تمام گروههای مبارز شرعی، گروه ها، دسته ها و شرعی های بزرگی چون ابوانس شامی رحمه الله وجود داشتند و علمای کتابخانه ای چون ابوبصیر، ابوقتاده و مفتی های دربار آل سعود و امثالهم کسانی نبودند که همچون یک رهبر عقیدتی و فکری جهادی به آن ها جایگاهی داده شود. هانی السباعی عددی نبود. طارق عبدالحلیم هم عددی نبود. این ها و امثالهم عددی نبودند که کسی به آن ها اهمیت بدهد، چرا؟ چون آن زمان شرعی های بزرگی چون ابوانس شامی رحمه الله بودند که به صراحت در نوشته هایشان شیعه ها را برادر خطاب می کنند. این علمای کتابخانه ای چون ابوبصیر، ابوقتاده و علمای فاسد آل سعود هرچند که با سکوت در برابر طاغوتی به دشمنی آشکاری با طاغوت مخالف و جناح مخالف این طاغوت می پردازند اما، نوبتی به جنگ با مجریان قانون شریعت الله و آزادی خواهان پرداخته اند و می پردازند.

در هر صورت، کشته شدن شرعی ها و به وجود آمدن خلأ اینها باعث تحکیم روحیه ی نظامی گری در نهضت های جهادی شد و این بار ایدئولوژی و عقیده را اسلحه، هدایت کرد. این خیلی خطرناک است که ایدئولوژی و عقیده را، اسلحه هدایت کند؛ نه اینکه اسلحه تابع و در اختیار عقیده باشد. این خیلی خطرناک است و نکته ی خیلی مهمی هم هست. نباید ایدئولوژی و عقیده تابع اسلحه باشد بلکه، باید اسلحه تابع و در اختیار عقیده و ایدئولوژی باشد. ابومصعب زرقاوی حلقه ی اتصال این دگرگونی آشکار بود و اولین اقدام او پذیرفتن و جادادن عبارت کتاب ابوبصیر تحت عنوان «الشَّيْعَةُ الرَّوَافِضُ طَائِفَةُ شِرْكَ وَرِدَّةٍ» شد. ابومصعب زرقاوی حلقه ی اتصال بود بین آن چه در گذشته اتفاق افتاده بود و شرعی هایی چون ابو انس شامی رحمه الله و اسامه بن لادن رحمه الله و امثالهم آن را به وجود آورده بودند و قرن ها سابقه داشت و آن چه که ابو بصیر تدارک دیده بود. ایشان عین همین «الشَّيْعَةُ الرَّوَافِضُ طَائِفَةُ شِرْكَ وَرِدَّةٍ» را بخشی از عقیده ی رایج گروهش کرد که تاکنون ادامه دهندگان راه او به این طرح دشمنی چون ابوبصیر و مفتی های آل سعود عمل می کنند با وجود آنکه می دانند این افراد دشمنان آشکار آن ها و خادمی در اختیار کفار سکولار جهانی و طاغوتهای محلی هستند.

عبارتی که ابوبصیر طرطوسی در انگلیس و در هنگام زمینه سازی برای حمله به عراق آن را تولید کرده بود و علمای فاسد و درباری آل سعود هم در همین راستا فتاوی خودشان را تنظیم می کردند سابقه ای در میان امامان فرق معروف به اهل سنت به این شکل نداشت ندارد. طبق این، حکم تمام شیعیان جهان ارتداد است، و کسی که در ارتداد تمام شیعیان شك داشته باشد خودش هم مرتد می شود. حتی کسانی پیدا شدند که تمام امامان فرق معروف به اهل سنت و کسانی چون ابن تیمیه، ابن کثیر، ابن

حجر، نووی و غیره را هم زیر سؤال بردند و شروع کردند به زبان درازی، چرا؟ چون، هیچ يك چنین عقیده ای نداشتند.

به دنبال آن علیه تمام شیعیان دنیا اعلان جنگ شد، چه آنهایی که با اشغالگران متحد شده و مرتد بودند و چه آنهایی که با اشغالگران می جنگیدند و چه آنهایی که بی طرف بودند و هزاران کیلومتر دورتر از میدانهای جنگ به سر می بردند. تمام شیعیان تنها به دلیل شیعه بودن باید کشته می شدند و مکانهای

قبلاً اسامه بن لادن رحمه الله و کسانی چون ابویحیی لیبی رحمه الله هم توانستند از این جنگ انحرافی و فرسوده گر جلوگیری کنند، اما، با کشته شدن این افراد و با کشته شدن شرعی های آگاه، تمام تلاشها جهت ممانعت از شعله ور شدن این جنگ انحرافی و ویرانگر بی نتیجه ماند، و جنگ مذهبی در میان عده ای از مجاهدین تثبیت شد، و خیال کفار سکولار و اشغالگر خارجی چون انگلیس، آمریکا و مرتدین محلی و مفتی های کتابخانه ای چون ابوبصیر وامثالهم از این بابت راحت شد.

اما، این پایان کار آنها نبود بلکه، در سوریه هم باید همین سناریو را اجرا می کردند اما نه میان شیعه و سنی بلکه، میان خود فرق معروف به اهل سنت؛ آنها با فتوای بی پایه و اساس خوارج بودن و اخیراً مشرک بودن صوفی های میان فرق اهل سنت. بدون آنکه بفهمد حتی فرق بین یک کافر مشرک با یک کافر یهودی یا یک کافر نصرانی، مجوس و صابئی هم چیست؟ جنگ به این شیوه نوبتی از جنگ بین فرق معروف به اهل سنت و فرق معروف به تشیع که وظایفشان را تقریباً انجام داده بودند به میان خود فرق معروف به اهل سنت کشیده شد.

جالب است بدانید که ابوبصیر جزو اولین مفتی هایی (مفتی های کتابخانه ای و مفتی های انگلیس و حتی مفتی های ساکن در دار الکفرها) بود که برای قتل عام اهل سنت توسط همدیگر، بدون ارائه دادن حتی يك دليل شرعی، اقدام به دادن فتوا مبنی بر خوارج بودن مجاهدین شریعت گرا کرد. فتوا و کلماتی که اتحاد با کفار خارجی و مرتدین محلی را تسهیل کرد و خون و مال هزاران مجاهد مخلص را حلال نمود، که در پی آن هزاران مجاهد مسلمان و هزاران مهاجر قتل عام شدند و هزاران زن و بچه ی مهاجرین به کام مرگ فرو رفتند و به ناموس صدها زن و دختر مهاجر تجاوز شد، در همین خاک سوریه. زمانی که فتوا علیه دوله به نتیجه رسید، نوبت رسید به همین گروه دار و دسته ی جولانی. این ها هم گفتند نه این ها همان قماش اند و دوباره به جان همین ها هم افتادند و و به نوبتی. ببیند نیاز انگلیس و ناتو چیست و دیگران هم بفهمند نیاز طاغوت هایشان چیست متناسب با نیاز آن ها فتوا می دهند.

بدون بررسی فتاوی علمای درباری و فاسد آل سعود که اکثر صوتیات آن هم وجود دارد، سراغ دلایل هفت گانه ای می رویم که ابوبصیر طرطوسی ساکن در سرزمین دارالحرب انگلیس و مجری و سرباز جنگ روانی علیه کل مسلمین در ارتداد کل شیعیان 12 امامی آورده است که ببینیم این دلایل چه هستند:

• أولاً: من جهة قولهم بتحريف القرآن ... ! این ها معتقد به تحریف قرآن هستند

وتحريفهم للقرآن الكريم يأتي من جهتين، می گوید از دو جهت این ها معتقد به تحریف قرآن

هستند:

• **تحريف في التأويل والتفسير:** در تأويل و تفسير قرآن دچار تحريف شده اند. يعنى چون تفسير ديگرى بر خلاف تفسير اين شخص يا مذاهب ديگر دارند، يعنى چون در آيه يا آياتى تأويل ديگرى بر خلاف تأويل اين شخص يا مذاهب ديگر دارند. پس، هر كسى كه تأويل يا تفسيرى بر خلاف تأويل و تفسير ديگران داشته باشد مرتد است. چون بعد از آن هم اشاره مى كنيم اين شخص مى گويد هر كسى كه يكي از اين دلايل را داشته باشد مرتد است و تمام احكام ارتداد بايد روى او اجرا شود.

• **قولهم بتحريف التنزيل صراحة:** اين ها به صراحت معتقدند كه در نازل شدن قرآن تحريف صورت گرفته است. همه موردها را بيان مى كنيم.

• ! ... ثانياً: يأتي كفرهم من جهة قولهم بقرآن فاطمة، ونزول الوحي عليها

• !... ثالثاً: يأتي كفرهم من جهة غلوهم في الأئمة، والقول بعصمتهم

• !... رابعاً: يأتي كفرهم من جهة تكفيرهم للصحابه، وعامة المسلمين

• !... خامساً: يأتي كفرهم من جهة إنكارهم للسنة وجوهرهم لها

• سادساً: يأتي كفرهم من جهة مظاهرتهم لأعداء الأمة من الكفرة والمشركين على أبناء الأمة من المسلمين الموحدين...! يعنى هر كسى از هر مذهبي، از كفار عليه مسلمين پشتيباني كرد كل آن مذهب مرتد مى شود. سبحان الله، نمى دانم چطورى مسلمانان تا به حال به اين مسائل و فتواهاى جنابيتكارانه دقت نكرده اند

• ! ... سابعاً: يأتي كفرهم من جهة وقوعهم في الشرك وتوجههم بالعبادة والدعاء للمخلوق

اينها تمام دلايل ابوبصير براى ارتداد تمام شييعيان همچون يك طائفه است و خودش ادعا مى كند كه هر يك از اين دلايل به تنهائى مى تواند باعث ارتداد تمام شييعيان 12 امامى همچون يك طائفه شود و مى گويد: خلاصة القول في الشيعة الروافض: هذه هي الأوجه التي ألزمتنا بالقول: بأن الشيعة الروافض - الاثنى عشرية - طائفة شرك وردة، و واحدة من تلك الأوجه السبعة - الأئمة الذكر - تكفي للجزم بكفر وردة هذه الطائفة المارقة.

با اين مقدمه مى خواهد به اين نتيجه گيرى برسد كه هر كسى كه يكي از اين دلايل در او وجود داشت مرتد مى شود و بايد تمام احكام مرتدين كه در كتب حديث و فقه آمده بر آنها اجرا شود. به نظر شما اگر اين حكم صحت داشته باشد كه ندارد، از ميان فرق معروف به اهل سنت چند نفر مسلمان باقى مى مانند؟ آيا اكثريت قاطع فرق معروف به اهل سنت مرتد نمى شوند؟ كمى دقت كنيد، فكر كنيد. اين گفته هر كسى كه هر کدام از اين دلايل را داشته باشد مرتد است. براى همين، مى بينيم كه كارش با شيعه تمام مى شود به جان يك فرقه ي ديگر مى افتد كه بايد روى آن فتوا دهد و كشته شوند، به جان دوله مى افتد؛ كارش با دوله تمام مى شود به جان جولانى؛ كارش با جولانى تمام مى شود به جان كس ديگرى مى افتد. مى گويد هر كسى يكي از اين موارد در او باشد مرتد است. اما، فعلاً در آن زمان منظورش توجه به شييعيان بود و اعلام مى كند كه شييعيان همه همچون يك طائفه مرتد هستند و مى

گوید: و قولنا أن الشيعة الروافض طائفة شرك ورده؛ يعني أنها تُجرى عليها - كطائفة - جميع أحكام الردة ! ... و متعلقاتها و تبعاتها المبينة و المفصلة في كتب الحديث و الفقه

خیلی خطرناک است. جمیع احکام رده و متعلقات آن و تبعیات روشن و مفصل آن در کتب حدیث و فقه بر آن ها اجرا می شود، تُجرى عليها كطائفة. نگاه کنید، ببینید این جنایت کار، این خون آشام، ببینید یک نرّه انسانیت در وجودش هست؟. تُجرى عليها كطائفة

قبلاً یادآور شده ایم فتوایی مبنی بر اینکه تمام و کل شیعیان 12 امامی دنیا مرتد هستند در میان امامان اهل سنت یافت نمی شود، هیچ وقت هم در میان سلف صالح این امت وجود نداشته که تمام شیعیان دنیا مرتد باشند و مشخص هم شد که این فتوا چگونه از کانال انگلیس و دول عربی خلیج وارد ادبیات رسانه ای و عقیدتی بخشی از مجاهدین اهل سنت شده است. البته، قبل از آن تحت عنوان کافر بودن تمام شیعیان 12 امامی توسط مفتی های سوء و علمای خائن و درباری آل سعود ارائه شده بود و کسی این حماقت را نکرده بود که از عنوان ارتداد برای مذهبی استفاده کند که دهها فرقه و گرایش مختلف و گاه متضاد در درون آن وجود دارد و هرگز یکدست نبوده اند و الان هم نیستند. همان علمای فاسد و درباری آل سعود هم از واژه ی کافر استفاده کردند نه مرتد، نمی خواستند این قدر حماقت خودشان را نشان دهند

پس، نمی توانیم در کتب و منابع فقهی فرق معروف به اهل سنت برایش سابقه ای پیدا کنیم اما، می توانیم پس از بررسی موردی و تاریخی این هفت دلیل از طریق منابع فرق معروف به اهل سنت و طبق اصولی که توسط همین فرق وضع شده به فاش کردن و تشریح چنین دام و حقه ای بپردازیم که تاکنون جویبارهایی از خون بی گناهان را در اکثر سرزمینهای مسلمان نشین با خود به ارمغان آورده و ضربات سهمگین و وحشتناکی هم به خود مجریان چنین فتوایی به بار آورده است

در همین ابتدا، باید گفته شود که تمام این دلایل هفت گانه متعلق به غلات منتسب به شیعه است نه شیعیان 12 امامی. و در تمام این موارد هفت گانه ما موضع گیری آشکار شیعیان 12 امامی را به صراحت مشاهده می کنیم که حتی در مورد یکی از این موارد ما شاهد چندین فتوای آشکار و چندین رساله و حتی کتاب مفصل در رد این موارد هفت گانه هستیم

ابو بصیر دروغ می گوید. لازم است به صورت مختصر، کمی از دروغهای ابوبصیر را فاش کنیم. چرا میگوییم دروغ؟ چون یک معلم جغرافیا دارد به شاگردش یاد می دهد مکه در شمال ایران قرار دارد، دارد یاد می دهد که چین کشوری آفریقایی است. این برای یک معلم جغرافیا خطا یا اشتباه و برداشت نادرست و تأویل غلط نیست بلکه، پنهان کردن واقعیتهای کاملاً روشن و دروغگوئی و انتقال دروغ به شاگردانش محسوب می شود. هیچ عالمی وجود ندارد که تفاوت غلات موجود در فرق معروف به اهل سنت را با خود این فرق نداند. هر چند ممکن است آلودگیهای آن ها در منابع هم وجود داشته باشد. همین الان کسی حاضر نیست که قادیانی ها را جزو اهل سنت بداند، چرا؟ چون خود این فرق از آن ها برائت کرده اند و حتی آن ها را تکفیر نموده اند. در میان شیعیان هم همین قاعده مثل روز روشن برای محققین آشکار و واضح است. برای کسی که بخواهد تحقیق کند روشن است که ابوبصیر دروغ می گوید مثل دروغی که ابوقتاده در مورد نصیری بودن کل شیعیان 12 امامی فعلی گفته است

در هر صورت، به دروغهای ابوبصیر طرطوسی می پردازیم که استارت جنایات غیر قابل انکاری را زده که هنوز هم ادامه دارد. این شخص در همان دلایلیش در مرتد بودن کل شیعیان 12 امامی می گوید:

• **أولاً: من جهة قولهم بتحريف القرآن...!** این ها معتقد به تحریف قرآن هستند. وتحريفهم للقرآن الكريم يأتي من جهتين:

• **تحريف في التأويل والتفسير:** در تأویل و تفسیر قرآن دچار تحریف شده اند. یعنی چون تفسیر دیگری بر خلاف تفسیر این شخص یا مذاهب دیگر دارند؛ یعنی چون، در آیه یا آیاتی تأویل دیگری بر خلاف تأویل این شخص یا مذاهب دیگر دارند پس، این ها مرتد هستند.

در این صورت، هر کسی که تأویل یا تفسیری بر خلاف تأویل و تفسیر دیگران داشته باشد مرتد است. به نظر شما این دیوانگی و حماقت نیست؟ دیوانه و احمق تر از این، کسانی هستند که امثال این شخص را می شناسند و حرف هایش را قبول دارند و خودشان را مجری احکام شریعت هم می دانند.

ابن حزم اندلسی رحمه الله می گوید: «هیچ مسلمانی را به خاطر فتوایی یا سخنی در باب يك اعتقاد نمی توان تکفیر کرد» و ادامه می دهد: «گروهی از علما بر این عقیده اند که هیچ مسلمانی به خاطر عقیده یا فتوایی تکفیر و تفسیق نمی شود. هرکس در مورد چیزی اجتهاد کند و معتقد باشد آنچه او بدان رسیده حق است مأجور است؛ که اگر در واقع هم به حق رسیده باشد، دو اجر و اگر از حق خطا کرده باشد، یک اجر برای او خواهد بود. این نظر ابن ابی لیلی، امام ابوحنیفه، شافعی، سفیان ثوری و داوود بن علی است. و این نظر هر صاحب نظری است که تاکنون شناخته ام از صحابه رضی الله عنهم». «و مخالف آن ها را تاکنون ندیده ام».

قبول فقط این مورد از ابوبصیر و امثالهم یعنی مرتد دانستن هر مسلمانی که در اجتهاد، تفسیر یا تأویل یک آیه با شما فرق دارد، و این یعنی ایجاد جنگ درونی میان مسلمین و مشغول کردن آن ها به همدیگر. این طرح مال کیست؟ این طرح به نفع کیست؟ چرا نمی خواهید کمی فکر کنید؟ شما از یک تفسیر و حتی مذهبی خوشتان نمی آید این باعث می شود که شما عدالت را کنار بگذارید و آن را مرتد بدانید؟ چرا؟ چون، تفسیر و تأویلی بر خلاف شما دارد و طبعاً او هم باید شما را مرتد بداند، چرا؟ چون تفسیر و تأویل شما هم با او در مورد فلان آیه فرق دارد. این یعنی چه؟ مگر اصحاب و تابعین و تمام ائمه ی فرق و مذاهب اسلامی در تأویل و تفسیر آیات با هم فرق نداشتند؟ آیا این باعث می شود آن ها را مرتد بدانیم، نعوذ بالله؟

دوستان گرامی، چندین بار گفتیم و باز هم می گویم چون اهمیت دارد؛ ما صاحب شورای اولی الامر واحدی نیستیم که امت واحدی را به وجود بیاورد و از این امت واحد اجماع واحدی ارائه شود و مسلمین از تفرق نجات پیدا کنند. پس، وجود تفاسیر و تأویلات مختلف تا رسیدن به این نعمت، جبری است و نمی توان از دست آن خلاص شد. اگر می خواهی از دستش خلاص شوی تلاش کن حکومت اسلامی را تشکیل بدهی. اگر بدیل آن هم هست کمک کن اصلاح شود و دوباره ارتقا پیدا کند و بعد از تشکیل شورای اولی الامر که مربوط به فقهای اسلامی است به تمام این تفرقها خاتمه بده

اما، ابوبصیر دروغگو و تمام کسانی که توطئه های این شخص را عملی می کنند دارند مسلمین را به تفرق بیشتر، ذلیلی، شکست و نرسیدن به قدرت حکومتی، شورا، امت و اجماع واحد سوق می دهند و این برخلاف منهج صحابه و تابعین و ائمه ی اسلام و بر ضد تمام منافع مسلمین است. این ها مجریان جنگ روانی علیه مسلمین هستند، سرباز پیاده ی جنگ روانی و تبلیغی دشمنان اسلام علیه مسلمین هستند. چه کسی شکی در این دارد؟ تفرق یعنی ذلیلی، وحدت یعنی قدرت. این ها در مسیر ذلیلی مسلمین دارند حرکت می کنند و اجازه نمی دهند مسلمین وحدت پیدا کنند.

ائمه و تابعین، تمام تلاش و عملکردشان بر این بود که باعث شوند کفار وارد دین اسلام شوند. اما، عده ای در پی کوچکترین بهانه ای هستند که بر پایه ی جنگ روانی دشمنانشان برادر و خواهر مسلمان خودشان را از اسلام خارج کنند و وارد دایره ی کفار نمایند. می دانید اختلاف این دسته با اصحاب و تابعین و ائمه ی بزرگوار چقدر زیاد است؟ انگار فکر می کنی این ها در جهت عکس هم حرکت می کنند. تو باید تعیین کنی در کدام جهت حرکت می کنی.

• **قولهم بتحريف التنزيل صراحة:** این ها به صراحت معتقدند که در نازل شدن قرآن تحریف صورت گرفته است.

متأسفانه، من این دلیل را در اکثر منابع مکتوب و حتی تصویری و صوتی بعضی از برادران مجاهد و مسلحین می بینم که بنده اخیراً هم به کرات آن را در منابعشان دیده ام مکتوب، صوتی و تصویری هایشان؛ و همین یک دلیل را دلیل ارتداد تمام شیعیان دنیا و مجوزی برای قتل عام آن ها می دانند، همین یک دلیل. یعنی می گویند کل شیعیان 12 امامی به تحریف تنزیل معتقدند. همین یک دلیل را باعث کشتار آن ها می دانند. دلیل برای کشتنشان چیست؟ همین است.

در حالی که در حال حاضر و در طی قرون گذشته رأی غالب شیعه بر عدم تحریف قرآن بوده و هست و روایات موجود را یا ضعیف دانسته اند یا جعلی و ساختگی یا غریب. در برابر یک رأی به تحریف قرآن، صدها رأی از بزرگان شیعه ی 12 امامی وجود دارد که به این رأی فاسد اعتقادی ندارند و حتی علیه آن رساله و کتاب نوشته اند. کافی است یک سرچ کوچک در اینترنت بکنید تا بدانید که چند کتاب در این زمینه در طول تاریخ تا الان نوشته شده است.

بله، ممکن است بگویید خوب روایاتی در منابع آن ها وجود دارد که این را می رساند. بله، وجود دارد مثل همان روایتهای ضعیفی که در منابع سایر فرق هم وجود دارد. اما، فعلاً این فرق این روایتها را قبول ندارند و این روایتها را صحیح نمی دانند، هر چند که ممکن بوده در قرون قبلی مورد قبول همان فرقه واقع شده باشند. ما هم اکنون خیلی از روایت ها را قبول نداریم که گروه های قبلی بودند که برادران ما قبلاً ائمه ی بزرگوار ما قبلاً که رحمت خدا بر همه ی آن ها باد آن ها را قبول داشتند و به آن ها عمل کردند، ما الان می گوییم ضعیف هستند. خوب، آن ها اکنون قبول ندارند و اعتقادی به آن ندارند. چون گذشته ها که به آن عمل می کردند نمی دانستند که این روایت ها ضعیف است. شما همین الان کافی است به روایتهایی که آلبانی رحمه الله گفته ضعیف هستند نگاه کنید، بروید نگاه کنید آلبانی کدام روایت ها را گفته ضعیف هستند. ببینید چند روایت را شامل می شود و اصلاً چند جلد کتاب را شامل می شود. اما، همه ی این ها قبلاً به آن ها عمل می شد.

تصور کنید که، سیوطی رحمه الله می گوید: دو سوره ی "خَفْدُوخُلَع" در مصحف ابی بن کعب و ابی عباس نوشته شده بود. یعنی چه؟

قرطبی (وفات 671) در تفسیر خود «الجامع لاحکام القرآن»، در اول سوره ی احزاب می نویسد: این سوره دارای 73 آیه است، روایت هایی هم می آورد که 73 آیه است. سپس اضافه می کند: این سوره در آغاز و به هنگام نزول، به اندازه ی سوره ی بقره بوده (یعنی 286 آیه داشته) و آیه ی رجم که می گوید: «اگر مرد و یا زن پیر زنا کردند، آن دو را سنگسار کنید، این انتقامی است از خدا، خدا قدرتمند و حکیم است!» در آن بوده و به دنبال آن از ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها روایت می کند: که سوره ی احزاب در عصر پیامبر 200 آیه بوده، ولی هنگام نوشتن قرآن، جز بر آیات موجود یعنی 73 آیه دست پیدا نکردند، این یعنی چه؟ دقت کنید یعنی چه؟ می گوید سوره ی احزاب 73 آیه در اصل آیه بوده که به بقیه اش دست پیدا نکردند، یعنی بقیه کجا رفته؟ مسأله ی ناسخ و منسوخ هم که 286 مطرح نیست. چون می گوید در زمان پیامبر صلی الله علیه و سلم بوده و در کتب و مصحف فلانی و فلانی هم بوده یا در مورد سوره ی احزاب می گوید در عصر پیامبر 200 آیه بوده و الان به 73 آیه بیشتر دسترسی پیدا نشده است.

خوب، در میان شیعه ی 12 امامی هم چنین روایت هایی و حتی بدتر هم وجود دارد. اما مهم این است که این ها را ضعیف می دانند و الان این ها را قبول ندارند و در رد این ها کتابها نوشته اند. قبلاً هم عرض کردم، یک بار دیگر هم در مورد آن صحبت کرده ام اینگونه موارد خیلی زیادند. ما در مورد منطقه ی خودمان صحبت کنیم کمی بیشتر آن را توضیح بدهم. در همین چند دهه ی گذشته مگر نبود شخصی به نام سید مصطفی برزنجی یکی از ملاهای شافعی مذهب به عنوان پیامبری جدید در شمال سلمانیه ی عراق ظهور کرد و کتابی هم با خودش آورده بود به نام «کلمات الله» همین است آن را نگاه کنید دوستان، همین که دست من است. نگاه کنید، با بسم الله شروع می شود، آیاتش را نگاه کنید این هم آیاتش، پاورقی هایش را هم نگاه کنید توضیح آیات را داده، این ها طبعش هم نوشته مال دانشگاه اربیل است، قیمتش هم نوشته، سال انتشار آن هم هست. این شخص ابتدا ادعای مهدویت داشت و می گفت می خواهد بر اساس قرآن حکم کند اما، بعداً در سال 1988 ادعای پیامبری کرد و به اصطلاح قرآن جدیدی به نام «کلمات الله» آورد. این پیامبر دروغین به ایران هم آمد اما از او استقبال نشد و دوباره به کردستان عراق برگشت و در نهایت توسط مجاهدین هورامان غربی به قتل رسید و پیروانش می گویند رفته به دوران غیبت و دوباره برمی گردد.

انسانهای اینطوری در میان غلات شیعه هم وجود داشته اند. هم انسانهای اینطوری در میان غلات شیعه هم وجود داشته اند و هم روایت های غلطی هم وجود دارند که شیعه ی 12 امامی خودش را از این ها بری دانسته و علیه این ها کتاب و ردیه نوشته است. شما یک کتاب جزائری را می گیرید و در برابر، دهها کتاب در ردیه ی او را نگاه نمی کنید که توسط شیعیان 12 امامی نوشته شده اند. یا اصلاً به رأی بزرگان این مذهب در عصر حاضر و گذشته در عدم تحریف قرآن اصلاً توجه نمی کنید. این چه چیزی را می خواهد برساند؟ این نشانه ی عدالت است؟ یا ظلم آشکار و کتمان حقایق است؟ شما با کتمان حقایق و نشر دروغ در پی چه چیزی هستید؟ الله این را به ما یاد نداده، رسول الله صلی الله علیه و سلم این را به ما یاد نداده، صحابه ی کرام ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم، علی کرار، حسن و حسین رضی الله عنهم، شافعی و مالک و حنبل این را به ما یاد ندادند، ظلم را به ما یاد ندادند، کتمان

حقایق را به ما یاد ندادند. ما واقعیت ها را می بینیم و طبق واقعیت ها صحبت می کنیم. الله ما را به عدالت دعوت کرده است.

وجود روایتهای دروغین تولید شده توسط یهودیان، نصارا، غلات و یا دوستان نادان حدیث ساز، در منابع تمام فرق به گونه ای است که کمتر فرقه ای از این بیماری در امان مانده و هیچ فرقه ای نیست که کل روایتهای موجود در تمام کتب روایی خودش را در طول تاریخ تأیید کند.

به همین دلیل است که هم در کتب فرق معروف به اهل سنت می توان مطالب انحرافی زیادی گیر آورد و هم در کتب فرق شیعه می توان به راحتی مطلب گیر آورد؛ حالا به هر دلیلی (ضعف حدیث، اجتهاد اشتباه و...) که علمای یک فرقه مطلبی را رد کنند، علمای فرقه ی مخالف نیز به همان دلایل می توانند مطالبی را رد کنند و از خودشان دور کنند هر چند که در کتب آنها هم وجود داشته باشد.

در این صورت، گیر دادن غلات شیعه به سنی و غلات سنی به شیعه بر سر این روایات دروغینی که هر دو آن ها را ضعیف و دروغین دانسته اند و بر آن ها ردیه نوشته اند چه چیزی می تواند باشد؟ غیر از مرض و ایجاد جنگ میان شیعه و به اصطلاح سنی که هم اکنون هست؟ سود این به جیب چه کسی می رود؟ دقت کنید، روی آن فکر کنید. مورد دومی که می آورد می گوید:

• ثانیاً: **يأتي كفرهم من جهة قولهم بقرآن فاطمة، ونزول الوحي عليها...** اینهم یکی از همان عقاید غلات است که هیچ پایه و اساسی در شیعیان کنونی ندارد. یعنی این ها شرم نمی کنند که می گویند با همین یک دروغ تمام شیعیان 12 امامی مرتد هستند؟ در حالی که شیعیان کنونی عموماً به همین قرآن موجود اعتقاد دارند. این ها شرم نمی کنند. گفتیم که کافر و مرتد دانستن در قرآن و سنت عبور از همان چهار فیلتر و مراحل چهارگانه مورد دوم ما بود، کجا این مراحل را رعایت کرده؟ این هیچ مسیری را این دو قدم با مسیر فرق معروف به اهل سنت و جماعت هیچ کدام دو قدم با آن ها هم نیامده، این مسیری را می رود و فرق دیگر اهل سنت و جماعت و سایر مسلمین مسیر دیگری را می روند. یعنی می گوید این ها معتقدند که قرآن فاطمه هست و این ها را باید بکشید. خوب، همین الان برو از آن ها بپرس، برو از مردم بپرس، مگر در میان مردم نیستید؟ حتی کسانی که هنوز عقاید فاسد غلات هم در میانشان مانده و هنوز بعد از هزار و خرده ای سال تصفیه نشده اند، عقایدشان پاک نشده، برو به آن ها مراجعه کنی باز هم آن ها همین قرآن را حق می دانند؛ دیگر چه برسد به علمایی که صحبت هایشان واضح است. مورد سوم می گوید:

• .. ثالثاً: **يأتي كفرهم من جهة غلوهم في الأئمة، والقول بعصمتهم**

اگر بدون در نظر گرفتن شرایط و موانع تکفیر، غلو در ائمه و بزرگان باعث مرتد شدن شخص شود به نظر شما فرق معروف به اهل سنت در طول تاریخ که در مورد پیامبر، شیوخ، علما و ائمه ی خود دچار غلو شده اند همه مرتد نمی شوند؟ الان چه؟ چند درصد آن ها قِسر در می روند؟ آیا اکثریت قاطع آن ها به نظر این ها مرتد نمی شوند؟ پس، تعجب نکنید که از مریدان این ها الان کسانی پیدا شده اند که به صراحت امام نووی و ابن حجر و دیگران را تکفیر می کنند و در میان مسلمینی که بعضی از صفات متصوفه را دارند صفات ناپسند متصوفه را دارند به راحتی انفجاراتی را انجام می دهند و هیچ چیز مسلمین از دست و زبان آن ها در امان نیست.

این ها برای اصلاح نیامده اند، این ها برای تصفیه کردن مسلمانان از عیب هایشان، از ایرادهایشان نیامده اند. این ها نمی دانند آن مراحل چهارگانه چیست؟ آن ها برای فیلترهای چهارگانه ای که شریعت

گذاشته نیامده اند، این ها فقط آمده اند مسلمان را به مسلمان مشغول کنند. بروید کل کتاب های فرق را نگاه کنید، بروید همین مسلمانانی که هستند (ما آن ها را عموماً مسلمان می دانیم) بروید آن ها را نگاه کنید، ببینید رأی آن ها در مورد فلان شیخ، فلان پیر، فلان امام، فلان چیزشان چیست؟ این ها جنایت کارند که مسلمانان بیمار را می کشند به جای این که آن ها را درمان کنند. مسلمان فقیر را می کشد به جای این که او را غنی کند. قبلاً در این زمینه مفصلاً صحبت کردیم که به همین یک دلیل، خون مسلمان ریختن را می گویند حلال است. غلوه‌م فی الأئمة، به همین دلیل اگر آن حلال باشد به همین دلیل هم می رود مرکز صوفی ها را مگر ندیدیم در پاکستان، افغانستان، مصر، جاهای دیگر، در عراق و در جاهای دیگر منفجر می کند و مسلمینی که در داخل مسجدی رفته اند یا در مکانی جمع شده اند همه را منفجر می کنند؛ زن و مرد، پیر و جوان، همه را، کودک را، همه را زنده زنده تکه تکه می کنند. این، بر اساس این فتواست. پس، نگاه کنید این ها از کجا آب می خورند؟ به خدمت چه کسی هستند؟ این ها در خدمت مسلمین اند یا دشمنان مسلمین؟

• ...! رابعاً: يأتي كفرهم من جهة تكفيرهم للصحابه، وعامة المسلمين

من قبلاً در این زمینه صحبت کرده ام. در این صورت، و در نظر این ها خوارج هم مرتد هستند، چرا؟ چون کسانی همچون علی رضی الله عنه و آنهمه صحابه رضی الله عنهم را تکفیر کردند. در حالی که پیامبر صلی الله علیه و سلم به صراحت، علی رضی الله عنه را جزو اهل بهشت معرفی کرده بود. اما، خوارج آمدند و او را به همراه هزاران صحابی تکفیر کردند. علی رضی الله عنه در برابر این ها، این ها را تکفیر نکرد بلکه، گفت این ها: اخواننا بغوا علينا یا قومٌ بغوا علينا؛ برادران ما هستند که علیه ما بغی کردند. او این ها را برادر خود نامید نه کافر. هر چند که این ها به صراحت او را تکفیر کرده بودند و دستشان هم به خون صدها مسلمان آلوده شده بود و بعدها دستشان هم به خون خودش هم آلوده شد. امام علی رضی الله عنه را هم این ها کشتند

علی بن ابی طالب رضی الله عنه برای این تکفیری ها تا زمانی که دستشان به خون مسلمین آلوده نشده بود هیچ مجازاتی قرار نداد و در مساجد آن ها و پشت سر امام آن ها نماز خوانده می شد و ممنوعیتی هم برای نماز خواندن در مساجد آن ها وجود نداشت و آن ها هم برای آمدن به سایر مساجد محدودیتی نداشتند. اما، در بدترین حالت عده ای از فقها برای جلوگیری از افکار مخرب این ها، تعزیراتی را در نظر گرفته بودند تا دست از بددهنی خاص خودشان بردارند و ادب شوند نه اینکه مثلاً احکام مرتدین را بر آن ها اجرا کنند. این ها رامثلاً مثل کسی که به دیگران فحش و ناسزا می گوید یا به دیگران تهمت زدنی، قتل، زنا، مشروب خواری و غیره میزند مورد محاکمه قرار می گیرند، آن ها هم می گفتند باید مورد محاکمه قرار بگیرند. یعنی جرمش ناسزاگوئی، فحاشی، بددهنی و تهمت زنی است، و ادعا کرده که خواهر یا برادرش جرمی مرتکب شده اما، نتوانسته آن را ثابت کند و همچون یک دروغگو و تهمت زن و فحاش تعزیراتی چون شلاق زدن و چند روز زندانی شدن رابرایش در نظر گرفتند.

علاوه بر آن، اگر این جرم را تکرار کردند باید مثل دروغگوها، فحاشها و تهمت زننها از آن ها حذر داشت؛ یعنی همان حدی که در مورد منافقین و سکولارزده ها باید کرد. چون تو هر چه برایت مهم باشد به شدت از آن محافظت می کنی و در محافظت از آن سهل انگاری نمی کنی. این ها از اینکه کفر به خودشان برگردد ابایی ندارند، و نشان می دهند که برگشت کفر برایشان ترسناک نیست، و برایشان

مهم نیست که خودشان در کفر بیفتند، برای همین سهل انگاری که می کنند و ریسکی که انجام می دهند در واقع، روی ایمانشان ریسک می کنند. در حالی که، یک مؤمن پرت شدن از روی یک کوه به پائین را بسیار بهتر می داند از اینکه دوباره به دنیای کفر برگردد؛ برای همین به شدت از ایمانش محافظت می کند.

این وضعیت خیلی از دوستان ماست که دهن لق هستند، نامیزان و نامتعادل اند و خودشان را به چیزهایی آلوده کرده اند که باید از آن ها حذر کرد. باید احتیاط کرد، باید هوشیار بود. این ها که به خودشان رحم نمی کنند هر آن ممکن است برای تو هم تهمتی درست کنند و جنگی روانی علیه تو هم تولید کنند. این هم راهی است که هم اکنون منافقین و سکولارزده ها برای ضربه زدن به مسلمین انتخاب کرده اند.

خیلی خطرناک است. باید حذر کرد، باید کمی فکر کنیم که چگونه است علی رضی الله عنه که قاضی ترین شخص میان مسلمین و جزو عشره ی مبشره است اما، خوارج را که خودش و هزاران صحابی رسول الله صلی الله علیه وسلم را تکفیر می کنند را برادران خودش معرفی می کند. اما، امثال ابوبصیر و مریدانش آن ها را مرتد می دانند؟ یعنی آشکارا کسانی چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و بقیه ی مسلمین را که تاکنون آن ها را مرتد ندانستند را مرتد می دانند. چون کافری را کافر ندانستند، بلکه کافری را برادر خودشان دانستند. این همان چیزی است که الان جنگ میان خودشان است آیا عاذر عذر دارد یا ندارد؟ بین خودشان هم حتی درگیری است و خودشان هم تکه تکه شده اند. اخیراً هم دیدید که امثال ابو ویندوز و فلانی و فلانی هم که در رفتند

فقط کافی است کمی فکر کنید دوستان. فقط کمی نیاز به فکر کردن دارد. عمل کردن به همان عدالتی است که الله به ما امر کرده. در مورد ابن تیمیه رحمه الله می گویند: به اندازه ای در قضاوت کردن در مورد نیروهای مخالف و گروه های مخالف عدالت را برخورد می کرد و عقاید دیگران را به اندازه ای قشنگ بیان می کرد که خود هم فکرهای آن ها می آمدند در آن کلاسش که عقاید خودشان را بیان می کند می آمدند حاضر می شدند و عقاید خودشان را از ابن تیمیه که مخالف خودشان بود یاد می گرفتند. دقت کنید، عقاید خودشان را از ابن تیمیه ای که می آمد و مخالف خودشان بود یاد می گرفتند. بعد که صحبت هایشان در مورد عقاید آن ها تمام می شد می رفتند دنبال کارشان و ابن تیمیه درسش را ادامه می داد. دقت کنید، انصاف را نگاه کنید. گفتیم که ابن تیمیه هم هر جا می گوید روافض ارتباطی به شیعه ندارد. قبلاً روی آن صحبت کردیم. در مورد روافض یعنی غلات در نظر است یعنی دارد غلات را نقد می کند، در مورد غلات صحبت می کند. همان غلاتی که خود شیعه هم آن ها را تکفیر کردند. خوب، الان تصور کن، این مجنون ها، این نامیزان ها، این نامتعادل هایی که الان هستند، این ها می گویند هر کسی که مسلمانی را تکفیر کند خودش مرتد می شود و باید تمام احکام مرتدین که در قرآن و حدیث و آمده را روی او اجرا کرد. خوب، این ها می گویند هر کسی که کافر مرتدی را که خودشان مرتد می دانند را تکفیر نکند، خودش مرتد می شود. این عقیده ی اولی ها بود. این ابو بصیر و جماعتش می گوید هر کس مسلمانی را تکفیر کند یعنی آن ها می گویند چون این ها صحابه را تکفیر کردند خودشان مرتد هستند و باید تمام احکام مرتدین که در قرآن و احادیث و سنت آمده را روی او اجرا کنیم.. من از شما می پرسم، آیا این درست است؟ آیا این ها آدمهای نرمالی هستند؟ اصلاً این ها می فهمند جایگاه یک مسلمان مجرم خطاکار کجاست؟ این ها خودشان تکفیر نابجا می کنند، این ها خودشان در چیزی که افتاده اند و دیگران را به آن متهم می کنند. مورد بعدی این که می گوید

• خامساً: يأتي كفرهم من جهة إنكارهم للسنة وجودهم لها

این هم دروغ آشکار دیگری است که این شخص می گوید. هیچ شیعه ی 12 امامی وجود ندارد که بگوید من سنت را قبول ندارم. او سنت را قبول دارد اما، از کانال علمای خودش. یک حنفی سنت را قبول دارد اما، از کانال علمای مذهب خودش. سایر مذاهب هم همین طور هستند. ماقبلاً هم عرض کردیم، دوستان هم گفتند 250 و خرده ای روایت وجود دارد که رفع یدین شود اما برادران حنفی آن را انجام نمی دهند در عوض، روایت دیگری هم آن جا وجود دارد که نشود. خوب، این سنت را قبول دارد اما از کانال مذهب خودش، از کانال علمای خودش

اینکه این مذهب سنتی را که آن مذهب قبول کرده و نمی پذیرد باعث نمی شود او را مرتد بدانی. وقتی آن ها را مرتد دانستی همچون جنگهای وحشتناک میان حنفی با حنبلی ها و حنفی ها با شافعی ها در ری، قزوین، شیراز، خراسان، بغداد و غیره چنین جنگ هایی به وجود می آیند که نمی توان این لکه های ننگین و سیاه را از تاریخ این فرق پاک کرد. چنین جنگ هایی تولید می شوند

بله، آن ها سنت را قبول دارند ولی از کانال خودشان. افراد زیادی چون برقی رحمه الله، طباطبایی خدا حفظش کند و امثالهم آمده اند و دارند پاک سازی هایی را انجام می دهند. علمای خودشان هم دارند انجام می دهند. سنت را قبول دارند از کانال خودشان. یک حنفی سنت را قبول دارد اما، از کانال خودش، یک شافعی هم همین طور. خیلی از روایت ها هستند شافعی ها قبول دارند حنفی ها قبول ندارند. حنفی ها قبول دارند شافعی ها قبول ندارند. حنبلی ها قبول دارند دیگران قبول ندارند. مالکی ها قبول دارند هیچ کدام قبول ندارند. یک واقعیت است نمی توان بگوی چون فلانی سنت من را قبول ندارد پس، مرتد است، نه این طور نیست یا بگوییم آن ها اصلاً سنت را قبول ندارند نه این طوری نیست برادر! آن ها هم سنت را قبول دارند از کانال خودشان. این مصیبتی است که درست شده تا شورای اولی الامر و اجماع واحدی درست نشود این وضع ادامه دارد

ابو بصیر فقط کافی است بگوید که شیعیان 12 امامی سنت را قبول دارند، اما نه سنتی که من قبول دارم. همین. چرا دروغ می گوید؟ و با نشر این دروغ، شیعه ی 12 امامی را کل آن ها را از دم مرتد می داند که باید تمام احکام مرتدین در قرآن و سنت و فقه بر آن ها اجرا شود

بعد می گوید:

• سادساً: يأتي كفرهم من جهة مظاهرتهم لأعداء الأمة من الكفرة والمشرکین علی أبناء الأمة من المسلمین الموحدين

این مجرمی که در اختیار ناتو در آمده حتماً خودش را جزو همین مسلمین الموحدين حساب می کند. یعنی هر کسی که از هر مذهبی، دقت کنید دوستان، یعنی چون این می گوید کل این ها را مرتد دانسته و می گوید کفرشان به این جهت است که مظاهرت، پشتیبانی می کنند دشمنان این امت را، کفار و مشرکین را علیه این امت پشتیبانی می کنند. همین الان خودش، فتوایش را بروید نگاه کنید. بروید مذاکرات او را از حکمت سکولار و کافر ترکیه بازوی ناتو در منطقه را نگاه کنید. مگر بر اساس دیدگاه خودش ترکیه سکولاریست، کافر و طاغوت هست یا نیست؟ همین الان خودش دارد طاغوت ترکیه و ناتو را علیه مسلمین پشتیبانی می کند. اما، بر اساس همین فتوای خودش باعث می شود که چون آن از میان اهل سنت است کل اهل سنت مرتد اند؟

این فتوا را نگاه کنید، یأتی کفرهم من جهة مظاهرتهم لأعداء الأمة من الكفرة والمشرکین علی أبناء الأمة من المسلمین الموحدين، می گوید آن ها مرتد و کافر اند چون دشمنان این امت را از کفار و مشرکین علیه این امت پشتیبانی می کنند، حمایت می کنند. خودش الان دارد ترکیه را حمایت می کند. درع فرات را دارد حمایت می کند، خودش همین الان دارد ناتو را حمایت می کند. ناتویی که مستقیماً متحد آمریکا سایر دشمنان دین اسلام است. در نگاه این شخص یعنی هر کسی که از هر مذهبی از کفار، علیه مسلمین پشتیبانی کرد کل آن مذهب مرتد می شود. در اینجا دیگر فرقی نمی گذارد بین شخص و گروه پشتیبانی کننده با سایر افرادی که با این شخص یا گروه در مذهب شریک باشند. اما، پشتیبانی نکرده باشند. همین شراکت در مذهب باعث می شود شخص مرتد شود و ارتداد هم به آن ها منتقل شود. عجب!!! یعنی همین شراکت در مذهب باعث می شود ارتداد هم به همان شخصی که نه پشتیبانی کرده، نه حمایت کرده، نه دخالتی کرده و حتی ممکن است با این هم مخالفت کرده باشد ارتداد به او منتقل می شود

این مجنون است. به نظر شما این جنون نیست؟ الان، مجمع به اصطلاح کنفرانس اسلامی را 56 یا 57 کشور تشکیل می دهد که هر یک از این کشورها را یکی از مذاهب اسلامی پوشش می دهد و غیر از یکی دوتایی نباشند که تنظیماتی برای خودشان کردند، همه ی این کشورها بلا استثناء، کفار را علیه اهل اسلام، حمایت و پشتیبانی می کنند. بخصوص خائنین آل سعود و اقمار آن که بلا استثناء در اختیار کفار هستند. یعنی از این 56 سرزمین به صراحت می توانیم بگوییم 54 یا 55 تای آن ها مستقیماً در اختیار کفار و مرتدین هستند و مستقیماً دارند علیه مسلمین در حال جنگ اند و مستقیماً کفار اشغالگر خارجی را علیه مسلمین حمایت می کنند. حالا چون این افراد، و یا گروههایی از هر مذهبی، کفار را علیه مسلمین پشتیبانی کردند، کل مذهبشان و تمام پیروان آن مذهب مرتد می شوند؟

آیا می توان گفت تمام حنفی های پاکستان، ازبکستان، تاجیکستان و غیره به جرم کسانی که از این مردم مرتد شدند و کفار را پشتیبانی کردند پس، هر حنفی مرتد است؟ یا به همین شیوه، کل شافعی های یمن، مصر، فلسطین و کردستان را به جرم خائنین و مرتدینشان مرتد دانست؟ یا کل مالکی های لیبی، الجزایر، مالی، تونس و غیره را به جرم خائنینشان مرتد دانست؟ یا کل سلفی های عربستان را به جرم خائنین آل سعود مرتد دانست؟ یعنی ارتداد از گروهی به گروه دیگر منتقل می شود؟ یعنی تصور کنید، شما می توانید این را قبول کنید؟

شما را به الله قسم می دهم فکر کنید، این حکم می تواند از طرف یک دوست صادر شود یا دشمن؟ این حکم می تواند از طرف یک دوست صادر شود؟ اگر بگویند به خاطر بارزانی و حزب کارگران مسلمیه ی کذاب کردستان اوجالان همه ی کردهای دنیا مرتد هستند چه حسی پیدا می کنید؟ بگویند چون آن ها مرتد هستند ارتداد از آن ها هم به ما منتقل شده، مگر جریان برق است که از یک آهن یا رسانا رد شود چون به اولش زدی به آخرش هم برسد؟ مگر همه ی ما مثل آبیم یا مثل فلز و رسانا هستیم؟ یک دست هستیم؟ باید دقت کنید دوستان

نکته ای که باید خیلی به آن توجه کنید تا آثار گذشتگان را بفهمید و خوب آن را بفهمید تفاوت آشکار میان شیعه با روافض و غلات است. این ها کسانی هستند که همه ی فرق را با هم مخلوط می کنند و شروع می کنند به داستان سرایی و حکم صادر کردن. که گفتیم ان شاء الله در درس فرق و مذاهب و فرق بین فرق بیشتر در این زمینه صحبت خواهیم کرد

دقت کنید، هوشیار باشید توطئه ی بزرگی علیه شما در راه است. علیه همه ما و علیه همه ی مسلمانان. خودمان مجری نقشه های دشمنانمان نباشیم

گفتیم ابوبصیر طرطوسی به عنوان تئوریسین ارتداد عموم شیعیان جهان در عصر حاضر دلیل هفتمش را اینگونه می آورد

• ...! سابعاً: يأتي كفرهم من جهة وقوعهم في الشرك وتوجههم بالعبادة والدعاء للمخلوق

یعنی بدون در نظر گرفتن 4 فیلتر اصلی مثل شروط و موانع تکفیر می گوید: هر کسی که در این گناهان بیفتد مرتد است. چون، خودش قبلاً گفته که این ها مسلمانند و ارتداد هم بعد از اسلام است. خوب، حالا به نظر شما آیا چهار مرحله و تمام شروط و موانع تکفیر در مورد کل شیعیان 12 امامی رعایت شده که کل آن ها را در دنیا مرتد اعلام کرده است؟

اگر همین طوری و بدون در نظر گرفتن شروط و موانع، و بدون این که شخص را از آن چهار فیلتر و از آن چهار مرحله بگذرانیم حکم ارتداد صادر شود چه اتفاقی برای فرق و مذاهب معروف به اهل سنت پیش می آید؟

قبلاً که تشیع حکومتی به این قدرتمندی نداشت تا این که فرق معروف به اهل سنت از مشغول شدن به همدیگر و کشت و کشتار همدیگر دست بکشند. زمانی که چنین قدرتی وجود نداشت حنفی ها و شافعی ها و حنبلی ها در بغداد، ری، قزوین در تاریخ مشخص است که این ها به جان هم افتاده بودند و همین طور که این بنده خدا گفته همدیگر را می کشتند و اگر روزی بیاید که از این مرحله بگذرند اگر طبق همین فتوا باشد باز به کشتن همدیگر مشغول می شوند. همان کاری که الان گفتیم که در افغانستان، بخش هایی از عراق و مناطق دیگری از سرزمین های مسلمان نشین چون فلانی فلان صفت صوفی ها را دارد، به جان هم می افتند و همدیگر را مرتد اعلام می کنند بدون این که آن شخص مسلمان را از چهار مرحله بگذرانند و از چهار فیلتر او را عبور دهند

اینها دلایل این ابوبصیر طرطوسی در مسأله ی ارتداد است که از زمان پذیرش آن توسط ابومصعب زرقاوی، هم توسط دوستان ابوبصیر اجرا می شود و هم توسط دشمنانش. خیلی جالب است. یک تئوری را یکی می دهد هم دوستانش اجرا می کنند هم دشمنانش. آن هم تئوری که زیربنای آن بر اساس دروغ بنا شده است و اساسی در شریعت الله ندارد

: به صورت مختصر دوباره لازم می دانم توضیح بیشتری در این زمینه بدهم

یکی در تعریف رده آورده شد که، رده عمل یا گفتار کفری است که مسلمان مرتکب آن می شود. درست است؟ رده یا مرتد شدن، عمل یا گفتار کفری است که مسلمان مرتکب آن می شود. پس، کسی که حکم مرتد بودن تمام شیعیان جهان را صادر می کند، در همان ابتدای امر، از فتوای او فهمیده می شود که مسلمانی دچار گفتار یا کرداری کفری شده نه يك كافر اصلی آشکاری. درست است یا نه؟ وقتی طرف می گوید فلانی مرتد شده یعنی مسلمانی مرتکب عمل یا گفتار کفری شده است نه يك كافر اصلی آشکار

خوب، قبلاً هم که در مورد آن صحبت کردیم و توضیحات لازم هم دادیم که آیات قرآن واحادیث هم ثابت می کنند که مرتد کسی است که قبلاً مسلمان بوده است نه اینکه کافر اهل کتاب یا شبه اهل کتاب یا مشرک بوده باشد. برای همین بدون دخیل دانستن دیدگاه ما و طبق این حکمی که ابوبصیر در مورد ارتداد تمام شیعیان داده، شیعیان مسلمان هستند؛ درست است؟ و باید همچون يك مسلمان با آنها برخورد شود. چون، رده مختص به شخص مسلمان است؛ البته، برادرانی از دوله هم که این فتوای ابوبصیر را که دشمنشان هم هست و آن را تطبیق می دهند؛ اقرار می کنند که این ها هم مثل حنفی ها و شافعی های ایران «منتسب» به اسلام هستند که قبلاً در مورد آن صحبت کردیم

پس، از نگاه هر دو طرف یعنی، بر اساس همان قاعده ای که خود ابوبصیر، مریدانش و حتی دشمنان مسلح او پذیرفته اند، استنتاج می شود که عموم شیعیان مانند سایر فرق، اهل قبله و مسلمان هستند. زمانی که به چنین نتیجه ای رسیده ایم، چاره ای نیست جز اینکه در این زمینه هم، قواعد اسلامی را بر مجرمین آنها تطبیق دهیم

یعنی اگر طعنه زدن، ناچیز شمردن، فحش دادن و به هر شیوه ای بی احترامی کردن به ذات الله، رسول الله صلی الله علیه وسلم، قرآن و هر يك از قوانین شریعت الله از طرف يك شخص یا حزبی از فرق معروف به اهل سنت، باعث مرتد شدن تمام اهل سنت دنیا نمی شود، واضح است این مورد هم شامل تمام شیعیان جهان نمی شود. یعنی اگر کسی چنین کاری را کرد شامل همه ی آن ها نمی شود. چون، در اساس شیعیان هم هرگز یک فرقه و طایفه نبوده اند و الان هم هیچ انسان سالمی نمی تواند بگوید این ها مثلاً مثل شافعی ها یا حنفی ها یا مالکی ها و دیگر فرق معروف به اهل سنت و حتی مثل خوارج، ظاهری ها و معتزله یک رساله و کتاب فقهی دارند و همه از آن پیروی می کنند، نه اینطوری نیست. حتی این ها کاری به یک مجتهد مرده ندارند و بر اساس فتواهای او عمل نمی شود. دقت کنید، پس، بر اساس فتوای یک مرده تو نمی توانی یک زنده را در این مذهب محاکمه و مؤاخذه کنی. نکته ی خیلی مهمی است در مورد این مذهب که باید فهمیده شود. در حالی که، می توانی یک شافعی یا حنفی یا مالکی و حنبلی را بر اساس فتواهای این سر مذهب ها و بزرگواران مورد مؤاخذه قرار دهی. چرا؟ چون، این فرق همین الان هم از فتوای فقهی این فقیهان تقلید می کنند اما، یک شیعه اینطوری نیست و تنها از زنده تقلید می کند و حتی زنده ها هم با هم متفق القول نیستند بلکه، این ها متشکل از فرق گوناگون با نگرشهای گوناگونی هستند. مگر همه ی ما نمی بینیم؟ حتی، در یک نگرش هم چندین مرجع تقلید وجود دارد

تصور کنید، طرفداران برقی رحمه الله و طباطبایی خداوند حفظش کند، خودشان چندین گروه هستند و همین الان هم طرفداران آیت الله خامنه ای یک طیف وسیعی هستند، طرفداران صادق شیرازی هم خودشان یک مسیر جداگانه ای را دارند طی می کنند و به همین ترتیب در لبنان، اروپا، ایران و در مناطق مختلف دیگر گروههای مختلف دیگر را می توان نام برد

اولین نتیجه ای که از این بررسی به دست می آید این است که این ها یکدست نیستند و هرگز نمی توان یک حکم را بر همه ی این ها صادر کرد. واقعیت است. به همان اندازه که ممکن است در میان شیعیان جهان انسانهای مجرمی یافت شوند، به نسبت جمعیت می گویم، بیشتر از آن را می توان در میان اهل سنت یافت. پس، نمی توان به دلیل وجود این انسانهای اندك و ناچیز، کل اهل سنت یا کل شیعیان جهان را مجرم و مرتد دانست

برای خود ما هم غیر ممکن است که با وجود آنهمه اختلاف و تفاوت فکری که در میان محله، روستا و شهر خود ما وجود دارد همه ی اهالی را شامل يك حکم گردانیم؛ حالا چه رسد به ساکنان يك کشور یا

پیروان يك دين و مذهب در سراسر دنيا باشند. حكم دادن بر افراد يك سرزمين با حكم دادن بر سرزمين و خاك تفاوت فاحشى دارد. شما مى توانيد بگويد دار الاسلام است اما ممكن است در اين دارالاسلام، همه مسلمان نباشند و اهل ذمه هم باشند يا فلان جا دارالكفر است حكم بر اكثريت و بر سرزمين است اما ممكن است در ميان آن ها مسلمانانى باشند كه بعد از آن كه شناخت و آگاهى پيدا كرديم، تحقيق دقيق كرديم متوجه شديم كه آنجا مسلمانانى هستند و آن مسلمانان را مشمول حكم مسلمين مى كنيم

خوب، در مورد آن عده اى كه دچار ارتداد شده اند به زبان ديگرى آن را بيان كنيم و دچار چنين جرم بزرگى شده اند، قبلاً كه چهار فيلتر را گفتيم الان براى دوستانى كه دوباره سؤال کرده اند دوباره مى گوييم بايد آن شروط را (مثلاً شروط تكفير) در فاعل، فعل و در اثبات فعل يا قول بايد ببينيم وجود دارند يا نه؟ چون، سومين قدم در دادن چنين حكمى به مسلمين اين است كه شروط چنين حكمى در او وجود داشته باشد و چنانچه يكي از اين موارد در شخص وجود نداشته باشد كسى نمى تواند وى را مجرم بداند بلكه، هر گونه گفته اى و هر حكمى در حد اتهام و دروغ باقى مى ماند

باز در مورد آن عده اى كه دچار چنان جرمى شده اند بايد ديد همچون شروط، آيا موانعى در دادن حكم بر وى وجود دارد يا خير؟ دوستان دقت كنيد، اين امتيازات مال مسلمين است نه كفار آشكار، دوباره مى گويم اين امتيازات مال مسلمين است نه كفار آشكار؛ حتى، الله تعالى امتيازاتى را به منافقين و سكولارزده ها داده كه به كفار آشكار هم نداده است. مگر ما اين را نمى دانيم؟ در درس هاى گذشته هم كه به آن اشاره كرديم، منافقين اينهمه كفريات آشكار مى كردند و با يك معذرت خواهى دروغين از آن ها گذشت مى شد و آنهمه جنگ روانى و دروغ پخش مى كردند و از آن ها گذشت مى شد اما، آيا همين گذشت در مورد كفار آشكار مى شد؟ قطعاً، انجام نمى شد و نمى شود

حالا، بيايم همان موانع و شروط را در مورد شيعيانى كه ابوبصير ابتدا آن ها را مسلمان دانسته و بعد : آن ها را مرتد دانسته و ديگران هم آن را به مرحله ي اجرا و عمل در مى آورند تطبيق دهيم

موانع در فاعل-1

- نابالغى (به نظر شما آيا هيچ شيعه ي نابالغى وجود ندارد و تنها در ميان اهل سنت يافت مى شوند؟). اهل تكليف، اگر فرد مكلف نباشد مى گوييم موانع در فاعل اند. يعنى در ميان شيعه اين ها وجود ندارند؟ همه اهل تكليف اند و نابالغى وجود ندارند؟
- ديوانگى و نبود عقل (آيا هيچ شيعه ي ديوانه و مستى وجود ندارد و تنها در ميان اهل سنت يافت مى شوند كه بايد برايشان عذر قائل شويم؟)
- فراموشى، چيزهاى كه غير عمد بودند (آيا هيچ شيعه اى وجود ندارد كه دچار فراموشى شود و كارهاى غير عمد انجام دهد و فقط در ميان اهل سنت هستند كه اين كارها را انجام مى دهند (و كسانى كه دچار فراموشى مى شوند فقط در ميان اهل سنت هستند؟)

حالا، كه اين سه مورد عوامل سماويه و غير ارادى را بررسى كرديم، باز بايد ببينيم كه عوارض مكتسبه در فاعل كه انسان در كسب آن نوعى اختيار دارد، آن ها از چه قرار است و در مواردى هم تفاوتى ميان عموم شيعه و سنى وجود دارد يا خير؟

• خطا (به نظر شما آیا هیچ شیعه ای وجود ندارد که دچار خطا شود و خطاکاران تنها در میان (اهل سنت یافت می شوند؟)

• تأویل (با تعریفی که درباره ی تأویل ارائه دادیم، یعنی شخصی به شبهه ای در قرآن و سنت چنگ زده باشد و یا اینکه به تفسیر و تأویل نادرست چنگ زده باشد، آیا صحیح است اگر مسلمان اهل سنتی در غیر موضع خود حکم شرعی را وضع نمود یا به دلیل شبهه و فکر غلط، حکمی را بر عکس فهمید و بر وی اقامه حجت نشده بود می توان برایش عذر آورد اما، برای يك شیعه نمی توان چنین دیدگاهی داشت؟ آیا تأویل برای سنی مانع تکفیر است و برای شیعه (نه؟ در حالی که شیعه را مسلمان دانستیم)

• جهل (اگر جهلی که شخص سنی مذهب نمی تواند آن را برطرف کند مانع از دادن حکم و مجرم شناختن وی می شود چرا نباید در مورد شیعیان هم همینطور باشد؟ شیعیانی که خودت آن ها را مسلمان دانستی؟ مگر جهل و جهالت که این شکلی باشد برای بعضی ها اشکال دارد و برای بعضی ها اشکال ندارد؟ برای بعضی ها اشکال ندارد و برای بعضی های دیگر جرمی (نابخشودنی است؟)

• اکراه... (آیا می توان تصور نمود که دو مسلمان در شرایط یکسانی قرار گرفته باشند و بر اثر تهدید مجبور به انجام دادن جرمی گردند اما، در هنگام دادن حکم، یکی را مجرم معرفی کنیم و دیگری را بی گناه؟ یعنی می توان آن کسی که سنی است را بی گناه بدانیم و شیعه مذهب را (گناهکار و مجرم؟)

دقت کنید، کمی فکر کنید. خودتان گفتید مرتد، مرتد یعنی کسی که قبلاً مسلمان بوده است. هم برادران ما در دوله گفتند این ها منتسب به اسلام هستند و هم شما که دشمن همه ی ما هستی، ابوبصیر و امثالهم. با دادن حکم ارتدادت گفتی که آن ها قبلاً مسلمان بودند. پس، تو داری در مورد یک مسلمان صحبت می کنی. باید این موارد چهارگانه را هم در موردش رعایت کنی و او را از این فیلترها بگذرانی.

در مورد موانع در فعل نیز باید عدالت نمود و تنفر از اشخاص و اقوام نباید مانع این شود که 2- شخص از عدالت دوری کند. اگر قول یا فعل غیر صریح بوده و یا اینکه دلیل شرعی مستدل بر آن غیر قطعی الدلالة باشد که آن فعل یا قول کفر است مانع از مجرم دانستن يك سنی می گردد به همان ترتیب باید مانع از مجرم دانستن يك شیعه هم شود. درست است؟ شما هر دو را مسلمان دانستید

در مورد موانع در ثبوت هم باید عادل باشید یعنی، اگر جرم يك سنی ثابت نشده و ما نمی توانیم او 3- را مجرم بدانیم به همین ترتیب، اگر جرم يك شیعه هم ثابت نشده است ما نمی توانیم وی را مجرم بدانیم. زمانی که شخص اقرار به جرم ندارد و آن را به صراحت انکار می کند و هیچ انسان عادلانه ای علیه این شخص شهادت نداده است و ... که قبلاً روی آن صحبت کردیم، چگونه با شك و گمان و بدون دلیل روشن و آشکاری چنین شخصی را غیر مسلمان می دانیم در حالی که با اطمینان و یقین مسلمان شده است و ما هم چنین اسلامی را از وی قبول کرده ایم؟ تو حکم اسلام دادی یعنی چه؟ یعنی این شخص با یقین مسلمان شده است. چون تو گفتی که این موارد را بر زبان می آورند، این کارها را انجام می دهند

خوب، حالا این ها را بیان کردیم باید بگوییم آیا ذکر این موارد به این معنی است که در میان شیعیان جهان، مجرم و مرتد و غلات وجود ندارد و این مصیبت و بلا مختص مذاهب معروف اهل سنت است؟ قطعاً نه. زمانی که در جمعیت چند هزار نفری عصر رسول الله صلی الله علیه وسلم هم منافق وجود داشت هم مرتد، شرابخوار، زناکار و غیره، چگونه ممکن است جامعه ی بالای یک میلیارد و نصف مسلمین خالی از چنین عارضه ای باشد؟ پس، انکار وجود مجرم در جمعیت بالای صد میلیونی شیعیان امامی هم هدف ما نیست و نمی تواند هدف ما باشد. ما بارها و بارها از غلات موجود در فرق 12 معروف به اهل سنت و شیعیان اعلام بیزاری کرده ایم و می کنیم

ما زمانی که به روشنگری در مورد چنین سناریویی می پردازیم در واقع، هدفمان روشن و خنثی کردن توطئه و سناریوی خطرناک و کثیفی است که از طرف کفار سکولارجهانی به رهبری آمریکا، ناتو، انگلیس، لابی های صهیونیستی و رژیم فاسد آل سعود جهت ایجاد فتنه و جنگ داخلی میان مذاهب و ادیان طراحی شده است و در این راه، اقدام به پرورش علمایی کرده اند که از کانال آنها و با ادبیات آنها، چنین پروژه ای را برای فلج کردن، هدر دادن و منحرف کردن انرژی مبارزاتی مسلمین عملی می سازند. این جنگ روانی آن هاست که از کانال سربازان چکمه پوش خودشان در قالب مفتی، شیخ و ملاهای دین فروش راه انداخته اند. این یکی از کانال های جنگ نرم آن هاست

همین يك مسأله باید برای عاقلان (کسانی که اهل عقل هستند و خدا امر کرد که اهل تعقل باشند) کافی است که دادن حکم ارتداد برتمام شیعیان جهان نه شرعی است و نه عقلانی. بلکه، سناریویی خطرناک علیه اهل سنت است که در این سناریو بازنده ی اصلی و بازنده ی اول و کسی که بیشترین صدمات را می بیند فرقی هستند که خودشان را اهل سنت می دانند. این سناریو علاوه بر آنکه به تولید جنگهای انحرافی برای کفار سکولار آشکار دامن می زند و طرح توطئه علیه تمام فرق اسلامی و مخالفین این حکومت های کفار سکولار است. این طرح توطئه علیه تمام کسانی است که با این کفار سکولار اشغالگر به پا خاسته اند و می خواهند وحدت پیدا کنند، این سناریو اجازه نمی دهد

اجازه دهید با توضیح مختصری در مورد دشمن صائل برایتان توضیح بدهم که چگونه این فتوا کلاً علیه اهل سنت و تماماً علیه منافع کسانی که خودشان را اهل سنت می دانند تمام شد و کل سودش هم به کفار اشغالگر خارجی رسید. هر چند که گفتیم در آن دیدگاه تنگ نظرانه هم نگاه نکنیم اگر ببینیم بین فرق معروف به اهل سنت و شیعیان کدام یک سود برده اند در این میان می توانیم راحت بگوییم که فرق معروف به اهل سنت، در دیدگاه تنگ نظرانه کلاً بازنده بوده اند و اهل تشیع 12 امامی و سایر شیعیان کلاً برنده بوده اند. این فتوا این تأثیرات را داشته است

دشمن صائل: ممکن است برادرت باشد که از یک رحم بودید، یا ممکن است پسر عمو یا پسر دایی یا یکی از اقوام هم مذهب، نژاد و هم زبان شما باشد یا هر کس دیگری باشد. اگر یکی از این ها با تو جنگید همه ی خانواده، قبیله، هم نژادها و هم مذهبانش را مشمول حکم او نکن. بلکه، همان یک نفر یا همان گروه و حزب را هدف قرار بده

وقتی که همه ی خانواده یا اقوام یا هم مذاهبها یا هم زبانها و هم نژادهایت را به جرم همان شخص یا گروه مورد هدف قرار دادی، در واقع مثل دیوانه ها بر خلاف شریعت الله عمل کرده ای، و دستور الله را انجام نداده ای، و خودت مجرمی، و علاوه بر این تلاش کرده ای که همه را علیه خودت متحد کنی. چرا این را نمی فهمی؟

این کار یک مبارز آگاه نیست بلکه، کار یک انسان نامیزان و دشمنی است که تلاش دارد همه را علیه شما متحد کند. وحدت پیدا کردن آن ها با این شخص مجرمی که با تو می جنگد یعنی کسب قدرت برای این مجرم و این دشمن تو. دقت کردی؟ قدرتی که اساس هرگونه تغییر و تحولی است. این ها تمام اختلافات خودشان را کنار می گذارند و همگی با هم متحد می شوند و پشت این دشمن تو صف می کشند و پشت این دشمن تو را می گیرند. الان فهمیدی چه شد؟ بعد، وقتی این گند را بالا آوردی شروع می کنی به مظلوم نمایی و فرار از واقعیت که بله همه علیه من شدند و از این سیاه بازی هایی که خیلی ها را دیدیم. این نمی خواهد قبول کند که همه را خودش جاهلانه علیه خودش متحد کرده است

این چیزی است که هر مجرمی آرزویش را دارد و برایش میلیاردها دلار در جنگ روانی خرج می کند تا اقوام یا همزبانهایش یا هم مذهب هایش را فریب دهد و به آن ها به دروغ بفهماند که این شخصی که با من می جنگد هدفش فقط من نیستم بلکه، هدفش شما هم هستید و اینطوری برای خودش قدرت و نیرو تهیه می کند. مگر ندیدید که فرعون هم با برجسته کردن اختلافات عقیدتی مردم با موسی علیه السلام سعی داشت به این شیوه مردم را با خودش بسیج کند و به این هدفش هم رسید؟

مگر ندیده ای که هر یک از احزاب کافر و مرتد سکولاریست کردستان هرگونه حمله به خودشان را حمله به تمام گُردها تبلیغ می کنند؟ فکر نکردی چرا؟ مگر یک مشت گُرد سکولار و کافر حزب کارگران اوجالان مساوی می شود با کل گُردها؟ یا حمله به بارزانی های سکولار و کافر مساوی میشود با کل گُردها؟ و حمله به دمکراتها، کومله ها و سایر سکولاریست های مرتد و غیره مساوی میشود با کل گُردها؟ دقت کن

همین الان هم تبلیغ می کنند که صدام به گُردها حمله کرد، در حالی که دروغ می گویند؛ صدام به گُردهای طرفدار حزب دمکرات بارزانی و اتحادیه ی طالبانی حمله کرد. یا می گویند ایران به گُردها حمله کرد، در حالی که دروغ می گویند. ایران به حزب دمکرات، حزب کومله و متحدین ترک و فارس و عرب آن ها حمله کرد نه به گُردها

چرا شما به این توطئه پی نمی برید و خودتان بدون هزینه این توطئه را علیه خودتان عملی می کنید؟ توطئه ای که توسط دشمنانتان طرح ریزی شده است. مگر کدام یک از شما شک دارید که ابوبصیر طرطوسی یکی از دشمنان شما نیست؟ چه کسی شک می کند که ابوبصیردشمنش نباشد؟ دشمن همه ی ماست. مگر کدام یک از شما شک دارید که مفتی های درباری و خائن آل سعود دشمن شما نباشند؟ همه دشمن ما و شما و کل مسلمین هستند. همه یقین دارید و شک ندارید که هم ابوبصیر و هم قطاران او دشمنان شما هستند و هم علمای فاسد و درباری آل سعود دشمنان قسم خورده ی شما و تمام مسلمین آزادیخواه دنیا هستند

مگر امکان دارد مسلمان تا این حد جاهل باشد و زود فریب بخورد؟ آنهم در چیزی فریب بخورد که اصول و منابعش جلو دست اوست. چگونه یک مسلمان می تواند به خودش بقبولاند که شیعه ها مسلمانند اما، یکهو و آنی مرتد شدند؟ و آن ها را از چهار مرحله نباید بگذرانند، هیچی. می گوید مسلمانند و منتسب به اسلام هستند اما، یکهو و آنی مرتد شدند

به نظر شما انسان مسلمان حق طلبی باقی می ماند که به خودش بقبولاند که تمام شیعیان مرتد هستند و باید احکام مرتدین را بر آنها اجرا کرد؟ آیا چنین مطلبی نمی تواند ماهیت مفتیانی چون ابوبصیر و ابوقتاده و امثالهم را روشن کند؟ آیا اینها دلسوزان اسلام هستند یا دشمنان مسلمین؟ آیا در چنین وضعیتی اگر مسلمانی به فتوای مخرّب آنها عمل کند به خاطر تنفر از شیعه یا فلان قوم و صوفی، فلانی و فلانی اگر به این ها عمل کند خواسته یا ناخواسته در صف کفار سکولار آمریکا، انگلیس، لابیهای صهیونیستی و دست نشانندگان منطقه ای آنها و مرتدین قرار نگرفته است؟ در صف آن ها قرار نگرفته؟ در جبهه ی آن ها قرار نگرفته؟ به نفع آن ها کار نمی کند؟ مسلمان باید هوشیار باشد.

کسانی از فرق معروف به اهل سنت که قصد ندارند در این حد به منافع مسلمین فکر کنند، و از افق دید وسیعی برخوردار نیستند، حداقل باید این را بدانند که عمل کردن به فتوای ارتداد کل شیعیان 12 امامی در واقع خیانت آشکاری است به فرقه ی خودشان. به فرقه ای که ادعای آن را دارند، از آن دفاع می کنند. خیانت به فرقه ی اهل سنتی است که ادعا دارد از اهل سنت است، چرا؟ چون همه را علیه خودشان متحد می کند. چون همه را علیه فرقه ی خود متحد می کند.

این کاری بود که میلیارد ها دلار هزینه و آنهمه تبلیغات رسانه ای نتوانست در عراق آن را انجام دهد و در زمانی که در بصره به کنسولگری ایران حمله می شد و پیروان آیت الله محمود الحسن الصرخی در بابل و کربلا و سایر شهرها با حکوت عراق درگیر بودند و گروه های منشعب از گروه جماعت صدر در حال جنگ با نیروهای آمریکایی و انگلیسی بودند، این گفته ی ابومصعب زرقاوی که از ابوبصیر گرفته بود «الشَّيْعَةُ الرَّوَافِضُ طَائِفَةُ شِرْكٍ وَرِدَّةٍ» در یک شب، همه را با هم متحد کرد، و همین یک جمله ی ابوبصیر طرطوسی که از زبان ابومصعب زرقاوی خارج شد (که دقیقاً از عنوان کتاب ابوبصیر طرطوسی به عاریت گرفته بود) کاری کرد که هیچ قدرت و مرجع شیعی در عراق نتوانسته بود انجامش دهد، هیچ قدرت و مرجع شیعی در عراق نتوانسته بود برای اتحاد و وحدت میان همه ی شیعیان آن را انجام دهد.

فهمیدید چه شد؟ دیدید چه شد؟ این یکی از ثمرات و خدمات فتوای دروغین ابوبصیر طرطوسی مبنی بر مرتد بودن تمام شیعیان 12 امامی دنیا بود، که در غیاب و مرگ علمای شرع دانی چون ابوانس رحمه الله و امثالهم برای شیعیان 12 امامی چنان خدمت شایانی نمود. بله، به آن ها خدمت کرد. میلیارد ها دلار نتوانست این خدمت را به آن ها انجام دهد و تمام ماهواره های رسانه ای و تمام تبلیغات شان نتوانستند این خدمت را به آن ها انجام دهند. تمام مراجعشان هم نتوانستند این کار را بکنند و با هم متحد شوند. ابوانس رحمه الله به صراحت شیعیان را با عنوان برادر مورد خطاب قرار می دهد و آن ها را به وحدت دعوت می کرد و حتی در مراحل به همراه نیروهای شیعه مذهب در کربلا و نجف و سایر مناطق متحداً علیه آمریکاییان می جنگیدند. مگر ما خودمان این را ندیدیم؟

امروزه، عده ای از مسلمین با تحقیقات خود متوجه شده اند که فتوای ارتداد کل شیعیان 12 امامی نمی تواند شرعی باشد، برای همین کسانی که در دارالحرب سکونت دارند و نوبتی و بر اساس نیاز کفار سکولار اشغالگر علیه مسلمین تبلیغ می کنند دستپاچه شدند و کسی چون ابوقتاده ی فلسطینی زود دست به کار شد و در پیامی تصویری فتوا داد که، شیعیان 12 امامی همان نُصیری ها هستند. اینهم خیانت دیگری بود به فرق اهل سنت اما با یک اسم دیگر.

در حالی که همه ی ما می دانیم نصیری ها به صراحت توسط ائمه ی شیعه و منابع و علمای آن ها تکفیر شده اند. در این مسأله دیگر کسی شک ندارد. این فتوا مثل این است که کسی بگوید حنفی ها همگی قادیانی هستند، یا کردها همگی سکولار کافر هستند. بله، این دارودسته ای که در دارالکفر و تحت حاکمیت طاغوتها سکونت کرده اند قصد دارند یک قدم عقب بکشند و بگویند که همه ی شیعیان امامی مرتد نیستند. اما، در برابر با زیر پا گذاشتن تمام اسناد و مدارک تاریخی و فقهی موجود می 12 گویند که همه ی شیعیان 12 امامی کافری هستند مثل نصیری ها. باور کنید در طول تاریخ بخصوص تاریخ اسلام هیچ احمقی به خودش اجازه نداده اینگونه به خودش توهین کند و تا این اندازه حماقت به خرج نداده که مسخره ی اهل علم شود، ولی ابوقتاده ی فلسطینی و امثالهم از هیچ چیزی شرم و حیا ندارند برای همین دست به هر کاری می زنند. این هم مصیبت جدیدی است که تولید شده، درست است که همه متوجه شده اند که این مسأله ی ارتداد عموم شیعیان 12 امامی دروغ است، و این سخن ابوبصیر دروغ است. اما، الان فتنه، داستان و سناریوی جدید ابوقتاده دارد شروع می شود. به همین دلیل فکر می کنم لازم باشد در مورد عقاید نصیری ها که به آن ها نمیری هم می گویند اشاراتی بکنم تا میزان اختلاف نصیری ها با شیعیان 12 امامی را تا حدودی متوجه شوید که این شاءالله در درس های آینده مان در مورد فرق بین الفرق توضیحات مفصل تری در مورد آن ها می دهیم. این شاءالله

محمد بن نصیر فهری نمیری می گفت: امام دهم شیعیان، خداست. گوش دادید؟ می گفت: امام دهم شیعیان، خداست و خودش هم پیامبری از طرف این خداست. به تناسخ هم اعتقاد داشت. یهود و نصارا را بر حق می دانست. همه ی محرمات را حلال می دانست و نماز و روزه و سایر عبادات را باطل کرد و معتقد به اباحیگری و بی بندوباری جنسی بود. هم جنس بازی و لواط را جایز می دانست و می گفت از ناحیه ی مفعول، نشانه ی تواضع و فروتنی و از ناحیه ی فاعل، یکی از شهوات طبییات است و خداوند هیچ کدام از این دو (تواضع و طبییات) را حرام نکرده است. حتی در بعضی از نوشته ها به او نسبت داده اند که در بعضی از اوقات، مفعول واقع می شد و آن را باعث تواضع برای خدا می دانست. بروید نگاه کنید.

این شخص در همان زمان و زمانهای بعد توسط ائمه ی شیعه و سایر علمای شیعه تکفیر شده، این را در دهها منبع می توان به آسانی متوجه شد. به نظر شما منظور ابوقتاده ی فلسطینی از پخش چنین دروغی آنهم در اردن که حیاط خلوت رژیم صهیونیستی و مرکز جاسوسی آمریکا محسوب می شود چه می تواند باشد؟

مگر ندیدیم که ادامه دهندگان راه این ها اگر در اینگونه موارد که مردم می بینند به بن بست می رسند زود سراغ مرده ها می روند؟ مگر بزرگانی چون نووی، ابن حجر عسقلانی و ابن قدامه مقدسی و دهها عالم دیگر را تکفیر نکردند؟ و مسلمین را اینطوری به خودشان مشغول نکردند؟

ما با این اشخاص معلوم الحال و مشابهین آن کاری نداریم اما، حق داریم از خودمان بپرسیم چرا باید اسباب بازی دست دشمنانمان شویم؟ چرا باید تمام زحماتمان را الکی هدر دهیم؟ چرا باید آشکارا در مسیر ظالمین قرار بگیریم؟

این بازی به دور از عدالتی است که الله تعالی ما را به سوی آن دعوت کرده، به دور از عدالت است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلنَّفْقَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (مائده/8)، ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت

داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و کینه و دشمنی قومی شما را مجبور نکند که (با ایشان) عدالت نکنید. عدالت کنید که عدالت و دادگری (به ویژه با دشمنان چون پس و پیش آیه را وقتی نگاه می کنیم حتی با دشمنانتان) به پرهیزگاری نزدیکتر است. از خدا بترسید که خدا آگاه است از هر آن چه هست و هر آن چه انجام می دهید.

«قَوَّامِينَ» یعنی تلاشگران راه عدل و داد. کسانی که با جدیت در انجام واجبات می کوشند و بر آن دوام دارند. مثل عدالت، مثل پیروی کردن از قانون شریعت الله نه قانون این دجال ها بلکه «وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ». دَعَا إِلَى اللَّهِ بکنند. در حکم تکفیر گفتیم در مرحله ی دوم باید قرآن و سنت صحیح مرجع باشد و به آن دعوت شود نه دَعَا إِلَى ناتو، نه دَعَا إِلَى آمریکا، نه دَعَا إِلَى خودشان، نه دَعَا إِلَى ابوبصیر و ابوقتاده و امثالهم. «وَمَنْ أَحْسَنَ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» این احسن قول است

بله، «قَوَّامِينَ» یعنی راه عدل و داد که با جدیت در انجام واجبات می کوشند مثل عدالت و بر آن دوام دارند. «شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ»، گواهانی که دادگرانه گواهی می دهند و از این و از آن جانبداری نمی کنند بلکه، فقط از عدالتی طرفداری می کنند که قانون شریعت الله معرفی کرده. از حق طرفداری می کنند دَعَا إِلَى اللَّهِ است. الله به ظلم، دروغ، فساد، کشت و کشتار بین مسلمین و بنده هایش راضی نیست و به آن امر نمی کند و ما هم به چنین چیزی گواهی نمی دهیم ، شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ

الله ما را به عدالت دعوت کرده، هر چند که در مورد قومی باشد که از آن ها کینه به دل داریم یا با آن ها دشمن هستیم. چون، علاوه بر آنهمه مزایای عدالت در اطاعت از دستور الله و ثمرات آن در زندگی دنیوی باعث تقویت قدرت و نیروهای خود ما هم می شود

به عنوان مثال، شما زمانی که به دوست خود می گویی که این نصرانی روبروی شما یک یهودی است، اولاً شما دروغ گفتید، درست است؟ و بعد تنها جهالت اطرافیانتان باعث حفظ این دروغ شما می شود به محض اینکه علم و آگاهی پیدا کردند سحر و دروغ شما باطل می شود و باعث تنفر و دلسردی نیروهایتان هم می شود؛ در طرف مقابل هم، نصرانی می گوید نگاه کنید این هایی که روبروی شما هستند چقدر دروغگو، جاهل و نفهم هستند؟ این ها با این دروغهایشان همه ی ما را هدف قرار داده اند نه گروه خاصی را. برای همین به نیروهای مخالف روحیه می دهد. یعنی شخصی که گفته فلانی یهودی است در حالی که یهودی نیست و نصرانی است باعث می شود که به نیروهای مخالف خودش نیرو و روحیه بدهد و آن ها را مصمم تر می کند که طرف مقابلشان دروغگوست و خودشان برحق اند و به خاطر این حق با هم متحد می شوند و قدرتشان چند برابر می شود

شما که در راه حق می جنگی چه نیازی به دروغگویی داری؟ به من بگو چه نیازی به دروغگویی داری؟ تو حتی باید از دروغ دیگران هم خودت را دور کنی. چون، کسی که به تو دروغ می گوید حداقلش این است که خیر تو را نمی خواهد. زمانی که کسانی تلاش دارند ساختار دوقطبی اسلام و کفار را به هم بریزند و مفهوم کفار را به ناحق به داخل دایره ی اسلام بکشانند این ها آشکارا دارند به کفار خدمت می کنند و سعی دارند به تو بفهمانند دسته ای از مسلمین مثل ما هستند؛ پس، با آن ها بجنگ و اینطوری انرژی تو را هدر دهند. به نظر شما این ظلم آشکاری به بندگان الله و مسلمین ستمدیده ی کنونی نیست؟ بشنو ببین رسول الله صلی الله علیه وسلم چه می فرماید: «ای معاذ! بترس از»دعای مظلوم که بین دعایش و الله متعال هیچ پرده ای نیست

آیا این انسانهای غیر نرمال، نامتعادل، نامیزان و بیماران روانی شایسته نیست که بترسند و به خودشان بیایند و دست از ظلم به خود و دیگران بردارند؟

دوست گرامی! برادران من، خواهران و برادران مسلمانم، ترك قتال با هزار کافر واجب القتل آسان تر است از ریختن به ناحق خون يك مسلمان حتی، اگر به اندازه ی یک استکان حجامت باشد. این ها به تو دروغ می گویند و دوست دارند تو هم این دروغ آن ها را راست بدانی و آن را تکرار کنی و به آن عمل کنی. تو باید دروغها را فاش کنی نه اینکه خودت هم مروج و پخش کننده ی دروغ باشی. یکی از تو دزدی کرده و مالت را خورده چرا به او می گویی قاتل؟ یا یکی فقط دزدی کرده چرا به او می گویی جاسوس؟ تو با گروهی مسلمان بر سر قدرت حکومتی اختلاف دارید روی همان مسأله با او بحث کن. روی همان مسأله با او صحبت کن. اما زمانی که با گروهی مسلمان بر سر قدرت حکومتی اختلاف داری چرا به همدیگر لقب خوارج می دهید و مرتد می چسبانید در حالی که می دانید دروغ است؟ نه تو خوارجی و نه او مرتد است. تو که قدرت داری با او می جنگی اما در تاکتیک هایتان با هم اختلاف دارید. با همدیگر اتحاد ندارید. تأویل ها و اجتهادات یکی از شما اشتباه است. بر اثر اجتهاد . و تأویل غلط، دارید با هم می جنگید اما در هر صورت همگی مسلمانید

در کمترین قضاوت در مورد شما باید گفته شود زمانی که فحش و ناسزا می دهید و آشکارا دروغ می گویند شما صفات منافقین و سکولارزده ها را با خودتان حمل می کنید، و از صف اهل عدل و عدالت فاصله گرفته اید، و این در شأن یک مؤمن مجاهد و آزادیخواه نیست، و در قضاوتی عادلانه باید گفته شود که این دروغگویی آشکار شما، گناهی است آشکار که تنها به مخالفین شما خدمت می کند و به خودتان و اطرافیان ضرر می رساند و ظلمی است آشکار در حق خودتان و اطرافیان. شما برای برداشتن ظلم قیام کرده اید نه اینکه خودتان هم ظالمی باشید مثل سایر ظالمین. الله تعالی به ظالمین کمک نمی کند و نصرتش را به ظالمین هم نازل نمی کند. چگونه به کسی نصرت بدهد که در مسیر تفرق، ذللی، سستی، دروغگویی و ظلم آشکار نسبت به بنده هایش در حرکت است؟

به نظر من توضیحات کامل و لازمی که در این فرصت می شد را خدمت شما ارائه دادم و سعی می کنیم درسمان در مورد شناسایی روش برخورد با مرتدین و شناسایی مرتدین و جبهه ای که مرتدین در آن قرار گرفته اند را به پایان برسانیم و سؤالات هم در اینجا چون بیشتر در مورد همین مسأله ی روز بود، اکثر آن در مورد تشیع بود بیشتر و قتمان را به همین نیاز روز دادیم و بقیه ی سؤالات را می گذاریم برای زمانی که خصوصی با هم هستیم و می گذاریم برای فرصتی دیگر ان شاء الله - و درسمان را به پایان می رسانیم

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَعَمَلٍ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنَ النَّارِ وَمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَعَمَلٍ

رَبَّنَا أَعِزَّنَا بِالْإِسْلَامِ، وَأَعِزَّنَا بِمَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَعَمَلٍ، وَارْفَعْ بِنَا رَايَةَ الْقُرْآنِ

اللَّهُمَّ رَبِّ جِبْرَائِيلَ وَمِيكَائِيلَ، وَإِسْرَافِيلَ، فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، عَلِيمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ، اهْدِنَا لِمَا اخْتَلَفَ فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ
والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته